تنبیه الغافلین

تالیف محمود حسینی طهرانی

بخط مولف

بسم الله الرحمن الرحیم ستایش و سپاس بی‌نهایت را سزد که گوهر ذات پاکش با فرط ظهور در کمال خفاء و
از لوث شرکت مبراء و بیچون و از مظهر ما سواه و بدون انباز و شریک تمام موجودات را بوجود
آورد لطف کن از مکمن غیب بعرصه شهود آورده و درود نامتناهی بر افضل ما حصد و خاتم
المبعوثین لتکمیل نوع البشر و علی خلفائه الاثنی عشر سیما ابن عمه و وصیه و وزیره ابو الائمه
و المخصوص بالاخوة الذی جعله الله نفس النبی فی کلامه المنزل علیه و بعد چنین گوید این بنده
غریق بحر معاصی و جهالت و بادیه گرد محمود بن محمد باقر الحسینی الطهرانی عفی عنه و عن جرائمه و خطایاه نه
مجهول کم که بخاطر قاصر رسید که با قلت بضاعت علمیه بلکه عدم آن با کثرت جد متی بجا
نوع طلب اخوان ایمانی کرده باشم و بهترین خدمت آن را دانسته که رساله تالیف نمایم در
بیان اصول عقاید منطبقا علی القواعد من البراهین العقلیه و النقلیه القطعیه خالیا عن
ملاحظة العصبیة و اللجاج فی مقام الاستدلال و الاحتجاج و از جهت خلو این رساله از
اصطلاحات علمیه و مطالب غامضه و عبارات مشکله استدعا از برادران دینی
خود آنکه تعلیم نمایند اطفال خود را در اوائل سن بتکلیف این رساله را که از اهم امور
اذهان صافیه ایشان مانوس شود بعقاید حقه اسلامیه و محروس باشد از وساوس و
دسایس شیاطین جنیه و انسیه و اگر در بعضی موارد استعمال بعضی اصطلاحات
علمیه از جهت عدم تعبیر مثل آن شد و نامیدم این رساله را بتحفة ... فی بیان اصول
العقاید و الدین و مرتب ساختم این رساله را بیک مقدمه و چهارده باب و یک خاتمه
اما مقدمه در بیان مابه الامتیاز نوع انسان از سایر انواع حیوان و جهت سیر افتراق او
بر انبیا باب اول در بیان اثبات صانع باب ثانی در بیان نبوت عامه و خاصه
و در ائمه باب ... در بیان اثبات امامت ائمه اثنی عشر علیهم صلوات الله الملک الاکبر
و خاتمه در بیان اثبات معاد بر طریقه حقه اسلامیه و امور متعلقه بآن و ...
مختصری از علم شریف تهذیب اخلاق فنقول متوکلا علیه و متوسلا بالائمه ...

مقدمه کتاب در بیان بعضی مطالب مربوطه بمقام

بکار و لما انه رساله شرح اصول دین برای امور و احوال عقاید ... مقدمه در بیان
مابه الامتیاز نوع انسان از سایر انواع حیوان و این امر از اهم مطالب و اعظم مقاصد میباشد
از جهت آنکه حصول مقصود ما در این رساله که علم بمبدء و معاد و ارسال رسل و توابع آن
میباشد از نبوت و غیرها میباشد توقف دارد بر فهمیدن این امر و اینکه انسان دارای قوه عاقله
و نفس ناطقه میباشد که بواسطه این امر محل توجه تکالیف عقلیه و شرعیه شده و قابل
متوجه شدن ثواب و عقاب میباشد و مابه الامتیاز انسان از سایر انواع حیوانات
امری میباشد و مشترک میباشد با حیوان در امور که جسم نامی حساس متحرک بالاراده باشد
ابد از در تعریف اجمالی انسان گفته‌اند که حیوان ناطق یعنی انسان در او امیال هست
جنس و فصل ... مرکب ... محقق باد که عبارت از نفس ناطقه
میباشد یعنی امری که بواسطه آن امر ادراک میکند امور کلیه را و این امر که نفس ناطقه
از جنس ... که جسم مرکب از عناصر نیست و جزو بدن انسان هم نیست و خارج از
بدن و مباین با او هست که ... ارتباط با او ندارد ... بلکه جوهری است بسیط
و تعلق دارد به بدن تعلق تدبیر و تصرف و جمیع ... بواسطه ارتباط او میباشد با بدن
و تمام اجزاء و قوی و حواس ظاهره و باطنه بدن بواسطه ارتباط نفس ناطقه با آنها
مؤثر و متاثر میباشد و موت بدن بواسطه قطع علاقه او میباشد از این بدن و این
نفس ناطقه باقی میباشد بعد از موت بدن و تفرق اجزاء بدن و برهان بر وجود
این نفس ... در انسان قوه ادراک امور کلیه میباشد در انسان بخلاف سایر انواع حیوان
... که سایر انواع حیوان قوه ادراک امور جزئیه را دارند فقط و ادراک میکنند
صور جزئیه شخصیه خارجیه موجوده را ... انسان که ... قوه ... میکند
خصوصیات شخصیه موجودات را و انتزاع میکند از آنها یک قدر مشترک ... تمام
جزئیات ... حیوانات ... افراد انسان ادراک میکند الا صور شخصیه زید و
عمرو و بکر و غیر آنها ... که صور شخصیه این افراد در قوه خیالیه حیوان نقش ...

میکند و فقط در ما انسان قوه‌ای در بدو که القاء میکند از این افراد و خصوصیات شخصیه او نتیجه
میکند از آنها یک طبیعت کلیه بی آن خصوصیات که طبیعت الانسان باشد و آثار امور کلیه
قرار میدهد و میگوید طبیعت الانسان مرکب است از جنس و فصل و منفصل شد و این قوه از سایر
انواع حیوان ممتاز است پس باید در حقیقت و ذات انسان یک امر علاوه باشد از حقیقت
انواع حیوان و چون این طبیعت کلیه امر مجرد از ماده و خصوصیات شخصیه است باید
مدرک آنهم مجرد باشد از جهت آنکه مجرد در ماده منطبع نمیشود [illegible] ثابت است بیان
اینکه در انسان یک جوهر مجردی هست که قوه ادراک امور کلیه را دارد و چون مقدمات
این برهان بدیهی است نتیجه آنهم بدیهی خواهد بود اما بداهة مقدمات بجهت ظهور معلوم شد و بیان
بداهت نتیجه باید که بالبداهه و بالضروره انسان ادراک میکند امور را که مجرد از ماده و لوازم
ماده باشد و لوازم ماده عبارتست از شکل و مقدار و غیرها و این امور عبارتند از طبایع
کلیه مثل طبیعة الانسان و حیوان و مجرد و غیرها و انکار این مقدمه انکار بدیهیات [illegible] باشد
و مقدمه دیگر که بدیهی است آن است که امر مجرد از ماده و لوازم ماده تحقق نمیکند [illegible]
در محلیکه دارای ماده و لوازم ماده باشد و بدیهی است عکس این مطلب که امر یکه دارای
ماده و لوازم ماده باشد [illegible] در محلیکه مجرد از ماده و لوازم ماده باشد و قوه [illegible]
انسان که محل [illegible] میشود ماده باشد [illegible] که این جوهر کلیه مجرد در آن [illegible]
و چه در آن [illegible] امور [illegible] باشد که دارای ماده و لوازم ماده باشد [illegible]
و غیرها و بعد از وضوح این مقدمه واضح شد که انسان بحسب ذات و حقیقت متحد با حیوان [illegible]
بلکه علاوه دارد امری که عبارتست از نفس ناطقه [illegible] و از جهت عدم ادراک [illegible] این تفصیل
[illegible] میکند که انسان و سایر انواع حیوان متحد باشد بحسب حقیقت [illegible]
انسان [illegible] ادراک و شعور [illegible] از سایر انواع حیوان [illegible]
میگویند [illegible] انسان و حیوان از جهت مشابهت [illegible] واحد [illegible]
نسبت [illegible] بطبیعیان جدید [illegible] و معلوم [illegible] اعتقادات [illegible] از علما
تکمیل قوای عاقله و حیوان [illegible] ادراک [illegible] انسانیه خود

خود بحسب [illegible] که حقیقت خود و همه را معتقد بودند از جهت آنکه [illegible] این [illegible] باشد
و این یکی از کلمات [illegible] تعریف و [illegible] و نقض و ابرام [illegible]
همین مقدار میباشد که انسان التفات اجمالی بحقیقت خود بهم میرساند و جوهر مشترک [illegible]
انسان از سایر انواع حیوان بنفس ناطقه [illegible] بلکه حقیقت [illegible] عبارتست از همین امر [illegible]
جهت آنکه نظر [illegible] امر [illegible] انسان و سایر انواع حیوان به اینکه نفس ناطقه [illegible]
جهت دارد یک جهت از باب ذات خود و اینکه از عالم مجردات و جوهر [illegible]
از جهت علاقه و ارتباط او با بدن عنصری که از عالم جسمانیات [illegible] باشد [illegible]
بواسطه عمل بوظائف شرعیه و تحصیل علوم حقیقیه و تکمیل جهت اخلاقیه نفس ناطقه خود [illegible]
و مسلط بر قوای حیوانیه بدنیه خود [illegible]
جهت قوای حیوانیه را مسلط و قاهر بر نفس ناطقه او و نفس ناطقه مقهور و منفعل [illegible]
قوای حیوانیه [illegible]
زیرا که از جمله خواص [illegible] باشد [illegible] نطق [illegible] عبارت [illegible]
باشد [illegible]
[illegible] حروف معروفه [illegible] انسان [illegible]
انسان [illegible] جمیع لوازم [illegible]
کند بلکه محتاج میباشد [illegible]
[illegible]
خود [illegible] انسان [illegible]
صنایع عجیبه [illegible] انتظام لوازم [illegible]
[illegible]
ولیکن [illegible]
[illegible]
حیوانات [illegible] انسان ادراک

و میل به حسن و قبح اشیاء و اعتدال او رغبت با امور حسنه و نفرت از قبیحه و فائده این نیز نسبت با امور خیریه
دنیویه [illegible] انتظام امر معاش [illegible] و این که [illegible] در بعض حیوانات هم [illegible] باشد
[illegible] و [illegible] در [illegible] و لیکن [illegible]
[illegible] حسنه و عدم [illegible] از [illegible] و قوه [illegible] در حیوانات [illegible]
[illegible] و نفرت [illegible] که [illegible]
[illegible] که [illegible] نفس [illegible]
[illegible] با امور [illegible]
[illegible] با [illegible] از [illegible]
[illegible] انسان [illegible]
شده [illegible] بواسطه [illegible] در [illegible] بعد [illegible] از [illegible]
و دفع ضرر در [illegible] بعد [illegible] در بعض حیوانات [illegible] باشد [illegible] که از جهت دفع ضرر بعد
که [illegible] در [illegible] انسان [illegible]
در [illegible] از او در زمان بعد [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] امور غایت [illegible] بلکه بعض امور [illegible]
در [illegible] وجود [illegible] انسان [illegible]
حیوان [illegible] حقیقت و ذات [illegible] فضل و [illegible] ذاتی و [illegible]
حقیقت [illegible] حیوان [illegible] و امور [illegible] ذات حقیقت
[illegible] که شرافت انسان [illegible] انواع حیوان [illegible] شرافت بعض [illegible]
انسان [illegible] قوه [illegible] از [illegible] مقام [illegible] بواسطه تحصیل علم
و [illegible] این نفس ناطقه [illegible] بواسطه [illegible] که علم [illegible] و علم [illegible]
[illegible] نفس ناطقه و [illegible] قسم علم با امور [illegible]
وجود [illegible] انسان [illegible] علم [illegible] اشیاء خارجیه و موجود در نفس الامر
[illegible] قسم علم با امور [illegible] و [illegible]
علم با [illegible] و [illegible]

امر او و [illegible] معاش و معاد و قسم اول از حکمت نظریه [illegible] حکمت عملیه [illegible] و حکمت عملیه [illegible]
علم [illegible] منزل و سیاست مدن و تهذیب اخلاق و حکمت نظریه [illegible] علم با احوال موجود [illegible]
[illegible] وجود و علم [illegible] طبیعی [illegible] و علم با احوال [illegible] و صفات [illegible]
[illegible] که علم تهذیب اخلاق و علم با احوال [illegible]
علم [illegible] نفس [illegible] و در [illegible] انبیاء و [illegible] و [illegible] انا خلقنا الانسان [illegible]
[illegible] و در بیان [illegible] الصالحات [illegible]
[illegible] که روح و نفس ناطقه [illegible]
[illegible] حقیقت [illegible] الذین [illegible]
[illegible] تهذیب اخلاق که حکمت عملیه [illegible]
و [illegible] که حکمت نظریه [illegible] و [illegible] الصالحات [illegible]
علم [illegible] الذین یعلمون و الذین لا یعلمون و غیر ذلک [illegible]
[illegible] طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة [illegible] اطلبوا العلم و لو بالصین [illegible]
[illegible] و [illegible] من [illegible]
[illegible] الله [illegible] العلماء [illegible]
[illegible] و [illegible] و غیر ذلک [illegible] انبیاء و اولیاء و [illegible]
[illegible] علم [illegible] و [illegible]
[illegible] صفت [illegible]
[illegible] صفت [illegible] مقدمه [illegible]
[illegible] انسان [illegible] انواع حیوان [illegible] بواسطه نفس ناطقه [illegible] علم و مراد از علم
[illegible] و علم تهذیب اخلاق [illegible] این مطلب [illegible]
[illegible] وجود [illegible] عالم [illegible] انسان [illegible]
مطلب [illegible] رساله [illegible] مقدمه این مطلب [illegible]
و در این مطلب [illegible]
که [illegible] مستقیم [illegible] و حقیقت [illegible]

و بیان کردن تعلیقه که در این جهت نیز آن حکم عقل و [illegible] چنانکه غرض ندارند در این عالم غیر از نفس
پرستی و مطلقا در جهت طلب و بدون هیچ دلیل و برهان انکار می‌کنند تمام شرایع و [illegible] تمام جهت
از [illegible] چهار روز دنیا [illegible] این اشخاص [illegible] برهان [illegible] ندارند بلکه اگر در زمان
انبیاء بودند [illegible] معجزه [illegible] این اشخاص بودند در زمان انبیاء و این
اشخاص در مقام اعتقاد [illegible] ضعیف [illegible] و در مقام اعتقاد [illegible]
[illegible] عقیده [illegible] این اشخاص [illegible] انسان [illegible]
[illegible] شد از جهت [illegible] عقیده این اشخاص این [illegible] انسان [illegible]
[illegible] انسان [illegible] شعور انسان [illegible]
و می‌گویند که [illegible] عقل و شعور انسان [illegible] شعور [illegible]
و [illegible] عقل در انسان [illegible]
ماده و می‌گویند [illegible] شعور و ادراک [illegible] شعور و ادراک می‌کند [illegible]
طایفه به حکم عقل [illegible] بلکه [illegible] اعراض از [illegible]
[illegible] اشخاص [illegible] مطالب [illegible]
مطلب که [illegible] در بیان [illegible] و [illegible] و [illegible] در
مقام [illegible] **باب اول** در بیان اثبات صانع و این باب [illegible] بر یک مقدمه
و [illegible] فصل و یک خاتمه اما مقدمه در بیان حکم عقل بلزوم نظر در اثبات صانع فصل اول در بیان
[illegible] صانع و بیان رد [illegible] فصل ثانی در بیان اثبات صانع از طریق [illegible] فصل ثالث
در بیان اثبات صانع از طریق [illegible] فصل رابع در بیان [illegible] وجود [illegible]
و [illegible] و بیان وحدت [illegible] در بیان [illegible]
وحدت [illegible] فصل سادس در بیان [illegible] صفات [illegible] فصل [illegible]
در بیان صفات ثبوتیه فصل سابع در بیان صفات سلبیه فصل ثامن در بیان [illegible]
[illegible] و بیان [illegible] خاتمه در بیان اثبات [illegible]
و بیان [illegible] مقدمه حکم عقل بلزوم نظر در اثبات صانع [illegible]
مقدمه که [illegible] باید [illegible] حکم قطعی عقل [illegible] باشد [illegible] که

[illegible]

باب اول مقدمه در بیان لزوم نظر در اثبات صانع

که [illegible] رسیده است که ضرر [illegible] متوجه [illegible] در زمان بعد [illegible] و [illegible] که
کند [illegible] ضرر را از خود [illegible] که در صورت [illegible] ضرر [illegible] متوجه باو [illegible]
[illegible] ضرر [illegible] قطع عقل و عقلا [illegible] انسان [illegible] این امر [illegible]
[illegible] و ضرر [illegible] عقلا این شخص را [illegible] می‌کنند [illegible]
و [illegible] مطلب [illegible] مقدمه [illegible] این امر [illegible] انسان [illegible] بلکه [illegible]
[illegible] که [illegible] می‌کند [illegible]
[illegible] و [illegible] از جهت [illegible] احتمال [illegible] می‌کنند [illegible]
[illegible] از جهت [illegible] عدد [illegible] که شخص عاقل [illegible]
[illegible] موجودات [illegible] در ابتدای نظر [illegible]
[illegible] که وجود این موجودات مستند باشد [illegible] خالق و موجدی که خارج از تمام آنها باشد [illegible]
رسیده است که وجود این موجودات مستند [illegible] اتفاق یا [illegible]
[illegible] ابتدا [illegible] بموجد صانع [illegible]
در ابتدای نظر [illegible] بلکه [illegible] عقل این شخص [illegible]
و [illegible] مطلب [illegible] عقل در ابتدای امر [illegible] صانع [illegible]
[illegible] صانع [illegible] از جهت [illegible] از جهت [illegible]
[illegible] صانع [illegible] صانع [illegible]
ضرر [illegible] و [illegible] این ضرر [illegible] انسان [illegible]
[illegible] قاطع [illegible]
[redacted]
از مقدمه [illegible] ضرر محتمل [illegible] در صورت [illegible] نظر ضرر محتمل [illegible] عقل
[redacted] وجود تابت شد که [illegible]
[illegible] بر هر انسان عاقل که نظر کند در این امر که [illegible] این عالم صانعی باشد [illegible]
[illegible] قطع [illegible] ضرر محتمل [illegible] باشد [illegible] این امر
[illegible] در بیان اثبات صانع [illegible] در بیان [illegible] صانع [illegible]
[illegible] که [illegible] صانع [illegible] قسم [illegible]

مقصد اول در بیان کلام منکرین صانع و رد بر ایشان

ونفس الامر طالب واقع و فهم حقیقت امر بوده اند و از جهت کشف آن زحمت ها کشیده اند از برای تحصیل علم بحقیقت
امر ولیکن از جهت خطا در مقدمات و خطا در نتیجه و رفع شبهات ممکن نشد که علم بوجود صانع بهم رسانیده و
این گروه اشخاص از سابقین و لاحقین نادر الوجود میباشند بلکه بر حسب تفحص از اهل اسلام وجودی ندارد
از جهت آنکه در اسلام الهی میباشد که متفکر بوده در جایی فبالنهایه معنا تیر از حقیقت می یابد کند از
مراد حق لابد بواقع خواهد رسید بنابر علم آنکه هر کس که بواقع نرسید معلوم میشود که در تحصیل قصور کرده
در طلب حق نکرده قسم دوم اشخاصی میباشند که از اهل علم تقلید از آباء نموده اند بیک رشته و مذهب
و چون یک معتقد از شعور و ادراک بهم رسانیده مطلع شده اند بر مفاسد و معایب آن اصول و فروع آن
مذهب و معهذا محض از آن واقع نکرده و طالب تحصیل هم نیستند بوده اند ایشان در مقام انکار
مذهب و بعد محض از آن و اقرار نکرده و طالب هم نیستند تا باین قبیل میباشند غالب طبیعیان فرنگ و اروپا و اکثر مجتهدان از ایشان
جمیع شرایع و مذاهب باطله و از این قبیل میباشند و غیر آن تصدیق میکنند که حق با منکرین
طریقه و مذهب که معتقد در بدو نظر میباشند از اهل هر مذهب و فرقه آن تصدیق میکنند
شرایع و مذاهب سابق وجود فعلا بمقام تعرض این امر نمیباشد ابتدا اعراض از این مطلب مسلم
در مقام خود خواهد بیان شد قسم سوم اشخاصی میباشند که از اهل علم و در صدد در مقام فهم حقیقت
و مذهب نمیباشند و ایشان در عوام الجهل شرافت علم و فهم حقایق و واقعیات امور قدمی ندارند
بلکه غیر از نفس پرستی و متابعت هوا و هوس و در جهت طلب ریاست و اعتبار نمیباشند و با ریاست
اشخاص غیر از تقلید و تعصب بخیالات و جهالات طبیعیان فرنگ بغیر فکر نمیباشند و هیچ
اشخاص بدین طرز الفاظ و نیست جمیع اقسام اینها عالم نباشند و از این قبیل میباشند بلکه
میتوان گفت تعصب وجود آن اشخاص بلکه همه آنها از سایر اشخاص هر جا از ایران و در خود
اشخاص صاحب حقیقت و بیانات از ایشان بهتر هستند قابل مهلکه میباشند و این اشخاص احمق و بد
شعورتر و بی شرف تر از تمام فرقه های خبیثه میباشند از جهت آنکه نه شرافت تدین دارند
و نه شرافت علم دارند و نه اهل صنعت و فهم و ادراک میباشند و تمام اهتمام ایشان شبهه و تقلید
اهل فرنگ میباشد در عقاید و لباس و صورت و تکلم و صحبت و کلام از ایشان تمام تعریف اهل فرنگ
و تعریف صنایع ایشان میباشد و بعضی جهت و با ملاحظه و نظر هر جمع ملاحده و ملل میباشند و از آن
بجز تقلید اهل فرنگ میباشد و در تکلیف تمام قبایح عقلیه و تمام جمیع ملل و مذاهب ایشان میباشند

و تمام همت ایشان یکی است از ایشان در اصطلاحات اهل فرنگ میباشد و بعضی کلمات ایشان در مجالس تعریف ایشان
و رساله از این تعرض حال اللسان اشخاص تضییع وقت و منافی با وضع این رساله میباشد در هر حال این اشخاص
بلکه طبقه در هر یک از اطراف کلام ما خارج میباشد و طرف کلام طبقه اولی میباشند که غرض ایشان حقیقت و فهم
و رفع شبهه است که بواسطه خطا در مقدمات و خطا در نتیجه کرده اند و از جملت معلوم باشد که اعتقاد از
منکرین صانع بر آن اقامه نموده اند بر امتناع وجود صانع و صحیح ثبت عدم وجود عقلی امری از جهت آنکه وجود او
امری است که خود ذاتاً ممتنع باشد و بالکلیه مستلزم امر باطل باشد عقلا ایشان در جهت منکر صانع بجهت آن اینکه
صانع از نظر ایشان تمام میباشد بلکه ادعا منکر وجود صانع شده اند و میگویند از برای وجود این عالم نظم خود وجود
کرده اند و بیانکه نقل کتاب از طبیعیین جدید فرنگ و ظاهر از بعضی از ایشان از قدما سابقین کرده اند و بعد
خود بر حسب عقل از جانب خود گرده اند از آنکه تمام موجودات از مشاهده وجود از ایشان اجزا از میباشد ماده و قوه
ماده و قوه عبارتست از حرکت میباشد و ماده عبارت میباشد از اجزاء صغار که متفرق و پراکنده میباشد
و از آن جمله بسیار است و از این اجزاء از حیث ذرات متمایز و از حیث صفات و اشکال مختلف میباشد و از این اجزاء بواسطه
حرکت ما هم محکم شده اند و بواسطه اجتماع اجزاء صغیره اجساد تشکیل شده است و از آن جمله بقوه اجزاء ذیمقراطیس و مجدد
متعدد یک فکر کرده است و بواسطه تعدد کون تا حالا تشکیل شده است و از آن قوه بواسطه حرکت گردید از و محور خود حرکت
و تشکیل یافته است و از آن کون عبارتست از شمس میباشد و بعد با تقریر آنچه گذشت از شمس منفصل شده و بعضی از
آن ارض است که از آن میباشد و کره ارض بعد از انفصال و انجماد شیئی حتی برودت بهم رسانید و قشر آن
از برای آن بهم رسانیده و بعد بواسطه حرکات اجزاء و امتزاج با یکدیگر مختلف مخصوصه عناصر متکون شد
و عناصر منحصر با آن چه شد بلکه عدد آن از شصت و شش میباشد و بعد آن کون بطبیعت بعض عناصر با بعض
و امتزاج ایشان با یکدیگر و کیفیات مخصوصه معادن و نباتات و حیوانات از ایشان متکون شده است و باز
مطالب دیگر که ذکر آنها طولی بلاطائل و منافی با وضع این رساله میباشد و مقصد از ایشان است که حیوانات
و انسان چنین است که عبارت از روح حیوانی و نفس ناطقه که دیگر حیوانات ندارند که روح ملکوتی
عبارت است از یک تفرق خاصه که از تعامل عناصر و امتزاج با یکدیگر حاصل میشود و میگویند که بر حسب تجربه
انسان و حیوان از یک اصل مشتق شده اند و غایت امر انسان ترقی کرده و شعور و ادراک او زیاد
بهمین اعتبار جمیع از کلمات و اعتقادات ایشان در این باب و بعضی کلمات از سابقین نقل نموده که
کفر ایشان ظاهر میشود از این میباشد با جمله از این مطلب که در کتاب و لکن حقیقت مراد از ایشان معلوم

از جهت اینکه کلام انبیا بطریق رمز میباشد نه چنانکه از ظاهر الفاظ نقل شده است که مبادی عالم و حساب صفات و طبایع مبادی که
معنی شده مثل در جلای عدد مقادیر و متشابه و تشابه کل میباشد این دهر او جنب حقیقت و مخلوع ما ...
شکل و جنب اتفاق جمله از انها بایشان متصادم و حکیم ثابت ... عالم ... ممکن
و این مطلب نسبت بعض عالم میگویند و ... و وجود ... و تنها ... باتفاق ...
میگویند بعد از افلاک و کواکب ... و ... شعرا ... میباشد ... معلول ... ثابت
نباتات و از بعض ... نقل ... کنایه ... طریقه ... حکمای ... طریقه حکما ...
نقل ... مختلف و وجود ... بطریق اتفاق ... وجود ... مبادی موجود ... اثر
بخود ... کلام ... کلمات ... از ... اشخاص نقل ...
و این اشخاص حکیمه اهل علم و اطلاع از کلمات ایشان ... اصطلاحات ... طرف
کلمات این اشخاص ... توهمات باطله ... خود ... طرف ...
اضافه کرده ... اشخاص بطریق رمز میباشد و مراد ازینها ...
جهت اینکه بعضی از این اشخاص معاصر با بعض انبیا بوده و اخذ علم از انها کرده اند ...
انبیا و علمای ... معاصر ... علیه السلام ... و اخذ علم از او کرده ...
این ... بحث ... علما ... ممکن ... بیان اینکه ...
اشخاص ... وجود ... موجود ... معلم ... مستند ... باشند تا اینکه در
مقام ... و ... مستند ... و مشاهده ... در مقام تصدیق
و ... مستند ... تصدیق ... نمیکنند ...
علم ... طریق ... انسان عاقل ... حقیقت ... در مقام ...
امور ... جهة اعتقاد ... دلیل تصدیق ... امر ... میکنند
باید ... باشند ... معتقدات ... تمام ... معتقد
ببیند ... قائل ... میباشند ... تصدیق ...
جدید ... دلیل حسی و ... در ... خط ... حسی
نشود ... نقطه ... نظر ... خط مستقیم ...
و یا دلیل ... تصدیق ... در ...

در صورتیکه معتقدات ایشان عقاید ثابته ... که عبارت از اثبات صانع و نبوت و ... عصمت ... نبوت و ...
میباشد و در صورت اثبات این معتقدات ... اخبار ... از ... قطع ... حکیم ...
خبر ... اخبار ... مستند ... اعتبار ...
تصدیق او نموده و اگر این امر ... دلیل ... میباید ... نمود ...
بر خلاف ... باید ... کفت ... امر ...
دعوی ... ظاهر کلام ایشان ... عقیده ایشان ...
مبادی عالم ... صفات ... مستند ... ایشان ...
اقامه ... دعوی ... مستند ... از جهت ...
انها ... خلقت ... دعوی ... غلط ... مستند
نقل ... عقل ... اشخاص ... اعتقاد ... بوجود ...
... انسان عاقل ... اشیا ... کلام انها ... و مدرک ... و وجود ...
بعد ... اعتقاد ... امر ... دعوی ... مدرک ...
میباشد ... بعض ... اشخاص ... تقریب ... مطالب ...
... میگویند ... علم ... یا ... نظیر ...
... معلوم ... مبادی ... وجود ...
و ... دلیل ... مستند ... میکنند ...
بعض اشخاص ... باشند در عالم ... از این اشخاص ... میکنند
دلیل ... دعوای ایشان ... خلقت عالم ...
انکه این مطالب ... تصدیق ... دعوای ... اینکه ...
ندارد ... صانع ... اینکه ... این مطالب ...
اشخاص دعوی ... معتقد ... خلقت ... صانع ... میباشد
... دلیل وجود صانع ... خلقت ... عالم معلوم ...

فصل اول در بیان کلام

از جهت اینکه نسبت این ترتیبات محکمه و لطیفه را از شعور عنوان داد و هر جا ذکر شریف [illegible] مطلب و بعد
اثبات وجود صانع [illegible] موزون ساخت کند طبیعیات جدید [illegible] بلکه هر کدام از این [illegible]
تعیین [illegible] وجود صانع بهم رساند [illegible] وجود [illegible] تعلق [illegible] فرض کرده اید وجود مقصود
رساله اثبات صانع باشد اینها [illegible] تعلق [illegible] کلام [illegible] کرده [illegible] کلام طبیعی
قدیم [illegible] برهان [illegible] صانع کند [illegible] که اینها [illegible] میگویند موجودات عالم وجود [illegible]
[illegible] اینها و [illegible] ابتدا [illegible] باشند [illegible] ندارند موجودات در وجود [illegible]
[illegible] باشد [illegible] موجودات [illegible] شد [illegible] سابقه [illegible]
[illegible] موجود [illegible] ماده [illegible] لازم [illegible] که معدوم [illegible]
موجود و معدوم [illegible] وجود [illegible] بالبداهة [illegible] این جهت [illegible] وجود [illegible] عبارت [illegible] ماده
سابقه [illegible] اختلاف [illegible] ندارد [illegible] ماده
سابقه [illegible] وجود [illegible] ندارد [illegible] این جهت [illegible] موجود [illegible] لازم [illegible]
معدوم [illegible] وجود [illegible] این [illegible] ماده [illegible]
[illegible] الحس [illegible] بالعقل القطعی وجود [illegible] ماده
[illegible] لازم [illegible] معدوم [illegible] وجود [illegible] بالبداهة [illegible] وجود
العدم [illegible] وجود [illegible] عبارت [illegible]
[illegible] اختلاف [illegible] ترکیب اجزاء [illegible] ماده [illegible]
[illegible] وجود [illegible] احتیاج ندارد [illegible] صانع [illegible] واضح [illegible]
[illegible] که بحکم الحس والمشاهده و بالبراهین العقلیه القطعیه [illegible] ثلثه که
عبارت از جمادات و نباتات و حیوانات [illegible] ذات و حقیقت [illegible] مختلف میباشند و
[illegible] اختلاف [illegible] حیثیت [illegible] آثار و لوازم و خصوصیات [illegible] مختلف
[illegible] نباتات نمو دارند و جمادات ندارند و حیوانات حس و حرکت بالاراده
دارند و نباتات ندارند [illegible] اختلاف [illegible] آثار [illegible] میباشد
و [illegible] العقل [illegible] اختلاف آثار [illegible] اختلاف [illegible] الذات [illegible]
[illegible] ثابت شد که [illegible] موجود [illegible] مختلف میباشد [illegible] که

تکمیل میکند که کلیه [illegible] الشخص [illegible] شخص [illegible] که نفس او توجه و علاقه او از بدن
منقطع [illegible] انقطاع [illegible] بدن [illegible] شخص [illegible] شبیه [illegible]
و [illegible] انقطاع علاقه از بدن [illegible] توجه [illegible] در [illegible]
[illegible] غیر [illegible] و [illegible] توجه [illegible] باید [illegible]
[illegible] و [illegible] قضیه [illegible]
که [illegible] و [illegible] شاهد [illegible] که [illegible] نسبت [illegible] قضیه
[illegible] رساله [illegible] و باید [illegible]
و [illegible] مقام [illegible] کلام [illegible] که [illegible]
[illegible] توجه [illegible] انقطاع توجه [illegible] بدن [illegible]
[illegible] روح [illegible] که [illegible] لطیف [illegible] روح
پس باید [illegible] که [illegible] مستقل [illegible] و [illegible]
[illegible] نسبت [illegible] روح [illegible]
[illegible] که [illegible] پس باید [illegible] که روح [illegible]
[illegible] نفس ناطقه [illegible] قضیه [illegible]
[illegible] نفس [illegible] که قائل [illegible] قائل [illegible] و حدیث
[illegible] طبیعیات [illegible] و [illegible]
[illegible] که [illegible] طبیعی [illegible] معتقد [illegible]
[illegible] در [illegible] ارواح و [illegible] در [illegible]
طبیعیات [illegible] عقیده [illegible] ندارد و [illegible] قضیه [illegible]
[illegible] منقطع کند [illegible] که [illegible]

درس پنجم سؤال اثبات نفس ناطقه را از بهر انسان بطریق حسی و وجدانی هم دانستیم طریق برهانی (برهان) را

بیان نمائید جواب سابقاً بیان کردیم که انسان و حیوان هر یک دارای [illegible] باشند در اینکه ادراک میکنند جزئیات حسیه و

معانی جزئیه را از قبیل صور جزئیه را از قوه خیالیه و معانی جزئیه را از قوه واهمه و ملکات [illegible] قوه

جوهریه ای میباشد و انسان علاوه بر ادراک صور جزئیه و معانی جزئیه ادراک میکند معانی کلیه و امور

کلیه را مانند کلی محبت و عداوت بدون اینکه نسبت دهد به شخص خاص مثلاً میگوید

محبت خوب است عداوت بد است و همچنین ادراک میکند حقایق و ماهیات کلیه اشیاء را مانند

حقیقت انسان و حیوان و میگوید حقیقت انسان با حقیقت حیوان مغایر است یا متحد است و این

معانی کلیه را حیوان ادراک نمیکند از جهت اینکه ادراک حیوان منحصر است بواسطه قوائی که در جسم میباشد

که در جرم دماغ او میباشد که عبارت است از قوه خیالیه و واهمه باشد و چون این دو قوه در جرم دماغی

و جرم دماغی مادی و محدود و مقدر است پس این دو قوه هم محدود و مقدرند و این امور کلیه

هم نسبت و تعلق بجسم مادی و محدود داشته باشند پس حالا [illegible] مادیه و حد و مقدار میباشد

و این مطلب محتاج به بیان نیست [illegible] و این است که مدرِک و مدرَک باید از

سنخ یکدیگر باشند اگر مدرک [illegible] مادی و مقدر و محدود ادراک میکند غیر از امور کلیه

مادی و مقدر و محدود است و اگر [illegible] غیر مادی و محدود و مقدر ادراک میکند غیر از

امور کلیه غیر مادی و محدود و مقدر باشد و از جهت تقریب این امر بذهن مثالی عرض کنیم (؟)

آئینه چون جسم مادی و محدود و مقدر است [illegible] و محدود و مقدر [illegible] مثل آئینه

[illegible] مانند صورت [illegible] و غیره در آن نقش میپذیرد و لکن صورت [illegible]

آنچه جسم مادی موجود [illegible] در آئینه صورت نمیپذیرد و بعد از [illegible] مقدر [illegible]

انسان ادراک میکند امور کلیه غیر مادی و غیر محدود و مقدر را [illegible] و دیگر اینکه این امور

[illegible] نمیپذیرد الا در محلی که غیر محدود و غیر مقدر باشد [illegible] [illegible]

باید در انسان یک امری باشد که مادی و مقدر و محدود نباشد و آن امر را نفس

ناطقه مینامند و بعد از بیان این دو طریق [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] برهانی که بیان کردیم تا ثابت شود که انسان دارای

امور بیاشد که حیوان دارا نمیباشد که نفس ناطقه باشد و از اکثر بعد از این بیان تشکیک کرده

این امر قابل توجه [illegible] درس ششم سؤال امتیاز انسان از حیوان چیست با اینکه

حقیقت انسان یک امر علاوه دارد بر حقیقت حیوان که نفس ناطقه باشد و این امتیاز بر جسمی که

دیده میشود بیان فرمائید آیا انسان امتیاز دارد از حیوان بحسب قوای ظاهری و امور خارجیه

[illegible] جواب [illegible] انسان دارای پاره ای بعض صفات است که [illegible]

دارد با آنکه در حیوان نمیباشد از آنها نطق و تکلم است و کلام عبارت است از [illegible]

بیرون آید مرکب است از حروف معروفه [illegible] دلالت دارد بر یک معنای خاص [illegible]

و [illegible] کلمه که عبارت است از [illegible] حروف معروفه که از دهان بیرون آید [illegible]

دلالت میکند بر یک معنای خاص و این دلالت بر [illegible] و قرار [illegible]

این امر در [illegible] انسان [illegible] تنها نوع انسان [illegible]

[illegible] تا یکدیگر در این صورت [illegible]

[illegible]

حیوانات هم [illegible] بعضی صدا [illegible] میکنند که [illegible] دلالت میکند

بر یک حالت مخصوصه [illegible] و [illegible] بطور مخصوص صدا میکند که دلالت

بر [illegible] میکند [illegible] صدا میکند که دلالت میکند

بر [illegible] و [illegible] این صدا [illegible] و این دلالت [illegible]

طبیعی [illegible] صدا [illegible] مثل [illegible] که دلالت

میکند [illegible] انسان [illegible] و [illegible]

و [illegible] این امر [illegible] معانی [illegible] و بعضی از

حیوانات هم [illegible] قرار [illegible]

[illegible]

[illegible] عقلا [illegible] مستند [illegible]

نطق [illegible] انسان ادراک [illegible] حسن و قبح

[illegible] ادراک [illegible] علم و عدالت حسن دارد و جهالت و ظلم قبح دارد و [illegible]

[illegible]

با مور حسنه و نفرت دارد از امور قبیحه و فایدهٔ این امر نسبت با امور دنیویه انتظام امر
معاش و معاد است و نظیر این امر [illegible] در بعض حیوانات مشاهده می‌شود [illegible] معلم [illegible]
[illegible] و [illegible] در موقع جمع می‌شود و لکن [illegible] در آن امر [illegible] هستند
[illegible] بلکه هستند طبیعیه [illegible] از حیوانات انسان [illegible]
که حاصل می‌شود [illegible] از ادراک امور [illegible] حاصل می‌شود [illegible] از حیوانات
[illegible] که حاصل می‌شود [illegible] از حیوانات [illegible]
[illegible] که حاصل می‌شود [illegible] نفع [illegible] از حیوانات انسان [illegible]
امور [illegible]
و لکن [illegible] که [illegible] امور در حیوانات [illegible]
از این حالات در بعض از حیوانات [illegible] شد در درس [illegible]
تا این مقام معلوم شد [illegible] از حیوانات [illegible]
و بعد از [illegible] در احوال بنی نوع انسان [illegible] معلوم شد که [illegible] بنی نوع انسان [illegible]
[illegible] باشند [illegible] عالم [illegible]
[illegible]
حکم [illegible] صدق و کذب [illegible]
[illegible] بنی نوع انسان [illegible]
حکم [illegible]
[illegible]
[illegible] دفع ضرر [illegible] انسان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دفع ضرر [illegible] بلکه [illegible] بعض حیوانات [illegible]

درس اول

سؤال: [illegible] بنی نوع انسان [illegible] که تمام بنی نوع انسان
بدون استثناء [illegible] متفق باشند در حسن [illegible] آن امر [illegible]
بنی نوع انسان بدون استثناء متفق باشند در حسن [illegible] امر [illegible] علم و [illegible] عدالت باشد
و ضد این امر که جهل و ظلم باشد تمام متفق باشند در قبح آن امر [illegible] علم مطلق [illegible]
باشد که متعلق باشد [illegible] انسان [illegible] متعلق باشد [illegible]
[illegible]
و آن مطلق [illegible] علم [illegible] معلوم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عدالت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بنی نوع انسان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] درس [illegible]
[illegible] علم معلوم شد [illegible]

بحقیقت و معرفت ماهیت او میباید و در سخن اینکه نسبت او با حیوانات بکم نحو میباید
مباین باید [illegible] جمیع الجهات و با ما سابق [illegible] جمیع الجهات و با کلیه مشترک در جهتی و
مباین از جهتی باید جواب این سؤال را مشروحا بیان باید آنکه جواب این است که
همه کس میدانند و صحیح این سالم و موافق با ذوق همه است تا [illegible] با این که ما
انسان عبارت میباید از مجموع بدن که محسوس و مشاهد ما است و نفس ناطقه
که حقیقت انسان عبارت از این جزو میباید و مراد از ناطقه نطق بمعنای سخن گفتن نیست بلکه
بمعنای ادراک کلیات و امور مجرده از ماده میباید و این اصطلاح میباید که اهل معقول
در این اصطلاح تعبیر کرده و بیان حقیقت این دو جزو انسان بنحویکه مناسب با مقام باشد
کرده باید انسان مشترک است با حیوان در جمیع جهات بدن بجز که بدن انسان و حیوان
هر دو جسم میباشند یعنی جوهر و موجود مستقل میباشند که قابل ابعاد ثلاثه طول و عرض و عمق میباشد
هر دو قوه دارند که تغذیه و نمو میکنند و هر دو حرکت میکنند بالاراده و الاختیار و هر
هر دو دارا اند حواس ظاهره که عبارت از حس لامسه و ذائقه و
و باصره و سامعه و شامه باشند و حواس باطنه حس مشترک و خیال و واهمه و حافظه
و متصرفه میباید و از تخیله و متصرفه هم نامیده اند حواس ظاهره معلوم و محل اینها [illegible]
محتاج به بیان نیست اما حواس باطنه محل اینها همه [illegible] میباشد که واقع است در بطون دماغ
نخست حس مشترک عبارت است از قوه که در مقدم جوف [illegible] دماغ [illegible]
و در آن نقش میبندد [illegible] صور محسوسات ظاهره و دلیل بر اثبات آن [illegible]
[illegible] یک قطره که از بالا [illegible]
میکند [illegible] میبیند [illegible] یک نقطه که [illegible]
دائره میبیند و حال آنکه یک نقطه [illegible] نقش میبندد
الجسم [illegible]
دائره در هوا [illegible] نقش میبندد

[illegible] نقطه [illegible] حفظ میکند [illegible] متعدده [illegible]
[illegible] میکند و [illegible] در حس مشترک نقش میبندد
بقوه [illegible] خیال باشد [illegible] حس مشترک میباید و محل این قوه [illegible]
از بطن [illegible] دماغ میباید و [illegible] میباید که ادراک میکند [illegible] و حیوان [illegible]
این قوه [illegible] ادراک میکند [illegible] که موجب فرار از
آن میباید و ادراک میکند حیوانات [illegible] از [illegible] که [illegible]
[illegible] این قوه قوه حافظه میباید که [illegible] انسان و حیوان [illegible]
واهمه ادراک میکند [illegible] در قوه حافظه و محل این قوه [illegible]
[illegible] قوه متصرفه که [illegible] متخیله و متصرفه هم نامیده [illegible] این قوه [illegible]
[illegible] سؤال [illegible] این مقام [illegible] انسان و [illegible]
و لکن [illegible] مقصود این [illegible] که [illegible] و [illegible]
انسان و حیوان [illegible] سؤال [illegible]
انسان و حیوان [illegible] روح حیوانی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بسیار و آنچه وارد در بطن [illegible] قلیل است بعد بواسطه حرارت کثیره که در قلب میباشد بواسطه حرکت
دائمی که دارد این خونها بخار و متصاعد میشود از اینها بخار بسیار لطیف و در اطراف اینها که خون
است زیاد میباشد بخار [illegible] فضا را مملو سازد و در [illegible] که خون
که در فضاهای خالی میان بخار زیاد میباشد اما بطن این بخار [illegible] از قلب [illegible]
زیاد میشود و از [illegible] تعفن [illegible] از جهتی [illegible] اما بطن [illegible]
مجاری که بتوسط اینها این بخار به اعضا بدن میرسد و این بخار [illegible] از روح
حیوانی و جوهری است [illegible] انسان [illegible] بر این روح [illegible] دارد
که این از عالم مادیات و عناصر [illegible] در اعضا بدن [illegible] و چون آن روح
[illegible] و اعضا و [illegible] از بدن [illegible] بدن [illegible] باشد
بلکه [illegible] ارتباط و علاقه را با بدن دارد و تصرف و مدبر [illegible] بدن است روح انسانی
بتوسط روح حیوانی [illegible] روح [illegible] لطافت [illegible] دارد با این روح [illegible]
از جهت اینکه این روح حیوانی از عالم مادیات [illegible] روح [illegible]
[illegible] روح حیوانی که [illegible] روح [illegible]
و دلیل [illegible] نفس ناطقه [illegible] بدن [illegible] روح
و چون [illegible] در [illegible] مطلق [illegible]
[illegible] که [illegible] روح [illegible] درس چهارم
[illegible] نفس [illegible] تجرد [illegible]
[illegible] روح [illegible]
جواب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] توجه [illegible]

[illegible] که [illegible] تمام باشد [illegible]
و صانع [illegible] مرحله و زمانیه [illegible]
[illegible]
در [illegible] صانع [illegible]
معرفت [illegible] سلب [illegible] و سلب [illegible]
[illegible] مقدمه [illegible] عقل قطعی [illegible]
[illegible] سلب [illegible]
[illegible] مرحله که [illegible] قطع بوجود صانع [illegible] معرفت [illegible]
سلب [illegible] قطع بعدم صانع [illegible]
و [illegible] مقدمه [illegible] صانع [illegible] قطع [illegible]
بوجود او یا عدم او [illegible] درس [illegible]
[illegible] مرحله [illegible] صانع باشد [illegible]
[illegible] بوجود یا عدم [illegible]
[illegible] معلوم [illegible]
[illegible] جواب مقصد [illegible] موجود [illegible]
[illegible] وجود باشد [illegible] موجود [illegible] وجود [illegible]
[illegible] وجود [illegible]
[illegible] موجود [illegible] وجود [illegible]
و وجود او [illegible] وجود [illegible]
[illegible] موجود [illegible]
[illegible] مقصد [illegible]
[illegible] موجودات [illegible]
[illegible] موجودات [illegible]
[illegible] حرکت [illegible] قدیم [illegible]

میکویند ابتدا او قبل از وجود این اجسام این فضای لا یتناهی مملو بود از ماده اثیریه بوده
شد بود در نهایت انبساط که هر جزء از اجزاء آن متمایز و در جهت کثافت نیز متکاثف و بواسطه
حرکت این ماده که حرکت او مقتضای ذاتش بود بهم مجتمع شدند بعض موارد با بعض دیگر و
بواسطه ازدیاد اجتماع متحصل شد اجسام جسیمه و بعد بواسطه اجتماع اجسام صغیره که بر هم خورد
جاذبیت اجتماعی حاصل شد کره‌ها حادث شد و از آن کره‌ها حرکت [illegible] که بر محور خود
حرکت حرارت حاصل شد و مشتعل شد و از آن کره شمس پیدا شد و بعد [illegible] کرات
از این کره منفصل شدند که یکی از آنها کره زمین میباشد و کره زمین بعد از انفصال
بمرور ایام سرد شد و طبقات ارض از برای او حاصل شد و بعد معادن و نباتات و
حیوانات بواسطه اجتماع اجزاء مواد بعضی با بعضی بجهت نسبت و کیفیات مختلفه حادث شده
و مجتمع عناصر متکون شد و عدد از آنها قریب شصت [illegible] و حیوانات عبارت
میباشد از ترکیب عناصر و امتزاجات آنها و بعد از آن انواع و اصناف حیوانات
بوده که مترقی کرده تا این مرتبه رسیده و بعضی از آن رسیده به رتبه انسان و [illegible]
از اصل واحد باشد این است بیان مقصد طبیعیون بر سبیل اجمال و [illegible]
این رساله در سیم مسئول چون مقصد طبیعیین را مختصر بیان نمودیم لکن [illegible]
بر این طریق را بطلان واضح بیان نمائیم بنحویکه [illegible] کلیه [illegible]
جواب مبنی بر صانع و قائلین بوجوب الوجود طریق دارند از برای اثبات آن
بطریق حسی و وجدانی و دیگر طریق اقامه دلیل و برهان و نظر بقاعده تعلیم که تقدیم حسی
باشد بر معقول تقدیم میداریم طریق حس بعد از برای آن حاصل کلام از آنها در این مقام
اینکه در عالم دیگر انسان عاقل تخیله کند [illegible] و سمو عالم
و حقیقت عجایب و غرایب را ادراک کند و [illegible] و ملاحظه کند در ترتیب
کیفیت خلقت این عالم از علویات و سفلیات و نظر کند در ترتیب وجود انسان [illegible]
و ببیند که هر شیء در محل خود و زمان خاص بعد از [illegible] که این
و ترکیب و ترتیب این احکام [illegible] باشد طبیعت غافل از شعور یا بطریق اتفاق

وجود بهم رسانیده باشد و از برای تقریب مطلب و مقصود باز ذکر مثالی مینمائیم که اگر
انسانی در بیابانی قفر غیر مسکونی یک خانه و حیاطی ببیند که در کمال صنعت [illegible]
و جمیع لوازم خانه از در و سقف و غیره را دارا میباشد ابدا احتمال نمیدهد که بر سبیل اتفاق
و یا آنکه طبیعت غافل از شعور اجزاء مادیه او را مجتمع کرده باشد و بر سبیل اتفاق این حیاط و
خانه بنا شده باشد بلکه بمجرد دیدن قطع و یقین بهم میرساند که این محل معمور بوده و این خانه را بنا
[illegible] نسبت بیک حیاط و کوچک [illegible] این احتمال را نمیدهیم چگونه نسبت بان
عالم با این وسعت [illegible] احتمال میدهیم که تمام این ترتیبات باشد باتفاق و
طبیعت بی شعور [illegible] ملاحظه کنیم خصوصیات و حکم و مصالح [illegible]
عالم از [illegible] در این [illegible]
در خصوصیات و حکم و مصالح خلقت [illegible] باینکه [illegible]
[illegible] ملاحظه کنیم کیفیت خلقت [illegible]
[illegible] طبقات [illegible] ملاحظه کنیم کیفیت [illegible]
از [illegible] که [illegible] ملاحظه [illegible]
[illegible] در محل مخصوص [illegible] ترتیب که
دارد [illegible] ملاحظه کند در خلقت [illegible]
از آنها [illegible] ترتیب [illegible] ملاحظه [illegible]
نظم [illegible] ملاحظه کند که عقل او [illegible] ترتیب
[illegible] طبیعت [illegible] بر سبیل اتفاق [illegible]
کیفیت [illegible] شاعر و علیم و حکیم [illegible] دلیل [illegible]
حسی و وجدانی [illegible] طریق [illegible] حسی و وجدانی
[illegible] طریق [illegible] بیان [illegible] جواب از
[illegible] صانع [illegible] معتقد [illegible] خلاف

انظار و ظاهر که مطلب با وضع این رساله و موافق با [illegible] و مبتدیان باشد [illegible] عرصه [illegible]
کم وجود که [illegible] مستغنی باشد [illegible] و مفهوم آن بدیهی باشد که [illegible] [illegible] مفهوم [illegible]
و می‌گویند که [illegible] این مطلب بدیهی باشد که تمام موجودات [illegible] تصور [illegible] بعنوان
اینکه موجود [illegible] بخواهیم [illegible] موجودات [illegible] یا غیر متناهی [illegible] غیر متناهی بوده
[illegible] موجود بعد از [illegible] میگوئیم که [illegible]
تصور [illegible] تمام موجودات عالم را بعنوان موجود بخواهیم این موجودات متناهی [illegible] یا غیر
متناهی و در تصور غیر متناهی [illegible] و [illegible] یا از یک طرف
و بعد از تصور تمام موجودات میگوئیم [illegible] تمام خالی از [illegible] قسم نخواهد بود یا تمام واجب
الوجود می‌باشند [illegible] یا [illegible] احتیاج [illegible] الوجود
شده [illegible] یا [illegible]
یک از آنها این قسم می‌باشد بلکه تمام آنها بدون استثناء محتاج می‌باشند در موجود شدن [illegible] مقصود
بغیر خود و یا آنکه بعضی واجب و بعضی ممکن و محتاج بغیر [illegible] ثالث
[illegible] واجب الوجود [illegible] از جهت آنکه [illegible] می‌گویند که [illegible] در سلسله
[illegible] واجب الوجود [illegible] بعضی موجود [illegible] وجود [illegible]
[illegible] موجودات عالم باید واجب الوجود [illegible] بلکه
[illegible] نخواهد بود تمام [illegible] قسم [illegible] واجب الوجود [illegible]
تمام افراد موجودات عالم محتاج باشند [illegible] میگوئیم که [illegible] غیر
یا موجودات یا معدوم [illegible] موجود [illegible] سلسله موجودات [illegible] تمام
افراد این سلسله [illegible] موجود و بنا بر [illegible] تمام [illegible] محتاج می‌باشند بغیر
حال آنکه غیر از [illegible] موجودات [illegible] که علت [illegible] سلسله و [illegible] باشد
و از این موجودات خارج باشد از جهت آنکه علت لازم می‌باشد و اگر آن غیر معدوم باشد
و [illegible] معدوم علت موجود نخواهد بود [illegible] فرض [illegible] [illegible] قسم [illegible]
و سوم [illegible] و بنا بر این [illegible] قسم مطلب [illegible] ثابت [illegible] یا [illegible]

چونکه تمام بودن این استدلال توقف دارد بر باطل بودن قسم دوم لهذا [illegible] که بطلان [illegible]
و [illegible] بیان [illegible] تقریب مطلب [illegible] در این مقام [illegible] جواب
[illegible] در این مقام [illegible] باطل [illegible] بطلان [illegible] قسم [illegible] معلوم [illegible]
[illegible] موجودات عالم را [illegible] شعله [illegible] موجود [illegible]
[illegible] و غیر [illegible] بذات شعله [illegible] باشد و شعله [illegible]
[illegible] و در این [illegible] شعله [illegible]
[illegible] قسم [illegible] تمام [illegible] شعله [illegible] و یا تمام [illegible] شعله [illegible]
از غیر باشد و یا بعضی شعله [illegible] و بعضی شعله [illegible] از غیر [illegible] قسم [illegible] سوم [illegible]
[illegible] شعله [illegible] قسم [illegible] شعله از غیر باشد [illegible]
[illegible] شعله خارج [illegible] سلسله [illegible] لازم [illegible]
شعله [illegible] سلسله و [illegible] شعله [illegible] سلسله [illegible] باشد شعله [illegible]
از غیر باشد و [illegible] مطلب [illegible] موجودات [illegible]
[illegible] موجود [illegible] که [illegible] باشد [illegible]
وجود [illegible] غیر متناهی [illegible] علت [illegible]
[illegible] باشد [illegible] وجود [illegible] علت لازم [illegible] و [illegible] قسم [illegible]
[illegible] شعله [illegible] غیر متناهی [illegible] و [illegible]
[illegible] شعله [illegible] از جهت [illegible]
[illegible] سابق [illegible] شد [illegible] از جهت آنکه [illegible]
[illegible] مطلب [illegible] موجودات [illegible] تصور [illegible]
بوده [illegible] موجودات [illegible] تصور
[illegible] عنوان موجود یا عنوان [illegible] باشد و بعد از [illegible] تصور

نقص ملحوظ است قسم که بیان شد بشرحیکه مذکور شد عده بسیار بر اینکه بطلان غیر متناهی بودن موجودات
در [illegible] و براهین قاطعه معلوم ایشان است و عرضه میدارم [illegible] بار دیگر بیان
که در این رساله در کتاب [illegible] از ادله [illegible] شبهه باقی باشد که نباید در سلسله
موجودات [illegible] یک موجود باشد که وجود او مستند بغیر نباشد و وجود تمام موجودات
منتهی باو شود [illegible] برای قائلین بوجود واجب الوجود معلوم شد اما
آنچه را که [illegible] مادیین و طبیعیین را ابتدا باید جواب گفت [illegible]
عرضه میدارم که طبیعیین و مادیین بر سه قسم باشند یک قسم اشخاصی میباشند که بطریق علمی [illegible]
وارد [illegible] ترقیات صنایع [illegible] بنظر ایشان تمام [illegible] در نظر ایشان [illegible]
جمله [illegible] که [illegible] این طریقه [illegible] و از این قبیل [illegible] بعضی از حکماء یونان [illegible]
نسبت [illegible] طریقه میدهند [illegible] بنظر [illegible] از جهة [illegible]
کلمات [illegible] ایشان [illegible] طبیعی [illegible]
منحصر [illegible] اجسام صغار
حیله [illegible] اجسام [illegible] مختلف [illegible] طبیعت
متشابه [illegible] اتفاق [illegible] از این اجسام [illegible] متضاد [illegible] مختص
بیرون این عالم [illegible] و این مطلب [illegible] نسبت [illegible]
حیوانات و نباتات [illegible] مستند [illegible]
فلکیه میدانند و [illegible] کلمات [illegible]
کلمات [illegible] نسبت [illegible] طریقه [illegible]
نسبت [illegible] از جهة اینکه غالب ایشان [illegible] و بعضی [illegible]
بحقیقت [illegible] معاصر [illegible] و بعضی [illegible]
او بحقیقت [illegible] قسم از طبیعیین [illegible]
داشتن [illegible] اشخاصی میباشند که [illegible] تقلید پدر و مادر [illegible]
احتیاط [illegible] طریقه [illegible] شد [illegible]

طبیعیین و مادیین و بیان بطرزی اختصار

[illegible]

[illegible] و سایر انواع حیوانات [illegible]

[illegible]

و اعظام و [illegible] در مقام [illegible] و [illegible] غلط است [illegible] در صدد

[illegible] معلوم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بالوجدان ببینیم که یک موجود واحد اول جمادی است

بعد بمرتبهٔ نمو و نباتیت میرسد و بعد بمرتبهٔ حیوانیت مانند انسان که دارای صورت عنصری میباشد که ماده

انسان که اول جماد میباشد و بعد دارای صورت نباتی و بعد صورت حیوانی [illegible] پس این صور

جمادی [illegible] اگر بگویند نفس ماده سابقه میباشد غلط است از جهة اینکه ماده سابقه مشتمل بود بر صورت جمادی

که مباین با این صورت بود و لا یصح [illegible] لان القطع لیقع [illegible] المباین علة للامر المباین [illegible]

گونه [illegible] فان [illegible] لا یصح [illegible] فلابد فاعله

بیان معلوم شد قول بعضی که میگویند که جمیع صور بعد کامن در ماده سابقه میباشد و ذلک لما ذکرنا

من ان الصور متباینة و الشیء [illegible] لا یمکن ان یکون مشتملا علی الصور المتباینة فظهر بما ذکرنا ان المادة

السابقة لا یمکن ان یکون علة لوجود الصور النوعیة [illegible] المادة [illegible] الصور [illegible]

غیر [illegible] صحیح نیست که گفته شود فاعل و موجد موجود [illegible] کیفیة حرارت و برودت

[illegible] و [illegible] وجود [illegible] الصور النوعیة و ذلک لما ذکرنا ان الموجود [illegible] علة

کلها متباینة و [illegible] الصور النوعیة و لا یمکن ان یکون احدها علة لوجود الاخر لان المباین لا یصیر

للمباین [illegible] شد معلوم [illegible] موجودات [illegible] که [illegible] موجود

موجود شوند بدون ماده سابقه لازم میاید [illegible] موجود [illegible] معدوم [illegible] و ذلک لان

الصور النوعیة غیر مسبوقة بالمادة قطعا [illegible] موجود [illegible] غیر مادة فتحصل [illegible] ما ذکرنا ان المادة

السابقة لا یعقل ان یکون علة للصور النوعیة الطارئة علیها و لما کانت الصور [illegible] متاصله

بسم الله الرحمن الرحیم

و موجودات مستقله متغنیه بالذات است که نهایت شأن الافتقار فلابد بان یکون علتها امر ما صادر و
موجود استقلالا و لا یمکن ان یکون الا الموجودات التی رجعت الی المادة مثل الحرارة و البرودة و غیرهما
علته لوجود بعض الصور لان نهایة الموجودات متباینة معها فلا ینبغی ان یکون العلة ما یکشف مع معلولها و تمام
کلمات برفرض تسلیم این امر میباشد که مواد موجودات عالم غیر متناهی باشد و هیچ برهانی حصر نمیشود
اثبات عدم تناهی کند غایتش لازم عدم تناهی محتمل باشد و معلوم است که احتمال عدم تناهی مستلزم قطع
بعدم احتیاج بصانع نمیباشد بلکه مستلزم احتمال عدم میباشد و به واسطه ادله قطعیه اثبات وجود
صانع بشود علاوه بر آنکه میگوییم برفرض تسلیم عدم تناهی مواد و سلسله موجودات عالم قطع بعدم
صانع غلط است زیرا که جمله از قدما قائلند بقدم عالم و حکما که معتقد میباشند باحتیاج بصانع علاوه
بر آنکه بادله قطعیه که در محل خود ثابت است ثابت میشود بطلان عدم تناهی سلسله موجودات و آن که تمسک این
طایفه بتواریخ قدیمه خیالی عجیب است که این اشخاص خود شان را نیز در جمله عقلا محسوب میدارند و در
این مقام تمسک بتواریخ میکنند از این اشخاص سؤال میکنیم که این تواریخ را بنی نوع انسان نوشته
یا غیر از آنها اگر بنی نوع انسان نوشته که معلوم است که بنی نوع انسان اطلاع از زمان قبل از خلقت
خود ندارد هر چه بگوید تخیلات و حدسیات میباشد و اگر غیر بنی نوع انسان نوشته سؤال میکنیم که
لسان آنها چه بوده و مترجم کلام آنها که بوده این است خلاصه کلمات اشخاصی که باعتقاد خود
بر جهت عقل انکار صانع نموده اند و تقریر جواب آنها شد و آن جمله که از این طایفه که
بر جهت اطلاع از آنها مفاسد بلکه طریقه خود شان و عدم تحقیق از طریقه حقه منکر صانع
گردیده یا اشخاصی که محض بتبعیت این طایفه و راحت طلبی و نفس پرستی منکر شده اند اصلاح
هر طایفه قابل بحث طرف ما نشد و این مطلب معلوم باشد که اعتقاد این اشخاص منکر صانع
مخالفت با اعتقاد تمام عقلا و عالم از زمان حضرت آدم الی زماننا هذا و معلوم است که چنین
امر اصلا احتیاج باقامه برهان بر ابطال آن ندارد و مطلب شروع میشود در بیان ادله بر اثبات
صانع از برای اثبات صانع دو طریق میباشد طریق وجدان و طریق برهان و چون قاعده تعلیم که
تقدیم محسوس بر معقول باشد تقدیم میداریم طریق وجدان را و عرض میداریم که بعد از
تخلیه ذهن از جمیع مرتکزات خود و حاکم قرار داده عقل صحیح و غیر مشوب بعلم [illegible]
که خلقت این عالم با این کیفیت و خصوصیت و ترکیب و ترتیب با این انتظام و استحکام که
مقدار قلیلی از اسرار آن از برای عقل بشر [illegible]
باشد و خیال [illegible] ندیده معمور نموده [illegible]
بنظر [illegible] قطع بهم میرسانیم که این ظرف را صانعی بوده و قطع
بهم میرسانیم که در این زمان یک وقت بنی نوع انسان در آن بوده و این ظرف را [illegible]
مکان [illegible]

[illegible]

اینها که تو با خود در این مکان معمور کرده اعیان و اصلا احتمال نمیدهیم که وجود این ظرف بمحض اتفاق میباشد
و یا آنکه طبیعت اجزا ارضیه مقتضی وجود این ظرف شده است و عقل [illegible]
و [illegible] تمام عالم با این استحکام [illegible]
میباشد که تحویز [illegible]
با این منافع و حکم و مصالح بطبیعت [illegible] خصوصیات عالم [illegible]
از نظر [illegible]
کفایت میکند [illegible]
کثیر از افراد بشر [illegible]
بطبیعت [illegible]
انسان خصوصیت و کیفیت [illegible]
ترکیب با این منافع و مصالح [illegible]
عجیب است که [illegible]
از جمله [illegible]
التفات [illegible]
خصوصیات [illegible]
و خصوصیات طبقات [illegible]
عظیمه مترتب [illegible]
عالم [illegible]
[illegible]
و ملاحظه [illegible]
از برای [illegible]
عضو [illegible]
و التفات [illegible]
[illegible]
[illegible]
این قوه [illegible]
[illegible]
[illegible]

و کافی است ... بجهت شعور و ادراک ... نظر کند ... [illegible]
و ... [illegible] ... و اعضاء و اجزاء
[illegible] ... کثیره ... بجهت ... [illegible]
[illegible]
[illegible] ... یا عظیمه میباشد ... [illegible]
همین بیان ... [illegible] ... مقام ... [illegible] ... اثبات صانع
و ... [illegible] ... بالذات ... [illegible] ... اثبات ... [illegible]
[illegible]
[illegible] ... مفهوم ... [illegible]
[illegible] ... معلوم ... [illegible]
[illegible] ... مغایر ... [illegible]
[illegible]

[illegible] ... تمام ممکن میباشد ... [illegible]
[illegible] ... بعضی ممکن و بعضی واجب ... [illegible]
[illegible] ... ممتنع ... [illegible]
[illegible] ... سلسله ... [illegible]
[illegible] ... مقصود ... اثبات ... [illegible]
[illegible] ... علت خارج ... [illegible]
[illegible]

وتقریر استدلال بر سبیل مسلم از موجودات فعلیه که یا واجب بالذات میباشد یا ممکن اگر واجب بالذات میباشد مقصود حاصل است
و اگر ممکن میباشد لابد باید وجود منبع از آنها هستند باشد که بعلت موجوده فعلیه و کفایت نمیکند در وجود غیره از آنها علت
موجوده از آنها در صورت که معدوم شوند آن علت بلکه باید علت بقاء همان علت موجده باشد یا غیر آن در صورت لکن نمیکنیم
این امر را غرض لکن عبارت از حال معلول در بقاء محتاج بعلت میباشد و جهت آن مطلب این است که ممکن متغیر الوجود و واجب بالذات
نخواهد شد که تخلف از اثبات ما کان پس حیث الوجود ممکن است و حرکت ارتباط و لازمه ذات ممکن با او ممکن میباشد
پس ممکن علت موجوده لازم دارد و وجود این مطلب واضح غرض میدارم که نقل کلام در این علت میکنیم اگر واجب بالذات
میباشد ثبت المطلوب و اگر ممکن است محتاج است بعلت موجوده فعلیه لما ذکرنا و کذلک الی سلسله علل تکثیر شود بر نهایت
تسلسل لازم میاید با این معنی لازم میاید وجود سلسله علل و معلولات غیر متناهیه و اگر واقف شود بیک
سلسله میکنیم از این علت و غیره اگر واجب بالذات میباشد مقصود حاصل است و اگر ممکن است نقل کلام در علت آن میکنیم و علت
آن معلول خود حتی منتهی شود بواجب للزوم الدور و هو باطل و غیر آنکه نمیباشد که لا انتهاء سلسله الموجودات علی الفرض [illegible]
و اما بطلان الدور و التسلسل اما الدور فواضح لانه باعتبار میباشد از توقف داشتن وجود شیء بر نفس خود و وجود شیء
توقف دارد بر وجود همان شیء که اولی محال است که از جهت لکنه توقف دارد وجود علت بر وجود معلول خود و صورت سلسله
علت هم وجود آن باشد و معلوم است که معلول هم توقف دارد بر علت خود در وجود در بطلان این امر از جهت
که معلول وجود هم بر ساند قبل از آنکه موجود شود از جهت اینکه از آن جهت که معلول علت خود میباشد وجود آن باید متاخر
از وجود علت وجود علت وجود علت خود میباشد پس باید قبل از علت خود موجود شود فیلزم وجوده قبل وجوده
و اما بطلان تسلسل وجوه بر از براهین مطلب در اینجا میآید که با البداهة از براهین واضح است که تصور کنیم معلول
که موجود متعین باشد میشود سلسله و تصور کنیم سلسله علل از آن که هر یک علت موجوده لاحق و معلول علت سابق میباشند
و نقطه کنیم در عالم کلی و تصور کنیم این اعتبار را با هم که علل را در یک سلسله و معلول را در سلسله دیگر
که این دو سلسله از طرف مبدء که زید باشد متناهی میباشند و در طرف دیگر بقول خصم غیر متناهی و با البداهة
از براهین است که قطع کنیم از سلسله علل یک معلول را که در عدد مثلا باشد و تطبیق کنیم فرض کنیم تطبیق از این
سلسله را از طرف مبدء و تمام آن معدودات با هم میباشد و بعد از فرض تطبیق عرض میدارم که حال این دو سلسله
حال از دو قسم است یا این سلسله نسبت بسلسله مقطوعه قبل از قطع از قطع و بعد از قطع تا این سلسله از جهت
تفاوت نکرده لازم میاید تساوی الکل و الجزء و هو محال است زیرا که السلسلتین بحسب الخارج و این امر و اضح البطلان
میباشد که تساوی باشد بین قلیل و کثیر و کل و جزء و اگر تفاوت هم میرسد در نسبت لابد تفاوت بحسب وقت میباشد
فیلزم تناهی و برهان دیگر تسلسل که علیه و معلولیه متضایف میباشند و لابد عدد آنها باید متساوی باشد که
اگر علت ده عدد میباشد معلول هم لابد باید ده عدد باشد و الا لازم میاید علت بلا معلول و یا معلول بلا علت
و از این جهت عرض میدارم که ملاحظه کنیم معلول اخیر را که زید باشد که از او علت امری نمیباشد و بعد از آن
معلول است آنکه از این طرف معلول میباشد که علت نیست لابد باید در طرف دیگر علتی باشد که معلول نباشد
حتی یلزم التساوی بینهما و الا لازم میاید زیاد بوده عدد علت از عدد معلولات و بطلانه لازم تخلف

در اثبات آنکه ذات واجب بسیط و جمیع الجهات مباح[؟]

[illegible]

و در این رساله اکتفا بجواز ابطال تسلسل [؟] واجب الوجود بالذات که جانب و جود عالم با آن باین شده و که بیان اطراف آن وجود
و نظر و تامل در کیفیت و خصوصیات موجودات خصوصا خلقت انسان و تامل کیفیت وجود او از مبدء خلقت او در رحم
و تشکیل اعضاء و جوارح او بطوریکه عقل را متحیر میدهد که بهترین آن موجود است ار ربانی و بطلان الطبیعه و تعطیل
دیگر آنکه در عرصه نفس بنموده بطوریکه بیشتر از آن در این قطعیه [؟] میباشد از بر آن و ذهن که منکر آن باشد
این رساله میباشد علاوه بر آنکه از این عقل انسانی که لابد از این شیطانیه حاکم بقطع و جدان کافی است بالاتر در ازالت
از ذات ماهی وجود ذره که منکر آن اند شیطانیه هر از بر آن که عقل قطعی است و در آنها نیست بر وجود اشیاء معلوم میشود وجود بر آن
الوجود بالذات عرض میدارم که این واجب الوجود بالذات بسیط و جمیع الجهات مباح است و از جمله ترکیب دارد در آن
نه ترکیب از جنس ماهیه و وجود و نه ترکیب از اجزاء عقلیه مثل جنس و فصل و نه ترکیب از اجزاء خارجیه مثل اجزاء
سره مثلا اما ترکیب بجعل از ماهیه و وجود بطلان از جهت آنکه ماهیت او عین حقیقه وجود او میباشد و ماهیت مغایره
با وجود ندارد و معنی آنکه از حد ماهیه ندارد بخلاف ممکنات که مرکب میباشند از ماهیه و وجود پس و وجود در وجوب
بمعنای عینیت وجود او با ذات و تاکید وجود میباشد نه بمعنی آنکه واجب شیء دارای مغایر با حقیقه وجود میباشد
و وجود ثابت است و زائد بر ذات او بنحو عروض و لزوم و بعبارت دیگر عارض و معروض با آنکه ثبوت عارض که وجود باشد
از برای معروض که ذات واجب باشد بنحو لزوم با آن از جهت آنکه در صورتی که ثبوت این عارض و لزوم آن از برای
معروض که ذات واجب باشد یا مستند با مر مغایر با این عارض و معروض میباشد و یا مستند بنفس عارض و یا
مستند بنفس معروض میباشد اگر مستند بامر خارج میباشد لازم میاید که واجب در اتصاف بوجود محتاج بغیر باشد
و این خلف میباشد از جهت آنکه ما او را در وجود محتاج بغیر فرض نکردیم بلکه تا اینکه لازم آمد اگر وجود او مستند
بذات خود باشد و اگر مستند بعارض باشد لازم میاید تقدم عارض بر ذات خود از جهت تقدم علت بر معلول
و اگر مستند بمعروض باشد لازم دارد تقدم معروض را بر عارض لما ذکرنا و از این تقدم العلة علی المعلول و این خلف
میباشد از جهت آنکه فرض این است که معروض موجود میباشد بعین این عارض که وجود باشد نه بوجود دیگر و این محال است
اگر معروض موجود باشد بوجود مغایر با این عارض مستلزم دور یا تسلسل میباشد از جهت آنکه اگر علت وجود او
ذات خود باشد دور و اگر غیر باشد تسلسل لازم میاید بر آنکه غیر از او واجب در ماهیت باشد غیر از وجود حالی باشد
خالی از سه قسم نمیباشد یا نسبت بمعروض وجود و معروضه آن نسبت بجمیع تعینات معروضه بوجود میباشد و یا بجواز اشیاء و یا بر میشود
ر [illegible] و هر سه باطل میباشد اما اول از جهت آنکه لازم میاید وجود جمیع افراد معروضه آن بوجود فعلا و حال آنکه محقق
نشده الا فرد واحد و اما ثانی از جهت اینکه لازم دارد عدم تحقق هیچ فرد و حال آنکه از وجود افراد یک فرد موجود شد و اما
ثالث از جهت لزوم خلف لانا اثبتنا بالادله المتقدمه ان الواجب بالذات است و اما عدم ترکیب و اجب از اجزاء و اجزاء
عقلیه و جنس و فصل باین از جهت احتیاج مرکب میباشد در تحقق با اجزاء خود و احتیاج منافی با وجوب وجود
میباشد و از جواهر ممکن است اما ترکیب از اجزاء و [illegible] احتیاج از اجزاء خارجی و اجزاء عقلیه از جهت این که اجزاء

عقلیه دلیل اینکه ترکیب بیش از انهاست که ... تعقل میباشد ... در نظر عقل ... وجود ...
در خارج ... میباشد ... ترکیب خارجی ... جمیع ... اینکه حقیقت واجب صرف وجود و
وجود صرف ... بسیط ... جمیع ... تعینات ...
واجب صرف وجود ... عدم تعینات ...

[illegible]

باشد از ... غلط ... بالضروره ... وجود ... شبهه ... باشد ... بعد ... بیانات سابقه
واضح شد که حقیقت واجب صرف الوجود و وجود صرف ... حقیقت بسیط ... جمیع ...
اشتراک ... مطلب ... حقیقت ...
باعتبار وجود ... بطلان این شبهه ... تدقیق

[illegible]

[illegible]

میباشد صفات [illegible] صفات کمالیه و جمالیه که صفات ثبوتیه باشد و صفات جلالیه که صفات سلبیه باشد و صفات
ثبوتیه هشت و سلبیه هفت میباشد اما از صفات ثبوتیه قدرت میباشد دوم علم سوم حیوة چهارم اراده [illegible]
[illegible] ششم قدم و ازلیه [illegible] هفتم کلام هشتم صدق میباشد [illegible] صفات سلبیه [illegible]
[illegible]
[illegible] معلوم باشد که [illegible] صفات [illegible]

[illegible]

از برای واجب و عینیت آن با ذات اصطلاحی جلال الدین و کلام و در رفع شبهات ... خلاف عظیم در کیفیت علم واجب شده
و در انتهای این مطلب در این مقام که محل کلام ... باشد ...
[illegible]

و سلبیه و حال آنکه غیر از ذات ... صفات ... ذات ... و بعض اعتراضات ... و کذلک ...
علم حضوری ... اعتراضات ...
[illegible]

اصلا شی موجود نباشد و کذلک معلوم میشود که انتزاع صفت علم نحوی که عرض داشته قبل از وجود اشیاء و بعد وجود آنها
و بعد از انعدام آنها یک نحو باشد که اصلا این حالات موجب تغییر نشود بلکه از آن [illegible] شود و این مطلب
معلوم باشد بعد از [illegible] حضرت حق سبحانه و الطاف او [illegible] در این مقام که مقام علم حضرت [illegible] باشد تا
نحو [illegible] مشهور گردید که علم با اشیاء [illegible] که [illegible] شد نظر [illegible] صاحب [illegible] که اراده نمودیم [illegible] نظر [illegible]
با کلام [illegible] سوم از صفات کمالیه حضرت حق سبحانه حقیقت [illegible] در علم [illegible]
صفتی باشد که انتزاع [illegible] باعتبار [illegible] در واجب تعالی صفتی باشد که انتزاع از [illegible]
باعتبار [illegible] فاعل چهارم از صفات کمالیه اراده و کراهت میباشد و اراده در غیر واجب تعالی تعبیر میشود از آن [illegible]
[illegible] بیک معنی [illegible] که [illegible] اشاره باین [illegible] در واجب تعبیر از آن [illegible] الصلاح [illegible]
میشود و اراده باین معنی عین ذات میباشد و مفاد جمله از اخبار [illegible] اراده میباشد [illegible] ذات [illegible]
بصلاح و باید بدانی که اراده در مقام فعل باید بدانی که [illegible] در بعضی از اخبار تعبیر از این اراده به نفس فعل [illegible]
پنجم از صفات کمالیه ادراک میباشد و ادراک در واجب عبارت میباشد از علم او بآنچه [illegible] عین ذات [illegible]
ششم از صفات کمالیه ازلیه و ابدیه و بقاء و سرمدیه میباشد و جمیع این صفات منتزع میشود از وجوب وجود [illegible]
این معنی لازم دارد تحقق ذات واجب را در جمیع ازمنه ماضیه اعم از زمان تحقیقی و تقدیری و تعبیر از این معنی
بازلیه و کذلک لازم دارد تحقق ذات را در تمام ازمنه مستقبله محققه و مقدره و تعبیر از آن معنی بابدیه میشود
کذلک لازم دارد تحقق ذات را در مطلق وجود زمان [illegible] الماضی [illegible] مستقبل که تعبیر از این معنی ببقاء و سرمدیه
میشود هفتم از صفات کمالیه تکلم میباشد و تکلم در انسان عبارت میباشد از صوت [illegible] که معتمد بر [illegible]
[illegible] در واجب [illegible] و تکلم در واجب عبارت میباشد از قدرت او بر ایجاد صوت [illegible] کلام
[illegible] و تکلم باین معنی [illegible] عبارت از قدرت بر این امر باشد قدیم است [illegible] کلام [illegible] عبارت
[illegible] تقسیم کرده اند کلام را در واجب بکلام لفظی و نفسی [illegible] حادث [illegible] قدیم میدانند [illegible]
[illegible] محققین [illegible] غیر معقول [illegible] اعتبار [illegible] الفاظ [illegible]
[illegible] در واجب [illegible] عبارت [illegible] الفاظ باشد [illegible] علم [illegible]
امر تصور [illegible] هشتم از صفات کمالیه صدق میباشد و صدق عبارت میباشد از کلام مطابق با واقع و کذب کلام
غیر مطابق با واقع [illegible] قبیح [illegible] واجب [illegible] کلام صادر از واجب [illegible]
متصف بصدق خواهد بود و [illegible] باعتبار قدرت [illegible] کلام مطابق با واقع و
بر آن [illegible] جمیع این صفات در واجب [illegible] تمام این صفات [illegible] کمالیه میباشد و وجود
صفات در واجب [illegible] موجود [illegible] صفات سلبیه اول آنها
عدم ترکیب واجب [illegible] باشد [illegible] ترکیب [illegible] اجزاء خارجیه و ذهنیه و بر آن [illegible] صفت
از واجب [illegible] اتصاف او [illegible] وجود [illegible] که احتیاج باشد [illegible] این مطلب
که عدم ترکیب واجب [illegible] مطلق [illegible] ترکیب احتیاج [illegible] و بطلان [illegible] احتیاج در واجب
[illegible] ترکیب در واجب [illegible] الاجزاء [illegible] اجزاء او [illegible]

در بیان صفات سلبیه [illegible]

و الاجزاء ممکن و تمام اقسام [illegible] اخیر بطلان [illegible] المحلی و الوجود [illegible]
و کذلک [illegible] الاجزاء سواء کانت خارجیه او عقلیه [illegible] باعتبار [illegible]
و [illegible] الاجزاء الخارجیه واضح و اما الاجزاء العقلیه فلانها [illegible] و وجه [illegible]
و لکن [illegible] وجه آخر [illegible] الاجزاء العقلیه [illegible] منتزعة من الاجزاء الخارجیه [illegible]
الترکیب من الاجزاء العقلیه [illegible] الترکیب من الاجزاء الخارجیه [illegible] تقریر سابق که لزوم احتیاج [illegible]
در صورت ترکیب واجب من الاجزاء واضح [illegible] الترکیب الجسم من الاجزاء [illegible]
[illegible] مسئله الجسم و [illegible] لزوم احتیاج و بطلان آن [illegible]
معلوم [illegible] در واجب [illegible] المحل [illegible] و اما [illegible] محله
[illegible] عبارت [illegible] محل [illegible] حرکت و سکون
و احتیاج و افتراق [illegible] این امور از واجب [illegible] امور از لوازم [illegible] جسم میباشد
و [illegible] معلوم شد که واجب [illegible] جسم [illegible] این امور [illegible] در واجب [illegible] معنا [illegible]
صفات واجب [illegible] حادث [illegible] و بطلان این معنی [illegible] صفات واجب [illegible]
[illegible] و قدم [illegible] واضح [illegible] متکلمین [illegible] ذات [illegible]
حدوث صفت [illegible] موصوف [illegible] قبل الحدوث و امکان
منافی با وجوب وجود [illegible] فاعل و موجد این امر حادث [illegible] غیر از ذات واجب باشد لازم
میاید احتیاج واجب بغیر و اگر خود ذات باشد لازم میاید که ذات هم قابل و هم فاعل باشد [illegible]
چهارم از صفات جلالیه سلبیه رؤیت میباشد و بعد از اثبات عدم جسم بودن ذات واجب نفی رؤیت واضح میشود
[illegible] رؤیت در این عالم [illegible] رؤیت در این عالم [illegible] وضع [illegible] ذات [illegible]
لوازم جسم میباشد و [illegible] رؤیت [illegible] رؤیت [illegible]
رؤیت [illegible] حضرت حق سبحانه رؤیت [illegible] و اما رؤیت در حضرت
حق سبحانه [illegible] رؤیت [illegible]
[illegible] وضع [illegible] ذات [illegible] وضع [illegible] ذات [illegible]
و [illegible] رؤیت [illegible] حضرت [illegible] حضرت موسی علی نبینا
و آله و علیه السلام [illegible] از حضرت حق سبحانه رؤیت [illegible] خصوصا [illegible]
حضرت حق سبحانه [illegible] ممکن [illegible] وجود [illegible]
[illegible] حضرت حق سبحانه [illegible] کلمه [illegible]
[illegible] حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه
السلام [illegible] قوم خود بوده [illegible] حضرت موسی [illegible] استقرار

چند ممکنات و ملکی و حیث هم بود و من حیث انه جسم و آن من حیث انه جسم و محل للتجارة و ظهوره [illegible] فهو ام غیر
عملی و چون اشتغال این که اقتراک کلمه ناظره بالی الصحیح فتم آنرا کرد کان الفرد انها الا انتظار الی الصادق فقد فرع لا
الحلید انه یصح له نقص نظرات الی فلان ان انتظر به و ما بنا عملی است که مضاف [illegible] از الا من فوات
ربها و بنا تا عملی است که مراد از نظر الی الرحمن نهایت معرفت باشد علی سبیل الکنایه لانه اذا تجرد عن
العلایق تحصل له غایة المعرفة التی تکون بمنزلة الرؤیة لقوله صلى الله علیه و آله اعبد الله کانک تراه نتیجه از صفات جلالیه
نفی شریک میباشد و برای برای امر مسابقه بیان شد است مفصلا شتم از صفات جلالیه نفی معانی و احوال
میباشد از خدا و قائلند باینکه علم و قدرت و حیوة و سایر صفات و احکام ثابت است معانی موجوده میباشند
زاید بر ذات و قائم بذات و قدیم میباشند و معتزله میگویند که اینها حال میباشند و اصطلاح معتزله از حال
این که میگویند این موجود و معدوم و ... [illegible]
وجود موجود است الا لازم میاید که وجود زاید بر حقیقت خود داشته باشد و نقل کلام در آن میکنیم
فیلزم التسلسل و معدوم هم نمیباشد و الا لازم میاید اتصاف شیء بنقیض خود پس باید امری باشد که
واسطه بین موجود و معدوم باشد و میگویند صفات واجب از این قبیل است بانی معنی که صفات
امری میباشد زاید بر ذات و قائم بذات و لیکن موجود خارجی نیست و معدوم صرف نیست بلکه واسطه
بین موجود و معدوم میباشد و برهان بر بطلان قول فریقین که متحد در این مطلب میباشند که صفات
واجب تعالی زاید بر ذات میباشد آن است که اگر صفات زاید بر ذات باشد ذات در مرتبه خود خالی
از این صفات باشد لازم میاید احتیاج ذات در مرتبه خود و احتیاج جهت فاعلیه و قابلیه در مرتبه ذات
و بیان این امر و بطلان آن سابقا معلوم شد که بعضی از صفات جلالیه و سلبیه احتیاج میباشد و هر
بر تقدیر صفت وجوب وجود میباشد از جهت احتیاج و از لوازم امکان میباشد و چون معلوم شد که
که احتیاج در واجب تعالی راه ندارد و این امر منافی با وجوب وجود میباشد و واضح بلکه بطلان قول
بحلول الله تعالی فی شیء یحتاج الی المحل و کذلک بطلان قول باینکه واجب تعالی در جهت علو میباشد از جهت
لکه بودن در جهت خاصه لازم دارد احتیاج با جهت را و او قول بعیب بعینیت و اتحاد با شیء بطلان
از جهت لکه عینیت هم شیء لازم دارد معدوم شدن احدهما را و الا باجحاف دوشی معقول
نیست بجای دیگر چون معلوم شد عدم احتیاج و عالم بودن حضرت حق سبحانه معلوم میشود عدم
صدور قبیح از حضرت او از جهت لکه صدور قبیح یا از جهت جهل بقبح میباشد و یا از جهت
با داعی بفعل قبیح بنا علی هذا معقول نیست صدور ظلم از حضرت حق سبحانه فسبحان الله یکون جنایة
علی الله از جهت واسطه بین این صفت نیست از جهت لکه حضرت او با این که عطایی
حق کل ذی حق را با عقاید ملتزم میباشد و الا و سبیله بین آنها و الا تمامی عدل است و ظلم

قبیح از واجب و بیان وجوب لطف

و از جمله امور که متفرع میشود بر عدم صدور قبیح از واجب تعالی حسن تکلیف و لکن وجوب لطف میباشد و دلالت بر این امر این که
لازم میاید نقض غرض بر فرض عدم این امر و نقض غرض با اراده جدی بر حصول آن و عدم تحقق آن
و با تقدیر بی قبیح میباشد این مطلب این که بلا شبهه ایجاد خداوند این نوع بشر را لغو و عبث نبوده البته باید
از جهت حصول غرض بوده باشد و چون حضرت حق سبحانه واجب الوجود بالذات است و غنی مطلق میباشد لیس حاجة
از ایجاد ممکنات نفع عاید بحضرت او بوده باشد و باید غرض از ایجاد نفع عاید بخود مخلوق باشد لکونه تعالی
و معلوم است که نفع عاید بعباد تکمیل نفوس و نیل السعادات الابدیه میباشد و این امر حاصل نشود الا بحصول
معرفت بحضرت حق سبحانه و ریاضات بدنیه و مجاهدات نفسانیه و چون طریق کسب این امر را عقول بشریه قاصر
از ادراک آن میباشند پس لابد است که بیان امر و احکام از طرف حق سبحانه و جود انبیاء و اوصیاء که واسطه فیض میباشند و از
طرف غیر نبی نوع بشر خارج از استعداد میباشد فجعل علینا انبیاء بعضهم بعد بعض
سلیم نا به تحصیل این امر و هو اللطف بتوسط هم التخلص الی اعبادة و با بیان ظاهر شد وجوب
لطف که عبارت از بعثت انبیاء و اوصیاء میباشد از جهت که معنای لطف چیزی میباشد که مقرب عباد باشد
الی الطاعات و مبعد از معاصی و کذلک معلوم شد حسن تکلیف و قبح ترک آن از جهت که بر ترک
این امر نقض غرض میشود با اراده جدی بر حصول آن و عدم تحقق آن و از جمله
امور که متفرع بر قاعده لطف بر حضرت حق سبحانه است وعد و وعید و اخبار بر اعمال عباد میباشد از
ثواب و عقاب لا انهما فی الاصل معدان لتحصیل و دواعی الطاعة لعباد و تقربهم الیه تعالی و عدم
و بعدهم عنه و چون از حضرت او این امر واقع شد و اخبار فرموده از طرف انبیاء و رسل وجود
دنیا و آخرت جنت و نار و خلف قبیح فینقطع بتحقق هذا الامر جزما و معلوم شد حسن تکلیف و قبح
و کذلک معلوم و محقق شد جزاء اعمال ثواب و عقاب و من المعلوم بدیهة عند العقلاء توجه
التکلیف الی العباد و مجازاتهم علی الموافقة و المخالفة قبیح فیما اذا کان العباد مجبورین علی افعالهم
بحیث لا یکون لهم قدرة و اختیار بالنسبة الی افعالهم [illegible] پس باید عباد قادر
باشند در افعال خود بحیث لو شاؤوا فعلوا و لو شاؤوا ترکوا فظهر بذلک بیان بطلان قول الجبریه
و چون کلام باین مقام رسید خوبست که اشاره شود با آنچه مذهب اهل حق میباشد در باب جبر و تفویض و
من الجبریه الاشاعره میگویند افعال عباد مخلوق حضرت حق سبحانه میباشند بدون واسطه و انه لا تاثیر لقدرتهم
وجود انها بل یستند الی الواجب و این مطلب را از وجود قاعده میگویند ... [illegible]
و شهر بین ... [illegible] الحرارة و البرودة و الممکنات ... [illegible] ایجاد ممکنات و وجود
امور ... [illegible]
در وقت ... [illegible] ... تحصیل ... تعمیم ... بفعل

باب اول در بیان بطلان جبر و تفویض و بیان مذهب حق در افعال عباد

و افعال عباد که مقرون با اراده و اختیار باشد از افعال حسنه یا قبیحه و آنچه بدون اراده و اختیار صادر شود از
عباد افعال اضطراریه میباشند و استحقاق ثواب و عقاب از جهت مقارن بودن فعل با اراده و اختیار صادر شوند
لان الطاعة و المعصیة تنتزعان من الفعل فیما اذا صدر الفعل مقرونا بالارادة و الاختیار فهی صادره
بالجمله اشاعره از معتزله میگویند افعال عباد مخلوق خود ایشان میباشد و عباد مستقل میباشند در ایجاد افعال خود
و اصلا افعال عباد ارتباط بحضرت حق سبحانه ندارد و مرد این قول که باطل است اما قول اشعری که حاصل کلام
اول اینکه افعال عباد یا بنفسها واجب الوجود میباشد فثبت المطلوب و هو عدم کون العباد مختارین
در افعالهم و یا اینکه منتهی میشود بعلتیکه واجب الوجود میباشد و الا لازم میآید که ممکن موجود شود
بدون مرجح و علت و هو محال و بطلان این کلام واضح است از جهت آنکه بلا شبهه از مقدمات وجود
افعال عباد اراده و اختیار میباشد و اراده و اختیار با فعال حسنه و قبیحه با اثر میشود از حسن سریره ٩٢
و سوء سریره و حسن سریره و سوء آن از لوازم ذات میباشد و ذاتیات موجود میباشند
و مجعول میباشند بنفس جعل ذات پس این مقدمه افعال عباد که آخر مقدمه افعال ایشانست
میباشد مجعول بالذات و موجود مستقل نمیباشد تا آنکه سؤال از علت آن شود فلا یلزم
محذور اصلا و اما قول معتزله باطل است از جهت آنکه اگر افعال عباد بالکلیه مستند بواجب نباشد
باشد و موجود شود بدون علتی که واجب الوجود باشد لازم میآید که ممکن بی علت موجود شود
از جهت آنکه فعل عبد هم فردی از ممکنات و حکم الامثال فیما یجوز و ما لا یجوز واحد فالحق
الذی اهله و هو الطائفة المحقة الامامیة من انه لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین یعنی
که فعل عبد بنحوی نیست که من جمیع الجهات مستند بحضرت حق سبحانه بنحوی باشد که اصلا عبد را
مدخلیت در ایجاد نداشته باشد و نه بنحوی میباشد که عبد مستقل در ایجاد باشد که اصلا
حضرت حق سبحانه مدخلیت نداشته باشد بلکه مستند بهر دو میباشد غایة الامر از یک
جهت و یک حیثیت و در این مطلب معلوم باشد که جمیع فلاسفه فاعل فعل عبد میباشد الله فاعل و عبد
عند الفعل و او عبد میباشد لکن غایة الامر او وجد الفعل و بهترین برهان در این مقام مراجعه بوجدان
وجدان رجوع بوجدان مثلا کالشمس فی رابعة النهار واضح و روشن میباشد که عبد اسباب فعل
خود قدرت دارد و همچنین میآید که ان شاء فعل و ان لم یشأ لم یفعل و تعلق داشتن فعل از جهت
و همچنین بحضرت حق سبحانه و لو جهت کلی باشد منافی با قدرت عبد نیست از جهت آنکه فیاضیت مطلقه حضرت
حق سبحانه مقتضی این مطلب میآید که از جهت قابلیت وجود بهم رساند اعطاء وجود کند که اشکال طینت
شقی و سعید بهمین قدر که قابلیت وجود بهم رسانید حضرت حق اعطاء وجود میکند و از لوازم
که سعادت و شقاوت باشد مجعول حضرت حق سبحانه بجعل علاحده غیر جعل اصل طینت نیست و از
لوازم طینت که سعادت و شقاوت باشد میباشد و مقدمه اراده و اختیار افعال حسنه و قبیحه
میباشد و این مطلب معلوم باشد که تکلم در این مقام و اقامه برهان از جهت این کلام که عباد

مجبور در افعال خود میباشند یا مختار و قادر هستند نه چنین میباشد خالی از فایده از جهت آنکه طرف این کلام
کسی میباشد که معتقد بصانع و ارسال رسل میباشد یا معتقد نیست اگر معتقد نیست که تکلم با او در این مقام
غلط است و اگر معتقد میباشد بالحس و الوجدان قطع داریم که و میبینیم که تمام انبیا و تبلیغ احکام از طرف
حضرت حق سبحانه نموده و تبلیغ وعده و وعید و ثواب و عقاب فرموده اند و یقین داریم بصدق تمام
ایشان و محقق شده در طرف خود و جوب با دلیل قطعیه اعتقاد داریم بعدل حضرت حق سبحانه پس یقین داریم
که اعطاء ثواب و عقاب بدون استحقاق نمیکند و از اینجا باشد که فعل عبد حقیقة مخلوق و مجعول حضرت
نه باشد بنحویکه اصلا اختیار بعبد نداشته باشد که تکلیف لغو و جعل ثواب و عقاب قبیح میباشد و جعل اصطلاح در
این باب نمودن و آنکه افعالیکه مسبوق باراده میباشد کسبیه بنامیم که افعالیکه مسبوق باراده
نمیباشد اضطراریه بخوانیم این اختلاف تسمیه اصلا فایده در این مقام ندارد و مصحح جعل ثواب و عقاب
نیا... بعد از آنکه خود اراده هم از افعال عبد و مخلوق حضرت حق سبحانه میباشد پس البته باید افعال عباد
مستند بخود ایشان باشد بنحویکه متعلق قدرت ایشان واقع شود تا آنکه در نظر عقل جعل ثواب و عقاب قبیح نباشد
غایة الامر بنحویکه معتزله میگویند صحیح نمیباشد که اصلا ربط بحضرت حق سبحانه نداشته باشد و وجود ممکن
لازم میآید عدم احتیاج ممکن در وجود بواجب

مقدمه باب سوم ... در ... لزوم نظر در دعوای مدعی نبوت بحکم العقل

بسم الله الرحمن الرحیم باب سوم در اثبات نبوت خاتم النبیین و سید الانبیاء و المرسلین حضرت محمد بن عبد الله ...

و این باب مشتمل باشد بر یک مقدمه و هشت فصل و یک خاتمه اما مقدمه در بیان حکم عقل بلزوم نظر در ...

... بوجود صانع و حکم عقل بلزوم نظر در دعوای کسیکه اظهار نبوت میکند تا آنکه قطع حاصل شود بصدق ...

فصل اول در بیان اثبات نبوت عامه و در بیان حقیقت نبوت و فایده وجود نبی و بیان لزوم العصمه ...

فصل دوم در بیان حقیقت معجزه و بیان فرق بین معجزه و سحر فصل ثالث در بیان ... حضرت خاتم الانبیاء ...

... وجود مبارک فصل رابع در اثبات نبوت خاصه از برای وجود مبارک آنحضرت و بیان ... معجزه ...

... فصل خامس در بیان معجزه بودن قرآن ... بعضی از معجزات آنحضرت ... فصل ...

در اثبات نبوت آنحضرت از طریق اخبار در کتب انبیاء ...

... عبارات توریه و انجیل فصل سابع در بیان معنای خاتمیه آنحضرت فصل ثامن در بیان بعضی از ...

[illegible]

فصل اول از باب سوم در بیان اثبات نبوت عامه

بدانکه ... بعد از آنکه شخصی دعوی نبوت کند ... دفع ضرر محتمل ... قطع بلزوم النظر فی

دعوی مدعی النبوة حتی یقطع بصدقه او کذبه ... دفع الضرر المحتمل ...

[illegible]

نماید کلام ملک را و مشاهده او کند و دیگر آنکه عالم باشد بجمیع ما یحتاج الیه الامة و دیگر آنکه دارا باشد ملکه و مرتبه از قوه نفس
که متصرف باشد در مواد کائنات باذن حضرت حق که هر نحو که خواهد تغییر و تبدیل و تصرف نماید و بتواند و این
[illegible]

ندارد و خلاصه کلام در این مقام آنکه معجزه عبارت میباشد از تصرف شخص مدعی نبوت یا امام در مواد کائنات
و قابل نمودن مواد از نهادها از برای قبول هر صورتی که اراده میکند بدون از اعمال اسباب طبیعیه و بدون
در قوای بصریه باطنی و ابداء معجزه قابل تعلیم و تعلم نیست بلکه [illegible] از قوه نفسی کامله
سحر و شعبده و اما اخبار از مغیبات [illegible] ملکیه و عقول مجرده که هر قسم میباشد
جمیع امور و گنجایش این رساله بیش از این ندارد و فصل ثالث در بیان نسب شریف حضرت و تاریخ تولد و رحلت آن حضرت
اما نسب شریف آن حضرت بنابر آنچه در کتب علامه [illegible] صاحب کشف الغمه [illegible]
هو محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب و اسمه شیبة الحمد بن هاشم و اسمه عمرو بن عبد مناف و اسمه المغیرة بن قصی و اسمه زید
بن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن النضر و هو قریش بن کنانة بن خزیمة بن مدرکة
بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان صاحب کشف الغمه [illegible]
منقول از آن حضرت که فرموده اذا بلغ نسبی الی عدنان فامسکوا و لکن علامه [illegible] در کتاب [illegible]
ذکر تتمه نسب شریف را [illegible] عدنان بن ادد بن اد بن الیسع بن الهمیسع بن [illegible]
بن نبت بن حمل بن قیدار بن اسمعیل بن ابراهیم بن تارخ بن ناحور بن شروغ بن ارغو بن فالغ بن عابر بن شالخ
بن ارفخشد بن سام بن نوح [illegible] بن متوشلخ بن اخنوخ بن الیارد بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث بن
آدم علیه السلام و والده مکرمه آن حضرت آمنه بنت وهب بن عبد مناف بن زهرة بن کلاب بن مرة میباشد [illegible]
آن حضرت [illegible] و تاریخ تولد آن حضرت باتفاق [illegible]
[illegible]

و بیان صحت نقل معجزه از آن حضرت بطریق اجمال

[illegible]

فصل چهارم از باب دوم در بیان اثبات نبوت حضرت خاتم الانبیاء

[illegible]

قصد ما در این فصل بیان معجزه بودن قرآن و ذکر بعضی معجزات حضرت رسول است تفصیل آن اعجاز قرآن از جهت این است که کلامی است
خارق عادت بشر و اتیان بمثل آن نتوانسته اند در مقام تحدی که اظهار دعوت نبوت شخص نبی چنانچه سابقا گفته شد باید
دارا باشد مرتبه از کمال نفس را که تصرف کند در مواد کائنات کیف ما شاء و شاید علی هذا اختصاصی ندارد معجزه
نبی در امر مخصوص امری غایت الامر چون اتیان امر بغیر از سنخ آنچه متداول و متعارف بین اهل زمان نبی باشد
و اهل زمان نبی بجهت سلطنت در آن امر ادراک نمایند اتیان امری از آن سنخ نمود بلکه خارج از متعارف و خارق
عادت بنوع اکمل باشد البته اوقع در نفوس و ادل بر صدق نبی باشد لهذا معجزات انبیاء در نظر اهل
ایشان از سنخ امور متعارفه اهل زمان آنها بوده است از آنکه معجزه حضرت موسی در وقتی که بعضی دعوی [illegible]
ابطال سحر و اتیان امری از سنخ عمل سحره بود و معجزه حضرت عیسی شفاء مرضی و احیاء موتی بود در وقتی که در
زمان حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله عمده سلطنت اهل زمان او [illegible] با آنها بعضی فصاحت و بلاغت بوده
که از [illegible] قصیده فصیح بتواتر معلوم است لهذا [illegible] معجزه آن حضرت از این سنخ واقع شد و لکن بجهت
در این امر نبوده بلکه قدرت بر جمیع امور بلکه خارق عادت بعضی دیگر اتیان کند و جمله کثیره از آن
اتیان کرده چنانکه ان شاء الله بعضی از آنها ذکر خواهد شد و آنکه معجزه بودن قرآن و خارج بودن آن از متعارف
و خارق بودن عادت را وجوهی [illegible] در کتابها و لکن این وجوه نحو مانعة الخلو باشد از جهت آنکه
[illegible] گفته که معجزه بودن آن از جهت دارا بودن است جمیع این وجوه را [illegible] باشد
که اشاره شد بان و هم گویند [illegible] فی الفصاحة و البلاغة بحیث نبوده خارج از متعارف کلام [illegible]
و خارق العادة [illegible] کتاب اخبار از امور غیبیه که بعد واقع [illegible] در موارد [illegible]
جمله از آنها بیان خواهد شد [illegible] مشتمل [illegible] کتاب بر مطالب عقلیه کثیره که خارج [illegible] عقول
متعارف [illegible] ادراک این امور [illegible] خارج [illegible] عقول متعارفه بشر [illegible]
[illegible] باشد اتیان [illegible] و لکن خداوند [illegible] بشر را از اتیان
[illegible] خارج [illegible] متعارف [illegible] کلام بشر [illegible] ایجاد
مخصوصه دارد از قبیل خطبه و قصیده و غزل و غیر اینها و این کلام از تمام اقسام خارج [illegible]
در واقع [illegible] که خارج [illegible] از متعارف و خارق [illegible] عادت بشر را که نتوانستند اتیان کنند [illegible]
و بعضی از وجوه [illegible] اعجاز آن از طرق فصاحت و بلاغت [illegible]
باین علم نمی باشد طریق فهم این امر رجوع باهل خبره این علم [illegible] تمام معجزات تمام انبیاء [illegible]
یک طایفه مخصوصه بوده [illegible] در مقام علم باینها رجوع [illegible]
خاتم [illegible] معجزه [illegible] که تمام افراد بشر [illegible]
از جهت [illegible] وجود [illegible] معجزه [illegible] فهم کیفیت [illegible] مطلب [illegible]
کنند [illegible] الفصاحة و بلاغت قرآن [illegible]
که معاصرین حضرت [illegible]

امر کفار مخفی نبوده باشد بتواریخ و سیر و بعد از وضوح این مقدمه و یک مقدمه دیگر که آن حضرت [illegible] کلام خود
در این کتاب [illegible] را معجزه خود قرار داده بود و اهل عصر خود را اعلام فرمود که اگر [illegible] اتیان کنند
مثل آن [illegible] بلکه آنها عاجز [illegible] اتیان مثل آن [illegible] و یا [illegible] اهل عصر او [illegible]
مثل آن [illegible] کرده اند [illegible] علما [illegible] قطع [illegible]
کلام خارق عادت بشر [illegible]
[illegible] معلوم [illegible] مثل آن [illegible] اتیان [illegible]
با [illegible] قدرت [illegible] اتیان [illegible] معلوم [illegible] قدرت [illegible] اتیان [illegible]
در مقام [illegible] اتیان [illegible] و [illegible] اتیان [illegible] قبول کنند [illegible]
[illegible] عدم اتیان [illegible] علما [illegible] متواتر [illegible] یهود و نصاری و غیر ایشان [illegible]
معقول [illegible] که اتیان [illegible] در تواریخ [illegible]
[illegible] که علم [illegible] در زمان [illegible] عصر [illegible]
[illegible] در زمان [illegible]
اتیان [illegible] کلام [illegible] اسلام [illegible]
اتیان [illegible] کلام [illegible] اتیان [illegible]
[illegible] ضعف [illegible]
[illegible] اتیان [illegible] کلام [illegible]
[illegible]
اتیان [illegible] کلام [illegible] یهود و نصاری [illegible]
[illegible] معقول [illegible] سلطنت [illegible] کفار [illegible] اتیان [illegible]
[illegible] کلام [illegible] در زمان [illegible] کلام [illegible]
[illegible] منافقین [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] اتیان [illegible]
[illegible]
خارق العادة [illegible] اعجاز قرآن [illegible]
[illegible] امور غیبیه [illegible] آیات [illegible] معانی [illegible]
این مطلب [illegible] این مطلب [illegible]
[illegible] اسلام [illegible] قرآن [illegible]
[illegible]

فصل پنجم از باب دوم در بیان معجزه بودن قرآن

مرحوم نراقی رحمه الله مقامه در سیف الامه که رد بر پادری نموده [illegible] موضع ذکر میکند و اگر کسی [illegible] کند [illegible]

و عامه بطریق قطع بر او معلوم شود که اخبار از مغیبات [illegible] وجود مبارک [illegible]

[illegible]

و ذکر بعضی از معجزات آنحضرت

[illegible] و همین قسم [illegible] خارج و واقع [illegible] که احدی نتواند اتیان کند و بر طبق این امر [illegible] دعوی کند [illegible] باید

تصدیق او کرد از جهت آنکه این امر خارق عادت [illegible] بلکه [illegible]

[illegible]

فصل پنجم از باب سوم در ذکر بعضی از معجزات آنحضرت

[illegible]

فصل ششم از باب چهارم در بیان اثبات نبوت آنحضرت از طریق اخبار کتب انبیای سابقه

[illegible]

فصل ششم از باب ... در بیان اثبات نبوت حضرت ... از طریق اخبار کتب انبیاء سابقه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و فرموده که در این باب در رساله گفته شود که [illegible] مصنوله [illegible] میگوید بشارت [illegible] از آنها مرحوم مجلسی علیه الرحمه میباشد
تمام شد فقرات [illegible] تحصیل [illegible] که [illegible] التوریة [illegible] بعدم کتب شریعت [illegible]
حضرت محمد [illegible] و [illegible] خبر [illegible] منطبق بر حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و علی آله [illegible]
و چرا [illegible] حضرت محمد [illegible] نبوت [illegible] در خصوصیات حالات و حالات او و اولاده [illegible] علیهم السلام [illegible]
انبیا و غیر از توریة و انجیل [illegible] حضرت [illegible] مرحوم [illegible] میکند
دلیل [illegible] انجیل [illegible] یهود و نصاری بلکه [illegible] نصاری میباشد [illegible] اللهم الا [illegible]
[illegible] در این رساله نقل از این کتاب [illegible] آیات [illegible] که در حضرت عیسی [illegible]
که از [illegible] در انجیل [illegible] نصاری [illegible] تاریخ و نقل قصص [illegible] میباشد [illegible] مترجم [illegible] نصاری
ترجمه کرده و عبارات [illegible] ترجمه نموده و لیکن با وجود این از جهه [illegible] حضرت [illegible]
بر خلق [illegible] نقد [illegible] باقی میباشد [illegible] عبارات [illegible] دلالت بر عدم [illegible] شریعت حضرت [illegible]
و [illegible] بشارت [illegible] از باب [illegible] انجیل یوحنا [illegible] میگوید [illegible]
و [illegible] که [illegible] خواهد آمد [illegible] معلوم [illegible] مراد [illegible]
[illegible] خواهد آمد و معلوم [illegible] مراد [illegible] میگوید [illegible] نبی [illegible] شریعت [illegible]
خواهد بود [illegible] منطبق [illegible] بر حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و [illegible] گفته شود که مراد [illegible] حضرت عیسی میباشد
که [illegible] خواهد آمد [illegible] از باب [illegible]
[illegible] انجیل یوحنا میگوید [illegible] بشارت [illegible] معلوم [illegible] نخواهد [illegible]
[illegible] آید [illegible] خواهد [illegible] بیاید [illegible] و صدق و انصاف
[illegible] میگوید [illegible] بسیار [illegible] لیکن حالا [illegible]
[illegible] تمام [illegible] خواهد [illegible] سخن [illegible] نگفت بلکه [illegible]
خواهد گفت [illegible] خبر خواهد داد [illegible] مطلب معلوم باشد که [illegible] بعد از این [illegible] آیات
[illegible] که [illegible] این آیات [illegible] معلوم [illegible] ترجمه [illegible]
[illegible] عبارات انجیل [illegible] بعد از حضرت عیسی [illegible] باب [illegible] انجیل
[illegible] روح القدس که [illegible] خواهد [illegible] تمام [illegible] خواهد
[illegible] خواهد [illegible] مطلب معلوم باشد که این [illegible] کلام
که عبارت [illegible] روح [illegible] عبارت [illegible] روح القدس [illegible] میباشد
معلوم است که کلام [illegible] کلام [illegible] حضرت عیسی [illegible] مراد [illegible] میگوید
[illegible] خواهد [illegible] نبوت [illegible] منصب رسالت [illegible]
[illegible] خواهد گفت [illegible] مطلب [illegible]
در کلام [illegible] میباشد [illegible] از این قبیل آیات [illegible] در این

و در این انجیل که فعلا در دست نصاری میباشد موجود است و این مطلب واضح است که نصاری [illegible] کلام از طریق
مقصود خود [illegible] تغییر [illegible] نموده و لیکن شخص عاقل منصف [illegible] که این کلمات [illegible]
و تغییر [illegible] که در نزد خود نصاری [illegible] که [illegible] میباشد [illegible] تاریخ
حالات و بیان کلمات حضرت عیسی میباشد با وجود این [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] کلمات باقی میباشد [illegible] در این باب [illegible] شخص عاقل [illegible] در کتاب
[illegible] الذین یتبعون الرسول النبی الامی الذی یجدونه مکتوبا عندهم فی التوریة و الانجیل
و [illegible] مصدقا لما بین یدی من التوریة
و [illegible] مطلب [illegible] حکم [illegible]
[illegible] یهود و نصاری در این مطلب [illegible] شخص عاقل [illegible]
[illegible] در این [illegible] یهود و نصاری [illegible] مقام معارضه [illegible]
و [illegible] حضرت [illegible] اعداء [illegible] معارضه [illegible] مقصر
[illegible] بشارت [illegible] تمام [illegible] کتاب [illegible]
اظهار [illegible] در این کتاب [illegible]
خود [illegible] یهود و نصاری [illegible] عاقل [illegible] واقع [illegible]
اظهار [illegible] در کتب [illegible] مذکور میباشد [illegible] اظهار [illegible]
و دلیل [illegible] یهود و نصاری [illegible] قریش [illegible] حضرت [illegible]
و [illegible] الکتاب الذین [illegible]
[illegible] المقصود [illegible] الآیات [illegible]
[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] کتاب [illegible] انجیل [illegible] انبیاء [illegible]
نقل [illegible] کتب [illegible]
تمام [illegible] شخص عاقل منصف [illegible]
[illegible] در تمام [illegible] انجیل [illegible]
[illegible] نقل [illegible]
متعلق [illegible] کتب [illegible] نصاری [illegible]
و [illegible] نصاری [illegible] کتب [illegible]
[illegible] نصاری [illegible]
و در [illegible] باشد [illegible]
[illegible] این کتب [illegible] میباشد [illegible]

[illegible]

[illegible]

شنیده بعد از آنکه پطرس گفت که تو مسیح پسر خدای زنده میباشی حضرت عیسی تحسین او کرد و او را گفت که کلید پادشاهی
ملکوت آسمان را به تو خواهم بخشید و هر چیزی که تو در زمین ببندی در آسمان بسته خواهد گشت و هر چیز را که
تو در زمین بگشائی در آسمان نیز گشاده خواهد گشت و میگویند که عیسی از آن زمان وقت [illegible] او را آینده
بیان کرد از آن جمله خود را بیان نمود که ضرورت است او را که در اورشلیم رفته و از مشایخ و کاهنان و [illegible]
متحمل چیزهای بسیار گشته و کشته گردد بعد میگویند که پطرس او را گرفته آغاز ملامت نموده گفت که
خداوندا از تو دور باد این بر تو واقع نخواهد گشت میگویند که او التفات نموده پطرس را گفت ای شیطان
از عقب من برو که موجب صدمه من هستی زیرا که اندیشه تو از الهیات نیست بلکه از انسانیات است غرض که
پطرس نزد ایشان [illegible] مرتبه نبوت میرسد و گاهی شیطان میگردد [illegible] ذکر این امر از
حضرت عیسی [illegible] فرق [illegible] شده [illegible] خلق را که [illegible]
کلام [illegible] از آن باسم [illegible] خدا [illegible] این امر را قبول [illegible]
[illegible] بعد از [illegible] ظاهر شود در [illegible] چهار انجیل
میباشد و ذکر تمام آنها خارج [illegible] این رساله [illegible] اطلاع
آنها [illegible] مؤلفین این چهار کتاب [illegible] انجیل [illegible] نموده بعد از [illegible]
از قصه [illegible] حضرت عیسی [illegible] انجیل [illegible] نموده بعد از [illegible]
سوم لوقا [illegible] میباشد که بعد از [illegible] انجیل [illegible] نموده [illegible] چهارم یوحنا میباشد که بعد از [illegible]
[illegible] انجیل [illegible] نموده [illegible] این امر میباشد که این کتب [illegible]
[illegible] حضرت عیسی میباشد و [illegible] علامات [illegible]
[illegible] حضرت عیسی [illegible] کتاب [illegible] حضرت عیسی
[illegible] شد از جهت [illegible]
[illegible] حضرت عیسی [illegible]
[illegible] حضرت عیسی [illegible] احکام تورات [illegible]
[illegible] نصاری [illegible]
[illegible] حضرت عیسی [illegible] احکام [illegible]
[illegible] احکام در کتاب [illegible]
معلوم [illegible] احکام حضرت عیسی [illegible]
[illegible] نقل [illegible]
و [illegible] احکام که [illegible] نصاری [illegible] باشد [illegible]
[illegible] حضرت عیسی [illegible]
[illegible] احکام [illegible] حضرت عیسی [illegible] دارند با وجود

[illegible] وجود این امر خلق را دعوت میکنند [illegible] خصوص [illegible] کتاب [illegible] آنها تمام عالم را [illegible]
[illegible] احکام [illegible] آنها [illegible]
[illegible] این مطلب [illegible] عقاید نصاری [illegible]
[illegible] اصول عقاید [illegible]
بطلان این طریقه که معتقد در بین نصاری میباشد [illegible]
[illegible] اصول عقاید آنها [illegible]
عقاید نصاری [illegible]
[illegible] خدا [illegible]
[illegible] خدا [illegible] روح القدس [illegible]
[illegible] صفات [illegible]
[illegible] صفات [illegible] صفات [illegible]
[illegible] خدا [illegible] مریم [illegible]
[illegible] روح القدس [illegible] مریم [illegible]
[illegible] اقنوم سوم [illegible] خدا [illegible]
[illegible] دنیا [illegible]
[illegible] خدا [illegible] دنیا [illegible]
[illegible] خدا [illegible]
[illegible] دنیا [illegible]
خدا [illegible] صفات مذکوره [illegible] آسمان [illegible]
خواهد [illegible] بهشت [illegible] جهنم [illegible]
[illegible] بطلان [illegible]
[illegible] طایفه [illegible]
[illegible] پدر [illegible]
[illegible] مولود [illegible]
[illegible] پدر و پسر و روح القدس [illegible]
[illegible] صلیب [illegible]
[illegible] صلیب [illegible]
[illegible]

تجاوز کرده باشد هر ماهی و اقلش هر یک سال نیز در پادری آید و خلوت کند و هر گناهی که در این مدت کرده باشد [illegible]
بدو راز نشسته اقرار کند بعد از آن پادری کفاره از جهت گناهان او که شنیده قرار دهد بعد از آن گناهان
او را در گذشته باشد و گویند که میگوید بخشیدم گناهان تو را به حکم پدر و پسر و روح القدس باید در روح القدس پادری
به دست خود شکل صلیب بر او بکشد و اگر آن شخص یک گناه را از پادری پنهان کند آن را نبخشیده باشد
نقض میکنند بلکه البته باید که هر چه [illegible] رود [illegible] گناهان را اقرار کند و به پنهان کند [illegible]
اقرار کند چون ارکان [illegible] هر کسی که گناه خود در پادری گفته باید به هر ساعت به کلیسا برود که نان را که
شکل خدا بر او نقش کرده [illegible] بخورد و بخورد نان را و شراب بخورد و یک پیاله شراب [illegible]
تا بخورد و در وقت [illegible] که گناه خود را به پادری گفته آید و از جهت آن که خورده حاضر [illegible]
آن نان را که بنا کرده [illegible] ابهام میان [illegible] و خورد [illegible] نقش [illegible]
پیاده و [illegible] تعظیم میکنند پس میگویند [illegible] عیسی خدا [illegible] میگویند [illegible]
بگویید که خدا را [illegible] که تو را [illegible] که [illegible]
کرده پسر را [illegible] میبرد و میگوید [illegible] عیسی را که خدا [illegible]
باز کرده پادری [illegible] آدم [illegible] فرو رود [illegible]
خواهند پسر و دختر [illegible] دختر او را با [illegible] و تحفه نیز پادری
به کلیسا آورده [illegible] پادری از دختر [illegible] که تو در [illegible] زن این پسر [illegible]
دختر میگوید [illegible] پس از آن میگوید پسر پادری [illegible] دختر و پسر [illegible]
میدهد [illegible] میگوید [illegible] عقد بستم [illegible] پدر و پسر و روح القدس
پسر و دختر [illegible] خود [illegible] چون [illegible] پادری باشد [illegible]
مؤنث [illegible] مرده پادری [illegible] که [illegible] میگویند [illegible]
باد [illegible] و قت [illegible] در [illegible]
[illegible] دستها و پاها و گوشها [illegible] گناه [illegible]
دارد [illegible] هر گناهی [illegible] از [illegible]
[illegible] که [illegible] حضرت [illegible]
که این [illegible]
[illegible]
[illegible] داد [illegible] خصوص
کتاب [illegible] خلیفه [illegible] کلیسا دارد
[illegible] شکل صلیب [illegible] از این قدر

[illegible] خلیفه رود [illegible] خلیفه [illegible] خلیفه [illegible]
[illegible] مرتبه [illegible] مرتبه سوم [illegible] مرتبه
[illegible] خلیفه [illegible] مرتبه پنجم نیز در خلیفه [illegible]
[illegible] مرتبه [illegible]
بزرگ [illegible] مرتبه [illegible]
که [illegible] کلیسا [illegible]
[illegible] مرتبه ششم نیز در خلیفه [illegible] خلیفه [illegible]
در این وقت [illegible] کلیسا [illegible]
[illegible] مرتبه هفتم نیز در خلیفه [illegible]
[illegible]
[illegible] کلیسا [illegible]
[illegible] اصول [illegible]
[illegible]
[illegible] نصاری [illegible]
[illegible] صلیب [illegible]
[illegible]
[illegible] دختر [illegible]
[illegible] عیسی [illegible]
[illegible]
[illegible] طایفه [illegible]
[illegible] اصول [illegible]
[illegible] انبیا و اوصیا و مؤمنین [illegible]
[illegible] دنیا [illegible]
[illegible]
[illegible] عقلا [illegible]
[illegible] طایفه [illegible] عقلا [illegible]
[illegible] طایفه [illegible] عقلا [illegible]
[illegible] طبیعیان [illegible]

فصل هفتم این باب هم در بیان معنای خاتمیت آنحضرت

فصل سابع در بیان معنای خاتمیت آنحضرت این مطلب معلوم باشد که اول مرتبه نبوت این است که شخص دارای [illegible]

[illegible]

فصل هشتم از باب سوم در بیان بعض شبهات منکرین خاتمیت و جواب آنها

بشریت باشد و تقریر این مطلب با کمال وضوح و اتقن بیان از تقریر دیگر که بعضی از ارباب نظر کرده اند [illegible]

[illegible]

فصل هشتم از باب دوم در بیان بعض شبهات

پس باید مراد از معجزه چیزی باشد که از حیث العادت بالاتر باشد از حیث تقریب و علما یا حکم کرده اند که [illegible] خارج از عادت بشر
میان الحکم اتیان آن را تسهیل [illegible] و کسی [illegible] و آنکه معجزه [illegible] که قرینه باشد که اتیان آن خارج از عادت
بشر است با مقارنه بودن آن با دعوی [illegible] تا نبوت [illegible] از آن دلیل بر حجت کسی [illegible]
این حکم عقل قاطع است با آنکه اگر این شخص [illegible] دعوی کند و اتیان چنین امری کند کاذب باشد
بر خداوند لازم است منع از جریان دست او و از اظهار آن [illegible] لازم می آید عدم جواز بر عقلا
منکر انبیا و لازم آید عدم الفرق بین الصادق و الکاذب [illegible] که بر خصوص [illegible] معجزه بودن [illegible]
[illegible] معلوم شد که از کجا بدانیم که اتیان مثل آن [illegible] بلکه [illegible] میدانیم
که مثل آن اتیان نتوانند و بعد از فوت [illegible] رفته باشد و [illegible] از کجا بدانیم که عدم
اتیان مثل آن از جهت عدم قدرت بر اتیان نبوده بلکه احتمال میدهیم که در هر عصری از زمان از جهت عدم
اعتنا و [illegible] بوده و در [illegible] از زمان [illegible] از سلاطین [illegible]
[illegible] بعد از [illegible]
این امر قطع داریم که در مقام اتیان [illegible] در آن احتمال عدم اعتنا در زمان
و خوف در زمان [illegible] معلوم [illegible] از اینکه کفار قریش و غیر ایشان از اظهار آن حضرت در دعوت
خود در مقام [illegible] و جدال و اذیت آن حضرت برآمدند [illegible] سخن [illegible] خوف [illegible]
زمان دعوت آن حضرت [illegible] از آن حضرت خائف نبود [illegible]
[illegible] مهاجرت آن حضرت به مدینه طیبه آن حضرت [illegible]
[illegible] اتیان مثل قرآن [illegible] آن حضرت [illegible]
جنگ و قتال با آن حضرت [illegible] احتمال اینکه نتوانستند اتیان مثل آن [illegible]
[illegible] آنکه [illegible] بوده باشد [illegible] کفار [illegible]
قرآن [illegible] باشند [illegible] ولو در نزد [illegible] یهود و نصاری و [illegible]
[illegible] معجزه بودن قرآن [illegible] معجزه [illegible] خلاف عادت [illegible] بشر باشد
پس احدی [illegible] اتیان مثل آن کنند و احتمال میدهیم که [illegible]
و بلغا [illegible] در عصر آن حضرت [illegible] قدرت بر اتیان مثل آن داشته باشند
[illegible] موجود [illegible] باشند یا بعد موجود [illegible]
[illegible] اینکه از این احتمال در نظر عقلا [illegible] لازم می آید [illegible] تمام [illegible]

که بعضی از نصاری ذکر کرده اند و بیان جواب آنها

جهت آنکه هر پیغمبر معجزه که اظهار [illegible] از برای اهل عصر او در این کلام میباشد که از کجا بدانیم که احدی از افراد
بشر قدرت بر اتیان مثل آن [illegible] در [illegible] متأخر و [illegible] طریق [illegible] اتیان [illegible]
[illegible] که در چند [illegible] بعد [illegible] باشد و [illegible] عصر [illegible]
حضرت عیسی [illegible] بیاورند [illegible] که اتیان مثل آنها کنند [illegible]
[illegible] غیر مقدور [illegible] میباشد [illegible]
این [illegible] معلوم [illegible] که معجزه انبیا [illegible]
[illegible] در عصر هر پیغمبر [illegible] و بیان [illegible]
عصر [illegible] مهارت در [illegible] باشند [illegible] اتیان [illegible] معلوم [illegible] که اتیان [illegible]
[illegible] عاجز بوده [illegible] اتیان مثل آن [illegible]
[illegible] قدرت بر ایجاد مثل قرآن [illegible] در حالی که [illegible]
میباشد که از زمان آن حضرت [illegible] و [illegible]
بود [illegible] و در نزد [illegible] یهود و نصاری و غیر [illegible]
[illegible] معجزه باید [illegible] که تمام خلق [illegible]
[illegible] خلق [illegible] اتیان [illegible]
[illegible] اتیان مثل آن [illegible] وجود [illegible]
نقصان و خلل [illegible] معجزات انبیا [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
عصر [illegible] میباشد که [illegible] خلق [illegible]
و [illegible] مخصوص [illegible] انبیا [illegible]
[illegible] مخصوص [illegible]
تمام خلق [illegible] اتیان [illegible] بیان [illegible] غالب [illegible]
میباشد [illegible] معلوم [illegible] در زمان آن حضرت [illegible]
[illegible] انبیا [illegible]
و [illegible] اعجاز قرآن ثابت [illegible] اعجاز [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] زمان [illegible] حضرت [illegible] اعجاز قرآن [illegible]
بعض وجوه از [illegible] خلق [illegible] اخبار از مغیبات و بیان امور عقلیه [illegible]

فصل هشتم از باب ... در بیان بعضی از شبهات که بعضی از نصاری کرده اند و بیان جواب آنها

[illegible]

[illegible]

فصل ششم از باب دوم در بیان بعضی از شبهات

[illegible]

که بعضی از نصاری ذکر کرده‌اند و بیان جواب آنها

[illegible]

التفات نمود و وجه مخالفت بسیار از نصاری که در مقابل اسلام دعوای دارند بوده باشد و مدعی
میکنند و میگویند که احکام اسلام موافق با شهوات نفسانیه میباشد و حال آنکه از حیث نص صریح عبارات
این کتاب که میگویند بعضی که بعضی مخصوص مییابند شده آنها هم حکم و شریعت هدایت به غیر از کتب آنها بود
و مع ذلک جمله احکام فی الحقیقه با هم متحد بوده و بعض از آنها میباشد و از این اختلاف و تغایر است که معلوم میشود
آنها میباشد و شریعت عیسی و بر ملت و شریعت عیسی میباشد و تمام آنها یهود و لعنت و فی الحقیقه
حکم عقل میباشد و شبهه دیگر اینکه در احکام اسلام و کتاب اسلام که قرآن باشد اختلاف فاحش میباشد که
که رفع آنها را از ناسخ و منسوخ بوده نموده اند وجوه کثیر این اختلافات را ملاحظه کنند علم
بهم میرسانند که این کتاب از جانب خداوند عالم نباشد از جهت آنکه خداوند عالم بعوام قدما بوده
میباشد پس از آن حکم میکنند که بعض آنها آنرا بگویند چنانچه در توریه و انجیل ناسخ و منسوخ هم باشد و
انجیل ناسخ توریه نیست بلکه تکمیل او و از بیت جواب این شبهه آنکه آنکه میگویند انجیل تکمیل توریه
کرده و باین که غرض از تکمیل چیست میباشد مراد این است که حکم مخالف با توریه ندارد و اینکه در رفع
میباشد از جهت آنکه جمله احکام در شریعت عیسی میباشد که مخالف است با شریعت موسی و اگر غرض ایشان آنکه
اسم ابراز ناسخ و منسوخ بلکه اشد و اقوی اینکه ضرر رسیده و حاصل آنکه شبهه ندارند که بعض احکام
در بعض شرایع میباشد که در شریعت دیگر مخالف است بعض کتب معلوم میشود که احکام الهیه از حیث اختلاف
از منسوخ و اختلاف مصالح و مفاسد مختلف میشود و در این مطلب فرق نمیکند که نسبت بدو شریعت
باشد یا یک شریعت شبهه دیگر از شبهات آنکه قرآن از ملاحظه میکنیم فصاحت و بلاغت ندارد زیرا که نظم و ترتیب
ندارد و تکرار زیاد دارد میباشد و بعض از فقرات مختص قافیه میباشد و معنی بدیهیه زیاد دارد و دیگر
آن قصص و حکایات میباشد که در کتب یهود و نصاری میباشد جواب این شبهه این است اما اینکه گفته که
فصاحت و بلاغت ندارد از جهت آنکه نظم و ترتیب ندارد و تکرار زیاد دارد جواب این است که این سکوت میباشد از جهت
آنکه کلام بلیغ باید فصیح باشد و تمام فصاحت و بلاغت از قرآن قبول دارند و در مقام استدلال بیک امر متعلق بفصاحت
و بلاغت تمسک نموده میکنند غایت الامر اشخاص غیر معتقدین بنبوت آنحضرت بوده این کلام را از قوه
طاقت و خارج عادت بشر ندانند در این صورت یک شخص نصرانی که انسان عرب و عوام نمیداند
[illegible] غایة الامر ترجمه بعض عبارات عربی بانگریزی و در مقام رد بر اسلام بر آمده
چنین بنحو میگوید این کلام بلاغت ندارد و اما اینکه گفته نظم و ترتیب ندارد این خطا است از این که گفته
نزول قرآن از آسمان که شده است به تدریج نازل شده است و هر قطعه از آن در محل حاجت وارد شده و بعد از رحلت آن
زمان رحلت آنحضرت بوده بعض از صحابه آنحضرت با ترتیب جمع آوری آیات و سور از آن نموده علاوه
بر آنکه نظم و ترتیب نظر بنظم فصاحت و بلاغت ندارد از جهت آنکه فصاحت و بلاغت صفت هر جمله
و کلام میباشد که دارا باشد شرایط مخصوصه را و این مطلب در کلام و جمله این کتاب موجود میباشد

موجود میباشد و اما اینکه گفته تکرار زیاد دارد و تکرار دارد تا که از حیث معنی باشد یا این که کلیک معنی و مقصود در عبارات
مختلفه متعدده بیان کنند و یا اینکه از حیث لفظ و معنی باشد یا این که کلیک جمله و کلام را چند دفعه که معنی آن
واحد است او را اراده بیان کنند متعدد ذکر کنند و این هر قسم هر دو در کتاب آسمانی موجود است و لیکن علاوه بر اینکه
مستلزم نقصی در آن نیست موجب حسن آنست از جهت آنکه تکرار معنای واحد را بعبارات مختلفه
بعبارات و تعبیرات دارد میباشد اعلا مرتبه فصاحت و بلاغت است که خود این امر موجب
حسن کلام میباشد علاوه بر اینکه تکرار معنای واحد تارگی از جهت حاجت بتکرار آن میباشد در موارد متعدد
از جهت حصول دواعی مختلفه و همچنین قسم ثانی از تکرار از جهت آنکه تکرار جمله و کلام واحد تارگی از
از جهت تثبیت یک امری میباشد در ذهن سامع و تارگی از جهت مناسبت این کلام میباشد با قضایای
امور متعدده که عدم تکرار و عدم ذکر این جمله و کلام با هر یک از این قضایا مستلزم نقص کلام
و عدم بیان مقصود متکلم میباشد و قضایای مکرره در قرآن از این قبیل میباشد و اما اینکه گفته
بعض فقرات آن از جهت قافیه میباشد هر فرض تسلیم اینکه بدانیم که آنها تکرار بدار و محض ایجاز و در
ظهور اینکه بحسب کلام تو قف ملاحظه با هر ملاحظه قافیه اصلا ضرری ندارد و اما اینکه گفته
معانی بدیهیه دارد اگر مراد آن است که بدیهی عند الکل میباشد تسلیم نداریم و اگر بدیهی در نزد
بعض و نظری در نزد بعض دیگر میباشد اصلا ضرری ندارد از جهت آنکه کلامی که نازل بر
تمام خلق میباشد لابد مشتمل میباشد بر این نحو از امور و اما اینکه گفته که مشتمل میباشد بر قصص
و حکایاتی که در توریه و انجیل میباشد چنین که امر را ندانستیم چه میباشد و اما نفع آن واضح
از جهت آنکه با مسلم بودن اینکه آنحضرت تعلم نکرده کتب سابقین را از نزد احدی و این حکایات و قصص
خبر داده از امور که مذکور در آنها میباشد موجب قطع بان امر میباشد که این کتاب از
از جانب خدا میباشد خصوصا در نظر یهود و نصاری که عالم بمطالب کتاب خود میباشند و بعض از
علاوه بر اینکه بیان جمله از آنها میشود که بر حسب سؤال یهود و نصاری باشد و بعض از
شبهات که شناسنده قابل از برای ذکر و متعرض شده جواب آنها نیست مثل اینکه آنحضرت
احکام متعلقه بشخص خود فرموده که این احکام موافق با میل و شهوت نفسانیه بوده مثل اینکه
علاوه بر چهار زن از برای خود تجویز فرموده و حرام کرده که بعد از فوت آنحضرت عیال او را
کسی تزویج کنند و غیر ذلک از مطالبی که ذکر کرده مثلا از کتب عامه که این مطالب غیر از جهالت و از
جهت تصحیح بنای هدم مقصود شان این نحو از امور را نسبت با آنحضرت داده اند و این مطالب

فصل هشتم از باب دوم در بیان بعضی شبهات

در نزد طایفه محقه از اهل اسلام که از نشأه حشریه باشد افترا و محض بهتان است و آن قصه تزویج زینب است از
جواب زید عقد و تحریم تزویج زوجات پسرخوانده بعد از [illegible] حکمت و از جهت جهالت [illegible] و مقام
رتبه آن حضرت این امور [illegible] موافق با میل نفس می‌باید از شخص تتبع و تفحص کنند در حالات
و اطوار و عادات آن حضرت [illegible] که احدی از انبیا و سلف [illegible] این مقام [illegible] نبوده
وجه این کلام از مطالب مطلق [illegible] که بتوان [illegible] عقلا [illegible] نمود آنها بحضرت [illegible] طرق علم
بنحوه و حقیقت آن تتبع و تفحص در کتب سیر و تواریخ و کسی که اطلاع از این امور ندارد و رجوع به کتب سیر
و تواریخ نکرده و عصبیت و لجاج هم دارد البته چنین شخص اطلاع بر مصالح و حکم این احکام هم
نخواهد رسانید لهذا در مقام ایراد جواب برآمد الحمد لله و له المنه بنا بر آنچه در این باب ذکر شد
در این فصول مشروح معلوم شد صحت نبوت آن حضرت کالشمس فی رابعة النهار و مطلب ما
بکر غرض می‌داریم از برای اثبات این مطلب نحوی که اصلا از برای احدی شبهه باقی نماند غرض
می‌داریم که بعد از حکم عقل [illegible] از برای رسیدن خداوند و اینکه عدم حکم شریعت و عدم
بعثت انبیا مستلزم [illegible] لغو بودن خلق بنی نوع انسان و عبث بودن آن از جهت عدم معرفت طریق
طریق معرفت و عبودیت پروردگار و کذلک مستلزم است اختلال امر معیشت ایشان [illegible] لازم
می‌باید مفاسد کثیره که اصلا عقل تجویز نمی‌کند وقوع آن را بنا بر این حکم عقل لازم است [illegible]
بیان از این شرایع و بعد از تفحص در خصوصیات و احکام شرایع قطع هم می‌رسد که شریعت [illegible]
که بتوان نسبت به خداوند داد و بعد از این شریعت حضرت موسی و حضرت عیسی و حضرت خاتم الانبیا
و سایر ملل فساد آنها [illegible] است که اصلا عقل تجویز نمی‌کند [illegible] حق [illegible] بوده
باشد و طریق تحصیل قطع بیان از این شرایع و اینکه کدام یک از این سه شریعت صدق و حق
می‌باشد به حضرت رجوع به کتب سیر و تواریخ که از اهل ملت گذشته‌اند در باب [illegible] از
آن نبی و فرض این که از این سه ملت هر یک نقل می‌کنند معجزات صادره از پیغمبر خود در
و اگر در این طریق بخواهیم صدق یکی از این شرایع را بدانیم ملاحظه کتب سیر و تواریخ اسلام
ممکن‌تر می‌باشد از [illegible] از آنچه در ضمن [illegible] سابقه گفته شد از اخبار
نبوت آن حضرت در کتاب یهود و نصاری و کذلک معجزه باقیه او که کتاب اوست و مطلب می‌داریم
که قطع نظر می‌کنیم از تمام این مطالب و می‌گوییم که طریق دیگر داریم از برای معرفت صحت این شریعت
باید [illegible] ملاحظه کنیم که آنچه غرض از بعثت انبیا و ارسال رسل می‌باشد که سابقا ذکر شد [illegible]
یافته [illegible] تکمیل نفوس نوع بشر و تحصیل کمالات نفسانیه [illegible] و فوز سعادات [illegible] و
تنظیم امور معاشیه ایشان باشد در کدام یک از این سه شریعت موجود می‌باشد بنحو اکمل

وجه اول

که بعضی از نصاری ذکر کرده‌اند و بیان جواب آنها

وجه اول مبتنی توقف دارد [illegible] بلکه هر کس [illegible] از آنچه [illegible] بیان شد و [illegible] عصبیت و لجاج و عناد و تقلید آبای
خود را کنار گذارد و کذلک هوای نفس و شهوات طبیعیه را از خود کنار کند و غرضش [illegible] باشد که
شریعت و ملتی که موافق با میل او [illegible] اراده [illegible] اختیار کند و بنای [illegible] غرض [illegible] اسلام
که اولا ملاحظه باید بشود اصول عقاید این مذاهب [illegible] و اینکه کدام یک [illegible] مخالف [illegible] از احکام [illegible] و امور
مخالف با قواعد عقلیه قطعیه می‌باشد البته هر یک که [illegible] ترجیح دارد بر آنکه اصول عقاید آن
بر امور مخالف با قواعد عقلیه [illegible] مطلب [illegible] که غرض از شریعت حضرت موسی و حضرت عیسی که
[illegible] می‌باشد [illegible] طریقه [illegible] که در کتب یهود و نصاری [illegible] می‌باشد
[illegible] حقیقت [illegible] معلوم [illegible] شبهه [illegible]
مطلب [illegible] مخالف با قواعد عقلیه [illegible] طایفه [illegible] در باب صانع [illegible]
تجسم خداوند و نصاری قائل به حلول و اتحاد می‌باشند [illegible] این مطلب مخالف [illegible] حکم عقل [illegible]
اثبات صانع معلوم [illegible] اینکه نصاری قائلند [illegible] مطالعه [illegible]
[illegible] تفصیل آن بیان شد [illegible] حضرت [illegible] تعلق [illegible] حق دارد که [illegible]
در [illegible] حرم [illegible] سیره [illegible] اینکه می‌گویند [illegible] وارد [illegible] مکشوف [illegible] می‌کنند [illegible]
[illegible] ابتدای دنیا تا آخر زمان مرده بودند [illegible] شیطان [illegible] بودند [illegible]
[illegible] خدا [illegible] سابق [illegible] فروع و احکام متعلقه [illegible]
[illegible] احکام [illegible] جمله [illegible] یهود و بعضی [illegible]
و [illegible] بالکلیه [illegible] و اعمال [illegible]
و [illegible] علیه و فوز سعادات ابدیه نخواهد [illegible] اعمال [illegible] علم [illegible]
[illegible] بلکه [illegible] حضرت [illegible] و این مطلب [illegible] علم [illegible]
اطلاع [illegible] اعمال و افعال آنها و جدال [illegible] احکام سیاسیه که اصلا در مذهب [illegible]
سلاطین آنها [illegible] احکام سیاسیه [illegible] مذهب [illegible] یهود [illegible] طریقه [illegible]
و [illegible] گفت که بعضی احکام [illegible] از احکام [illegible] بعضی [illegible] سیر [illegible]
اصول و فروع [illegible] طریقه [illegible] اسلام و [illegible] شرط [illegible]
اخذ شود [illegible] اصول عقاید [illegible] تمام موافق با قواعد عقلیه [illegible] و احکام [illegible]
عقل [illegible] و تمام مطابق [illegible] قواعد فلسفیه حکمیه که از انبیا و سلف و حکما [illegible]
و این مطلب [illegible] معلوم [illegible] رجوع [illegible] در باب اصول عقاید شیعه نوشته شده [illegible]

مختصر دیگر رساله در باب اثبات صانع نوشته شده است و آن احکام عبادات این ملت از معلوم گردد
چه سوم [illegible] و زکوة و خمس و حج و جهاد و امر بمعروف و نهی از منکر و کذلک سایر عبادات [illegible] ذکر و ادعیه و تسبیح
که در این شریعت مبارکه بعد از اطلاع بعلل و مصالح آنها بقدر [illegible] عقل ادراک میکند و از
صاحب شریعت معلوم شده است [illegible] بهترین و اصلح طریقی [illegible] که عقل از این طریق تصور نمیشود در
عبودیت و خضوع و خشوع نسبت بحضرت حق [illegible] کمالات نفس [illegible]
[illegible] شریعت از طریقهٔ حضرت [illegible] بعد [illegible]
و از احکام سیاسیه این شریعت و ملت [illegible] در باب نظم امور معاش [illegible]
بسیار از جهت وضوح [illegible] هر شخصی خالی از غرض و مرض عصبیت [illegible] وجوه [illegible]
و شروح این مطالب در این رساله [illegible] تفصیل [illegible]
[illegible] نوشته شده است [illegible] در [illegible] شخص [illegible] نظر کند
از طریق اثبات صحت شرایع و ملل بطریق نظر در معجزات انبیاء و سایر طرق [illegible] اخبار
انبیاء [illegible] و بعد از این طریق [illegible] صحت شرایع [illegible]
نظر در [illegible] آنچه [illegible] ملاحظهٔ عصبیت و تقلید [illegible]
عرض میداریم که [illegible] اطلاع بخصوصیات [illegible] در اصول و فروع آنها
و قرار [illegible] عقل [illegible] در این باب نه تقلید و عصبیت را [illegible]
این مطلب که شریعت و ملت [illegible] عقل [illegible] مبارکه [illegible]
سبحانه [illegible] شریعت [illegible] آنچه [illegible] و سایر شرایع و ملل
در نظر عقل [illegible] معلوم [illegible] که [illegible] امر که اهمیت و
اکملیت این شریعت از سایر شرایع و ملل باشد معجزهٔ [illegible] آنحضرت [illegible] معجزه
[illegible] آنچه [illegible] معجزه [illegible] ملاحظه
[illegible] علم [illegible]
معرفت [illegible] احکام عبادات [illegible]
[illegible] شریعتی [illegible] استحکام [illegible]
مبعوث [illegible]
خاتمه در بیان اوصاف و اخلاق شریفهٔ حضرت [illegible] علامه [illegible]
در حدیث معتبر [illegible] حضرت امام حسن [illegible]
صلی الله علیه و آله [illegible] عظمت [illegible] روشن [illegible]

مانند ماه شب چهارده از میانه اندک بلندتر بود و بسیار بلند نبود و سر مبارکش بزرگ بود و مویش نه بسیار
پیچیده و نه بسیار افتاده بود و موی سرش اکثر اوقات از نرمهٔ گوشش نمیگذشت و اگر بلندتر میشد
میان سر را میشکافت و [illegible] سر میافکند و رنگش سفید نورانی بود و در بعضی روایات ذکر کرده‌اند
که سفید مخلوط بسرخی [illegible] بود و گشاده پیشانی بود و ابروهایش باریک مقوس و کشیده بود
و پیوسته نبود و رگی در میان ابروهایش بود که در هنگام غضب پر میشد و [illegible]
[illegible] باریک بود و میانش اندکی برآمده [illegible] و نوری از آن میتافت و ریش مبارکش انبوه بود
و گونه‌هایش هموار بود و برآمده نبود و دهان مبارکش بسیار کوچک نبود و دندانهایش سفید و
براق و تازک و گشاده بود و موی باریکی از میان سینه تا ناف آنحضرت روئیده بود گردن مبارکش
در صفا و نور [illegible] و اعضای بدنش همه معتدل
و قوی اندام و خوش ترکیب بود و سینه و شکمش برابر [illegible] بود و میان دو کتفش پهن بود و سر استخوانهایش
[illegible] بدنش [illegible] سفید نورانی بود و از میان سینه تا ناف خط سیاه باریکی از مو بود
و سینه و شکم آنحضرت از مو عاری بود و [illegible] دستش دراز بود
مبارکش [illegible] و انگشتانش کشیده و بلند بود [illegible]
صاف [illegible] بود کف پاهایش هموار نبود بلکه میان [illegible]
بسیار [illegible] بود و چون راه میرفت [illegible]
بزیر [illegible] و هرکه را میدید مبادرت بسلام میکرد [illegible] سخنش [illegible]
و زیاده در کلامش نبود و [illegible] درشتی و غلظت در خلقش نبود و [illegible]
نعمت را عظیم میشمرد [illegible]
اوقات شریف خود را سه قسمت فرموده بود قسمی برای عبادت حضرت حق سبحانه و قسمی برای اهل
خانهٔ خود و قسمی برای خود [illegible] قسمت میفرمود
میان کسی بقدر زیادتی او در علم و فضلت زیاده میداد و آنچه صلاح امت بود بیان میفرمود
و مکرر میفرمود که حاضران آنچه از من میشنوند بغایبان برسانند و میفرمود که برسانید بمن حاجت
کسی را که حاجت خود را بمن نتواند برساند و کسی را بلغزش و خطای سخنی مؤاخذه نمیفرمود
و طلب کنندگان علم از خدمت آنحضرت متفرق نمیشدند مگر آنکه از حلاوت علم و حکمت چشیده
بودند [illegible]
[illegible] و افراط و تفریط و اختلاف
[illegible] احوال مردم [illegible] خلق را [illegible] میداد

بسم الله الرحمن الرحیم باب سوم در اثبات خلافت و امامت بلافصل امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و این باب مشتمل است
بر یک مقدمه و [illegible] فصل و یک خاتمه مقدمه در بیان نسب شریف آنحضرت و ولادت و شهادت آنحضرت فصل اول در بیان معنای
خلافت و امامت و بیان آنکه آیا تعیین امام و خلیفه واجب است بر خدا و رسول یا آنکه تفویض این امر به خلق شده و نقل
عقاید [illegible] در بیان اثبات خلافت آنحضرت با دلائل عقلیه و نقلیه [illegible] در بیان اثبات خلافت [illegible]
بالادلة [illegible] فصل چهارم در ابطال دلیل خصم بر خلافت خلفای ثلاثه [illegible]
آنحضرت امیر علیه السلام و در بیان عدم صلاحیت [illegible] فصل ششم در بیان اثبات افضلیت آنحضرت [illegible]
مبارک آنحضرت [illegible] از تمام خلق خاتمه در بیان معجزات صادره از آنحضرت مقدمه در بیان نسب شریف
و شهادت آنحضرت سلام الله علیه قال الشیخ السعید الملقب بالمفید [illegible] علی بن ابی طالب بن عبد المطلب
بن هاشم بن عبد مناف سید الوصیین علیه افضل الصلوة و السلام کنیته ابو الحسن ولد بمکة فی البیت الحرام یوم الجمعة الثالث
عشر من شهر رجب سنة ثلثین من عام الفیل و لم یولد قبله و لا بعده مولود فی بیت الله سواه اکراما من الله
جل اسمه له بذلک و اجلالا لمحله فی التعظیم و امه فاطمة بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف رضی الله عنها
و کانت کالام لرسول الله صلی الله علیه و آله ربی فی حجرها و کان شاکرا لبرها و آمنت به فی الاولین و
هاجرت معه فی جملة المهاجرین و لما قبضها الله الیه کفنها النبی بقمیصه لیدرأ به عنها هوام الارض و توسد فی قبرها
لتأمن بذلک من ضغطة القبر و لقنها الاقرار بولایة ابنها امیر المؤمنین علیه السلام لتجیب به عند المسئلة بعد الدفن
فخصها بهذا الفضل العظیم لمنزلتها من الله عز و جل و منه علیه السلام و الخبر بذلک مشهور و کان امیر المؤمنین علی
بن ابی طالب علیه السلام و اخوته اول من ولده هاشم مرتین و حاز بذلک مع النشوء فی حجر رسول الله صلی الله علیه و آله
و التأدب به الشرفین و هو اول [illegible] آمن بالله و برسوله من اهل البیت [illegible] و کانت امامة امیر
المؤمنین علیه السلام بعد النبی صلی الله علیه و آله ثلثین سنة منها اربع و عشرون سنة و ستة اشهر ممنوعا عن التصرف فی
احکامها مستعملا للتقیة و المداراة و منها خمس سنین و ستة اشهر ممتحنا بجهاد المنافقین من الناکثین و
القاسطین و المارقین و مضطهدا بفتن الضالین کما کان رسول الله صلی الله علیه و آله ثلث عشرة سنة
من نبوته ممنوعا من احکامها خائفا و محبوسا و هاربا و مطرودا لا یتمکن من جهاد الکافرین و لا یستطیع
دفعا عن المؤمنین ثم هاجر و اقام بعد الهجرة عشر سنین مجاهدا للمشرکین ممتحنا بالمنافقین الی ان قبضه
الله الیه و اسکنه جنات النعیم و کانت وفاة امیر المؤمنین علیه السلام قبیل الفجر لیلة الجمعة لیلة احدی و عشرین
من شهر رمضان سنة اربعین من الهجرة قتیلا بالسیف قتله ابن ملجم المرادی لعنه الله فی مسجد الکوفة و قد خرج
علیه السلام یوقظ الناس لصلوة الصبح لیلة تسع عشرة من شهر رمضان و قد کان ارتصده من اول اللیل لذلک
فلما مر به فی المسجد و هو مستخف بامره [illegible] ضربه علی ام رأسه بالسیف و کان
مسموما فمکث یوم تسع عشرة و لیلة عشرین و یومها و لیلة احدی و عشرین الی نحو الثلث الاول من اللیل
ثم قضی نحبه علیه السلام شهیدا و لقی ربه مظلوما و قد کان علیه السلام یعلم ذلک قبل اوانه و یخبر به

و یخبر به الناس قبل زمانه و تولی غسله و تکفینه و دفنه ابناه الحسن و الحسین علیهما السلام بامره و حملاه الی الغری من نجف الکوفة
فدفناه هناک و عفیا موضع قبره بوصیة کانت منه الیهما فی ذلک لما کان یعلم علیه السلام من دولة بنی امیة من بعده و اعتقادهم
فی عداوته و ما ینتهون الیه بسوء النیات فیه من قبیح الفعال و المقال بما تمکنوا من ذلک فلم یزل قبره علیه السلام مخفیا حتی
دل علیه الصادق جعفر بن محمد علیهما السلام فی الدولة العباسیة و زاره عند وروده الی ابی جعفر [المنصور] و هو بالحیرة فعرفته الشیعة و استأنفوا اذ ذاک زیارته علیه السلام و علی ذریته الطاهرین و کان سنه یوم وفاته
ثلثا و ستین سنة [illegible]
فصل اول در بیان معنای امامت و خلافت و بیان آنکه آیا تعیین امام و خلیفه واجب است بر خدا و رسول یا آنکه تفویض این امر به خلق
[illegible]

از طرف حق تعالی نبوده اند ممنوع از تصرف بوده اند اصلا فاما بر این جعفر [illegible]

اما جواب [illegible] اول [illegible] جعفر امام و خلیفه [illegible]

[illegible]

الطاعة [illegible] فسکوت [illegible] اضطرار [illegible] کلام [illegible]

[illegible]

فصل اول از باب سوم در بیان اینکه تعیین امام لازم است بر خدا

با وجود یوشع بن نون و کیفیت نصب حضرت موسی او را و قصه او بعینه مثل قصه یوم غدیر و نصب حضرت رسول
صلی الله علیه و آله حضرت امیر را می باشد در تورات در سفر اعداد در فصل بیست و هفتم در آیه پانزدهم می گوید و خدا
موسی را فرمود که یوشع بن نون را که مردی صاحب روح است بگیر و دست خود را بر او بگذار و او را نزد ... و او را در حضور
العازار کاهن و در حضور تمام جماعت ایستاده کن و او را در نظر ایشان وصیت کن و از بزرگی خود
بهره ور گردان تا تمامی جماعت بنی اسرائیل او را اطاعت نمایند و در حضور العازار کاهن بایستد
تا اینکه از برای او حکم اوریم در حضور خداوند سؤال نماید و بفرمان او خروج نمایند و بفرمان او دخول نمایند خود او
و تمامی بنی اسرائیل با او یعنی تمامی جماعت اینست و موسی بنحوی که خداوند او را امر فرموده بود عمل نموده
یوشع را گرفته و او را در حضور العازار کاهن و در حضور تمامی جماعت ایستاده کرده دستهای خود را بر
او گذاشت و او را بنحوی که خداوند بتوسط موسی فرموده بود وصیت نمود و آنچه که شرکت می باشد و وصی حضرت
با وجود مبارک حضرت ... اینکه علی با حضرت موسی بعد از حضرت موسی با یوشع بن نون مقابله نموده ...
شیخ صدوق ... عبد الله بن مسعود قال قلت یا رسول الله ... قال ...
بغسلک ... فی وصیک یا رسول الله ... قال علی بن ابی طالب ... قلت ... بعدک قال ...
یوشع بن نون وصی موسی عاش بعده ... و خرجت علیه صفیرا بنت شعیب زوجة موسی فقالت انا احق منک بها
فقتلها ... و اسرها ... علی ... فی کذا و کذا ... فیقاتلها ... مقاتلیها ...
و یحسن اسرها و فیها انزل الله ... ولا تبرجن تبرج الجاهلیة الاولی یعنی صفیرا بنت شعیب و اما وصی
حضرت عیسی و وصی و خلیفه بوده او شمعون را در موارد متعدده انجیل مذکور می باشد فی جمله در انجیل بار دوم
از باب ... انجیل ... می گوید و بعد از جانب عیسی شمعون ... کیفا که شمعون پسر یونا ... بر تو ...
از ... کیفا ... یعنی بطرس ... گفت ... من ...
و در اینجا ... از ... سؤال و جواب ... حضرت عیسی ... و می گوید گوسفندان مرا ...
و در باب ... سؤال و جواب ... می گوید گوسفندان مرا ... و کذا ...
سنت ... بعد از ... قطع ... می سازند که از ... انبیاء ... حضرت
آدم ... انبیاء ... وجود مبارک ... تعیین خلیفه و وصی ... شریعت ...
خلق و موکول ... ایشان ... تعیین ... خلق ... طریق
توقف ... امر ... خلق ... بود ...
طریق ... مقصد ... تعیین خلیفه و وصی ...
تعیین ... خلیفه ... حفظ شریعت ... زوال ... اختلاف ... عین ...
بر ... طریق شریعت ... تعیین او ... مفسده ...
می باشد ... طریقه ...
... تعیین ... خلیفه ... می باشد ...
... تعیین ... تعیین ... قابلیت ... خارج می باشد

و یا موکول می باشد بنظر رعیت و تبعه

می شود اگر بگویند که شیخ ... در ... می کنند که زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله مذهب اشعری نبوده
و اگر بگویند ... خوف مخالفت و عصیان بوده ... در تمام احکام می باشد
خصوص جهاد و زکوة ... و ... می باشد ... فی الادلة الثلاثة و غیرها انه لا شبهة فی ان المتعذر لحکم
بلزوم تعیین الخلیفة ... رسول صلی الله علیه و آله ... تمسک نموده اند ... خود که لزوم تعیین خلیفه ... خلق
با شد ... الاول اجماع ... الثانی ... اقامه حدود و سد ثغور و تجهیز جیوش للجهاد و ... واجب
... سایر امور متعلقه بحفظ النظام و ... الاسلام ... لا یتحقق الا ... امام و ما یتوقف علیه
الواجب ... الثالث ... منافع ... و دفع مضار ... بکون ... و کل ذلک ...
... امام ... ادله ... اجماع ... ادله ... سنت ...
... و الثانی ... معلوم ... جمیع ... سیر و تواریخ ...
... حضرت رسول صلی الله علیه و آله ... واجبات ... حضرت ...
در سقیفه ... تعیین خلیفه ... مقام ... انصار ...
که این امر ... تمام شد ... نقل می کنند که ابابکر ... حضرت ... ازحدیث ...
... محمد ... پس ... محمد ... می باشد ...
قائم ... می باشد ... امر ... می باشد ...
طرف ... گفتند ... واجب ... معلوم باشد ...
سنت ... تمسک ... اجماع ... در مقام ... لزوم تعیین خلیفه ... خلق و ...
تعیین ... از برای خلافت ... مقام ... اجماع ...
... سنت ... اتفاق ... عقد ... محمد صلی الله علیه و آله ... امر دین ...
حجت ... تمسک نموده اند ... حجیت ... کتاب ... دلیل ...
... و من یشاقق الرسول من بعد ما تبین له الهدی و یتبع غیر سبیل المؤمنین نوله
ما تولی و نصله جهنم ... و کذلک جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس ...
... مضمون ... دلالة ...
... لا تجتمع امتی علی الخطاء ... علی ... خطاء ...
... تقریب استدلال ... خداوند ... توعید فرموده ...
متابعت ... غیر سبیل مؤمنین ... طریقه ... مؤمنین ... توعید ...
بر مشاقه رسول صلی الله علیه و آله بعد از بیان ... و توعید بر متابعت غیر سبیل مؤمنین
لازم ... متابعت طریقه مؤمنین ... حجیت ...
سبیل مؤمنین ... می باشد ... اینکه ...
بیان ... فی ...

[illegible]

[illegible]

حجیت شهادت ... در تمام موارد ... حجت ... در این کلام کفایت میکند از برای وضوح ... [illegible]

... در حضرت رسول صلی الله علیه و آله ... [illegible]

... ثبوت عصمت ... انبیا و ائمه و اوصیا ... [illegible]

و آنها قول او ... در حجیت ... در تمام موارد ... [illegible]

... دلیل از نقل و عقل در این مقام ... [illegible]

در حجیت قول ... در مقام شهادت ... در این عالم ... [illegible]

... در تمام موارد شهادت ... [illegible]

[illegible]

این روایت ... اجماع ... حجیت اجماع مصطلح ... اتفاق اهل حل و عقد ... [illegible]

تمام امت ... از روی اراده و اختیار ... [illegible]

وجود مبارک ... صلی الله علیه و آله ... [illegible]

... باتفاق ... [illegible]

... اجماع ... [illegible]

[illegible]

در حیوانات هم می‌باشد که اگر خواهند اختیار یکی از امور کنند از جهة یکی ... [illegible]

کسی را زیاده دارند از دیگری ... [illegible] ... باشد که اختیار می‌کنند این فرد را

... [illegible] ... امام معصوم و افضل باشد و اصلح و ... [illegible] ... که معصوم

نبودن غیر آنحضرت ثابت است باتفاق خاصه و عامه ... [illegible]

[illegible]

و اگر گفته شود که طائفه‌ای از اخبار و شواهد ... [illegible] ... مذکور می‌شد ...

مسلم می‌باشد ... [illegible]

که اخبار ... [illegible] ... متواتر ... [illegible] ... مفید قطع ... [illegible]

[illegible]

تأثیر نموده آنحضرت رسول صلی الله علیه و آله از تعیین خلیفه لکن تأثیر نموده ابابکر و این کلام از این دو نفر در [illegible]
کتب عامه نقل کرده است [illegible] که خلافت ابابکر مستند بنص [illegible]
طوائف ثلثه از اخبار دلیل قطعی میباشد بر خلافت حضرت [illegible] از این اخبار [illegible]
شیعه نقل [illegible] در تعیین [illegible] اثنا عشر [illegible] علیهم السلام [illegible] از آن [illegible]
میباشد که از مصنفات شیخ جلیل [illegible] است [illegible] شیخ جلیل [illegible]
[illegible] نقل [illegible] از آنحضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible] عبد الله بن عباس و عبد الله بن مسعود
و ابو سعید خدری و ابو ذر غفاری و سلمان فارسی و جابر [illegible] و جابر بن عبد الله و انس بن مالک و [illegible]
و عمر بن الخطاب و زید بن ثابت و زید بن ارقم و ابو امامه و [illegible] و ابو ایوب الانصاری و عمار بن یاسر
و حذیفة بن [illegible] و عمران بن حصین و سعد بن مالک [illegible] و ابو قتاده الانصاری و علی بن ابیطالب
[illegible]

فصل سوم در بیان اثبات خلافت آنحضرت بالادلة الخاصة والنصوص القطعیه و در این مقام [illegible]
[illegible] خاصه و عامه از جهت [illegible] در باب [illegible] فهم هر شخص میباشد [illegible]
نصوص بر خلافت آنحضرت [illegible] واقع در غدیر خم [illegible] روایت [illegible] متواتر میباشد
[illegible]

[illegible] الامام معصوم مفترض الطاعة قالوا فهذا النص صریح صحیح علی خلافته [illegible]

[illegible] مقدمه در بیان [illegible] حدیث و تخریجه و بیان انه حدیث صحیح لا مریة فیه [illegible]

[illegible]

[illegible]

جماعت کثیره از اهل سنت مثل احمد بن محمد بن ابراهیم الثعلبی النیشابوری و شمس الدین ابو المظفر یوسف بن قزاوغلی
سبط ابن جوزی و محمد بن یوسف بن الحسن الزرندی المدنی الحنفی و شیخ نور الدین علی بن محمد بن احمد بن عبد الله المعروف
بابن صباغ و علی بن ابراهیم بن احمد علی نور الدین الحلبی الشافعی و غیر ایشان ذکر قرینه بوده امور مذکوره که از
مراد بودن از لفظ مولی معنی اولی و امام [illegible] ظاهر از احتجاج بحدیث مذکور و لیکن [illegible] تنبیه [illegible]
ابهام آنحضرت قرینه میباشد از جهت آنکه اگر مراد از مولی غیر از معنی امامت باشد در چنین موقع و جمع آوری
خلق و توقف در این مکان [illegible] نمیشود از جهت آنکه اثبات معنی دیگر که [illegible] باشد که از
شود از این لفظ در موارد متعدده تکرار از آنحضرت [illegible] نسبت [illegible] قرینه بوده قول
آنحضرت که الست اولی بکم من انفسکم از جهت آنکه اگر مراد اثبات معنی دیگر باشد تقدیم این مقدمه خالی
از فائده خواهد بود [illegible] بگوید بجماعت [illegible] بانها [illegible] للذهب الجماعه [illegible]
بگوید فاشهد و اما [illegible] در این [illegible] مراد او از غیر معنی [illegible] باشد این معنی
لغو خواهد بود و اهل لسان او را [illegible] خواهند نمود و اما قرینه بوده آیه اولی از جهت آنکه خداوند [illegible]
در تبلیغ [illegible] رسول [illegible] امر را پس تبلیغ نکرده هیچ امری از رسالت را پس معلوم میشود که چه باشد
تبلیغ نشود [illegible] که قوام جمیع احکام شریعت باو میباشد بحیثیتی که وجود و عدم رسالت بسته بوجود
و عدم او میباشد و این امر معقول نیست مگر امامت یعنی غیر از امامت و خلافت و نیز بیان
معلوم شد قرینه بوده آیه ثانیه از جهت آنکه خداوند فرموده که [illegible] این امر این روز دین
شما را کامل گردانیدم پس معلوم میشود که باید این امر [illegible] که وجود او موجب تکمیل دین
و عدم او موجب نقص دین باشد و این امر [illegible] غیر از امامت و خلافت چیزی نمیباشد و اما قرینه
بودن شعر حسان [illegible] از جهت آنکه [illegible] لسان میباشد و معلوم میشود که از لفظ مولی امام
فهمیده که در شعر خود تصریح باو نموده و در حضور مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله خواند
و آنحضرت [illegible] تقریر او کرده و ردع نفرموده و اما قرینه بوده آیه سئل سائل از جهت آنکه او
شعر که حارث باشد از این کلام مبارک امامت فهمیده که خطاب [illegible] کرده و از حضرت سؤال
او که این کار را از قبل خود کرده یا از جانب خداوند و [illegible] با آنحضرت عرض کرد که [illegible]
و [illegible] کرده و ما قبول کرده [illegible] کار را [illegible] امامت
فهمیده بود [illegible] نبود [illegible] در احکام شرع آنچه
منع [illegible] از آنکه از جانب خدا میباشد [illegible] بیانات
شبهه [illegible] باقی نماند در هر مقام که اصل بوده لفظ مولی بمعنی اولی باشد و بمعنی امام بوده

و بمعنی مراد بوده این معنی [illegible] و اما عترض [illegible] از آنکه از مولی بمعنی اولی صحیح باشد پس باید گفته
که لفظ مولی را بکار [illegible] استعمال نموده [illegible] فلان مولی [illegible] و بمعنی اعتراض
نمایند که مولی [illegible] اسم تفضیل [illegible] و [illegible] از آنکه [illegible] لفظ
اسم تفضیل میباشد [illegible] لفظ مولی [illegible] که وضع [illegible] افاده [illegible] معنی
اسم تفضیل [illegible] خود و صفت میباشد مثل اولی مانند [illegible] که [illegible] موضوع [illegible]
و [illegible] در صورتی میباشد که وصف [illegible] و [illegible] باشد و [illegible] لفظ مولی
[illegible] تعصب و لجاج [illegible] در این کلام میباشد [illegible]
بمعنی اولی [illegible] صاحب صحاح اللغه میباشد و در شعر لبید [illegible]
تمام این مطالب [illegible] بنا بر این [illegible] که مطلب [illegible]
محتاج و [illegible] که لفظ مولی در این روایت بمعنی اولی باشد و [illegible] مالک و متصرف در امر
لفظ مولی بمعنی اولی نباشد از جهت آنکه از [illegible] معتبره اهل سنت میباشد از [illegible] که [illegible]
[illegible] در روایت وارده و منقوله در کتب معتبره اهل سنت [illegible] روایت شریفه بمعنی مالک
[illegible] بغیر اذن مولاها فنکاحها باطل [illegible] لفظ مولی در این روایت [illegible]
و متصرف در امر میباشد و افاده روایت شریفه [illegible] بنا بر این [illegible] خلافت [illegible]
و [illegible] از جهت آنکه مالک امر و متصرف در امر [illegible] امامت [illegible]
[illegible] این [illegible] از جهت قرائن مذکوره میباشد [illegible] اراده معانی دیگر از لفظ مولی
از جهت آنکه از [illegible] معانی دیگر [illegible] اراده شود از لفظ مولی و در این
مقام معنی ناصر و محب میباشد [illegible] معنی مولی [illegible] مقام [illegible] لفظ [illegible]
از جهت آنکه [illegible] روایت بنا بر این [illegible] که هر کسی که [illegible] ناصر و [illegible] او میباشد [illegible] ناصر و [illegible]
میباشد بنا بر این حضرت رسول [illegible] سفارش و وصیت [illegible] ناصر بوده [illegible] آنحضرت [illegible] ناصر
نه سفارش و وصیت [illegible] و نصرت امیر [illegible] پس [illegible] که [illegible] بنا بر این [illegible]
او میباشد [illegible] یا ناصر [illegible] و اگر مراد [illegible] مطلب [illegible] بر آنکه [illegible]
[illegible] محتاج [illegible] و جمع آوری خلق نبود بلکه باید حضرت رسول [illegible]
وصیت [illegible] اگر بگوید [illegible] که مولی بمعنی [illegible]

که حاصل معنی این است که هر کس ... [illegible] ... باشد ... [illegible]

جز آنکه ... [illegible] ... لغت ... [illegible] ... محبوب ... [illegible]

... [illegible] ... ثنای خصوصا ... [illegible] ... ترجیحات نمود ... [illegible]

... [illegible] ... این مطلب ... [illegible]

آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون ... [illegible] باتفاق مفسرین از عامه و خاصه این آیه

این آیه در حق امیر وارد شده ... [illegible] ... اهل سنت ... [illegible] ... شریفه ... [illegible]

و ... [illegible] ... و المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض و ... [illegible]

... [illegible] ... شریفه که ... [illegible] ... الله ... [illegible]

... [illegible] ... در اثبات امامت حضرت امیر ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... در این باب ... [illegible]

... [illegible] ... امام و خلیفه ... [illegible]

... [illegible] ... امامت و خلافت ... [illegible] ... خلفای ثلثه ... [illegible]

این نص از حضرت رسول ... [illegible]

... [illegible] ... سقیفه ... [illegible] ... حضرت امیر ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... اتفاق ... [illegible] ... شیعه ... [illegible]

خلفای ثلثه ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... اهل سنت ... [illegible] ... شیعه ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... بیعت کنند ... [illegible]

... [illegible] ... بیعت کنند ... [illegible]

... [illegible] ... خلفا و ... [illegible] ... مدینه ... [illegible] ... وجود مبارک ...

و ... [illegible] ... سلمان و ابوذر و عمار و مقداد و سعد بن عباده و ... [illegible]

که بیعت نکرده ... [illegible] ... وجود مبارک

حضرت خاتم الانبیاء ... [illegible] ... وجود مبارک ... [illegible]

هارون ... [illegible] ... من بعدی ... [illegible] ... غدیر ... [illegible]

... [illegible] ... حدیث غدیر ... [illegible]

... [illegible] ... صاحب ... [illegible] ... خلفا

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... هارون ... [illegible] ... من بعدی ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

فصل سوم از باب سوم در بیان اثبات خلافت حضرت امیر ع

[illegible]

[illegible]

اخبار در کتب عامه بسیار میباشد بحدی که متواتر است اند اهل سنت در دلالت و سند آنها خدشه کنند لهذا
در مقام جواب برای تمام آنها اکتفا کرده بیک دلیل اعتباری و آن اینست که اگر این اخبار دال باشد بر لزوم
بطلان خلافت خلفاء ثلثه لازم میاید که تمام اصحاب مگر معدودی که شمار [illegible] بر خلافت خلفاء ثلثه [illegible]
اصحاب بر خطا رفته باشند و یا لکن فاسق باشند و در جمله نصوص بر خلافت حضرت امیر ع قول رسول ص
میباشد که فرموده با حضرت [illegible] و [illegible] و قائم [illegible] این روایت از روایات معتبره منقوله در کتب
عامه میباشد قاضی القضاة در کتاب مغنی این روایت [illegible] نقل میکند و در مقام جواب
خبر شده در اصل [illegible] نمیکنند بلکه میگویند [illegible] از اخبار الاحاد و الالفاظ
المذکوره فیه مختلفه فمنها ما هو اظهر و بعض [illegible] پس معلوم شد که سند این روایت معتبر میباشد نزد ایشان
غایته الامر خدشه در آن یا بواسطه بودن آن خبر واحد و در این مقام خبر مقطوع الصدور لازم
و یا بواسطه دلالت که الفاظ خبر را تاویل میکنند بغیر از معنای خلافت و متصرف در امور از جمله خدشه
که قاضی القضاة میکند در بعض [illegible] روایت این است که خلیفتی من بعدی نیست بلکه خلیفتی [illegible]
میباشد و جواب [illegible] بر فرض قبول که این روایت خبر واحد باشد میگوئیم که بودن روایت خبر واحد
منافی با قطع الصدور [illegible] در صورتیکه محفوف باشد بخصوصیات و شواهد [illegible] که مفید قطع الصدور
مضمون آن باشد [illegible] که متواتر [illegible] در این حدیث روایت که ذکر شد و اما
از جهت دلالت میگوئیم که [illegible] در فقره [illegible] که [illegible] و خلیفتی من بعدی
ظهور آن در مقصود [illegible] و بیان [illegible] اولی [illegible] عبارت خلیفتی
من بعدی میگوئیم بر فرض [illegible] مقصود [illegible] در صورتیکه حضرت امیر ع بعد از
آنحضرت خلیفه [illegible] بعد [illegible] از جهت عدم قول بفصل [illegible]
نفوذ امر [illegible] خلافت آنحضرت [illegible] و ملاحظه کلام در این مقام که [illegible]
بر خلافت حضرت امیر ع [illegible] منصوص [illegible] از حضرت ختمی مآب ص [illegible] روایت بین جمهور اهل سنت قطعی
الصدور میباشد خبر غدیر [illegible] اهل سنت [illegible] در قبول [illegible] تمام [illegible]
تشکیک [illegible] در جهت صدور این روایت خدشه نکرده و [illegible] انت منی بمنزله هرون من موسی
و اما اخبار وارده [illegible] خلیفتی و [illegible] مؤمن [illegible] بعدی [illegible] نزد عامه [illegible]
میباشد و لیکن از جهت [illegible] قطع [illegible] در مضمون آنها [illegible] از این [illegible] شده [illegible]
و اما جهت دلالت [illegible] که [illegible] باید [illegible] ملاحظه کنند [illegible]
و ثانیا خصوصیات و قرائن و شواهد حالیه و مقالیه [illegible] در حق [illegible] میباشد عقلا

میباشد عقلا [illegible] ملاحظه لفظ [illegible] در خبر غدیر که فرمایش آنحضرت که فرموده من کنت مولاه فعلی مولاه و [illegible]
لفظ مولی مجید [illegible] مشترک میباشد مثلا بمعنای محب و معتق و حلیف و قریب و [illegible] و سید و غیر ذلک [illegible]
تتبع کند که لفظ مولی بمعنای اولی و متصرف در امر [illegible] در صورتیکه [illegible] لفظ مولی [illegible]
کما اینکه عرض شد که معنای اولی [illegible] از [illegible] اهل لغت گفته اند و معنای [illegible] ظاهر [illegible] خلاف [illegible]
صورتیکه معلوم [illegible] لفظ مولی [illegible] ملاحظه [illegible] کلام [illegible] فرموده است الست اولی بالمؤمنین [illegible]
من انفسهم و ملاحظه [illegible] ملاحظه [illegible] که [illegible] محب [illegible]
و اگر [illegible] معنای محب [illegible] ناصر [illegible] از [illegible] حضرت [illegible]
که نص قرآن [illegible] ملاحظه [illegible] که [illegible] فرموده [illegible]
بلغ ما انزل الیک من ربک [illegible] ملاحظه [illegible] خصوصیات [illegible] تمام این [illegible]
و خصوصیات [illegible] مولی [illegible] متصرف در امر [illegible] فاتحا [illegible] در این مقام
[illegible] و اگر معلوم [illegible] روایت [illegible] قاطعه [illegible] و [illegible]
[illegible] که [illegible] ملاحظه [illegible] و [illegible] در این باب خبر
[illegible] وجوه [illegible] رساله [illegible] علیه و آله [illegible] بعضی [illegible]
[illegible] النصوص [illegible] حضرت رسالت صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] بعد [illegible] الی [illegible] رسوله و الذین [illegible]
و اما اینکه [illegible] کلام [illegible] این آیه شریفه [illegible] و عامه [illegible]
الذین یقیمون الصلوه و یؤتون الزکوه و هم راکعون [illegible] اتفاق [illegible] خاصه و عامه [illegible]
نازل شد این آیه شریفه در باره حضرت امیر ع [illegible] در حالت رکوع انگشتر [illegible] و خداوند [illegible]
ولایت بر خلق [illegible] و حضرت رسالت [illegible] و حضرت امیر ع [illegible] که [illegible] معنای
اولی بتصرف و یا متصرف در امر و [illegible] معلوم که [illegible] شایع و صاحب [illegible]
بمعنای محب و ناصر [illegible] و لیکن [illegible] که [illegible] معنای [illegible] از جهت حصر در این صورت [illegible]
از جهت اینکه تمام مؤمنین محب و ناصر [illegible] المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض
و [illegible] بر این [illegible] با [illegible] و ما بعد این آیه [illegible] که مراد از ولی باید محب و ناصر [illegible]
این [illegible] باطل است از جهت اینکه [illegible] قبل و بعد در صورتی [illegible] که [illegible] لفظ [illegible] بمعنای
[illegible] مستلزم [illegible] معنائی که صحیح [illegible] از جهت [illegible] علاوه بر اینکه
از [illegible] معلوم شد که نزول این آیه و آیه قبل و بعد [illegible] ترتیب [illegible] مذکور در کتاب میباشد
نازل شد [illegible] قرینه [illegible] سابق و لاحق [illegible] قرینه [illegible] مراد [illegible]

فصل سوم از باب سوم در اثبات خلافت حضرت امیر ع

و اعتراض بر این تقریر بانکه اگر مراد و ولایت بمعنای اولی بتصرف و متصرف در امور باشد لازم میاید که حضرت
امیر ع ولایت مطلقه داشته باشند با وجود مبارک حضرت رسالت پناه و معلوم است که حضرت ع با وجود مبارک
حضرت رسول ص ولایت نداشتند و اگر مراد ولایت با مآل باشد در این صورت کلام صدر و ذیل ارتباط با هم
ملائمت ندارند زیرا که ولایت خداوند و حضرت رسول ص بالفعل باشد این اعتراض [illegible]
از جهه آنکه مراد اثبات ولایت عرضیه باشد در برابر یک [illegible] خداوند و حضرت رسول ص و حضرت امیر
این جهت [illegible] زیرا که معترض میگویند که ولایت حضرت امیر در عرض ولایت حضرت رسول ص نمیباشد
بلکه میگوییم که این معنی نسبت بخود حضرت رسول ص هم نمیشود از جهه آنکه ولایت حضرت رسول ص و ولایت
حضرت احدیت عرضی نمیباشد و اگر مراد اثبات ولایت طولیه باشد این معنی که هر یک از خدا و
رسول خدا و ولایت کنند [illegible] و در این صورت [illegible] چنانکه گفته میشود
و ولایة اللطف للاب و الوصی و للحاکم و از جمله آیاتی که مستفاده میشود از آن ولایت حضرت امیر
قوله تعالی در آیة المباهله فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم
تقریب استدلال آنکه این مقدمه واضح میباشد که صحیح نیست که انسان نفس خود را دعوت کند بلکه [illegible]
چنانکه صحیح نیست که امر و نهی کند بر نفس خود و یک مقدمه هم باتفاق شیعه و اهل سنت مسلم است که در روز
مباهله غیر از حضرت رسول ص و حضرت امیر ع و حضرت زهرا ع و حضرت مجتبی ع و حضرت سید الشهداء ع احدی نبود
و حضرت زهرا که تعبیر از او بنساءنا شده است و حضرت مجتبی ع و حضرت سید الشهداء روحی فداه
که از ایشان وجود مبارک بابناءنا شده است و بمقدمه اولی دعوت حضرت رسول ص نفس مبارک خود را
صحیح نیست پس لابد باید مراد بانفسنا وجود مبارک حضرت امیر ع باشد علاوه بر آنکه اگر مراد از
انفسنا نفس مبارک نبوی ص باشد لازم میاید که در آیه شریفه ذکر حضرت رسالت پناه و حضرت زهرا ع
و حضرت مجتبی و حضرت سید الشهداء ارواحنا لهم الفداء شده باشد و اصلا ذکر وجود مبارک حضرت امیر
نشده باشد و این مطلبی بعید است [illegible] که اصلا احتمال این امر نمیرود پس باید مراد از کلمه
انفسنا نفس مبارک حضرت امیر باشد و بیان آنحضرت را در این لفظ باشد و در هر صورت
تعبیر از وجود مبارک حضرت امیر بعبارة انفسنا شده است و معلوم است که این تعبیر از این در کلام
الهی واقع نمیشود الا بانکه نفس مبارک نبوی و نفس مبارک علوی در حکم اتحاد باشند و اتحاد هر
حسب حقیقت که ما نمیفهمیم پس باید بگوییم که اتحاد از حیث کمالات میباشد غایة الامر
از نبوت کمالی که مختص نفس مبارک نبوی ص میباشد که مرتبه نبوت باشد بحکم عقل خارج و
بحکم استثناء لفظی میباشد و مانعی در تحقق کلام در خصوص است و معلوم است که از جمله کمالات

با دلائل خاصه و نصوص قطعیه

ظاهره نفس مبارک نبوی صلی الله علیه و آله اولی بتصرف بودن الوجود مبارک میباشد نسبت بامورات خلق من نفسهم
پس این منصب باید ثابت باشد از برای وجود مبارک حضرت امیر علیه السلام و این منصب از اوصاف نبی
من حیث النبوة نیست بلکه از حیث ولایت مطلقه او میباشد که شریک است امام با او در این مرتبه و
مقام خاص الهیه غیر از منصب نبوت سایر اوصاف و کمالات وجود مبارک نبوی ثابت میباشد از برای وجود
آنحضرت و ولایت مطلقه بلا شبهه از جهه وجود مبارک نبوی ص میباشد و این امر از خصائص جهه نبوت نیست
پس این کمال از جهه وجود مبارک حضرت ثابت میباشد و چون بنا در این رساله بر اختصار میباشد بهمین اکتفا میشود
در بیان اثبات خلافت و امامت آنحضرت با دلائل خاصه بطریق معقول و این مطلب معلوم است که احدی نزاع
شیعه و اهل سنت در این میباشد که اصل معنای خلافت و امامت باشد اگر ثابت با دله کما انکه با ثبات
آنکه معنای خلافت و امامت این است که شیعه میگویند که باید معصوم باشد و افضل باشد و عالم بجمیع احکام
و مایحتاج الیه الرعیه باشد بلکه دارای قوه متصرفه در موارد کائنات که عبارت از اعجاز میباشد بوده باشد
معلوم است که احدی از اهل سنت این اوصاف را در باره احدی قائل نمیباشد و در صورتیکه بوسطه
دارا نبودن این اوصاف سلب خلافت از خلفاء ثلثه میشود باجماع تمام مسلمین معین میشود
خلافت در وجود مبارک حضرت و اما اگر معنای خلیفه و امام آن میباشد که اهل سنت میگویند که لازم
نیست معصوم باشد و صدور فسق از او منضر بجهه امامت و خلافت او نمیباشد بلکه از برای ایشان
میباشد که در صورت صدور فسق از او نهی از منکر کنند او را و اقامه حدود بر او کنند و لازم نیست
افضل باشد بلکه جائز است ترجیح مفضول بر افضل در این باب و لازم نیست که عالم بجمیع احکام باشد
بلکه لازم نیست که عالم باحکام شرعیه متعلق بخود باشد و این مطلبی که عرضه میدارم در کلام جمعی از اهل سنت
مثل ابن حزم صاحب ملل و نحل و ملا علاء الدین قوشچی و ابن حجر و غیرهم بنا بر این طریقه احدی از شیعه خلاف
با این معنا در باره وجود مبارک حضرت امیر ع ندارند اثبات نمایند فصل چهارم در ابطال
خصم بر خلافت خلفا شکی که دعوی میکنند خلافت ایشان را قبل از وجود مبارک حضرت امیر علیه السلام و بیان
صلاحیت ایشان خلافت را باتفاق اهل سنت الا من شذ منهم و اهل الحاج و العناد و جحود بر این که
خلافت ابا بکر ثابت است باجماع امت بر این امر و اجماع امت حجت میباشد با دلیلی که سابقا ذکر
شد و نقل ادله و بیان حجیت اینها مفصلا گذشت و معلوم شد که ادله که اهل سنت اقامه میکنند
حجیت اجماع نحو یکه این طایفه میگویند تمام نیست و در این مقام اعاده این کلام نمیشود و بیان این امر
میشود که اصل دعوای اجماع در این مقام غلط است و بر فرض صحت این امر دعوای تحقق اجماع
از این طایفه در این امر کذب محض میباشد و غلط بودن اصل دعوای اجماع در این مقام از جهه
این است که مسلم نزد اهل سنت که از اول در روز سقیفه تعیین خلافت در مورد ابا بکر از جهه بود

فصل چهارم این باب در بیان ابطال ادلهٔ خصم

و این مطلب واضح است که در این امر فرقی بین طبقهٔ سابقه و لاحقه نیست یعنی همچنانکه هر دو طبقه در باب اعتقاد
بخلافت شخص محتاج بدلیل میباشند و این مطلب سرایت بین طرفین که شخصی که در روز سقیفه تعیین خلافت
نمودند در مورد اجماع از این امر مستند بنص یا دلیل دیگر که از طرف خدا و رسول صلی الله علیه و آله بوده باشد نبوده پس
در صورتیکه قطع داریم که عمل ابطال نفس بدون مستند صحیح بوده عمل از نهج الارشد طبقات بعد محقق شده مطلب
اقلا عرض میداریم که دلیل را اعتبار و اتفاق امت بر آن اگر محقق اتفاق از آنها نداریم و ادلهٔ قائمه بر آن
امر خیالیه در کتابهای اهل سنت میباشد تمام شد خیالیه سابقا بیان نمودیم و ثانیا اتفاق محقق نشد و جایی
بعد بیان این امر ملحوظ دیگر و ثانیا که خصوص مورد نمودیم میباشد که دعوای اجماع البته باطل و غلط
و بیان این مطلب بانکه معلوم شد که عرض میداریم که بر فرض تسلیم امر سابق اجماع امت و تسلیم خود منیر
در مورد میباشد که قطع ببطلان و غلط بودن این امر نکند دعوای اتفاق بلکه اتصالش بغیر از شئ باشد
و در صورت قطع ببطلان و غلط بودن آن امر دعوای اجماع غلط است فظهر بما ذکرنا ان الاجماع
دعوی الاجماع فی هذا المورد غلط لان الاجماع محقق ولکن غیر معتبر حتی بنا فی هذا الامر مع تسلیم الکلام
السابق و آن غلط بودن اصل دعوای اجماع در این مورد بیان جهت میباشد که عرض داشتیم که از اهل سنت
هیچ فرد در مقام تصحیح عقیدهٔ طبقات لاحقه بر آید اند و ملتفت اشکال اینکه در این مقام فرقی بین
آنها و طبقهٔ اولی نیست یعنی که طبقهٔ لاحقه در اعتقاد بخلافت و امامت شخص محتاج میباشند بدلیل
قطعی که طبقهٔ اولی هم محتاج میباشند در تعیین خلافت در مورد شخص بدلیل قطعی بنا بر این مسئول
مسلم از کسیکه معتقد باشد که عمر بود بجهت دلیل قطعی از دو خلیفه در مسند آن نص شرعی طرف آن
او نیست صحابه علیه و آله نبوده بعض خود اهل سنت در کتب معتبره خود و آن افضلیت و اعلمیت نبوده
بعض کثیر از اهل سنت و اهل الانعقاد باطل نموده اند در کتب خود از برای ترجیح مفضول بر
افضل بسیار معلوم میشود که معتقد آنها بدون دلیل قطعی بوده و عمل شئی حکمیه مستند بدلیل معتبری
نباشد حجة از برای آنکه نیست و اگر گفته شود که در باب اجماع لازم نیست که طبقهٔ لاحقه کرخص تا بندارد
دلیل محقق بلکه بهمین قدر که اجماع محقق شد از برای طبقات لاحقه لازم است که بر طبق مجمع علیه
عمل کنند از جهة آنکه بحجت دلیل میباشد از برای طبقهٔ لاحقه نفس اجماع میباشد نه دلیل مجمعی جواب
این است موضوع کلام تازه عقیدهٔ طبقهٔ لاحقه میباشد و سئوال از دلیل اعتقاد آنها ملحوظ در امر خلافت
و جواب گفته شود که دلیل اجماع میباشد و سئوال از دلیل مجمعی صحیح نیست در این صورت خدشه و در این جواب
تا رو ببطلان ادلهٔ قائمه بر حجیة اجماع میباشد کما انکه سابقا بیان شد و تا ره بمنع تحقق اجماع میباشد
کما انکه نیز سابقا بیان خواهد شد و تا ره موضوع کلام عقیدهٔ طبقات طبقهٔ اولی میباشد از جهة
سئوال از دلیل اعتقاد آنها لا انه لا فرق بینهما فی انه لا بد من ان اعتقادهما مستندا الی الدلیل القطعی
و در این مقام معلوم است که جواب با جماع غلط است چون قطع داریم که مستند آنها دلیل قطعی نبوده
از جهة آنکه دلیل قطعی منحصر است بنص و حکم خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم است نیز در اهل سنت که آن

تمسک مبطلین بما خطبهٔ خلیفه و قبل از الحضرت

امر مستند و دلیل اعتقاد طبقهٔ اولی نبوده بلکه اعتقاد طبقهٔ اولی بدون دلیل بوده و یا دلیل آن امر اعتبار ی از نظر
خود دلیل آن بوده و در این صورت عرض میداریم که صحیح نیست علم جزمی بشئی من حجة و دلیل پیشتر از اعتقاد جزم
لا حصر و لا مانع تحقق اجماع صدق و کذب آن امر محتمل الطرفین علی السوا مرجوع کتب اهل سیر و تواریخ معتبره
طرفین و لا مجرد دعوای اجماع و یا منع آن امر سهل میباشد و معلوم است که در این مقام حرفی بغیر از این نبود
دار و در این وارد شده این امر تقدیم میداریم اصل قصهٔ واقعهٔ یوم سقیفه را تا آنکه اهل بصیرت
صاحبان ادراک سلیمه از کیفیت و خصوصیت نفس این قصه و اعلی العقول بدیهیات استماع رسانند که
مبنای این امر چیست و مکر بوده ابن حجر در صواعق محرقه الباب الاول فی بیان کیفیة خلافة الصدیق و الادلة علی
حقیتها بالادلة النقلیة و العقلیة و ما یتبع ذلک و فیه فصول الفصل الاول فی بیان کیفیتها روی الشیخان البخاری
و مسلم فی صحیحیهما الذین هما اصح الکتب بعد القرآن باجماع من یعتد به ان عمر رضی الله عنه خطب الناس مرجعه من الحج
فقال فی خطبته ان فلانا منکم یقول لو مات عمر بایعت فلانا فلا یغترن امرؤ ان یقول ان بیعة ابی بکر
کانت فلتة الا انها کانت کذلک الا ان الله وقی شرها و لیس فیکم الیوم من تقطع الیه الاعناق مثل ابی بکر و انه کان
من خیرنا حین توفی رسول الله صلی الله علیه و سلم ان علیا و الزبیر و من معهما تخلفوا فی بیت فاطمة و تخلفت الانصار
عنا باجمعها فی سقیفة بنی ساعدة و اجتمع المهاجرون الی ابی بکر فقلت یا ابا بکر انطلق بنا الی اخواننا
من الانصار فانطلقنا نؤمهم حتی لقینا رجلان صالحان فذکرا لنا الذی صنع القوم فقالا این تریدون
یا معشر المهاجرین فقلنا نرید اخواننا من الانصار فقالا لا علیکم ان لا تقربوهم و اقضوا امرکم یا معشر
المهاجرین فقلت و الله لنأتینهم فانطلقنا حتی جئناهم فی سقیفة بنی ساعدة فاذا هم مجتمعون فاذا
بین ظهرانیهم رجل مزمل فقلت من هذا فقالوا سعد بن عبادة فقلت ما له قالوا وجع فلما جلسنا قام
خطیبهم فاثنی علی الله بما هو اهله و قال اما بعد فنحن انصار الله و کتیبة الاسلام و انتم یا معشر المهاجرین رهط
منا و قد دفت دافة منکم ای دب قوم منکم بالاستعلاء و الترفع علینا تریدون ان تختزلونا من اصلنا و
تحضنونا من الامر ای تخرجونا عنه و تستبدون به دوننا فلما سکت اردت ان اتکلم و قد کنت زورت مقالة
اعجبتنی اردت ان اقدمها بین یدی ابی بکر و قد کنت اداری منه بعض الحد و هو کان احلم منی و اوقر فقال
ابو بکر علی رسلک فکرهت ان اغضبه و کان اعلم منی و الله ما ترک من کلمة اعجبتنی فی تزویری الا قالها فی بدیهته
و افضل حتی سکت فقال اما بعد فما ذکرتم من خیر فانتم له اهل و لم تعرف العرب هذا الامر الا لهذا الحی من قریش
هم اوسط العرب نسبا و دارا و قد رضیت لکم احد هذین الرجلین ایهما شئتم و اخذ بیدی و بید ابی عبیدة
بن الجراح فلم اکره مما قال غیرها کان و الله ان اقدم فتضرب عنقی لا یقربنی ذلک الی اثم احب الی من ان اتأمر علی
قوم فیهم ابو بکر فقال قائل من الانصار انا جذیلها المحکک و عذیقها المرجب منا امیر و منکم امیر
یا معشر قریش و کثر اللغط و ارتفعت الاصوات حتی خشیت الاختلاف فقلت ابسط یدک یا
ابا بکر فبسط یده فبایعته و بایعه المهاجرون ثم بایعه الانصار اما و الله ما وجدنا فیما حضرنا امرا هو اوفق
من مبایعة ابی بکر خشینا ان فارقنا القوم و لم تکن بیعة ان یحدثوا بعدنا بیعة فاما ان نبایعهم علی ما لا نرضی

و آنها ان تخالفوه [illegible] روایة [illegible] ابابکر [illegible] علی [illegible] الائمة من قریش و هو حدیث صحیح و رد فی
طرق [illegible] سقیفه [illegible] در این [illegible] اهل سنت [illegible]
از قول عمر [illegible]
[illegible] این قصه میگویند و عنوان میکنند که
اثبات خلافت ابابکر نمایند با ادله عقلیه و نقلیه این ادله عقلیه و نقلیه اگر محقق بوده چرا در روز سقیفه
ابابکر و عمر تمسک باین ادله نکرده اند در مقابل انصار و [illegible]
[illegible] و معلوم میشود از نظر در این قصه که در روز سقیفه [illegible]
خلافت ابابکر [illegible] افضلیت و اعلمیت و اقربیت [illegible] و غیر این [illegible] و معلوم میشود
[illegible] عمر [illegible] میکند و بعد عمر [illegible] میکنند که این امر [illegible]
[illegible]

تمسک میکنند بر خلافت خلیفه و قتال [illegible]

[illegible] قریش [illegible] ابوسفیان [illegible] رسول الله صلی الله علیه [illegible] بایع [illegible]
[illegible] قصه [illegible] ابوسفیان [illegible]
[illegible]
[illegible] فاطمه [illegible] مبارک [illegible] امیر علیه السلام [illegible] معلوم شد که [illegible]
[illegible] خطبه شقشقیه معلوم میشود که [illegible] ابابکر [illegible]
[illegible]

الامور

من اللازمة و حفظ بیضة الاسلام میباشد و فیه الکلام این امور که امر میباشد علم و تقوی و شجاعت و شهرت

که حضرت در این ... امر بوده ... با صلاحیت در این اوصاف ... نبوده اند

[illegible]

[illegible]

فی ولایته عمر ان امرأة ... اعترفت بالفجور فامر بها عمر ان ترجم فلقیها علی بن ابی طالب علیه السلام
فقال ما بال هذه فقالوا امر بها امیر المؤمنین ان ترجم فردها علی ... [illegible]
... هذا سلطانك علیها فما سلطانك علی ما فی بطنها ... [illegible]
[illegible]

حتی به راه او ... [illegible] ... شیعه تمسک میکنند ... [illegible]
... قاعده عقلیه ... [illegible]
... ادله لفظیه ... متواتر ... حدیث غدیر ... [illegible]
[illegible]
... خاتمه در بیان معجزات صادره از آنحضرت ... [illegible]
[illegible]

فرد
فقد
بفقد
دلك
[illegible]
طل
على
فقد
و
[illegible]
در
الا
ال
ا
[illegible]
[illegible]
[illegible]
د
[illegible]
[illegible]
ف
[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم باب چهارم در اثبات خلافت و امامت [illegible] ابو محمد حسن بن علی بن ابی طالب
سلام الله علیهم اجمعین و این باب مشتمل است بر یک مقدمه و [illegible] فصل مقدمه در بیان نسب شریف آنحضرت و تاریخ
ولادت و شهادت آنحضرت فصل اول در ذکر ادله بر اثبات خلافت و امامت آنحضرت فصل ثانی
در ذکر صلح آنحضرت با معاویه فصل ثالث در بیان فضائل آنحضرت ~~[illegible]~~ فصل رابع در بیان [illegible]
شریفه و اخلاق حمیده آنحضرت فصل خامس در بیان معجزات آنحضرت ~~[illegible]~~ مقدمه بدانکه نسب شریف
[illegible] پدر بزرگوار علی بن
عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف میباشد و والده مکرمه آنحضرت فاطمه [illegible] سیده نساء العالمین
بنت رسول رب العالمین و خاتم النبیین میباشد و اما تاریخ ولادت آنحضرت [illegible] المفید الملقب
بالمفید در ارشاد ذکر نموده ولد بالمدینة لیلة النصف من شهر رمضان سنة ثلث من الهجرة و جاءت به امه فاطمة
علیها السلام الی النبی صلی الله علیه و آله یوم السابع من مولده فی خرقة من حریر الجنة کان جبرئیل علیه السلام نزل بها الی النبی
صلی الله علیه و آله فسماه حسنا و عق عنه کبشا [illegible] و اما تاریخ شهادت آنحضرت [illegible]
شیخ مذکور [illegible] منقول است و مضی [illegible] فی شهر صفر سنة خمسین من الهجرة و له یومئذ سبع
و اربعون سنة و کانت خلافته عشر سنین و تولی اخوه و وصیه الحسین علیه السلام غسله و تکفینه و دفنه عند جدته فاطمة
بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف [illegible] بالبقیع [illegible] مجلسی [illegible] مذکور [illegible]
کتاب [illegible] ولد فی شهر رمضان [illegible] سنة اثنتین [illegible] من الهجرة [illegible] سنة ثلث
[illegible] سنة تسع و اربعین [illegible] و اربعین سنة [illegible]
[illegible] سنة اثنتین [illegible] من الهجرة [illegible] سنة ثلث
الدروس ولد بالمدینة یوم [illegible] من شهر رمضان [illegible] من الهجرة و [illegible]
مسموما یوم الخمیس سابع شهر صفر سنة تسع و اربعین او خمسین [illegible] سنة خمسین من الهجرة
علیه السلام [illegible] من شهر رمضان سنة ثلث من الهجرة [illegible] سبعة و [illegible]
اقوال مختلفه [illegible] و عامه [illegible] و اما کیفیة شهادت آنحضرت بنا بر اتفاق شیعه و [illegible]
اکثر از عامه این است که آنحضرت مسموما شهید شد [illegible] زوجه آنحضرت جعده
بنت الاشعث بن قیس [illegible]
اربعین یوما [illegible]
و مات مسموما شهیدا [illegible]
[illegible]
[illegible]

رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible] فاطمه بنت اسد [illegible]
[illegible] ابن حجر و [illegible] شیعه منقول میباشد [illegible]
[illegible] شریک [illegible]
و جود [illegible] ابن زیاد ملعون بود
[illegible] فصل اول در بیان ادله بر اثبات امامت و خلافت [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] اتفاق [illegible]
آنحضرت [illegible] علیه السلام [illegible]
علیه السلام [illegible] خلافت [illegible]
خلافت و امر [illegible] سلطنت [illegible] خلافت و امامت [illegible]
[illegible] خلافت و امامت [illegible]
[illegible]
[illegible] خلافت و امامت [illegible]
[illegible] خلافت [illegible]
[illegible] المعصوم
وجود مبارک حضرت امیر علیه السلام [illegible]
[illegible] سید الشهداء [illegible]
[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible]
امیر علیه السلام [illegible] خلافت و امامت [illegible]
[illegible] خلافت و امامت [illegible]
[illegible] وجود امام [illegible] معلوم شد [illegible]
معصوم [illegible] خلافت و امامت [illegible]
[illegible] شیعه [illegible]
و حضرت امیر علیه السلام و حضرت فاطمه زهرا [illegible] علیهم السلام و حضرت [illegible]
[illegible] باتفاق تمام مسلمین [illegible]
و حضرت سید الشهداء [illegible] خلافت و امامت [illegible]
[illegible] باتفاق تمام مسلمین [illegible]
و خلافت [illegible] مذکور میباشد

از این اخبار در این رساله ذکر نمودیم معجزه از آن حضرت ظاهر شد و کلی فی ادعاء النبوة و الامامة و ظهور المعجز
نموده و اتمام قطعیات و دلیل قطعی بر خلافت و امامت آن حضرت اخباری است که از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله بطریق متواتر نقل شده است بر خلافت و امامت آن حضرت و حضرت سید الشهداء ارواح
العالمین لهما الفداء و جمله از آنها حدیثی است که ... اتفاق دارند ...

[illegible]

بلکه از آنجا که علم غیب و حکم لدنی ... ولولا ذلک ... الحقیقه مطالب را بیان ...
بیان می‌شود باید ... از رسائل تصدیق بر امامت خود را و بعد از تصدیق و اقرار رسالت ...
الحضرت بیان می‌شود باید ... بر امامت خود که نص حضرت رسول صلی الله علیه و آله باشد ...
تصریح فرموده که امامت ... و بعد ... باید که بنا ...

[illegible]

المسلمون الامر بعده فاسئلك الله الذی لا یؤتینا فی الدنیا ان لا تشتبها ینقصنا به فی الآخرة مما عنده من کرامته وانما حملنی
علی الکتاب الیک الاعذار فیما بینی وبین الله عز وجل فی امرک ولک فی ذلک ان فعلته الحظ الجسیم والصلاح للمسلمین فدع
التمادی فی الباطل وادخل فیما دخل فیه الناس من بیعتی فانک تعلم انی احق بهذا الامر منک عند الله وعند کل اواب حفیظ
ومن له قلب منیب واتق الله ودع البغی واحقن دماء المسلمین فوالله ما لک خیر فی ان تلقی الله من دمائهم باکثر مما
انت لاقیه به وادخل فی السلم والطاعة ولا تنازع الامر اهله ومن هو احق به منک لیطفئ الله النائرة بذلک
ویجمع الکلمة ویصلح ذات البین وان انت ابیت الا التمادی فی غیک سرت الیک بالمسلمین فحاکمتک حتی یحکم الله
بیننا وهو خیر الحاکمین و این کاغذ حضرت را بمعویه ابن ابی الحدید که از علمای اهل سنت میباشد در شرح نهج
البلاغة نقل میکند و اخبار قصه آنحضرت بعد از شهادت حضرت امیر علیه السلام این است که چون وفات کرد حضرت
امیر علیه السلام رفتند خلق بطرف حضرت حسن علیه السلام و گفتند تو خلیفه پدر خودی و وصی او میباشی و ما سامع
اوامر و نواهی تو ایم و مطیع میباشیم از برای تو امر نما بما آنچه امر میکنی آنحضرت فرمودند دروغ میگوئید بخدا
قسم شما وفا نکردید بکسیکه بهتر از من بود چگونه بمن وفا خواهید نمود و چگونه من بشما اطمینان بهم رسانم
و حال آنکه من بشما وثوق ندارم و اگر راست میگوئید موعد من و شما معسکر مداین باشد پس بیائید بطرف
مداین پس آنحضرت سوار شدند و سوار شدند با آنحضرت جمله از آنهائی که موافق بودند با آنحضرت
و مخالفت کردند جمله کثیره و وفا نکردند با آنچه وعده کرده بودند و مغرور کردند آنحضرت را کفار آنهائیکه مغرور
کردند و حیله کردند با حضرت امیر پس آنحضرت ایستادند و خطبه خواندند و فرمودند مغرور کردید شما مرا چنانکه
مغرور کردید کسیکه قبل از من بود آیا با کدام امام مقاتله میکنید بعد از من ... امام خود ... و با او ...
و مقاتله بکنید تحقیق آیا با کافر ظالمی که ایمان بخدا و رسول نیاورده هرگز و اظهار اسلام نکرده الا از ترس شمشیر
معویه و بنی امیه باشند و اگر باقی نماند از بنی امیه الا یک پیر زن هر آینه ... دین خدا را ضایع کند
پس آنحضرت فرستادند بسوی معویه یک سردار لشکر را با چهار هزار نفر و این شخص از طایفه کنده بود و امر فرمود با او که
نکند تا امر آنحضرت با او برسد و چون این مرد وارد انبار شد و معویه این امر را دانست فرستاد بسوی او
چند نفر را و نوشت معویه از برای این کندی و با این شخص ... نوشته را که با او بدهند و مطلب او این بود که اگر تو
بیائی بسوی ما من ولایت و حکومت بعض از شهرهای شام را بتو میدهم و همچنین حکومت بعض از جزیرة العرب را
و فرستاد از برای او پنج هزار درهم و گرفت آن شخص کندی پول ها را و رفت بطرف معویه با دویست نفر از خواص
و اهل بیت خود و چون این خبر بحضرت امام حسن رسید ایستادند و خطبه خواندند و فرمودند که این کندی رفت بطرف معویه
و حیله کرد با ما و من خبر دادم شما را مکرر که شما وفا ندارید شما بنده دنیا میباشید و من یک کس دیگر را میفرستم
جای او و میدانم که این شخص هم عهد خود را بجا نخواهد آورد ... خدا ...
پس آنحضرت فرستادند بطرف معویه مردی را از طایفه مراد با چهار هزار نفر و این شخص را در حضور مردم ... و تاکید

و تاکید فرمودند با او در امر او و فرمودند که این شخص هم خواهد با ما غدر و حیله کند چنانکه آن شخص کندی حیله کرد و آن شخص قسم های سخت
یاد کرد که این کار نکند پس آنحضرت فرمودند زود باشد که حیله خواهد کرد و چون این شخص رفت بطرف انبار فرستاد بطرف او
معویه ... و نوشت باو همان امری که بشخص اول نوشته بود و فرستاد از برای او پنج هزار درهم و وعده داد او را حکومت
هر شهری که خواهد از شهرهای شام و جزیره پس این شخص هم تغلب کرد با آنحضرت و رفت بطرف معویه و اصلا ملاحظه
قسم و عهد خود را نکرد و این خبر به آنحضرت رسید پس ایستادند و خطبه خواندند و فرمودند خبر دادم شما را مرارا که شما وفا بخدا
کرده از برای خدا بعهود خود و این شخص مرادی هم باقی و شما غدر کردید و رفت بطرف معویه پس آنحضرت تشریف بردند
بطرف نخیله و آنجا را عسکرگاه خود قرار دادند تا ده روز و حاضر شدند چهار هزار نفر پس آنحضرت تشریف بردند بطرف
کوفه و تشریف بردند بالای منبر و فرمودند عجب است از قومیکه نه حیا دارند نه دین و اگر من تسلیم کنم این امر را بمعویه قسم بخدا
نخواهید دید شما خوشی را هرگز با بنی امیه والله یسومونکم سوء العذاب حتی تتمنوا ان علیکم حبشیا و اگر من اعوان
داشتم تسلیم نمیکردم امر را بمعویه از جهت آنکه حرام است خلافت بر بنی امیه پس اف بر شما ای بندگان عبید دنیا و نوشتند
اهل کوفه بمعویه اینکه ما با تو هستیم و اگر بخواهی ما میگیریم حضرت حسن را و تسلیم تو میکنیم و علامه مجلسی قدس الله سره
در بحار الانوار نقل نموده اند از بعض کتب معتبره از فضل بن شاذان که فرموده در بعض از کتب دیده که حضرت امام حسن علیه السلام
بعد از شهادت حضرت امیر علیه السلام از کوفه بیرون آمدند و ... از جهت قتال با معویه پس ملاقات کردند در طرفی
یک لشکر را ... که اسم آن ... میباشد و محاربه از آنحضرت با معویه شروع شد و حضرت حسن پسر عم خود عبیدالله بن عباس را
مقدمة الجیش خود قرار داد پس معویه فرستاد بسوی او صد هزار درهم پس عبیدالله بن عباس ملحق شد بمعویه و لشکر
آنحضرت بدون سردار ماندند پس ایستاد قیس بن سعد بن عباده و خطبه خواند و گفت ای مردم بخوف نیندازد شما را از دین
این مرد ... این مرد و پدر او هرگز از خیر بکار نیامده ... پس قیس ... و ... مردم از ...
پس لشکر آنحضرت ... هجوم آوردند بر آنحضرت و غارت کردند خیمه او را و اسباب او را بردند و ...
کردند که ... زدند ... بر ران آنحضرت پس آنحضرت را مجروحا بردند در خانه عم مختار ... شد
و صدمات وارده بر آنحضرت از بعد از رحلت حضرت امیر علیه السلام تا زمان فوت و شهادت آنحضرت بسیار
میباشد ... بجهت ظاهر خود شما ... آنحضرت میدانستند اما قبل از صلح
با معویه صدمات از نفاق با آنحضرت و عدم تمکین از قتال با معویه الی شئ من قلیل و کثیر ...
عداوت با آنحضرت داشتند صدمات ... آنحضرت و غارت کردن اسباب و جراحت زدن
با آنحضرت و بعد از صلح آنحضرت با معویه صدمات دیگر داشتند و بنا بر توبیخ و سرزنش را داشتند
بحثیکه میتوان گفت که صدمات آنحضرت کمتر نبوده از قصه حضرت سید الشهداء ارواحنا له الفداء

پس معلوم شد که علت صلح آنحضرت با معویه عدم تمکین اصحاب آنحضرت از قتال و خیانت ایشان و بیهره بودن ایشان
باطنا با معویه در اکثر آنحضرت قتال با معویه میکرد و این عدهٔ قلیله از شیعیان هم باقی نمی‌ماندند و ثمرهٔ بقاء و انعقاد
از شیعیان شد که الحمد لله و له المنة الیوم علامات از صد کرور شیعیان آنحضرت میباشند و کلما تنفقت صلح آنحضرت
با معویه نحو یکه ابن حجر که از علماء اهل سنت میباشد در کتاب صواعق میگوید باین نحو بعد که آنحضرت نوشت بسم الله الرحمن الرحیم
هذا ما صالح علیه حسن بن علی رضی الله عنهما معویة بن ابی سفیان صالحه علی ان یسلم الیه ولایة المسلمین علی ان یعمل فیها بکتاب الله
و سنة رسول الله صلی الله علیه و سلم و سیرة الخلفاء الراشدین المهدیین و لیس لمعویة بن ابی سفیان ان یعهد الی احد من بعده
عهدا بل یکون الامر من بعده شوری بین المسلمین و علی ان الناس آمنون حیث کانوا من ارض الله تعالی فی شامهم و
عراقهم و حجازهم و یمنهم و علی ان اصحاب علی و شیعته آمنون علی انفسهم و اموالهم و نسائهم و اولادهم حیث کانوا
و علی معویة بن ابی سفیان بذلک عهد الله و میثاقه و علی ان لا یبتغی للحسن بن علی و لا لاخیه الحسین و لا لاحد من اهل بیت رسول الله
صلی الله علیه و سلم غائلة سرا و لا جهرا و لا یخیف احدا منهم فی افق من الآفاق اشهد علیه فلان و فلان و کفی بالله شهیدا
ابن حجر میگوید و لما ابرم الصلح التمس معاویة من الحسن ان یتکلم بمجمع من الناس و یعلمهم انه قد بایع معویة و سلم الیه الامر فاجابه
الی ذلک فصعد المنبر فحمد الله و اثنی علیه و صلی علی نبیه محمد صلی الله علیه و سلم و قال ایها الناس ان اکیس الکیس التقی و احمق
الحمق الفجور الا ان هذا الامر الذی اختلفت فیه انا و معویة اما ان یکون حق امرئ کان احق به منی و اما ان یکون حقی ترکته لاصلاح امر الامة و حقن دمائهم
و قد علمتم ان الله تعالی هداکم بجدی و انقذکم من الضلالة و خلصکم من الجهالة
و اعزکم به بعد الذلة و کثرکم به بعد القلة ان معاویة نازعنی حقا هو لی دونه فنظرت لصلاح الامة و قطع الفتنة و قد
کنتم بایعتمونی علی ان تسالموا من سالمت و تحاربوا من حاربت فرایت ان اسالم معویة و ارفع الحرب بینی و بینه و قد بایعته
و رایت ان حقن الدماء خیر من سفکها و لم ارد بذلک الا صلاحکم و بقائکم و ان ادری لعله فتنة لکم و متاع
الی حین و از این عبارات معلوم میشود که صلح آنحضرت از جهت کمی اعوان و وجود معاویه بعد مثل آنحضرت
و حضرت سید الشهداء و سائر اهل بیت رسالت و از تصریح آنحضرت باینکه میفرماید که معاویه با من
نزاع کرد در امری که حق من بود معلوم میشود که معویه حقی در خلافت نداشت و غاصب میباشد در
این امر و از اینکه میفرماید که رایت ان اسالم معویة و ارفع الحرب بینی و بینه معلوم میشود که صلح آنحضرت
ترک قتال بوده اما اینکه حضرت رسول صلی الله علیه و سلم ترک قتال و رفع نموده باکفار مثل این در صلح آنحضرت
میباشد ابن حجر در صواعق میگوید اخرج البخاری عن ابی بکرة قال رایت رسول الله صلی الله علیه و سلم و الحسن علی عاتقه
و هو یقول اللهم انی احبه فاحبه و ایضا میگوید اخرج البخاری عن ابن عمر قال قال النبی صلی الله علیه و سلم هما ریحانتای
من الدنیا یعنی الحسن و الحسین و ایضا میگوید اخرج الترمذی و الحاکم عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه
و سلم الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة و ایضا میگوید اخرج الترمذی عن اسامة بن زید قال رایت النبی
صلی الله علیه و سلم و الحسن و الحسین علی ورکیه فقال هذان ابنای و ابنا ابنتی اللهم انی احبهما فاحبهما و احب من یحبهما

دنعم لو

و ایضا میگوید و در روایت صحیح از رسول الله صلی الله علیه و سلم نقول اللهم انی احبه فاحبه یعنی حسن را و احب من یحبه و در حدیث
یعنی حسنا و حسینا و ابا هما و امهما کانا معی فی درجتی یوم القیمة و روایت ترمذی بلفظ کانا معی فی الجنة و در کتب
از طریق اهل سنت نقل میکند روایت مفصله از بزرگان که در ان نقل روایت بسیار است که حضرت رسول صلی الله
میفرماید و از الحسن و الحسین فی الجنة و ابواهما فی الجنة و اخواهما فی الجنة و کذلک نقل میفرماید از کتاب الکلاب اللال
خالویه المعروف و این ساکن صد بحرین رسول الله صلی الله علیه و سلم الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة و ابوهما خیر منهما
المغفرة و کذلک نقل میفرماید از کتاب الکلاب مرفوعا الی عقبة بن عامر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم قالت الجنة یا رب اسکنتنی
و عدتنی ان تسکننی رکنا من ارکانک قال و عزتی اما ترضین ان ازینک بالحسن و الحسین فاقبلت تمیس کما تمیس
العروس و کذلک نقل میفرماید از طریق اهل سنت حدیث زید بن ارقم ان النبی صلی الله علیه و سلم قال لعلی و فاطمة و الحسن و الحسین
انا سلم لمن سالمتم و حرب لمن حاربتم و در کتب اهل سنت فضائل این حضرت بسیار میباشد فلنکتف بنکتة شریفة فصل رابع
در بیان زهد و عبادت آنحضرت ابن حجر در صواعق میگوید کان رضی الله عنه سیدا کریما حلیما زاهدا ذا سکینة و وقار و حشمة
جوادا ممدوحا میگوید اخرج ابو نعیم فی الحلیة انه قال انی لاستحیی من ربی ان القاه و لم امش الی بیته فمشی عشرین حجة
و میگوید اخرج الحاکم عن عبد الله بن عبید قال لقد حج الحسن خمسا و عشرین حجة ماشیا و ان النجائب لتقاد بین یدیه و میگوید مثل حج
ابو نعیم انه خرج من ماله مرتین و قاسم الله ماله ثلاث مرات حتی انه کان لیعطی نعلا و یمسک نعلا و یعطی خفا و یمسک
خفا و سمع رجلا یسال ربه عز و جل عشرة آلاف درهم فبعث بها الیه و جاء رجل یشکو علیه حاله و فقره و قلة ذات یده
بعد ان کان مثریا فقال یا هذا حق سؤالک یعظم لدی و معرفتی بما یجب لک یکبر علی و یدی تعجز عن نیلک بما انت له اهل و الکثیر
فی ذات الله قلیل و ما فی ملکی وفاء لشکرک فان قبلت المیسور و رفعت عنی مؤنة الاحتفال و الاهتمام لما اتکلفه فعلت
فقال یا ابن بنت رسول الله اقبل القلیل و اشکر العطیة و اعذر علی المنع فاحضر الحسن وکیله و حاسبه و قال هات الفاضل
فاحضر خمسین الف درهم فقال ما فعلت بالخمسمائة دینار التی معک قال هی عندی قال احضرها فاحضرها فدفعها
الحسن الیه کلها الی الرجل و اعتذر و صاحب کشف الغمة نقل میفرماید در شرح حال امام حسن که ابن قال کان الله عز و جل
قد رزقه الفطرة الثاقبة فی ایضاح مراشد ما یعانیه و منحه الفطنة الصائبة لاصلاح قواعد الدین و مبانیه
الی ان قال و کان یجلس فی مسجد رسول الله صلی الله علیه و سلم و یجتمع الناس حوله فیتکلم بما یشفی غلیل السائلین و یقطع
حجج القائلین و میفرماید و روی الامام ابو الحسن علی بن احمد ابو الواحدی فی تفسیره الوسیط ان رجلا قال دخلت
مسجد المدینة فاذا انا برجل یحدث عن رسول الله صلی الله علیه و سلم و الناس حوله فقلت له اخبرنی عن شاهد و
مشهود فقال نعم اما الشاهد فیوم الجمعة و اما المشهود فیوم عرفة فجزته الی آخر یحدث فقلت له اخبرنی
عن شاهد و مشهود فقال نعم اما الشاهد فیوم الجمعة و اما المشهود فیوم النحر فجزتهما الی غلام کان وجهه الدینار و
هو یحدث عن رسول الله صلی الله علیه و سلم فقلت اخبرنی عن شاهد و مشهود فقال نعم اما الشاهد فمحمد صلی الله

و اما المشهود فیوم القیمة اما سمعت تقول یا ایها النبی انا ارسلناک شاهدا و قال تعالی ذلک یوم مجموع له الناس
و ذلک یوم مشهود فسئلت عن الاول فقالوا ابن عباس و سئلت عن الثانی فقالوا ابن عمر و سئلت عن الثالث
فقالوا الحسن بن علی ابن ابیطالب علیهما السلام و کان قول الحسن احسن و از مذاهب آن حضرت نقل میفرماید حسن
کشف الغمه از شیخ کمال الدین بن طلحه که میگوید اعلم وصلک الله بحبل تاییده و اوصلک بلطفه الی مقام توفیقه و تسدیده
ان العبادة تنقسم الی ثلثة اقسام انواع بدنیة و مالیة و مرکبة منهما فالبدنیة کالصلوة و الصوم و تلاوة القرآن
الکریم و انواع الذکر و المالیة کالصدقات و الصلات و المبرات و المرکبة منهما کالحج و الجهاد و الاعتکاف و قد
کان الحسن ع ضاربا فی کل واحد من هذه الانواع بالقدح الفائز و القدح المعلی الحائز اما الصلوة و الاذکار و ما فی معناها
فقیامه بها مشهور فی جمیع کتب [illegible] و اما فی قضیة الصدقات فصحیح نقله مسلم [illegible] نقل شد سابق
این مطلب معلوم باشد که غرض از این کلمات که نقل نمود از اهل سنت این است که بیان بعضی فضائل و مناقب آن حضرت
شود از جهة ذکر فضائل آن حضرت از جهة متعصبین باهر حجت اهل سنت و این مقدار که نقل شد مقدار قلیلی میباشد
که در کتب اهل سنت میباشد چه جای کتب شیعه بلکه غرض این است که تنبیه باین امر شود که با اینکه فضائل و مناقب آن حضرت
کالشمس فی رابعة النهار بر همه کس معلوم بود و حضرت رسول ص و حضرت امیر ع تنصیص بر خلافت و امامت
آن حضرت فرموده و عصمت آن حضرت بسبب کلام الهی در آیه التطهیر معلوم است و معجزات و کرامات آن حضرت زیاده از حد
حصر میباشد با اینکه این مقدار قلیل از آن بر و در ذکر نکنیم تمام از مطالب اهل دنیا و بعضی از جهة حب
بدنیا و بعضی دیگر از جهة عداوت باطنی از بهانها نمودند و رسالت اعراض از آن حضرت کرده اند و رفتند
طرف معویه را و بلکه شد که آن حضرت را خفه خود کنند و کار را بجائی رسانیدند که آن حضرت لاعلاج
شد از جهة حفظ جان خود و اهل بیت خود و حفظ جمله از شیعیان خود که صلح با معویه کند و بر حسب ظاهر
دست از حق خود بر دارد با اینکه صفات خبیثه معویه واضح و آشکار است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله
تنصیص فرموده بحرمت خلافت بر بنی امیه فصل خامس در ذکر بعضی معجزات و امور خارق عادت
که صادر از آن حضرت یافته نقل میفرماید شیخ محدث جلیل قطب الدین راوندی در کتاب خرائج اینکه عمرو عاص
گفت معویه را که حضرت حسن بن علی مرد عاجزی میباشد کند الحیاء اگر برود بالای منبر و مردم باو نگاه کنند خجالت میکشد
و از صلابت کلام نمیتواند بکند معویه بآن حضرت عرض کرد تشریف ببرید منبر و قدری موعظه کنید آن حضرت تشریف بردند منبر
بعد از حمد و ثنای الهی و صلوات بر جد بزرگوار خود فرمودند هر کس مرا میشناسد میشناسد و هر کس نمیشناسد
میباشم حسن بن علی ابن ابیطالب و فاطمه بنت رسول الله میباشم پسر رسول خدا و میباشم پسر نبی خدا و میباشم
پسر سراج منیر و میباشم پسر بشیر نذیر و میباشم پسر کسیکه مبعوث شد رحمة للعالمین میباشم پسر کسیکه مبعوث شد
بر جن و انس و میباشم پسر کسیکه بهترین خلق خدا میباشد بعد از رسول خدا و میباشم پسر کسیکه صاحب فضائل
و میباشم پسر کسیکه صاحب معجزات باشد و میباشم پسر امیر المؤمنین و کسی میباشم که حق مرا از من گرفته اند

گرفته اند میباشم یکی از دو سید شباب اهل الجنة انا ابن الرکن و المقام انا ابن مکة و منی انا ابن المشعر و عرفات انا ابن الشفیع المطاع
انا ابن من قاتلت معه الملئکة انا ابن من خضعت له قریش انا امام الخلق انا ابن محمد رسول الله صلی الله علیه و آله معویه ترسید که فتنه
در میان مردم بهم رسد پس عرض کرد یا ابا محمد از منبر نزول کن کفایت کرد این مقدار پس آن حضرت باین شکل نزول فرمود پس معویه
عرض کرد گویا چنین گمان میکنی که تو خلیفه میشوی و این امر بتو میرسد [illegible] آن حضرت فرمود خلیفه کسی است که
بر طبق کلام الهی حرکت کند و عمل بر طبق سنت رسول خدا کند و خلیفه کسی نیست که بطریق جور حکم کند و تعطیل کند
سنت را و اخذ کند دنیا را پدر و مادر خود و مالک شود ملکی را که لذت ببرد از او زمان قلیلی پس منقطع شود لذت
او و تبعات آن برای او باقی باشد و در این مجلس یکی از جوانان بنی امیه بود و این شخص خیلی فخر کرد و نسبت بآن حضرت
و خیلی جسارت کرد با آن حضرت و حضرت امیر علیهما السلام پس آن حضرت عرض کرد خدایا تغییر بده نعمت خود را از او
و او را زنی قرار بده تا اینکه موجب عبرت شود پس آن جوان بنی امیه نگاه کرد خود دید زن گشته است و ریش از او رفته
پس آن حضرت باو فرمودند تو زن میباشی چرا در محفل مردان نشسته پس آن حضرت قدری ساکت شدند فرمودند
که هر دو عمرو بن عاص عرض کرد [illegible] آن حضرت قدری تامل فرمودند مسائلی سئوال کن آن حضرت فرمود سئوال کن هر چه میخواهی
کرم و نجدت و مروة چه میباشد آن حضرت فرمودند کرم تبرع بمعروف و عطا قبل از سئوال میباشد و اما نجدت [illegible]
حفظ نفس [illegible] خود را و حفظ کردن [illegible] و اما مروة [illegible] مطالبه است
محارم الهی و صبر در نزد وقوع [illegible] پس آن حضرت بر خواست معویه عتاب کرد عمرو بن عاص را و گفت
[illegible] و اقدام بامر [illegible] حقوق و رفع [illegible] آن حضرت [illegible] دانسته باش که اهل شام [illegible]
فاسد کرد [illegible] معویه تو از این مطلب [illegible] باشد کلام حضرت حسن چه
دین خود [illegible] از جهة دنیای خود [illegible] خدمت آن حضرت [illegible]
[illegible] از بنی امیه در میان [illegible] و از روایت علامه [illegible]
و [illegible] حضرت صادق علیه السلام که آن حضرت [illegible]
آن حضرت [illegible] معلوم [illegible] نقل میفرماید شیخ محدث جلیل مذکور از حضرت [illegible]
[illegible] امام حسن علیه السلام [illegible] فرمودند [illegible] آن حضرت فرمودند
آن حضرت [illegible] مردم [illegible]
کار [illegible] مرد سیاه [illegible] آن حضرت فرمودند که
از او [illegible] آن حضرت عرض کرد [illegible] پس آن حضرت [illegible] خود
حلوا میباشد [illegible] رفتند پس دیدند مرد سیاه [illegible] مرد سیاه
فرمودند [illegible] غلام آن حضرت [illegible] مرد سیاه که [illegible]

و گفت از برای هر کس بخواهی روغن زر غلام بحضرت گفت از برای حضرت حسن بن علی انبیا گفت مرا بشیر خدمت
آن حضرت چون او را در خدمت آن حضرت عرض کرد یابن رسول الله من غلام شما باشم قیمت زرع را بگیر و لکن
دعا فرما که خداوند عطا فرماید او را ولد ذکوری سوی الخلقه گر از آن حضرت التماس دعا نمود و رجوع کرد
کذاشتم در حالتیکه مشغول ورد زراعت بود پس بخدمت آن حضرت باز آمد فرمودند برگرد بمنزل خود که بدرستیکه خداوند روزی کرد
تورا ولد ذکور سوی الخلقه پس از نزد آن حضرت بمنزل خود دید زنش فرزند ذکور سوی الخلقه
برگشت بخدمت آن حضرت دعا خیر فرمودند در باب او پس از آن حضرت از نوع بیان مبارک آن حضرت قدر از
بار مبارک آن حضرت خوش شد و کلام نقل معتبر باید شیخ جلیل مکون در کتاب مهر بوده آن حضرت حسن علیه السلام گفت
امام حسن علیه السلام بیرون تشریف بردند در بعض ایام از مدینه طیبه و با آن حضرت بعض از اولاد زبیر که این شخص قائل بود بامامت
آن حضرت و منزل کردند در یک قریه از قریه در زیر درخت خرما بی خشکیده فرش انداختند آن حضرت را از خدمت و از برای او پسر زبیر
در زیر درخت خرما بی خشک یک فرش انداختند پس پسر زبیر سر خود را بلند کرد و گفت کاش این درخت خرما بی تازه بار
بنموده بود آن حضرت فرمودند آیا میل داری رطب عرض کرد بلی آن حضرت دست مبارک را بلند کرد دعا فرمود پس آن نخله سبز
و برگ برآورد و رطب تازه داد پس گفت جمالی که از او خیر را به آن درخت بود بند و لبزیر مرحمت آن حضرت فرمودند
و از برای ما بینید این سحر و لکن دعای پسر پیغمبر مستجاب است پس رفتند بالای نخله و چیدند رطب را و بود
پس رسیدند رطب بسیار خوب میان کم کفایت همه ایشان را کرد علامه مجلسی رحمه الله بعد از نقل معتبر باید در کتاب کافی
از بعض کتب معتبر باسند متصل بعبد الله بن عباس که گفت با حضرت حسن علیه السلام عبور کردیم بر یک گله بقره آن حضرت فرمود که این
بقره آبستن میباشد بیک بچه که ماده میباشد و سفیدی در جبین بچه میباشد و سر دم او هم سفید میباشد پس رفتیم و گوشت را تا زدند
قصاب ذبح کرد بقره را یافتیم بچه را بهمان طوریکه آن حضرت وصف فرموده بود و ایضا نقل معتبر باید از بعض کتب معتبر
که ابا سفیان آمد بخدمت حضرت امیر علیه السلام و با آن حضرت عرض کرد یا ابا الحسن از برای امری خدمت تو آمدم از برای حاجتی
آن حضرت فرمودند چه حاجت داری عرض کرد بیا شید با من بروم خدمت پسر عم تو حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
که آن حضرت از برای ما عهد بیشتر را بنویسد از برای ما آن حضرت فرمودند ابا سفیان بدرستیکه حضرت
عهدی بسته از برای تو که از عهد خود بر نگردد و حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها در پس پرده بود و حضرت
حسن علیه السلام طفل چهار ماهه بود در نزد آن حضرت پس ابا سفیان عرض کرد ای دختر رسول بگو باین طفل
که تکلم کند از برای من در خدمت جد خود پس بواسطه تکلم خود سید عرب و عجم شود حضرت حسن علیه السلام دفعتا
ابو سفیان یک دست خود را زد بینی او و دست دیگر بریش او پس خداوند متکلم ساخت او را باینکه
فرمود ای ابا سفیان قل لا اله الا الله محمد رسول الله تا اینکه من شفیع تو شوم پس حضرت امیر فرمودند
الحمد لله الذی جعل فی آل محمد و ذریة محمد المصطفی نظیر یحیی بن زکریا و آتیناه الحکم صبیا و معجزات دیگر

و کرامات آن حضرت بسیار میباشد که در کتب معتبره ثبت و ضبط شده است و ذکر تمام آنها خارج از وضع این رساله
میباشد و بجا بود ذکر سایر معجزات آن حضرت نقل میکنیم بعض کلمات جامعه و نصایح و مواعظ آن حضرت را که خود از
امور خارج از طاقت بشر میباشد از جمله نصایح و مواعظ آن حضرت است که صاحب کشف الغمه نقل میفرماید
یابن آدم عف عن محارم الله تکن عابدا و ارض بما قسم الله سبحانه تکن غنیا و احسن جوار من جاورک تکن مسلما
و صاحب الناس بمثل ما تحب ان یصاحبوک به تکن عدلا انه کان بین ایدیکم اقوام یجمعون کثیرا و یبنون
شدیدا و یاملون بعیدا اصبح جمعهم بورا و عملهم غرورا و مساکنهم قبورا یابن آدم انک لم تزل فی هدم
عمرک منذ سقطت من بطن امک فخذ مما فی یدیک لما بین یدیک فان المؤمن یتزود و الکافر یتمتع و من جمله
کلمات آن حضرت که غرض از نقل آن خارج طاقت بشر میباشد آنست که جناده میگوید وارد شدم بر حسن بن علی
علیهما السلام در مرض او که با آن مرض وفات فرمود و پیش روی آن حضرت طشتی گذاشته بود که خون میآمد و بیرون میانداخت قطعات
کبد او از سمی که معاویه لعنه الله خورانیده بود پس عرض کردم ای مولای من چرا معالجه نمیکنی خود را
فرمود ای بنده خدا بچه چیز معالجه کنم مرگ را گفتم انا لله و انا الیه راجعون پس آن حضرت التفات بمن فرمود و
فرمود قسم بخدا که عهد نموده است بما رسول خدا صلی الله علیه و آله که مالک این امر دوازده امام است از اولاد علی و فاطمه علیهم السلام
نیست از ما مگر آنکه مسموم یا مقتول شود ثم رفعت الطشت و بکی علیه السلام قال فقلت عظنی یابن رسول الله قال نعم استعد لسفرک و
حصل زادک قبل حلول اجلک و اعلم انک تطلب الدنیا و الموت یطلبک و لا تحمل هم یومک الذی لم یأت
علی یومک الذی انت فیه و اعلم انک لا تکسب من المال شیئا فوق قوتک الا کنت فیه خازنا لغیرک و اعلم ان
فی حلالها حساب و فی حرامها عقاب و فی الشبهات عتاب فانزل الدنیا بمنزلة المیتة خذ منها ما یکفیک
فان کان ذلک حلالا کنت قد زهدت فیها و ان کان حراما لم یکن فیه وزر فاخذت کما اخذت من المیتة
و ان کان العتاب فان العتاب یسیر و اعمل لدنیاک کانک تعیش ابدا و اعمل لآخرتک کانک تموت غدا و
اذا اردت عزا بلا عشیرة و هیبة بلا سلطان فاخرج من ذل معصیة الله الی عز طاعة الله عز و جل و اذا
نازعتک الی صحبة الرجال حاجة فاصحب من اذا صحبته زانک و اذا خدمته صانک و اذا اردت منه معونة
اعانک و ان قلت صدق قولک و ان صلت شد صولک و ان مددت یدک بفضل مدها و ان بدت منک
ثلمة سدها و ان رأی منک حسنة عدها و ان سألته اعطاک و ان سکت عنه ابتداک و ان نزلت احدی
الملمات به ساءک من لا تأتیک منه البوائق و لا تختلف علیک منه الطرائق و لا یخذلک عند الحقائق و ان
تنازعتما منقسما آثرک قال ثم انقطع نفسه و اصفر لونه عرض میدارم که ملاحظه شود که در آن حالت که نفس آن حضرت
بیاشد و قطعات کبد او از زهر منفصل شده از دهان مبارک آن حضرت در طشت میریخت چگونه بیان میکند یک
نفس این کلمات را که فصحای عالم از آوردن مثل یک فقره از آن عاجزند در مقام موعظه او میفرماید با این معانی دقیقه و عبارات فصیحه
رسا شنیدی با خبر باشد که جمله کلمات جامعه آن حضرت که در مقام نقل معتبر باید صاحب کشف الغمه از
کتاب حلیة الاولیاء حافظ ابو نعیم که نقل کرده است ابو نعیم مسندا الی امیر المؤمنین علیه السلام انه

سئل ابنه الحسن عليه السلام عن أشياء من أمر المروة فقال يا بني ما السداد فقال يا أبت السداد دفع المنكر بالمعروف قال
فما الشرف قال اصطناع العشيرة وحمل الجريرة قال فما المروة قال العفاف وإصلاح المال قال فما الدقة قال النظر في
اليسير ومنع الحقير قال فما اللؤم قال إحراز المرء نفسه وبذله عرسه قال فما السماح قال البذل في العسر واليسر قال
فما الشح قال أن ترى ما في يديك شرفا وما أنفقته تلفا قال فما الإخاء قال المواساة في الشدة والرخاء قال فما الجبن قال
الجرأة على الصديق والنكول عن العدو قال فما الغنيمة قال الرغبة في التقوى والزهادة في الدنيا هي الغنيمة الباردة
قال فما الحلم قال كظم الغيظ وملك النفس قال فما الغنى قال رضى النفس بما قسم الله لها وإن قل وإنما الغنى غنى النفس
قال فما الفقر قال شره النفس في كل شيء قال فما المنعة قال شدة البأس ومنازعة أعز الناس قال فما الذل
قال الفزع عند المصدوقة قال فما العي قال العبث باللحية وكثرة البزق عند المخاطبة قال فما الجرأة قال موافقة
الأقران قال فما الكلفة قال كلامك فيما لا يعنيك قال فما المجد قال أن تعطي في الغرم وأن تعفو عن الجرم قال فما
العقل قال حفظ القلب كل ما استودعته قال فما الخرق قال معاداتك إمامك ورفعك عليه كلامك قال فما السناء
قال إتيان الجميل وترك القبيح قال فما الحزم قال طول الأناة والرفق بالولاة قال فما السفه قال اتباع
الدناة ومصاحبة الغواة قال فما الغفلة قال تركك المسجد وطاعتك المفسد قال فما الحرمان قال تركك حظك
وقد عرض عليك قال فمن السيد قال الأحمق في ماله المتهاون في عرضه يشتم فلا يجيب المتحزن بأمر عشيرته
فهذه الأجوبة الصادرة عنه على البديهة من غير روية شاهدة له عليه السلام بغزارة مادة وبديهة حاضرة
ومادة فضل وافرة ودالة على [illegible] و در جمله كلمات آن حضرت كتابيست كه آن حضرت
بمعاويه لعنه الله نوشته بعد از شهادت حضرت امير عليه السلام و آنكه خلق بيعت با آن حضرت كرده بودند مينويسد
بسم الله الرحمن الرحيم من عبد الله الحسن بن علي أمير المؤمنين إلى معاوية بن صخر أما بعد فإن الله بعث محمدا صلى الله عليه وآله
رحمة للعالمين فأظهر به الحق ودفع به الباطل وأذل به أهل الشرك وأعز به العرب عامة وشرف به من شاء
منهم خاصة فقال تعالى وإنه لذكر لك ولقومك فلما قبضه الله تنازعت العرب الأمر بعده فقالت الأنصار
منا أمير ومنكم أمير وقالت قريش نحن أولياؤه وعشيرته فلا تنازعوا سلطانه فعرفت العرب ذلك
لقريش ونحن الآن أولياؤه وذوو القربى منه ولا غرو أن منازعتك إيانا بغير حق في الدين معروف ولا أثر
في الإسلام محمود والموعد الله بيننا وبينك ونحن نسأله تبارك وتعالى أن لا يؤتينا في هذه الدنيا شيئا ينقصنا
به في الآخرة وبعد فإن أمير المؤمنين علي بن أبي طالب لما نزل به الموت ولاني الأمر من بعده فاتق الله
يا معاوية وانظر لأمة محمد صلى الله عليه وآله ما تحقن به دماءهم وتصلح به أمورهم والسلام و از جمله كلمات جامعه
آن حضرت كه دلالت [illegible] لا أدب لمن لا عقل له ولا
مروة لمن لا همة له ولا حياء لمن لا دين له ورأس العقل معاشرة الناس بالجميل وبالعقل تدرك
الداران جميعا ومن حرم من العقل حرمهما جميعا وقال عليه السلام علم الناس علمك وتعلم علم غيرك

عمرك فشكرك قد ألقيت عليك وعلمتك أن تعلم وسئل عليه السلام عن الصمت فقال هو ستر العي وزين العرض وفاعله
في راحة وجليسه آمن وقال عليه السلام هلاك الناس في ثلاث الكبر والحرص والحسد فالكبر هلاك الدين وبه لعن إبليس
والحرص عدو النفس وبه أخرج آدم من الجنة والحسد رائد السوء ومنه قتل قابيل هابيل وقال عليه السلام
لا تأت رجلا إلا أن ترجو نواله أو تخاف يده أو تستفيد من علمه أو ترجو بركة دعائه أو تصل رحما بينك وبينه
و آن رساله [illegible] مقدار [illegible] بجواب [illegible]
مفصله و همچنین [illegible] شیخ سعید المفید
المفيد در ارشاد گفته [illegible] پانزده [illegible] زید بن حسن [illegible]
و حسن بن حسن و عمرو بن حسن و قاسم و عبد الله و عبد الرحمن بن حسن و حسين بن حسن الملقب بالأثرم وطلحة بن
حسن [illegible] ام عبد الله و فاطمه و ام سلمه و رقیه [illegible] زید بن حسن [illegible]
متولی [illegible] صدقات رسول الله صلى الله عليه وآله وأسن وكان جليل القدر كريم الطبع ظلف النفس كثير البر
زيد بن الحسن رحمة الله عليه [illegible] الدنيا ولم يدع الإمامة ولا ادعاها له مدع من الشيعة ولا غيرهم [illegible]
عليه السلام [illegible] كان جليلا رئيسا فاضلا ورعا وكان يلي صدقات أمير المؤمنين عليه السلام في وقته وكان
حسن بن الحسن حضر مع عمه الحسين عليه السلام يوم الطف فلما قتل الحسين عليه السلام وأسر الباقون من أهله جاءه
أسماء بن خارجة فانتزعه من بين الأسارى وقال والله لا يوصل إلى ابن خولة أبدا فقال عمر بن سعد لعنه الله
دعوا لأبي حسان ابن أخته ويقال إنه أسر وكان به جراح قد أشفى منه وقبض الحسن بن الحسن عليه السلام وله
خمس وثلاثون سنة رحمه الله وأخوه زيد بن الحسن [illegible] ولم يدع الإمامة
ولا ادعاها له مدع كما وصفناه من حال أخيه زيد رحمه الله وأما عمرو والقاسم وعبد الله بنو الحسن عليه السلام فإنهم
استشهدوا بين يدي عمهم الحسين عليه السلام بالطف وعبد الرحمن بن الحسن رضي الله عنه خرج مع عمه الحسين عليه السلام
إلى الحج فتوفي بالأبواء وهو محرم رحمة الله عليه والحسين بن الحسن المعروف بالأثرم كان له فضل ولم يكن
له ذكر في ذلك وطلحة بن الحسن كان جوادا [illegible] قدس الله [illegible]

[illegible]

[illegible]

مقدمه باب خامس در بیان نسب شریف و تاریخ تولد حضرت خامس آل عبا

بسم الله الرحمن الرحیم باب خامس در بیان اثبات خلافت و امامت ابی عبد الله سید ما و مولانا و شفیعنا [illegible]
خامس اصحاب الکساء ابی عبد الله الحسین روحی و ارواح العالمین له الفداء و این باب مشتمل است بر یک مقدمه و [illegible]
فصل مقدمه در بیان نسب شریف و تاریخ ولادت آن حضرت فصل اول در بیان ادله بر اثبات خلافت و امامت
از برای آن حضرت فصل ثانی در بیان فضائل آن حضرت فصل ثالث در اوصاف شریفه و اخلاق حمیده آن حضرت
فصل چهارم در ذکر بعضی از معجزات صادره از آن حضرت فصل پنجم در بیان مختصری از کیفیت خروج و کیفیت
شهادت آن حضرت و قلیلی از وقایع بعد از شهادت مقدمه در بیان نسب شریف آن حضرت [illegible]
[illegible]

فصل اول از باب خامس در بیان ادله بر اثبات امامت حضرت خامس آل عبا علیهم السلام

[illegible]

ائمه ابرار و آن اخبار روایتی است که ابن عباس روایت کرده قال دخلت علی النبی صلی الله علیه و آله و الحسن علی عاتقه و الحسین
علی فخذه یقبلهما و یقول اللهم وال من والاهما و عاد من عاداهما ثم قال یا ابن عباس کانی به و قد خضبت شیبته من دمه
یدعو فلا یجاب و یستنصر فلا ینصر قلت من یفعل ذلک یا رسول الله صلی الله علیه و آله قال شرار امتی ما لهم لا انالهم الله شفاعتی
ثم قال یا ابن عباس من زاره عارفا بحقه کتب له ثواب الف حجة و الف عمرة الا و من زاره فکانما زارنی و من
زارنی فکانما زار الله و حق الزائر علی الله ان لا یعذبه بالنار الا و ان الاجابة تحت قبته و الشفاء فی تربته و الائمة
من ولده قال ابن عباس قلت یا رسول الله صلی الله علیه و آله فکم الائمة بعدک قال بعدد حواری عیسی و اسباط موسی
و نقباء بنی اسرائیل قلت یا رسول الله فکم کانوا قال صلی الله علیه و آله اثنی عشر و الائمة بعدی اثنی عشر اولهم
علی بن ابی طالب و بعده سبطای الحسن و الحسین فاذا انقضی الحسین فابنه علی [illegible] تا آخر [illegible] باید
تمام ائمه اثنی عشر را و این اخبار را صاحب کتاب کفایة الاثر که معاصر شیخ صدوق میباشد بسند متصل نقل
میفرماید از ابن عباس و روایت دیگر از شیخ صدوق [illegible] نقل میفرماید و صاحب کفایة الاثر بسند
متصل نقل میفرماید از عبدالله بن مسعود قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول الائمة بعدی اثنی عشر تسعة
من صلب الحسین علیه السلام و التاسع قائمهم و کذلک نقل میفرماید بسند متصل از ابی سعید الخدری قال سمعت رسول الله
صلی الله علیه و آله یقول للحسین علیه السلام انت امام ابن امام اخو امام ابو الائمة التسعة من صلبک ائمة ابرار و التاسع قائمهم و چند
خبر دیگر هم از ابی سعید نقل میفرماید و کذلک نقل میفرماید باسناد متصله اخبار کثیره بهمین مضامین از
سلمان و عمار و ابی ذر و حذیفه و جابر بن سمره و جابر بن عبدالله الانصاری و سایر صحابه و کذلک نقل
از حضرت امیر و سایر ائمه علیهم السلام و بعضی از اخبار هم که مشتمل بر [illegible] آنحضرت و حضرت مجتبی علیهما السلام
که در فصل باب سابق ذکر شد و خلاصه غرض بود که عرض شد که تمام اهل قبله متفق میباشند بر اینکه حضرت
رسول صلی الله علیه و آله در باره آنحضرت و حضرت مجتبی علیهما السلام فرموده [illegible] و اما ادله عقلیه
تمام عقلا بیان [illegible] در باب سابق [illegible] و اجمال آن [illegible] بعد از اینکه در اول باب [illegible] بر حسب قاعده
لطف و غیره ثابت شد که وجود امام لازم است در تمام ازمنه و کذلک معلوم شد که امام باید معصوم
و افضل اهل عصر خود باشد [illegible] امامت در وجود مبارک آنحضرت لکونه معصوما بنص آیه
التطهیر و کونه افضل اهل عصره کما سنبین [illegible] و اتفاق [illegible] علی انه لا یکون غیره معصوما فیلزم ان
یکون هو الامام و الا یلزم [illegible] و اما دلیل خاص عبارت است از تنصیص حضرت مجتبی علیه السلام در باره
آنحضرت و از جمله ادله مسلمه بین تمام مسلمین در باب خلافت و امامت نص و تنصیص امام سابق میباشد
بر خلافت امام لاحق [illegible] طایفه در ارشاد نقل میفرماید [illegible] که از طرق معتبر نقل میفرماید از
حضرت صادق علیه السلام که آنحضرت فرمود که حضرت مجتبی [illegible] از برادران خود [illegible] از برای خداوند
شهرهای [illegible] در مشرق و [illegible] در مغرب [illegible] که [illegible] معصیت نکرده اند
از برای خداوند [illegible] غیر از من و برادرم حسین [illegible]

خداوند بر مخلوق خود غیر من و برادرم حسین [illegible] و در روایت [illegible] مرحوم مجلسی در بحار الانوار نقل میفرماید از [illegible]
بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام که آنحضرت فرمود [illegible] حضرت مجتبی علیه السلام [illegible] حضرت
[illegible] خداوند [illegible] رسول [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] حضرت فرمود [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] نقل میفرماید [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] حنفیه [illegible] فرمودند [illegible]
فرمایشات نقل میفرماید از حضرت [illegible] در جمله ادله بر خلافت و امامت
بعد از وفات و مفارقت روح از بدن [illegible] امام [illegible]
وصیت حضرت مجتبی علیه السلام باشد با آنحضرت [illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] فصل ثانی در بیان فضائل آنحضرت [illegible]
علیه السلام آنحضرت [illegible] حضرت مجتبی [illegible]
شرافت نسب آنحضرت [illegible] حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible] حضرت مجتبی [illegible]
[illegible] در حضرت [illegible] علیهما السلام [illegible] در باب سابق [illegible]
و جمله از فضائل آنحضرت که مشترک بین آنحضرت و حضرت مجتبی علیهما السلام [illegible]
و جمله ذکر کرده در باره آنحضرت [illegible] نقل میفرماید [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible] حسین [illegible]
[illegible] صلی الله علیه و آله انه قال الحسن و الحسین شنفا العرش و ان الجنة قالت یا رب
[illegible] الضعفاء و المساکین [illegible] الحسن و الحسین [illegible]
[illegible] فاطمة علیها السلام [illegible] الحسن و الحسین [illegible]
[illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible] فقالت فاطمة علیها السلام یا رسول الله
[illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible] للحسین [illegible]
[illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] فقالت یا رسول الله [illegible]
[illegible] فاطمة علیها السلام [illegible] الحسین علیه السلام
فقال رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible] و فضائل آنحضرت در کتب خاصه و عامه مذکور [illegible]
[illegible] قال رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] فصل ثالث در بیان اوصاف شریفه و اخلاق حمیده آنحضرت [illegible]
[illegible] بیان [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] مذکور [illegible] فصل اول [illegible]
که در بیان فضائل [illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible]

الفقراء و عورته تغطی [illegible] خطیر معدوم [illegible] معدن للعلوم اللدنیه

[illegible]

الحمد لله الذی جعل [illegible]

[illegible] در بحار الانوار نقل نموده [illegible]

[illegible]

[illegible] وصیت کند [illegible]

[illegible]

[illegible] علامه مجلسی در بحار الانوار نقل نموده [illegible]

[illegible]

بدست خود استشهاد نموده و بکمال خیانت وارد مدینه و خدمت آنحضرت مشرف شد پس آنحضرت با او فرمود حیا و شرم نکنی
که خبر وارد در باب [illegible] خود [illegible] و فرمود [illegible] وارد [illegible] استشهاد میکنی پس اعراض کرد از حاجت خود
گرفت پس برفت و [illegible] خدمت آنحضرت [illegible] سؤال کرد و [illegible] رسالت [illegible] نمود
چند قطعه و [illegible] کتب مفصله و قضیه اخبار آنحضرت بشهادت خود و [illegible]
خود را با ام سلمه که [illegible] حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible] وقت [illegible] شد [illegible]
که [illegible] این قصه [illegible] فصل [illegible] در بیان مختصری از کیفیة خروج [illegible] و بیان شهادت آنحضرت و
از وقایع بعد از شهادت آنحضرت بعد از ملاحظه بعضی از کتب مثل بحار الانوار و [illegible]
و بعضی کتب دیگر ملاحظه نمودم [illegible] این حقیر [illegible] در این باب [illegible] مطابق [illegible] در کتب
میباشد غایة [illegible] کتب خاصه مفصل [illegible] و چون بنای این رساله بر اختصار میباشد لهذا اکتفا نمود
بیان مقداری که در [illegible] و بیان [illegible] ترتیب که در [illegible] کتاب [illegible] و در این مطلب معلوم [illegible] شده
[illegible] تعصب [illegible] در مذهب خود [illegible] در کفر یزید لعنه الله و لعن [illegible] توقف دارد و در نقل کلام او
اکتفا نمود [illegible] ترجمه [illegible] در فصل سوم از باب [illegible] که منعقد [illegible] این باب [illegible]
[illegible] اهل بیت [illegible] میگویند [illegible] نقل میکند [illegible] در [illegible] خود از حدیث انس
آنکه [illegible] فرمود که طلب [illegible] ملک [illegible] از خداوند که زیارت کند مرا [illegible] خداوند اذن داد
[illegible] این امر [illegible] ام سلمه بود آنحضرت فرمود با ام سلمه [illegible] در خانه را
که کسی داخل نشود [illegible] حسین علیه السلام [illegible] خود را [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] ملک [illegible] فرمود [illegible] بدرستیکه امت تو او را
میکشند [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] قرمز [illegible] ام سلمه [illegible] خود نگاه [illegible] چند
طریق [illegible] نقل [illegible] روایت [illegible] میگوید [illegible]
[illegible] ام سلمه میگوید [illegible] شب [illegible] قتل حضرت حسین علیه السلام شنیدم [illegible]
ایها القاتلون جهلا حسینا ابشروا بالعذاب والتنکیل قد لعنتم على لسان ابن داود و موسى و حامل الانجیل
میگوید [illegible] گریه کردم [illegible] در [illegible] بود [illegible] جابر [illegible] محمد [illegible]
که [illegible] آنحضرت [illegible] نقل میکند [illegible] نقل [illegible] ام سلمه [illegible]
حضرت رسول [illegible] در حالتیکه [illegible] آنحضرت [illegible] بود [illegible]
[illegible] ابن عباس [illegible]
در حالتیکه غبار آلوده بود [illegible] ابن عباس [illegible]

سؤال کرد از آنحضرت فرمودند که [illegible] و اصحاب [illegible] پس از [illegible] ام سلمه [illegible] امر بود [illegible]
معلوم شد که آنحضرت شهید [illegible] در [illegible] بودند [illegible] از [illegible] در طرف [illegible]
[illegible] آنحضرت را شهید کردند [illegible] گفته [illegible] آنحضرت [illegible] بود [illegible]
محرم سنه شصت و یک از هجرت [illegible] شریف آنحضرت [illegible] سال [illegible] بود [illegible] شهید نمودند
[illegible] سر مبارک آنحضرت را [illegible] یزید [illegible] سر مبارک آنحضرت [illegible] داشتند [illegible]
فرود آمدند [illegible] در این [illegible] که [illegible] نوشته [illegible] داشتند [illegible] قلم
[illegible] نوشت [illegible] امة قتلت حسینا شفاعة جده یوم الحساب [illegible]
که [illegible] این مطلب [illegible] و غیر او ذکر نموده که این بیت را [illegible]
قبل از بعثت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] که مکتوب میباشد [illegible]
[illegible] ابو نعیم حافظ در کتاب دلائل النبوة از نضرة [illegible] که [illegible]
[illegible] حسین بن علی علیهما السلام خون [illegible] صبح [illegible] در حالتیکه [illegible] و [illegible] بود [illegible] خون
[illegible] روایت [illegible] این مطلب [illegible] روایت و از جمله اموریکه ظاهر شد در روز شهادت آنحضرت
[illegible] آنکه [illegible] سیاه شد [illegible] دیده شد ستارها در روز [illegible] گشته [illegible]
[illegible] در زیر [illegible] خون تازه بود و روایت میکند ابو الشیخ آنکه [illegible] بود [illegible]
[illegible] حکایت میکند از جده خود آنکه [illegible] او [illegible] شد [illegible]
[illegible] در [illegible] و طبخ کردند [illegible] و آنکه [illegible] قرمز شد [illegible]
قتل آنحضرت [illegible] ستارها ظاهر شد [illegible] کردند [illegible]
و [illegible] در شام [illegible] الا آنکه دیده شد در زیر [illegible] خون تازه و نقل میکند [illegible]
[illegible] آنکه [illegible] بعد از قتل آنحضرت [illegible] بر دیوارها قرمز [illegible] شدند
[illegible] قرمز [illegible] ستارها [illegible] بعضی [illegible] و نقل میکند [illegible]
[illegible] آنکه [illegible] روز [illegible] ظاهر شد قرمزی در آسمان و ابو سعید گفته [illegible]
[illegible] آنکه [illegible] زیر آن [illegible] خون [illegible] تا آنکه [illegible]
روایت میکند ثعلبی و ابو نعیم [illegible] خون [illegible] میگوید ابو نعیم [illegible] کردند در حالتیکه [illegible]
[illegible] بود از خون و [illegible] آنکه [illegible] دیوارها [illegible]
و [illegible] آنکه خون [illegible] سر مبارک آنحضرت [illegible] خون [illegible] از دیوار [illegible] میگوید
روایت میکند ثعلبی آنکه آسمان گریه کرد [illegible] قرمز بود [illegible] ظاهر شد [illegible] ثعلبی

قرمز شد آفاق آسمان شش ماه بعد از قتل آنحضرت بعد از آن قرمزی آسمان کم دیده میشود و از ابن
سیرین گفت که خبر داده شدیم باینکه این قرمزی که با او شفق میباشد قبل از شهادت آنحضرت نبود و ترک
کرده ابن سعد این قرمزی دیده نمیشد در آسمان قبل از شهادت آنحضرت گفت ابن جوزی و حکمت
این امر اینکه غضب ما اثر نوع انسان ظاهر میکند در قرمز شدن وجه و چونکه حضرت حق تعالی
منزه است از جسمیت پس ظاهر شد اثر غضب او بر قتل حسین بقرمز شدن افق از جهت اظهار
عظیم بوده این جنایت و گفته است ابن جوزی که با آنکه عباس که آنچه شما بوده در بدر منع نمود حضرت
رسول صلی الله علیه و سلم را از خواب پس چه میگفتید با حضرت رسول از ناله حسین و چونکه اسلام آورد
وحشی قاتل حمزه فرمود حضرت رسول صلی الله علیه و سلم باو بپوشان از من روی خود را از جهت اینکه بدرستیکه
من دوست ندارم اینکه ببینم کسی را که دوستان مرا کشته است و حال آنکه الاسلام یجب ما قبله پس چه
میگذرد بقلب مبارک حضرت صلی الله علیه و سلم اینکه ببیند کسی را که ذبح نموده است حسین را و امر نموده
آنحضرت بودن و حمل نموده اهل بیت او را بر جهاز شتران در اینجا سابقا گذشت از اینکه
بر حال شتران سنگ [illegible] دیده شد بر راه خون تازه و واقع شد این امر بهیجن روز
شهادت حضرت [illegible] اینکه شما گذاره باین مطلب سبقت باینکه حکایت حکایات [illegible]
زهر اینکه وارد شد در شام سر [illegible] عبد الملک خبر داد او را اینکه روز قتل
[illegible] سنگ از بیت المقدس الا اینکه یافت زیر او خون عبد الملک گفت باو
نمانده کسیکه بداند این امر را غیر از تو [illegible] حکایات نکن این امر را [illegible] حکایات
نکردم این قصه را [illegible] بعد از موت عبد الملک و حکایت کرده از زهر اینکه غیر از عبد الملک
هم خبر داد او باین قصه میگوید سبق [illegible] میباشد از این روایات این که
این امر روز شهادت حسین [illegible] واقع شد در روز شهادت [illegible]
روایت میکند ابو الشیخ اینکه گفتگو میکردند با هم اینکه اعانت نکرد احدی بر قتل حسین الا اینکه
رسید او را بلیه قبل از اینکه بمیرد پس پیر مردی برخاست و گفت من اعانت نمودم و نرسید
بمن چیزی پس برخاست که اصلاح نماید چراغ را پس گرفت او را آتش و فریاد میکرد
النار النار و فرو برد خود را در آب فرات و با وجود این خاموش نگردید تا اینکه
مرد و روایت میکند منصور بن عمار اینکه بعضی از قتله آنحضرت مبتلا شدند بمرض عطش و بودند
که میاشامیدند مشک را و سیراب نمیشدند و نقل میکند سبط ابن جوزی از سدی
اینکه مهمان کرد مرا شخصی پس گفتگو میکردیم اینکه شریک نشد احدی در قتل حسین الا اینکه

[illegible]

الا اینکه مرد ببدترین مرده پس صاحب خانه تکذیب نمود این امر را و گفت من از کسانی بودم که حاضر شدم
پس برخاست آخر شب که اصلاح چراغ کند پس آتش رفت در جسد او و سوزانید او را و میگوید
سدی قسم بخدا دیدم او را گویا خاکستر شده بود و گفته است ابن جوزی باقی نماند از قتله آنحضرت
الا اینکه معاقب شد در دنیا یا بقتل یا بکوری یا بسواد وجه یا بزوال ملک در مدت کمی و حکایت
نمود سبط ابن جوزی از واقدی اینکه پیر مردی حاضر شد در روز قتل آنحضرت و لیکن بدون اینکه
کار بکند کور شد پس سؤال شد از جهت آن گفت در خواب دیدم حضرت رسول صلی الله علیه و سلم را
که آستین خود را بالا زده و در دست مبارک آنحضرت شمشیر بود و مقابل آنحضرت پوستی بود
و دیدم ده نفر از قاتلین آنحضرت را که سر ایشان را بریده بودند در مقابل آنحضرت بود پس آنحضرت مرا لعن
و سب فرمود از جهت اینکه تکثیر سواد قتله آنحضرت را نموده بودم پس بچشم فرو کشید از خون آنحضرت و صبح
کردم در حالتیکه کور بودم و روایت میکند ابن جوزی اینکه شخصی از قتله آنحضرت آویخته بود
سر مبارک آنحضرت را بگردن اسب خود پس دیده شد بعد از چند روز که روی او سیاه تر از قیر بود
پس گفته شد که تو خوشروتر بودی از تمام عرب پس گفت نگذشت بمن شبی از آن زمان که حمل کردم
سر مبارک آنحضرت را الا اینکه دو نفر مرا میگرفتند بکتف پس میبردند مرا نزد آتش افروخته و
میانداختند مرا بر روی در آن پس شد حال من اینکه میبینید پس مرد به بدترین حالت و کور کرده
جوزی نقل میکند اینکه پیر مردی دید حضرت رسول صلی الله علیه و سلم را در خواب و مقابل آنحضرت بود
طشتی خون و قتله آنحضرت را عرضه میداشتند بر آنحضرت پس [illegible] میمالید از آن
خون بانها تا اینکه رسید نوبت بمن عرضه داشته و حاضر نشدم فرمود که آزار کردی پس اشاره فرمود
بسوی من با انگشت مبارک پس صبح کردم در حالتیکه کور بودم و ذکر کرده است باز در منصور اینکه دید
مردی را در شام که صورت او صورت خوک بود سؤال کرد از جهت آن پس گفت که لعن میکردم علی را
در هر روز هزار مرتبه و در روز جمعه چهار هزار مرتبه با اولاد او پس دیدم حضرت رسول صلی الله علیه و سلم را
بخواب و خواب طولانی نقل کرده در جمله اینکه حضرت حسن شکایت مرا کرد بآنحضرت پس آنحضرت مرا
لعن کرد و آب دهان انداخت بر روی من و صورت من گردید بصورتی که میبینید صورت خوک گردید
استر از برای خلق و بعضی قضایا دیگر نقل میکنند تا اینکه میگوید این عجز و سبب بیرون آمدن حضرت
این بود که یزید چون بخلافت رسید در سال شصت بحاکم مدینه فرستاد تا از حضرت بیعت بگیرد پس آنحضرت
بیعت بکند و از حضرت حسین پس آنحضرت از ترس خانه خود فرار کرد و رفت بمکه پس شنیدند
اهل کوفه این امر را پس فرستادند نزد آنحضرت که بیاید بسوی ایشان تا اینکه بیعت کنند با آنحضرت
و رفع کنند ظلم را از ایشان [illegible] را پس فرستاد پسر عم خود مسلم بن عقیل را و بیعت کردند از اهل
کوفه با او [illegible] آنحضرت پس آنحضرت قبول نمود و حکم فرمود بیعت [illegible]

بر این مطلب غرض از ذکر اهل بیت خود را نمیدید بحضرت قبول نفرمود عرض میدارد مولف این رساله و احقر

جهت عدم قبول حضرت از جهة آنکه در اوقات باب نقل کرد این عجز و رد استکه مثلک بالمال ... باتجربه حضرت ...

و عرض دیگر این که حسین تو کشته میشود در ایلاد [illegible] ... را بان حضرت ... کشته شده حضرت حجت و امام

نزد خود حضرت معلوم بود ورا با خیر ظاهر چرا اهل کوفه نوشتند که حضرت بیاید طرف ما از جهة بیعت

و تمکین او در امامت حضرت و خلع یزید ... بحضرت ... از جهة اینکه بر خلق حجت تمام شد بر خدا و

کار اینکه ... از انبیاء ... باعدم تمکین ... از خلق ... و کشتن ایشان ... را در عدم ...

کما سیدنا ... و گفت ... بحضرت ... عباس ... بحضرت قبول نفرموده ... عبد ...

عیسی ... و ... بحضرت ... فرمودند که ... [illegible]

از ... مکه ... موجب ... خانه کعبه ... که ... باشم و چون ...

الحضرت ... حنفیه ... وضوء ... شد از ...

دباغ ... حضرت ... حضرت ... مسلم بن عقیل را

پس بیعت کردند با حضرت ... بحضرت ... زیاد ... بر دو ...

پس ... کشت ... حضرت ...

حسین ... حضرت ... فرمود ...

فردوق ... با حضرت ... شمشیر ...

فضا ... حضرت ... مسلم ... حضرت ...

تا آنکه ... حضرت ... مسلم و ...

و ... بحضرت ... فرمودند ... زیاد ...

طرف ... کوفه ... زیاد ... لشکر ...

الحضرت ... لشکر ابن زیاد ... حضرت ...

ابن زیاد و ... حضرت ... مقاتله ...

اشقیا ... حضرت ... مسلم ... حضرت ...

کردید ... حضرت ... منفعت ...

با ... مقاتله ... حضرت ... حضرت ... اعدا

در ... تیر ... حضرت ... شمشیر ...

بجو ... ابن ... کفایه ... بحار ... وجلد

[illegible]

رسول الله اکرم ... و ... فاطمه ... جعفر ... دنیا

... با حضرت ...

و ... قدرت ... حضرت ...

منع کردند بحضرت ... اصحاب ... ابن زیاد ... کفایة ...

که ... عطش ... حضرت ...

... عطش ... حضرت ...

ابن ... حضرت ... حضرت ...

که ... عطش ... شد ...

... عطش ... کفایة ... بحار ...

... حضرت ... کشته شد

وارد ... شد ...

... اصحاب ... مقاتله ...

پس حضرت ... رسول ... علیه ... واله ...

... حضرت ... رسول الله ... مقاتله ...

... شجاعت ... حضرت ... مقاتله ...

پس ... حضرت ... زیاد ...

... حضرت ... حضرت ...

... حضرت ... مقاتله ...

... حضرت ... روز عاشورا ... حضرت ...

وارد ... حضرت ...

الحضرت ... ابن زیاد ...

... ابن زیاد ...

... حضرت ...

قطع ... حضرت ... حضرت حسن ...

جعفر و عقیل ...

... مقدار ...

و ... [redacted] در بیان ... قضا ...

بعد از شهادت ... حضرت ... ابن زیاد ...

سر مبارک را در طشت و شروع کرد بزدن با چوب بدندانهای مبارک آنحضرت و با کلمات ... میگفت ... ندیدم
مثل حسین خوش دندانه و در مجلس او انس بن مالک گریه کرد و گفت حضرت حسین از شبیه ترین خانواده رسالت بود
برسول الله صلی الله علیه وسلم این مطلب را ترمذی و غیر او نقل کرده و در روایتی آمده که ابن ابی الدنیا از ... بود نزد
ابن زیاد زید بن ارقم پس گفت بلند کن چوب خود را قسم بخدا که مکرر دیدم که رسول خدا صلی الله علیه
میبوسید ... این لب را پس زید ... گریه کرد پس ابن زیاد بزید خدا بگریاند چشمهای ترا اگر نبود که
تو پیر شده و خرافت ترا گرفته هر آینه گردن ترا میزدم پس زید برخاست و میگفت ای مردم شما بعد از این
روز عبید باشید کشتید پسر فاطمه را و امیر کردید بر خود پسر مرجانه را قسم بخدا میکشد خوبان شما را
و عبید خود قرار میدهد اشرار شما را پس دور باد ... بذلت و عار پس گفت ای ابن زیاد بتو
خبر دهم ترا خبری که ... غیظ تو ... دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که نشانده
بود حسن را بر زانوی راست خود و حسین را بر زانوی چپ خود پس دست مبارک خود را بر سر هر دو گذاشت و گفت
خدایا و دیعه میسپارم این دو را بتو و صالح مؤمنین را پس چه کردی با ودیعه حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
پس خداوند انتقام کشید از ابن زیاد این ... ترمذی بطریق صحیح نقل میکند چون که آورده شد سر
ابن زیاد و سر اصحاب او ... در مسجد کوفه نصب کردند با سرهای اصحاب او ... سرهای
اصحاب ابن زیاد ... تا رسید بسر ابن زیاد و داخل شد در سوراخ بینی و در دماغ او و قدری ماند
پس بیرون آمد و ناپیدا شد و بیرون آمد تا دو یا سه مرتبه ... اورا نصب کردند در همان محلی که
سر مبارک آنحضرت را نصب کرده بود و این کار را مختار کرد ... که بعد از شهادت آنحضرت بود
از زیادتی ظلم ... حضرت حسین ... خواستند که این عار را از خود دور کنند ... پس جمعی از شیعیان
متابعت مختار کردند پس متصرف شدند کوفه را و کشتند شش هزار نفر از قتله حضرت حسین را به قبیح
ترین اقسام کشتن ... و کشتند رئیس ایشان عمر بن سعد را و اختصاص دادند شمر قاتل آنحضرت را به ...
قتل ... بزیادتی عقوبت که ... اسبها را بر سینه ... چونکه او این کار را
با آنحضرت کرده بود و مردم تنگ کردند ... این کار را و چونکه وارد شد ابن زیاد با چهل
یا سی هزار نفر مختار ... فرستاد ... نفر را ... پس کشتند ابن زیاد و
اصحاب او را و فرستادند سرهای ایشان را ... پس نصب کردند ... در همان محلی که سر مبارک
حضرت را نصب کرده بود و آن قصه ... [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و چون ولادت ... سر مبارک آنحضرت
را و اصحاب آنحضرت را با سرهای اهل بیت آنحضرت ابن زیاد فرستاد آنها را از جهت یزید پس چونکه وارد شد بر یزید
قول صحیح است که یزید ترحم کرد بر آنها و تقبیح کرد این زیاد را بر این عمل او و فرستاد سر مبارک و اهل بیت را بسوی
مدینه و سبط ابن جوزی و مشهور میگویند اینکه یزید جمع کرد اهل شام را در مجلس خود و با خیزران میزد
مبارک آنحضرت ... قول ... قسم ... اظهار ... این عمل را ... ظاهر میکرد
و زدن سر مبارک آنحضرت و ... اشعار ... میکرد ... یزید از عمل ابن زیاد
خوشحال بود ... یزید مبالغه کرد در ... ابن زیاد ... اهل بیت ... خود و زنهای خود را
و او را وارد ... میگوید ... این کار یزید که با چوب خیزران ... بدندانهای
حضرت حسین ... اهل بیت رسالت را بر جهاز شتران ... و بستند ایشان را با ریسمانها در حالتیکه ... در خرابه
در ... بازار ... گفتند ... سر مبارک آنحضرت ... آل رسالت ... با او ... چند
یزید بود از ... سلیمان بن عبد الملک ... دید حضرت رسول صلی الله علیه وسلم را در خواب که با او ... کرده است
میکند پس سؤال کرد سلیمان ... حسن بصری گفت شاید تو کاری کرده ... پس گفت ... سیدنا
... سر مبارک حضرت حسین را در خزانه یزید دیدم پس ... شاید ...
و نماز خواندم با او ... و دفن کردم ... گفت ... علیه السلام ... رضای ... مبارک
صلی الله علیه وسلم ... پس سلیمان ... جایزه فاخره داد ... در مجلس خود ... میزد
آنحضرت در مجلس او ابو سعید قیصر روم پس گفت در حالتیکه تعجب میکرد از این فعل یزید ... از
در بعضی جزایر در ... حضرت عیسی ... بسیار ... قصد ... موضع ... در ...
اقطار ... تعظیم ... تعظیم میکنید کعبه ... دست میکشم که
برباطل میباشند ... گفت ... فاضل مبارک ... بوده
و تعظیم میکنند و احترام میکنند و ... پسر پیغمبر خود را ... سر مبارک آنحضرت را
میبردند طرف شام موکلین سر مبارک ... سر مبارک را بر نیزه ... و شمار ... شدند
سر مبارک ... سر خود ... سر مبارک ... گفتند ... او
آنحضرت را ... پس گفت ... گفت ده هزار دینار میدهم ... و ...
سر مبارک را ... پس گرفت سر مبارک را و شست و ...

بالید بان سر مبارک دیگر کتف سر مبارک را بر زانوی خود گذاشت گریه میکرد تا صبح پس اسلام آورد از
جهت آنکه دید نوری از سر مبارک بالا میرود تا آسمان پس ... از دیر و بود آنجا ... بیت
وحده ... میکرد و بود با عسکر و شنیدم ... سر مبارک را ... دیدند ... اخذ کرده
بودند از اصحاب حسین پس باز گردیدند ... تقسیم کنند پس دیدند ... حرف ...
در یک طرف آن نوشته ... ان الله ... عما یعمل الظالمون ... و در طرف دیگر نوشته
وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و در خاتمه کتاب ... کلام ...
با ... دیگر ... حسین ... بعد از شهادت آنحضرت ... اسیران ...
میکردند ... کوفه و زین العابدین بن الحسین میگفت ... قوم گریه میکنند ... که شهید
نموده و نقل کرده حاکم ... متعدده از آنکه حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که جبرئیل خبر کرده
که خدا ... کشته ... هفتاد هزار نفر را و بدر ... کشنده ...
از جهت خون حسین بن علی هفتاد هزار نفر را تمام شد ترجمه کلام ابن حجر در این مقام و بعد ابن حجر
شروع میکند بذکر احوال حضرت سید سجاد زین العابدین و ذکر احوال سایر ائمه طاهرین سلام الله
علیهم اجمعین بنحو اختصار ... در ابواب ... در هر باب مختصر از کلام ابن حجر نقل خواهد
و ختم میکنم این باب را بذکر جمله از امور متعلقه باین مقام و جمله از امور ذکر عدد اولاد
آنحضرت کما ... شیخ ... الارشاد باب ذکر ولد الحسین بن علی علیهما السلام وکان للحسین علیه السلام
ستة اولاد علی بن الحسین الاکبر کنیته ابو محمد وامه شاه زنان بنت کسری یزدجرد وعلی بن الحسین الاصغر
قتل مع ابیه بالطف وقد تقدم ذکره فیما سلف وامه لیلی بنت ابی مرة بن عروة بن مسعود الثقفیة
وجعفر بن الحسین علیه السلام لا بقیة له وامه قضاعیة وکانت وفاته فی حیاة الحسین علیه السلام وعبد الله
بن الحسین قتل مع ابیه صغیرا جاءه سهم وهو فی حجر ابیه فذبحه وقد تقدم ذکره فیما مضی
وسکینة بنت الحسین علیه السلام وامها الرباب بنت امرئ القیس بن عدی کلبیة معدیة وهی ام عبد الله بن
الحسین علیه السلام وفاطمة بنت الحسین علیه السلام وامها ام اسحق بنت طلحة بن عبید الله تیمیة ومن جمله
از امور ... شریف ... قال شیخ ... ومضی الحسین علیه السلام یوم السبت
العاشر من محرم سنة احدی وستین من الهجرة بعد صلاة الظهر منه قتیلا مظلوما ظمآن صابرا محتسبا
علی ما شرحناه وسنه یومئذ ثمان وخمسون سنة اقام منها مع جده رسول الله صلی الله علیه وآله سبع
سنین ومع ابیه امیر المؤمنین علیه السلام سبعا وثلثین سنة ومع اخیه الحسن علیه السلام سبعا
واربعین سنة وکانت مدة خلافته بعد اخیه احدی عشرة سنة وکان علیه السلام
یخضب بالحناء والکتم وقتل علیه السلام وقد نصل الخضاب من عارضیه ...

و من جمله از امور ذکر اخبار وارده در باب زیارت حضرت سید الشهداء شیخ ... در ارشاد میفرماید وقد جاءت
روایات کثیرة فی فضل زیارته علیه السلام بل فی وجوبها فروی عن الصادق جعفر بن محمد علیهما السلام انه قال زیارة
الحسین بن علی علیهما السلام واجبة علی کل من یقر للحسین علیه السلام بالامامة من الله عز وجل وقال علیه السلام
... تعدل مائة حجة مبرورة ومائة عمرة متقبلة وقال رسول الله صلی الله علیه وآله من زار الحسین علیه السلام بعد موته
فله الجنة شیخ ... مجلسی ... اخبار کثیره از کتب معتبره بطرق صحیحه نقل میفرماید و در
این رساله قدر قلیلی از آنها نقل میکنیم و جمله نقل میفرماید از بعض کتب معتبره ... خارجة قال
سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول وکل الله بقبر الحسین اربعة آلاف ملک شعث غبر یبکونه الی یوم القیامة فمن زاره عارفا
بحقه شیعوه حتی یبلغوه مأمنه وان مرض عادوه غدوة وعشیة وان مات شهدوا جنازته واستغفروا
له الی یوم القیامة و ایضا نقل میفرماید از بعض کتب معتبره عن ابی الحسن الاول علیه السلام قال من اتی قبر
الحسین علیه السلام عارفا بحقه غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تأخر و ایضا نقل میفرماید از بعض کتب معتبره عن ابی
الحسن الرضا علیه السلام قال من زار قبر ابی عبد الله الحسین علیه السلام بشط الفرات کان کمن زار الله فوق عرشه و ایضا
نقل میفرماید از بعض کتب معتبره عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال مروا شیعتنا بزیارة قبر الحسین علیه السلام
فان اتیانه یزید فی الرزق ویمد فی العمر ویدفع مدافع السوء واتیانه مفترض علی کل مؤمن یقر
له بالامامة من الله و کذلک نقل میفرماید از بعض کتب معتبره عن الهیثم بن عبد الله عن الرضا عن علی بن موسی
عن ابیه قال قال الصادق علیه السلام ان ایام زائری الحسین لا تعد من آجالهم و کذلک نقل میفرماید از بعض
کتب معتبره عن عبد الله بن الفضل الهاشمی قال کنت عند ابی عبد الله الصادق جعفر بن محمد علیه السلام فدخل رجل من
اهل طوس فقال یا ابن رسول الله ما لمن زار قبر ابی عبد الله الحسین بن علی علیه السلام فقال من زار قبر الحسین
... عارفا بحقه ... مفترض الطاعة علی العباد غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تأخر ...
و قبل شفاعته فی خمسین مذنبا ولم یسأل الله عز وجل حاجة عند قبره الا قضاها ...
از بعض کتب معتبره عن الریان بن شبیب عن الرضا علیه السلام فی حدیث انه قال یا ابن شبیب ان سرک ان
تلقی الله ولا ذنب علیک فزر الحسین علیه السلام یا ابن شبیب ان سرک ان تسکن الغرف المبنیة فی الجنة مع النبی
فالعن قتلة الحسین یا ابن شبیب ان سرک ان یکون لک من الثواب مثل ما لمن استشهد مع الحسین
فقل متی ذکرته یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما و جمله نقل میفرماید از بعض کتب معتبره
عن محمد بن مسلم قال سمعت ابا جعفر محمد بن علی ... یقول ان الله عوض الحسین من قتله
ان جعل الامامة فی ذریته والشفاء فی تربته واجابة الدعاء عند قبره ولا تعد ایام زائریه جائیا وراجعا من عمره

فصل خامس از باب خامس در بیان کیفیت شهادت و فواید زیارت

و بعد از این باب اخبار کثیره نقل میفرماید که ذکر تمام آنها خارج از وضع این رساله میباشد و بعد نقل میفرماید
اخبار کثیره در باب کراهت ترک زیارت آن حضرت و بعضی از آن اخبار را نقل میکنیم و جمله نقل میفرماید
از کتب معتبره عن علی بن [illegible] عن ابی عبدالله علیه السلام قال لو ان احدکم حج دهره ثم لم یزر الحسین بن علی علیهما السلام لکان
تارکا حقا من حقوق رسول الله صلی الله علیه و آله لان حق الحسین علیه السلام فریضة من الله واجبة علی کل مسلم و کذا
نقل میفرماید از بعض کتب معتبره عن الحلبی عن ابی عبدالله علیه السلام قال قلت له فما لمن ترک زیارة الحسین علیه السلام و هو یقدر
علی ذلک قال انه قد عق رسول الله صلی الله علیه و آله و عقنا و استخف بامر هو له و من زاره کان الله له من وراء حوائجه و کفی
ما اهمه من امر دنیاه و انه لیجلب الرزق علی العبد و یخلف علیه ما ینفق و یغفر له ذنوب خمسین سنة و یرجع الی
اهله و ما علیه وزر و لا خطیئة الا و قد محیت من صحیفته فان هلک فی سفره نزلت الملائکة فغسلته و فتح له
باب الجنة فیدخل علیه روحها حتی ینشر و ان سلم فتح له الباب الذی ینزل منه رزقه و یجعل له بکل درهم
انفقه عشرة آلاف درهم و ادخر ذلک له و اذا حشر قیل له لک بکل درهم عشرة آلاف درهم ان الله نظر
لک فذخرها لک عنده و کذلک نقل میفرماید از بعض کتب معتبره عن هرون بن خارجه عن ابی عبدالله علیه السلام قال
سألته عمن ترک الزیارة زیارة قبر الحسین علیه السلام من غیر علة قال هذا رجل من اهل النار و در این باب
نقل میفرماید تا اینکه عنوان میفرماید استحباب زیارة الحضیر را از برای نسوان و اخبار
نقل میفرماید و بعد عنوان میفرماید باب استحباب تکرار زیارت آن حضرت و اخبار را نقل میفرماید
و بعد عنوان میفرماید استحباب زیارت آن حضرت را ماشیا و اخبار نقل میفرماید و بعد عنوان میفرماید
استحباب استنابه در زیارت آن حضرت و اخبار نقل میفرماید و بعد عنوان میفرماید در باب وجوب کفایة
زیارت آن حضرت و سایر ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین را بر شیعیان ایشان و در این باب روایات نقل
میفرماید و جمله نقل میفرماید از بعض کتب معتبره بسند متصل از محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال مروا
شیعتنا بزیارة قبر الحسین علیه السلام فان اتیانه مفترض علی کل مؤمن یقر للحسین بالامامة من الله عز و جل
و کذلک نقل میفرماید بسند متصل از ابی الوشاء قال سمعت الرضا علیه السلام یقول ان لکل امام
عهدا فی عنق اولیائه و شیعته و ان من تمام الوفاء بالعهد زیارة قبورهم و اخبار دیگر هم در این
باب نقل میفرماید و بعد عنوان میفرماید باب در استحباب اختیار زیارت الحسین علیه السلام
علی الحج و العمرة المندوبین و اخبار کثیره در این باب نقل میفرماید و بعد عنوان میفرماید
باب در استحباب اختیار زیارت آن حضرت را علی العتق و الصدقة و الجهاد و روایاتی در این باب
نقل میفرماید و جمله از آنها از کتب معتبره بسند متصل نقل میفرماید عن صالح النیلی
قال قال ابو عبدالله علیه السلام من اتی قبر الحسین علیه السلام عارفا بحقه کتب الله له اجر

و در فواید زیارت حضرت خامس آل عبا علیهم السلام و ثواب گریه بر آن حضرت

اجر من اعتق الف نسمة و کان کمن حمل علی الف فرس مسرجة ملجمة فی سبیل الله و بعد عنوان میفرماید باب در
استحباب زیارت الحسین و الائمة علیهم السلام فی حال الخوف و اخبار نقل میفرماید و بعد عنوان
میفرماید ابواب در تعداد اوقات زیارات مخصوصه آن حضرت و جمله لیلة عرفه و یوم عرفه و یوم
عید مبارک و جمله اول رجب و نصف آن مبارک و جمله نصف شعبان مبارک و جمله لیلة قدر
خصوصا و تمام شهر رمضان خصوصا لیلة اولی و لیلة آخر و لیلة نصف آن مبارک و جمله لیلتی فطر
و لیلة اضحی مبارک و جمله لیلة عاشورا و یوم عاشورا را باشد و جمله یوم اربعین که دهم صفر
مبارک و جمله کل لیلة جمعه و روز جمعه مبارک و بعد عنوان میفرماید باب در استحباب کثرت انفاق
در زیارت آن حضرت و سایر ائمه علیهم السلام و بعد از عنوان جمله از ابواب در بیان خصوصیات کیفیات
زیارت آن حضرت از غسل و غیره عنوان میفرماید باب در استحباب اختیار زیارت آن حضرت بر تمام اعمال و
اخبار در این باب نقل میفرماید و جمله نقل میفرماید از بعض کتب معتبره بسند متصل عن ابی خدیجه
عن ابی عبدالله علیه السلام قال سألته عن زیارة قبر الحسین علیه السلام فقال انه افضل ما یکون من الاعمال و در آن
جمله امور متعلقه با این باب بیان فضیلت گریه بر آن حضرت مبارک و در این مقام عنوان میفرماید باب
شیخ مرحوم در کتاب مذکور باب در بیان استحباب البکاء لقتل الحسین علیه السلام و ما اصاب اهل بیته
خصوصا یوم عاشورا و اتخاذه یوم مصیبة و تحریم التبرک به و در این باب اخبار کثیره نقل میفرماید
و جمله نقل میفرماید از کتب معتبره بسند متصل از فضیل بن یسار قال ... من ذکرنا عنده ففاضت
عیناه و لو مثل جناح الذباب غفر الله له ذنوبه و لو کانت مثل زبد البحر و جمله نقل میفرماید از کتب
از کتب معتبره بسند متصل از الرضا علیه السلام قال من تذکر مصابنا فبکی و ابکی لم تبک عینه یوم تبکی العیون
و من جلس مجلسا یحیی فیه امرنا لم یمت قلبه یوم تموت القلوب و کذلک نقل میفرماید از بعض کتب
معتبره بسند متصل عن الریان بن شبیب عن الرضا علیه السلام فی حدیث انه قال یا ابن شبیب ان کنت
باکیا لشیء فابک للحسین بن علی علیهما السلام فانه ذبح کما یذبح الکبش و قتل معه من اهل بیته ثمانیة عشر رجلا ما لهم
فی الارض شبیهون و لقد بکت السموات السبع و الارضون لقتله الی ان قال یا ابن شبیب ان بکیت
علی الحسین حتی تصیر دموعک علی خدیک غفر الله لک کل ذنب اذنبته صغیرا کان او کبیرا قلیلا
او کثیرا یا ابن شبیب ان سرک ان تلقی الله عز و جل و لا ذنب علیک فزر الحسین علیه السلام
یا ابن شبیب ان سرک ان تسکن الغرف المبنیة فی الجنة مع النبی صلی الله علیه و آله فالعن قتلة الحسین
یا ابن شبیب ان سرک ان یکون لک من الثواب مثل ما لمن استشهد مع الحسین فقل متی ما ذکرته

مقصد خامس از باب خامس در بیان کیفیت [illegible] و استشفاء

یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما یا بن شبیب ان سرک ان تکون معنا فی الدرجات العلی من الجنان فاحزن
لحزننا وافرح لفرحنا وعلیک بولایتنا فلو ان رجلا احب حجرا لحشره الله معه یوم القیمة و [illegible] نقل معتبر باید
از یکی از کتب معتبره بسند متصل از ابی [illegible] المکفوف قال قال ابو عبد الله علیه السلام فی حدیث من ذکر الحسین عنده
فخرج من عینیه من الدموع مقدار جناح ذباب کان ثوابه علی الله ولم یرض له بدون الجنة و اخبار در این
باب بسیار نقل معتبر باید و بعد از ذکر ابواب عنوان معتبر باید باب در استحباب استشفاء بتربت حسین
علیه السلام و التبرک بها و تقبیلها و تحنیک الاولاد بها و [illegible] بها عند الخوف و [illegible] و در این باب
اخبار کثیره نقل معتبر باید و جمله از اخبار معتبر [illegible] نقل معتبر باید یکی از کتب معتبره بسند متصل
عن الحسین بن ابی العلاء [illegible] عن بعض اصحابنا قال قلت لابی عبد الله علیه السلام انی رجل کثیر العلل والامراض
وما ترکت دواء الا تداویت به فقال واین انت عن طین قبر الحسین علیه السلام فان فیه شفاء من کل داء
والامن من کل خوف فقل اذا اخذته اللهم انی اسئلک بحق هذه الطینة وبحق الملک الذی اخذها وبحق
النبی الذی قبضها وبحق الوصی الذی حل فیها صل علی محمد واهل بیته واجعل فیها شفاء من کل داء
وامانا من کل خوف [illegible] قال اما الملک الذی اخذها فهو جبرئیل اراها النبی فقال هذه تربة ابنک تقتله
امتک من بعدک والنبی الذی قبضها محمد صلی الله علیه وآله واما الوصی الذی حل فیها فهو الحسین بن علی سید الشهداء
قلت قد عرفت الشفاء من کل داء فکیف الامان من کل خوف فقال اذا خفت سلطانا او غیر ذلک
فلا تخرج من منزلک الا ومعک من طین قبر الحسین وتقول اذا اخذته اللهم ان هذه طین قبر الحسین
ولیک وابن ولیک اخذتها حرزا لما اخاف ولما لا اخاف فانه قد یرد علیک ما لا تخاف قال الرجل
فاخذتها کما قال فاصح الله بدنی وکان لی امانا من کل خوف مما خفت وما لم اخف کما قال [illegible]
بعده مکروها و بعد عنوان معتبر باید باب در تحریم اکل الطین حتی طین قبور الائمة علیهم السلام الا طین قبر
الحسین علیه السلام بقدر الحمصة خاصة للاستشفاء و اخبار در این باب نقل معتبر باید و بعد عنوان
باب از ابواب ذکر باب استحباب [illegible] و الدعاء عند اخذ التربة الحسینیة للاستشفاء و اخبار نقل معتبر باید
~~و بعد عنوان معتبر باید باب از ابواب ذکر استحباب [illegible] و الدعاء عند اخذ [illegible]~~ و جمله نقل معتبر باید
یکی از کتب معتبره بسند متصل عن ابی حمزة الثمالی قال قال الصادق علیه السلام اذا اردت حمل طین
الحسین فاقرء فاتحة الکتاب والمعوذتین وقل هو الله احد وقل یا ایها الکافرون وانا انزلناه وآیة
الکرسی ویس وتقول اللهم بحق محمد عبدک ورسولک وحبیبک ونبیک وامینک وبحق امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب عبدک واخی رسولک وبحق فاطمة بنت نبیک وزوجة ولیک وبحق الحسن والحسین
وبحق الائمة الراشدین وبحق هذه التربة وبحق الملک الموکل بها وبحق الوصی الذی هو فیها وبحق

مقصد [illegible] تربت قبر مبارک حضرت خامس آل عبا علیهم السلام

الحمد لله الذی ضمنت وبحق جمیع ملائکتک وانبیائک ورسلک صل علی محمد وآله واجعل هذا الطین شفاء لی ولمن
یستشفی به من کل داء وسقم ومرض وامانا من کل خوف اللهم بحق محمد واهل بیته اجعله علما نافعا و
رزقا واسعا وشفاء من کل داء وسقم و[illegible] من کل [illegible] انک علی کل شیء قدیر
وتقول اللهم رب هذه التربة المبارکة [illegible] والملک الذی هبط بها والوصی الذی هو فیها صل علی
محمد وآل محمد [illegible] بها انک علی کل شیء قدیر و بعد عنوان معتبر باید باب در استحباب [illegible]
علیه السلام و [illegible] تاخیر زیارته [illegible] و اخبار در این باب نقل معتبر باید و جمله نقل معتبر باید
از یکی از کتب معتبره بسند متصل عن ابی [illegible] عن ابی عبد الله علیه السلام قال حق علی الغنی ان یاتی قبر الحسین علیه السلام
فی السنة مرتین وعلی الفقیر فی السنة مرة و [illegible] نقل معتبر باید از بعض کتب معتبره بسند متصل عن
[illegible] عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول زوروا قبر الحسین علیه السلام ولو کل سنة مرة و اخبار در این
باب بسیار [illegible] و بعد عنوان معتبر باید باب در استحباب اتخاذ سبحة من تربة الحسین علیه السلام والتسبیح بها و
ادارتها و اخبار در این باب نقل معتبر باید و جمله نقل معتبر باید از یکی از کتب معتبره بسند متصل عن الحسن
علی بن شعیب یرفعه الی بعض اصحاب ابی الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام قال دخلت علیه فقال لا یستغنی
شیعتنا عن اربع خمرة یصلی علیها وخاتم یتختم به وسواک یستاک به وسبحة من طین قبر الحسین علیه السلام
فیها ثلث وثلاثون حبة متی قلبها ذاکرا الله کتب له بکل حبة اربعون حسنة واذا قلبها ساهیا یعبث بها
کتب له عشرون حسنة [illegible] و بعد عنوان معتبر باید باب در استحباب الاکثار من الدعاء وطلب الحوائج عند قبر
الحسین علیه السلام و اخبار در این باب نقل معتبر باید و بعد عنوان معتبر باید باب در انکه یستحب لمن اراد
زیارة الحسین علیه السلام ان یصوم ثلثا آخرها الجمعة ثم یغتسل لیلتها ویخرج علی غسل تارکا للدهن و الطیب
[illegible] والاکتحال واللحم [illegible] والجوع والعطش ولا یتخذ وطاء و در این باب روایات نقل
معتبر باید از یکی از کتب معتبره بسند متصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا اردت الحسین
فما تقول قلت شیئا سمعتها من رواة الحدیث فی [illegible] قال افلا اخبرک [illegible]
الحسین علیه السلام کیف کان یصنع فی ذلک قال قلت بلی قال اذا اردت الخروج الی ابی عبد الله علیه السلام فصم
قبل ان تخرج ثلثة ایام یوم الاربعاء ویوم الخمیس ویوم الجمعة فاذا امسیت لیلة الجمعة فصل صلوة اللیل
ثم قم فانظر فی نواحی السماء واغتسل تلک اللیلة قبل المغرب ثم تنام علی طهر فاذا اردت المشی الیه
فاغتسل ولا تطیب ولا تدهن ولا تکتحل حتی تاتی القبر و [illegible] نقل معتبر باید بسند متصل عن علی بن [illegible]
عن بعض اصحابنا عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا زرت الحسین علیه السلام فزره وانت حزین مکروب
شعث مغبر جائع عطشان فان الحسین قتل حزینا مکروبا [illegible] وانصرف عنه ولا تتخذه وطنا ولا [illegible]
از بعض کتب معتبره عن بعض اصحابنا قال قال ابو عبد الله علیه السلام اذا زرتم الحسین بن علی علیهما السلام [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم باب ششم در بیان اثبات خلافت و امامت حضرت سید الساجدین و زین العابدین علی بن الحسین
علی بن ابی طالب علیهم السلام و این باب مشتمل میباشد بر یک مقدمه و هشت فصل مقدمه در بیان نسب شریف حضرت
و تاریخ تولد و وفات آن وجود مبارک اما نسب شریف حضرت از طرف پدر که ظاهر و روشن میباشد و از طرف والده
مکرمه حضرت دختر شاه ... زنان بنت یزدجرد بن شهریار بن کسری و نقل است که اسمها کان
شهربانویه و اما تاریخ تولد حضرت پس قال الشیخ فی التهذیب المذکور و کان مولد علی بن الحسین علیه السلام بالمدینة
سنة ثمان و ثلثین من الهجرة فبقی مع جده امیر المؤمنین علیه السلام سنتین و مع عمه الحسن علیه السلام اثنتی عشرة
سنة و مع ابیه الحسین علیه السلام ثلث و عشرین سنة و بعد وفات ابیه اربعا و ثلثین سنة و توفی بالمدینة سنة
خمس و تسعین من الهجرة و له یومئذ سبع و خمسون سنة و کانت امامته اربعا و ثلثین سنة و دفن
بالبقیع مع عمه الحسن بن علی علیهما السلام و علامه مجلسی علیه الرحمة در بحار الانوار نقل میفرماید از
بعض کتب معتبره که مولد علی بن الحسین علیهما السلام بالمدینة یوم الخمیس فی النصف من جمادی الآخرة و قیل
یوم الخمیس لتسع خلون من شعبان سنة ثمان و ثلثین من الهجرة قبل وفات امیر المؤمنین علیه السلام بسنتین
و قیل سنة ست و قیل سنة سبع الخ و قال و توفی بالمدینة یوم السبت لاحدی عشرة لیلة بقیت من
المحرم او لاثنتی عشرة لیلة سنة خمس و تسعین من الهجرة و له یومئذ سبع و خمسون سنة و بقی اربع
و خمسون سنة و بقی اربعة و خمسون سنة و کانت امامته اربعا و ثلثین سنة و کان فی سنین امامته بقیة
ملک یزید و ملک معویة بن یزید و ملک مروان و عبد الملک و توفی فی ملک الولید و دفن بالبقیع
مع عمه الحسن و قال ابو جعفر بابویه سمه الولید بن عبد الملک و اقوال دیگر هم در باب تولد و وفات
آن حضرت هست که نقل ... ادله در بیان ادله بر اثبات خلافت و امامت ائمه ابرار بر حضرت اثبات امامت حضرت بدو
نحو از ادله میشود یک قسم دلیل عام دیگر دلیل خاص اما دلیل خاص عبارت میباشد از نص حضرت سید
الشهداء بر خلافت و امامت آن حضرت و اما دلیل عام دلیل میباشد که مفاد آن اثبات امامت حضرت
و سایر ائمه طاهرین میباشد و دلیل عام بر دو قسم میباشد عقلی و شرعی اما دلیل عقلی تقریر آن بعینه
میباشد که چون برحسب قاعده لطف که تقریر آن در مقدمه باب چهارم گذشت وجود نصب امام میباشد
در هر عصری از ازمنه و همچنین معلوم شد که امام باید معصوم و افضل اهل زمان خود باشد
عرض میداریم که خلافت از احدی غیر او نشد در آن زمان که در عصر حضرت احدی دعوای عصمت نکرد
و احدی دعوای امامت و خلافت بجعل و نصب الهی نکرد پس باید حضرت امام باشد و الا لازم
میاید خلو زمان از امام معصوم منصوب و آن محالست ... و آن خلاف فرض است و همچنین افضلیت
و افضلیت آن حضرت که با جماع شیعه مؤید است بعلامات نقل عامه حضرت افضل اهل زمان خود
بعد و ... که آن حضرت را اعادی امامت نموده و از آن حضرت صادر نشده

صادر نشد معجزه و کلامی که ان کلامک فیهم رسانا ... عقل قطعی و ... بالخبر المتواتر فی الشیعه
اما ادله ... و اما دلیل عام بلفظ بیان آن بان گوییم میباشد که در طایفه اخبار میباشد که صدور آن از حضرت رسول
نزد ما متواتر ... طایفه از اخبار از طرق شیعه و اهل سنت وارد شده که ... اخبار میباشد که حضرت
با ... خلفا و بعد از او ... میباشند و تمام از قریش میباشند و طایفه دیگر اخبار میباشد که حضرت اخبار نمود
ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین باسمائهم و اوصافهم و این اخبار از طرق شیعه بحد تواتر رسیده و بعد از ...
این اخبار و اخبار دیگر که از طرق اهل سنت و شیعه از آن حضرت نقل شده که ... باید متابعت اهل بیت نمود مثل
نوع میباشد ... و تخلف ... میفرماید که اهل بیت ... مثل ... میباشند ... کشتی نوح
... میباشند ... قرار میدهد حضرت عترت و اهل بیت خود را ... اخبار ... نقلین میباشد و تمام این اخبار
اخبار در کتب اهل سنت ... مذکور میباشد ... حطه ... این اخبار وارد
وارد شده از آن حضرت در بیان اسامی ائمه طاهرین ... قطع بهم میرسد که مراد از خلفا ... کسی
غیر ... ائمه طاهرین میباشند ... تفصیل این اخبار در باب چهارم ... دوازده
و در این مقام اکتفا نموده بعضی از اخبار منقوله از آن حضرت در تصریح بامامت ائمه اثنی عشر ... ائمه
که ... صدوق ... نقل میفرماید از حضرت صادق علیه السلام از آباء کرام خود سلام الله علیهم اجمعین از حضرت رسول
انه قال حدثنی جبرئیل عن رب العزة جل جلاله انه قال من علم انه لا اله الا انا وحدی و ان محمدا عبدی و رسولی و ان علی بن ابی طالب
خلیفتی و ان الائمة من ولده حججی ... ادخله الجنة برحمتی ... و اجرته من النار بعفوی ... جابر بن عبد الله الانصاری فقال
یا رسول الله و من الائمة من ولد علی بن ابی طالب قال الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة ثم سید العابدین فی زمانه علی بن
الحسین ثم ... تمام الائمة الی الحجة علیهم السلام و روایت دیگر روایتی میباشد که از جابر نقل ...
یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم قلت یا رسول الله عرفنا الله و رسوله فمن
اولو الامر الذین قرن الله طاعتهم ... قال هم خلفائی یا جابر و ائمة المسلمین من بعدی اولهم علی بن ابی طالب ثم الحسن
و ... ثم الحسین ثم علی بن الحسین ثم ذکر تمام الائمة الاثنی عشر و روایت دیگر از جابر ... روایت مفصله میباشد
که ... در باب اثبات خلافت حضرت جعفر بن محمد الصادق سلام الله علیهما ذکر خواهیم نمود و در این روایت نقل میکند
جابر از صحیفه که خدمت حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها بود که در آن تمام ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین
در آن صحیفه مکتوب بود ... حضرت سید سجاد سلام الله علیه باین عبارت که ابو محمد علی بن الحسین العدل امه
شهربانویه بنت یزدجرد بن شاهنشاه و در روایت دیگر روایتی منقوله از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میباشد
روایت ... صدوق در ... نقل میفرماید ... که حضرت ... رسول الله صلی الله علیه و آله ... شفقت
... قال ... ربی جل جلاله فقال یا محمد انی اطلعت الی الارض اطلاعة فاخترتک منها فجعلتک نبیا و
... اطلعت ثانیة فاخترت منها علیا و جعلته وصیک و خلیفتک
... فانا المحمود و انت محمد ... فانا العلی الاعلی و هو علی و خلقت فاطمة و الحسن
... و ... شققت له اسما من اسمائی ...

و الحسین من نور الحق ثم عرضت ولایتهم علی الملائکة فمن قبلها کان عندی من المقربین یا محمد لو ان عبداً عبدنی حتی ینقطع و یصیر
کالشن البالی ثم اتانی جاحداً لولایتهم ما اسکنته جنتی و لا اظللته تحت عرشی یا محمد تحب ان تراهم قلت نعم یا رب
فقال عز و جل ارفع رأسک فرفعت رأسی فاذا انا بانوار علی و فاطمة و الحسن و الحسین و علی بن الحسین [illegible]
الائمة قلت یا رب من هؤلاء قال [illegible]

[illegible]

ابو عبد الله الحسین بن علی علیهما السلام و در بعضی روایات [illegible] نقل شده است [illegible] بسند معتبر [illegible] عبد الله [illegible]
قال کنت عند الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام اذ دخل علی بن الحسین الاصغر فدعاه الحسین و ضمه الیه ضماً و قبل
ما بین عینیه ثم قال بابی انت ما اطیب ریحک و احسن خلقک فتداخلنی من ذلک فقلت بابی انت و امی یا ابن رسول الله
ان کان ما نعوذ بالله ان نراه فیک فالی من قال علی ابنی هذا هو الامام ابو الائمة قلت یا مولای هو صغیر السن قال
نعم ان ابنه محمد یؤتم به و هو ابن تسع سنین ثم یطرق قال ثم یبقر العلم بقراً [illegible]

[illegible]

فصل سوم در بیان مقداری قلیل از معجزات آن حضرت است یکی از معجزات آن حضرت قصه آن حضرت است با محمد حنفیه
علامه مجلسی در بحار الانوار نقل [illegible] از شیخ جلیل [illegible] که نقل معتبر باید در کتاب احتجاج [illegible]
[illegible] و این شخص از کیسانیه بود که قائل به امامت محمد حنفیه بود میگوید [illegible]
امام خود [illegible] روزی با او بودم [illegible] پس سلام کردم [illegible] پس محمد حنفیه [illegible]
[illegible]
[illegible] گفت [illegible]

[illegible]

[illegible] عبد الملک [illegible] حجاج [illegible]

[illegible]

که بر هیچکس از ذریت حضرت بر منبر بالا رفته عبد المطلب بعد از ان محمد نقد میکند تقصیر اخذ نوشتن آنحضرت را بعبد الملک و یافتن
عبد الملک صادق بوده تاریخ که عهد آنحضرت و تاریخ فرستاد آنحضرت عبد الملک خود را با تاریخ که اخذ نموده و فرستاد عمله خود
و ابن محمد نقل کرده از ابو نعیم و سلف که چون در ایام هشام بن عبد الملک در زمان پدر خود بزیارت و کرد چون آنحضرت داخل
که خود را بحجر الاسود برساند از کثرت جمعیت خلق پس منبر از برای او نصب کردند که تماشا کند خلق را پس نشست بر منبر
و اطراف او جماعتی از اشراف شام بودند در این حین حضرت زین العابدین آمد چون رسید نزد حجر الاسود
ره دادند خلق که از اطراف حجر تا آنکه آنحضرت رسید بحجر الاسود از اهل شام سؤال کردند از هشام که این کیست که
گفت نمیشناسم او را ترسید که اهل شام میل کنند بآنحضرت فرزدق شاعر حاضر بود گفت من او را میشناسم پس گفت
من میشناسم گفت من شناسم او را هذا الذی تعرف البطحاء وطأته والبیت یعرفه والحل والحرم هذا ابن
خیر عباد الله کلهم هذا التقی النقی الطاهر العلم اذا رأته قریش قال قائلها الی مکارم هذا ینتهی الکرم
یرقی الی ذروة العز التی قصرت عن نیلها عرب الاسلام والعجم یغضی حیاء ویغضی من مهابته هذا ابن فاطمة ان کنت جاهله
بجده انبیاء الله قد ختموا ولیس قولک من هذا بضائره العرب تعرف من انکرت والعجم من معشر حبهم دین
وبغضهم کفر وقربهم منجی ومعتصم لا یستطیع جواد بعد غایتهم ولا یدانیهم قوم وان کرموا سمع
هشام غضب کرد و فرزدق را حبس کرد حضرت از کلام او محبوس رسانید و خلاص شد
از این مقدار از معجزات و فضائل آنحضرت بسم الله الرحمن الرحیم باب هفتم در بیان اثبات خلافت
و امامت حضرت محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب صلوات الله علیهم اجمعین و در این باب چند فصل است
و یک مقدمه مقدمه در بیان نسب شریف و تاریخ تولد و وفات آنحضرت میباشد اسم شریف
آنحضرت محمد و کنیت ابو جعفر و لقب باقر است و مادر آنحضرت ام عبد الله بنت حسن بن علی بن
ابیطالب علیهم السلام پس آنحضرت از دو طرف هاشمی و علوی است شیخ مفید در ارشاد نقل کرده
ولد علیه السلام بالمدینة سنة سبع وخمسین من الهجرة وقبض بها سنة اربع عشرة ومائة وسنه یومئذ سبع
وخمسون سنة علامه مجلسی در بحار الانوار نقل از بعض کتب معتبره میکند ولد ع بالمدینة سنة
سبع وخمسین فی الجمعة یوم غرة رجب وقیل الثالث من صفر وقبض سنة اربع عشرة ومائة فی ذی الحجة
وقیل فی ربیع الاول وکان عمره سبعا وخمسین سنة وامه ام عبد الله فاطمة بنت حسن علیه السلام فعاش
مع جده الحسین علیه السلام اربع سنین ومع ابیه تسعا وثلثین سنة وکانت مدة امامته ثمانی عشرة سنة
وکان فی ایام امامته بقیة ملک ولید بن عبد الملک وملک سلیمان بن عبد الملک وعمر بن عبد العزیز
ویزید بن عبد الملک وهشام بن عبد الملک وتوفی فی ملکه فصل اول در بیان ادله بر اثبات
خلافت و امامت آنحضرت میباشد و آن بر دو قسم میباشد یک قسم ادله عامه قطعیه سابقه که اعم از
لفظی و عقلی بعض از آن دلیل عقلی عبارتست از وجوب وجود امام معصوم افضل از اهل زمان در وجود امام
بقاعده لطف و امام بوده او معصوم و افضل بحکم عقل و بوده احدی از اینها جز آنحضرت از طرف امامیه

بوده اند دعوای عصمت نکرده اند و ثابت نکرده افضلیت اینها را نیز از آنحضرت پس متعین است امامت آنحضرت
والا لازم میاید خلو زمان از امام و هو خلف و ثانیا آنحضرت ادعای امامت فرموده و ثابت کرده حدیث
معجزه از آنحضرت صادر و هر کس چنین باشد امام میباشد و صدور معجزه و افضلیت آنحضرت در بیان آن خواهد شد
و از ادله قطعیه لفظیه اخبار حضرت رسول صلی الله علیه و آله و حضرت امیر علیه السلام و مکتوب در صحیفه که حضرت
حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها و اخبار حضرت مجتبی و حضرت سید الشهداء و امام زین العابدین علیهم السلام و حضرت
سید سجاد سلام الله علیه میباشد بامامت ائمه اثنی عشر بالاسم و اشخاص از آنها که عرض شد اخبار دیگر از اخبار فوق حد
میباشد و بعضی از آن اخبار در اوائل باب سابق ذکر شد و در باب چهاردهم بیان آنها مفصلا خواهد شد
علاوه بر اخبار صادره از حضرت رسول صلی الله علیه و آله از طریق اهل سنت و شیعه که هر یک بحد تواتر میباشد
که آنحضرت اخبار رسیده بانکه خلفاء بعد از من دوازده نفر میباشند بعد از وفات من که تمام از قریش میباشند که اول ایشان علی
الخ این اخبار مجمل میباشد الا آنکه اخبار دیگر عرض شد صدور آنها از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و حضرت
امیر علیه السلام و سایر ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین که صدور آنها از طریق شیعه نیز بحد تواتر میباشد
و شرح این اخبار را میکند مؤید با اخبار دیگر از طرق اهل سنت از حضرت رسول (ص) که عدد خلفا عدد نقبای بنی اسرائیل
و اسباط حضرت موسی با قرار دادن آنها از عترت و تعیین نمودن قرار دادن آنها تا قائم و هر که تخلف کند غرق و هر که
را مانند کشتی نوح قرار داده خلاصه اینکه اخبار مجمل تا تمام مفصل میباشد بامامت ائمه اثنی عشر
اخبار عامه قطعیه در اثبات خلافت و امامت آنحضرت به دلیل خاص که تنصیص حضرت
زین العابدین باشد بخلافت آنحضرت مؤید بعضی از اخبار که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل شده درباره
آنحضرت بخصوصه شده روایت جابر که در فضائل آنحضرت در محل خود گذشت و در تنصیص حضرت علی بن الحسین علیهما السلام
و چند از آنها چهار روایت که علامه مجلسی در بحار الانوار از چهار کتاب معتبر نقل میفرماید که بتصریح
تمام از آنها این است که حضرت علی بن الحسین علیهما السلام صندوقی و وصیت فرمودند با آنحضرت که در آن صندوق
علم و سلاح حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلاح او و در روایت دیگر از آنها در کتاب الانوار
نعم اشاره که مخصوص امام میباشد مثل کتب حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلاح او
نقل میفرماید از بعض کتب معتبره اینکه متصرف صدقات حضرت امیر و حضرت فاطمه میباشند صدقات نزد ایشان
الحسن بوده و بعد صدقات بعهده زید بن حسن نبوده و پس از آن صدقات بعهده علی علیه السلام حضرت حسن میباشد و بعد
حضرت حسین و بعد حضرت علی بن الحسین و بعد او محمد بن علی میباشد نه بعهده حسن بن حسن
و در روایت دیگر از آنها نقل میفرماید از بعض کتب معتبره اینکه حضرت علی بن الحسین علیهما السلام هنگام فوت خود
فرمود اولاد خود را که محمد و حسن و عبد الله و عمر و زید و حسین باشند و وصیت فرمود بامامت محمد بن علی و
آنحضرت را باقر لقب فرمود و امر سایر اولاد را بآنحضرت ارجاع فرمود و در روایت دیگر است که بعد از آنکه اعلام
از بعض کتب معتبره که حضرت علی بن الحسین علیهما السلام وصیت فرمود به پسر خود محمد بن علی علیه السلام
و فرمود پسر خود را که تو امام و خلیفه بعد از خودم و مدعی نمیشود این امر را غیر تو در دنیا تو میباشی و وصی

الا آنکه خداوند تو بکرده او میاندازند روز قیامت طوقی از آتش و در روایت دیگر ابن بابویه نقل کرده است با سند از بعضی کتب
معتبره از زهری که گفت رسیدم بخدمت حضرت علی بن الحسین علیهما السلام در مرضی که وفات فرمودند بعد از
بیان نعمت حق الله میگوید زهری گفتم با آنحضرت که اگر از آن واقع شود از جانب الهی امری که لا بد منه است پس که خلیفه
بعد از شما که بیانست فرمود ای ابا عبد الله بسوی این پسرم محمد فرمود این وصی و وارث من
و معدن علم من و باقر علم است تا اینکه میگوید که حضرت زین العابدین حضرت محمد را بجا زاید از جهت کار یکی
عرض کردم با آنحضرت ... فرمود ... فرمود از جهت آنکه امامت ... بعد
و بزرگ این عهد بیان که حضرت رسول صلی الله علیه و آله با عهد فرموده و یافتیم از برای پسری که در صحیفه
و لوح عرض کردم با آن رسول الله چند نفر را عهد فرمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله که از اوصیاء ... باشند بعد
آنحضرت فرمود یافتیم در صحیفه و لوح ... اسم که نوشته شده با اسامی ایشان و در اسامی ایشان ... نام ... در آنها
پس فرمود خارج میشود از صلب این پسر محمد نفر از اوصیاء در آنها میباشد مهدی صلوات الله علیهم و این
اخبار به حد تواتر با قطع نظر از ادله قطعیه سابقه مفید اطمینان بلکه قطع است علاوه حجت بر روایت و نقل از
اخبار فصل دوم در بیان فضایل و مناقب حضرت سید الساجدین ... ابو جعفر محمد الباقر سید ... و ...
از شعواء و ... و ... فلذلک ... فی ... کنوز المعارف و حقایق الاحکام و الحکم و اللطایف ما لا یخفی
الا علی منطمس البصیرة او فاسد الطویة و السریرة ... باقر العلم و جامعه و شاهر علمه و رافعه صفا قلبه و
زکا علمه و عمله و طهرت نفسه و شرف خلقه و عمرت بطاعة الله اوقاته و له قدم راسخ فی مقامات العارفین ما تطلع عنه
السنة الواصفین و له کلمات کثیرة فی السلوک و المعارف لا تحتملها ... و کفاه شرفا ان ابن المدینی روی
عن جابر انه قال له و هو صغیر رسول الله صلی الله علیه و آله یسلم علیک فقیل له و کیف ذلک قال کنت جالسا عنده و
الحسین فی حجره و هو یداعبه فقال یا جابر یولد له مولود اسمه علی اذا کان یوم القیامة ینادی مناد لیقم سید العابدین
فیقوم ولده ثم یولد له ولد اسمه محمد فان ادرکته یا جابر فاقرئه منی السلام انتهی کلامه این حجر که ... محمد بن علی
... ظاهر فضایل و ... باقر العلم و جامعه و شاهر علمه و رافعه و متفوق دره و راصعه ... صفا
قلبه و زکا علمه و طهرت نفسه و شرف خلقه و عمرت بطاعة الله اوقاته و رسخت فی مقام التقوی قدمه و
ظهرت علیه سمات الازدلاف و طهارة الاجتباء فالمناقب تسبق الیه و الصفات تشرف به انتهی و حدیث جابر
از طرق شیعه بچند طریق نقل شده است که حاصل آنها آنست که جابر میگوید خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بودم فرمود که تو باقی میمانی تا آنکه در میابی مردی از فرزندان من ... محمد بن علی بن الحسین علیهم السلام ... الله
له النور و الحکمة فاقرئه منی السلام ... و ذکر فرموده این امر را شیخ مفید در ارشاد و مفید باید دانست که
امیر المؤمنین علیه السلام اول کسی است که ... محمد بن علی بن الحسین و ابو صالحه ... باید که ... رسول صلی الله علیه و آله
و در ... باقر العلوم علی ... رضی الله ... و ... باید ... شیعه ... خبر اللوح ... جابر
علی رسول الله ... فاطمة علیها السلام و فیها اسماء الائمة علیهم السلام ... و کان فیه محمد
علی الامام بعد ابیه ... حضرت ... علیه صلوات الله ... الکتاب با محتوا ما با شیر ...

خاتما و امره ان یدفعه الی امیر المؤمنین علیه السلام و یامره ان یفض ... خاتم فیه و یعمل بما فیه ثم یدفعه عند حضوره وفاته
الی ابنه الحسن علیه السلام و یامره ان یفض ... خاتما و یعمل بما فیه ثم یدفعه عند حضوره وفاته الی اخیه الحسین
و یامره ان یفض الخاتم الثالث و یعمل بما تحته ثم یدفعه الحسین علیه السلام عند وفاته الی ابنه علی بن الحسین الاکبر و یامره
بمثل ذلک ثم یدفعه علی بن الحسین عند وفاته الی ابنه محمد و یامره بمثل ذلک ثم یدفعه محمد الی ولده حتی ینتهی الی آخر
الائمة علیهم السلام و نقل شیخ مفید در ارشاد بسند متصل از عبد الله بن عطا که گفت ما دیدیم العلماء عند احد
قط اصغر منهم عند ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین علیهم السلام و لقد رأیت الحکم بن عتیبة مع جلالته فی القوم
بین یدیه کانه صبی بین یدی معلمه و کان جابر بن یزید الجعفی اذا روی عن محمد بن علی علیهما السلام شیئا قال
حدثنی وصی الاوصیاء و وارث علوم الانبیاء محمد بن علی بن الحسین علیهم السلام و شیخ مفید در ارشاد نقل کرده
بسند متصل از ... که گفت ... عبد الملک ... و نقل ...
و نقل میکند از ... علی بن الحسین علیه السلام که آنحضرت فرمود ... ثم ...
که ... شیخ رازی میگوید که ... متعلق ... او ... اند
گفت که ... شیخ رازی میگوید که ... نقل کرده از ... و بعد از او ...
از قول ... نقل ... عبد الحمید ... و ...
... گفت ... علی علیه السلام
... از بزرگتر ... علی
... ابا جعفر علیه السلام ... از قول او ... روایت
... روایت کرده ... از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
... از حضرت ... از قول آنحضرت ... روایت کرده از حضرت ... علیه السلام
روایت ... از قول آنحضرت ... مردم بسیار از علم کلام ... الله
اخبار ... و مناظره کرده آنحضرت با ... و حفظ کرده از آنحضرت ... بسیار ... شیخ مفید ... اید
شیخ مفید فضایل و مناقب آنحضرت نزد شیعه و اهل سنت ... و در کتب ... بسیار نقل ... معجزات
فصل سوم در بیان نقل معجزات آنحضرت ... از رساله ... از این ...
... بسیار ... از رساله ... بعضی ... از معجزات ... الله
... نقل ... بعضی از کتب معتبره نقل ... در ... که عرض کردم با آنحضرت که ...
... میکنم ... فرمود ... عرض کردم با آنحضرت ...
حاجتی دارم ... فرمود که حاجت ... عرض کردم که تعلیم کن مرا اسم اعظم را فرمود که طاقت آن نداری ...
عرض کردم ... فرمود ... بیت ... پس آنحضرت ... خود ...
... شد ... پس آنحضرت فرمود ... تعلیم کن ... عرض کردم
خیر ... آنحضرت ... معجزه ... آنحضرت ... نقل ... باید

از بعضی کتب معتبره که بسند متصل نقل شده باید از حضرت صادق علیه السلام که آنحضرت وارد شدند [illegible]

[illegible]

پس عرض کردم چه کردی با این کار [illegible]

[illegible]

چون منقضی شد این امر ... حضرت رسول صلی الله علیه و آله و علی بن ابی طالب علیه السلام ...

[illegible]

الامام و الزام خلو الزمان عن الامام ...

[illegible]

فصل دوم در بیان فضایل و مناقب آنحضرت ابن حجر در صواعق در اواخر کلام خود در ذکر حالات حضرت باقر علیه السلام میگوید
و خلف ستة اولاد افضلهم و اکملهم جعفر الصادق و من ثم کان خلیفته و وصیه و نقل الناس عنه من العلوم ما سارت
به الرکبان و انتشر صیته فی جمیع البلدان و روی عنه الائمة الاکابر کیحیی بن سعید و ابن جریج و مالک و السفیانین و ابی حنیفة
و شعبة و ایوب السجستانی انتهی کلامه و محمد بن طلحه شافعی در [illegible] در بیان احوال آنحضرت میگوید هو من عظماء اهل البیت و ساداتهم
علیهم السلام ذو علوم جمة و عبادة موفورة و اوراد متواصلة و زهادة بینة و تلاوة کثیرة یتتبع معانی القرآن الکریم و یستخرج من بحر جواهره
و یستنتج عجائبه و یقسم اوقاته علی انواع الطاعات بحیث یحاسب علیها نفسه رؤیته تذکر بالآخرة و استماع کلامه
یزهد فی الدنیا و الاقتداء بهدیه یورث الجنة نور قسماته شاهد انه من سلالة النبوة و طهارة افعاله تصدع بانه
من ذریة الرسالة نقل عنه الحدیث و استفاد منه العلم جماعة من اعیان الائمة و اعلامهم مثل یحیی بن سعید الانصاری
و ابن جریج و مالک بن انس و الثوری و ابن عیینة و ابی حنیفة و شعبة و ایوب السجستانی و غیرهم و عدوا اخذهم منه
منقبة شرفوا بها و فضیلة اکتسبوها الی ان قال بعد ذکر تاریخ الولادة و النسب و اما مناقبه و صفاته فتکاد تفوق
عدد الحاصر و یحار فی انواعها فهم الیقظ الباصر حتی ان من کثرة علومه المفاضة علی قلبه من سجال التقوی صارت الاحکام
التی لا تدرک عللها و العلوم التی تقصر الافهام عن الاحاطة بحکمها تضاف الیه و تروی عنه و قد قیل ان کتاب الجفر
الذی بالمغرب یتوارثه بنو عبد المؤمن هو من کلامه و ان فی هذه لمنقبة سنیة و درجة فی مقام الفضائل علیة و نعمه
این کلمات [illegible] میگوید [illegible] نبذة یسیرة مما نقل عنه [illegible] علامه مجلسی [illegible] بحار الانوار نقل [illegible]
کتاب حلیة الاولیاء ابو نعیم آورده که جعفر بن محمد الصادق [illegible] حدث عنه من الائمة و الاعلام مالک بن انس و شعبة بن الحجاج و سفیان
الثوری و ابن جریج و عبد الله بن عمرو و روح بن القاسم و سفیان بن عیینة و سلیمان بن بلال و اسماعیل بن جعفر و حاتم
بن اسماعیل و عبد العزیز بن المختار و وهب بن خالد و ابراهیم بن طهمان فی آخرین و قال و اخرج عنه مسلم فی صحیحه
محتجا بحدیثه و قال غیره روی عنه مالک و الشافعی و الحسن بن صالح و ابو ایوب السجستانی و عمرو بن دینار و احمد بن حنبل
و قال مالک بن انس ما رأت عینی و لا سمعت اذنی و لا خطر علی قلب بشر افضل من جعفر الصادق فضلا و
علما و عبادة و ورعا و کلام اهل سنت در این مقام بسیار است و در فضیلت آنحضرت [illegible]
[illegible] و انتشار علم در زمان آنحضرت و استفاده فرق مختلف علم را از وجود مبارک آنحضرت صلوات الله علیه [illegible]
و اگر تامل در این مقام شود واضح خواهد شد که در این مرحله فرقی بین آنحضرت و سایر ائمه طاهرین [illegible]
و اهل حق سلام الله علیهم اجمعین نمیباشد از جهت آنکه این مطلب مسلم بین اهل سنت باشد فضلا عن شیعه
که این حضرت و سایر ائمه علیهم السلام صلوات الله [illegible] استفاده علم را از احدی نکرده اند حتی معاندین ایشان [illegible]
[illegible]

فصل سوم در بیان معجزات آنحضرت ابن حجر در صواعق میگوید و من مکاشفاته ان ابن عمه عبد الله المحض کان شیخ بنی هاشم
[illegible]

چو بیابانی که مورد رنگ آب زرد شود و هم صفت نیکی است که [illegible] غلبه کند براه [illegible]
حضرت شیخ جلیل قطب الدین راوندی در کتاب خرایج نقل نموده است از عثمان ابن حمزه که گفت [illegible] با حضرت صادق
علیه السلام و در بین راه [illegible] که بخرما [illegible] پس حضرت [illegible]
[illegible] مولایم [illegible] حضرت ابی عبدالله [illegible] عثمان ابن حمزه [illegible]
[illegible] ادم [illegible] دیدم [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] پس دیدم [illegible]
[illegible]
[illegible] دعا [illegible] که خداوند [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] ابن [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] از یونس بن ظبیان که گفت خدمت حضرت صادق بودم با جماعتی [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
یا طاوس [illegible] یا غراب [illegible] یا باز [illegible]
پس [illegible] حضرت [illegible]
و [illegible] طاوس [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] شیعه و علامه [illegible] شیخ سعید الملقب بالمفید
در ارشاد [illegible] جمهور شیعه بعد از حضرت [illegible] بر خلافت و امامت حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام
و عرض میدارم که مخالفین با جمهور شیعه طایفه قلیله پیدا شدند از شیعه که بعضی قائل بامامت اسمعیل و بعضی
دیگر قائل بامامت عبدالله [illegible] اسمعیل [illegible] و کان اسمعیل اکبر
الاخوة و كان ابو عبدالله عليه السلام شديد المحبة له و البر به و الاشفاق عليه و كان قوم من الشيعة يظنون انه القائم بعد
ابيه و الخليفة له من بعده اذ كان اكبر اخوته سنا و لميل ابيه اليه و اكرامه له فمات في حيوة ابيه عليه السلام بالعريض
و حمل على رقاب الرجال الى ابيه بالمدينة حتى دفن بالبقيع و روي ان ابا عبدالله عليه السلام جزع عليه جزعا شديدا و حزن
عليه حزنا عظيما و تقدم سريره بغير حذاء و لا رداء و امر بوضع سريره على الارض قبل دفنه مرارا كثيرة و كان
يكشف عن وجهه و ينظر اليه يريد بذلك تحقيق امر وفاته عند الظانين خلافته له من بعده و ازالة الشبهة

اشتهر منهم في حيوته فلما مات اسمعيل انصرف عن القول بامامته بعد ابيه من كان يظن ذلك فيعتقده من اصحاب ابيه و اقام
على حيوته شرذمة لم تكن من خاصة ابيه و لا من الرواة عنه و كانوا من الاباعد و الاطراف فلما مات الصادق عليه السلام انتقل
فريق منهم الى القول بامامة موسى بن جعفر عليه السلام بعد ابيه و افترق الباقون فريقين فريق منهم رجعوا عن حيوة اسمعيل و قالوا
بامامة ابنه محمد بن اسمعيل لظنهم ان الامامة كانت في ابيه و ان الابن احق بمقام الامامة من الاخ و فريق ثبتوا على حيوة
اسمعيل و هم اليوم شذاذ لا يعرف احد منهم يومى اليه و هذان الفريقان يسميان بالاسمعيلية و المعروف منهم الان
من يزعم ان الامامة بعد اسمعيل في ولده و ولد ولده الى اخر الزمان و كان عبدالله بن جعفر اكبر
اخوته بعد اسمعيل و لم يكن منزلته عند ابيه منزلة غيره من ولده في الاكرام و كان متهما بالخلاف على ابيه في الاعتقاد و يقال
انه كان يخالط الحشوية و يميل الى مذهب المرجئة و ادعى بعد ابيه الامامة و احتج بانه اكبر اخوته الباقين فاتبعه على
قوله جماعة من اصحاب ابي عبدالله عليه السلام ثم رجع اكثرهم بعد ذلك الى القول بامامة اخيه موسى عليه السلام لما تبينوا ضعف دعواه
و قوة امر ابي الحسن عليه السلام و دلالة حقه و براهين امامته و اقام نفر يسير منهم على امرهم و دانوا بامامة عبدالله
و هم الطائفة الملقبة بالفطحية و انما لزمهم هذا اللقب لقولهم بامامة عبدالله و كان افطح الرجلين و يقال انهم لقبوا بذلك
لان داعيهم الى امامة عبدالله كان رجلا يقال له عبدالله بن افطح [illegible]
و اما متعلق [illegible] سید ما و مولانا ابو ابراهیم موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام
و این باب مشتمل است بر یک مقدمه و سه فصل مقدمه در بیان نسب شریف حضرت و تاریخ ولادت و [illegible]
قال الشيخ السعيد الملقب بالمفيد في ارشاده و كان الامام بعد ابي عبدالله عليه السلام ابنه ابا الحسن موسى بن جعفر العبد
الصالح عليه السلام لاجتماع خلال الفضل فيه و الكمال و لنص ابيه بالامامة عليه و اشارته بها اليه و كان مولده عليه السلام
بالابواء سنة ثمان و عشرين و مائة و قبض عليه السلام ببغداد في حبس السندي بن شاهك لست خلون من رجب
سنة ثلث و ثمانين و مائة و له يومئذ خمس و خمسون سنة و امه ام ولد يقال لها حميدة البربرية و كانت مدة خلافته
و مقامه في الامامة بعد ابيه عليهما السلام خمسا و ثلثين سنة و كان يكنى ابا ابراهيم و ابا الحسن و ابا علي و يعرف بالعبد الصالح
و ينعت ايضا بالكاظم عليه السلام علامه مجلسی [illegible] در بحار الانوار نقل [illegible] از بعضی کتب معتبره [illegible]
بالابواء منزل بين مكة و المدينة لسبع خلون من صفر سنة ثمان و عشرين و مائة و قبض عليه السلام ببغداد في حبس
السندي بن شاهك لخمس بقين من رجب و قيل ايضا لخمس خلون من رجب سنة ثلث و ثمانين و مائة و له يومئذ اربع و
خمسون سنة و امه ام ولد يقال لها حميدة البربرية و يقال لها حميدة المصفاة و كانت مدة امامته
خمسا و ثلثين سنة و قام بالامر و له عشرون سنة و كانت في ايام امامته بقية ملك المنصور ابي جعفر
ثم ملك ابنه المهدي عشر سنين و شهرا ثم ملك ابنه الهادي موسى بن محمد سنة و شهرا ثم ملك هرون بن محمد الملقب
بالرشيد و استشهد بعد مضي خمس عشرة سنة من ملكه مسموما في حبس السندي بن شاهك و دفن بمدينة
السلام في المقبرة المعروفة بمقابر قريش فصل اول در بیان ادله بر اثبات [illegible] دلیل عام و دلیل خاص و [illegible]
بر اثبات امامت و خلافت حضرت [illegible] اخبار [illegible] دلیل عام [illegible]
[illegible] قسم [illegible]

و حضرت امیر علیه السلام و سایر ائمه کرام ... [illegible]

حضرت رسول صلی الله علیه و آله ... [illegible]

[illegible]

جعفر صادق ... [illegible]

[illegible]

متواتر میباشد ... [illegible]

[illegible]

... عن المفضل بن عمر قال دخلت علی سیدی جعفر بن محمد علیهما السلام فقلت یا سیدی ... [illegible]

[illegible]

طلحه شافعی میگوید هو الامام الکبیر القدر العظیم الشأن الکثیر التهجد الجاد فی الاجتهاد المشهود له بالکرامات المشهور بالعبادة
المواظب علی الطاعات یبیت اللیل ساجدا و قائما و یقطع النهار متصدقا و صائما و لفرط حلمه و تجاوزه عن المعتدین
علیه دعی کاظما کان یجازی المسیء باحسانه الیه و یقابل الجانی علیه بعفوه عنه و لکثرة عباداته کان یسمی بالعبد الصالح و
یعرف فی العراق بباب الحوائج الی الله لنجح المتوسلین الی الله تعالی به کراماته تحار منها العقول و تقضی بان له عند الله قدم
صدق و لا یزول شیخ الطائفه الحقه در ارشاد میفرماید که کان ابو الحسن موسی علیه السلام اعبد اهل زمانه و افقههم و اسخاهم
کفا و اکرمهم نفسا و روی انه کان یصلی نوافل اللیل و یصلها بصلوة الصبح ثم یعقب حتی تطلع الشمس و یخر لله ساجدا
فلا یرفع راسه من الدعاء و التحمید حتی یقرب زوال الشمس و کان یدعو کثیرا فیقول اللهم انی اسئلک الراحة عند الموت
و العفو عند الحساب و یکرر ذلک و کان من دعائه علیه السلام عظم الذنب من عبدک فلیحسن العفو من عندک و کان یبکی من
خشیة الله حتی تخضل لحیته بالدموع و کان اوصل الناس لاهله و رحمه و کان یتفقد فقراء المدینة فی اللیل فیحمل الیهم
الزنبیل فیه العین و الورق و الادقة و التمور فیوصل الیهم ذلک و لا یعلمون من ای جهة هو چون وضع این رساله
بر اختصار میباشد اکتفا بهمین در این مقام نمود معتقد امامیه آنکه افضلیت حضرت محمد [illegible] در رتبت
و تعبیر افضلیت در این موارد از باب ضیق عبارت میباشد و الا غلطات بعدم قدر جامع بین علیهم السلام و
بین غیرهم در صفاتهم الکمالیه بعدم السنخیه بینهم و بین غیرهم فی المقام المختص بهم علیهم السلام و فضائل و کمالات که
ظهور خوارق عادات که از حضرت شده سایر ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین در کتب [illegible] احصا کرد
ناچیده باشد فصل سوم در بیان معجزات آنحضرت یکی از معجزات مشهوره بین شیعه و عامه که از آنحضرت
واقع شد قصه شقیق بلخی بوده که ابن حجر نقل کرده و این قصه در بین عامه مشهور میباشد و مشتمل است بر قصه
بر سه معجزه از آنحضرت و بلکه اخبار آنحضرت از آنچه شقیق در ذهن خود گذرانیده بود و تا آنجا چون شنیده و باله
[illegible] خارق عادت آنحضرت و تا آنجا مبدل شده ریگ بسویق و شکر و یکی از معجزات آنحضرت که این قصه مشهور
میباشد و شیخ طایفه هم در ارشاد نقل میفرماید قصه علی بن یقطین میباشد و اجمال آن قصه این است که علی بن یقطین
که در زمان هارون بود و خیلی مقرب درگاه او بود و در حسب باطن از شیعیان آنحضرت بود یک وقت از حضرت سؤال کرد
از طریق کیفیت وضوء آنحضرت جواب مرقوم داشته بطریق عامه کیفیت وضوء را بیان فرموده علی بن یقطین
خیلی متعجب شد از جهت آنکه دید این فرمایش آنحضرت فی الواقع با اجماع جماعت میگویند ولیکن چون حضرت امر فرموده شیعه
بود بهمان طریق وضو میگرفت و در همان ایام اشخاص [illegible] مشغول بودند با علی بن یقطین نزد هارون گفتند که علی بن
یقطین از رفضه و از شیعیان موسی بن جعفر علیهما السلام میباشد و اگر بخواهی صدق قول ما را بدانی ملتفت حال او باش
در خلوت که بطریق رفضه وضو میگیرد هارون مواظبت نمود و او را در منزل خلوتی گذاشت و مترصد حال او بود
تا وقت نماز داخل شد دید او [illegible] بطریق اهل سنت وضو میگیرد که هارون [illegible] اختیار شد و فریاد
از که دروغ میگویند کسانیکه میگویند تو رافضی میباشی از علی بن یقطین چون این قضیه واقع شد [illegible] نوشت حضرت
علی بن یقطین و بطریق شیعه مرقوم داشت کیفیت وضو [illegible] از معجزات [illegible] طایفه [illegible]
نقل شده و خلاصه این قضیه این است که نقل میفرماید از اسماعیل از اصحاب آنحضرت که گفت با آنحضرت سوار [illegible]

شدم رفتیم بصحرا و در بین راه شیری رسید و بهمهمه میکرد آن شخص میگوید که ترسیدم آن شیر آمد تا نزدیک حضرت و دندان خود میکرد
و صدا میکرد و حضرت ایستاده میکرد تا آنکه شیر آمد و دست بر خود دراز گذاشت بر شانه اسب آنحضرت آن شخص میگوید
و از خیال خوف گرفت بعد آن شیر یک طرفی رفت و حضرت توجه بطرف قبله فرمودند و دستهای مبارک خود را بلند
کردند و دعا فرمودند و من نفهمیدم چه فرمودند بعد اشاره بآن شیر فرمودند و شیر بهمهمه از دور رفت و حضرت میفرمود
آمین آمین و شیر رفت و من خیلی در تعجب شدم از حضرت سؤال کردم قضیه را فرمودکه شیر آمده و اظهار داشت که جفتش دارد
بچه میزاید و خیلی سخت شده براو از من خواست که دعا کنم دعا کردم و خبر دادم باو که جفت تو خلاص شد و بچه نر زاده
خواهد بود و گفت خداوند مسلط نکند خداوند بر شیعیان تو و بر تو و فرزند تو و شیعیان تو و من آمین گفتم و بعد حضرت بر
آن شیر رفت و گفت خداوند مسلط نکند و گفت [illegible] از آنجمله قصه شخصی بود که حضرت بر روز دو
جلب قطعه [illegible] در عراق نقل میفرماید از اسحق بن عمار که گفت چون هارون الرشید حبس نمود حضرت را
شدند ابو یوسف و محمد بن الحسن که از رفیق ابو حنیفه بودند بر حضرت از اجلاس انفر گفت بدیگری که ما با امام
میباشیم یا او و یا قرب شیعیان و تنها باشیم و جلسای بدیده عرضه میدارم غرض این نفر از کلام خود این بود که رد علم و
تفحص کنیم [illegible] و مقصود آنها از راه خدمت حضرت [illegible] تا به کنند حضرت [illegible]
سؤال کنند و در این بین شخصی از جانب سندی شاهک موکل حضرت آمد خدمت حضرت و عرض کرد [illegible] نوبت من
شد و بیرون رفت از حاجتی دارید بفرمایید که تا مرتبه دیگر که نوبت من شود حاجت شما را انجام دهم حضرت فرمود حاجتی ندارم
چون آن شخص رفت حضرت فرمود با ابو یوسف و محمد خیلی تعجب است از این شخص امروز سؤال میکند که باو حاجت خود را بگویم که او
نمیکند که نوبت او کی میباشد حاجت مرا انجام بدهد و حال آنکه این شخص امشب خواهد مرد و دیگر نوبت او نمیشود بعد گفتند که
ما آمدیم که از او سؤال کنیم مسئله واجب و مستحب و او خبر میدهد از بعد از آنکه از قبیل علم غیب میباشد بسیار خوب است
و یک نفر را موکل گذاریم که از حال آن شخص [illegible] بگفتند که تا فردا خبر بیاورد برای ما خبر بدهد از آن شخص
مستحفظ که خبر بیاورد از خانه آن شخص بود [illegible] صبح شد صدای بلند شد از خانه آن شخص و میگفتند
چون آن شخص [illegible] فرزند ابو یوسف و محمد بسیار زده شدند و در آن حال حضرت
گفتند که بحالت مرده بسیار زده شد از راه [illegible] آمدند و نقر [illegible]
کم باو [illegible] علم از راه رسیدند [illegible] سلام کردند و نفر [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible] چون حضرت [illegible] و منکر میشدند [illegible]
الحصر بسیار میباشد [illegible] و اقتصار باین مرتبه میشود [illegible] و نوادر و مجلدات
ائمه بعضی از معجزات و اخبار کثیره در باب معجزات آنحضرت در کتب اخبار و کتب سیر و تواریخ
مفید قطع میباشد علاوه بر اخبار دیگر از آنحضرت و ارد شده در باب تنصیص باامامت حضرت
الرضا علیه الآلاف التحیه و الثناء باب دهم در بیان اثبات خلافت و امامت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله و سلامه علیه
ابو الحسن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب صلوات الله علیهم اجمعین و تاریخ ولادت و
وفات آنحضرت مشتمل است بر یک مقدمه و دو فصل مقدمه در بیان نسب شریف و تاریخ ولادت
و وفات آنحضرت [illegible] طایفه در ارشاد میفرماید که کان الامام بعد ابی الحسن موسی بن جعفر علیه السلام
ابنه ابا الحسن علی بن موسی الرضا علیهما السلام لفضله علی جماعة اخوته و اهل بیته و ظهور علمه و حلمه و ورعه

واجتمع فی اصول [illegible] علی ذلک فیه ومعرفته به منه ولنص ابیه علیه السلام علی امامته من بعده واشارته الیه بذلک دون
جماعة اخوته واهل بیته وکان مولده علیه السلام بالمدینة سنة ثمان واربعین ومائة وقبض علیه السلام بطوس من
ارض خراسان فی صفر سنة ثلث ومائتین وله یومئذ خمس وخمسون سنة وامه ام ولد یقال لها ام البنین وکانت
مدة امامته وقیامه بعد ابیه فی خلافته عشرین سنة و علامه مجلسی قدس سره در بحار الانوار نقل نموده
از بعض کتب معتبره ولد علیه السلام بالمدینة سنة ثمان واربعین ومائة یوم الجمعة ویقال انه ولد لاحدی عشرة
لیلة خلت من ذی القعدة یوم الجمعة سنة ثلث وخمسین ومائة بعد وفات ابی عبد الله علیه السلام بخمس سنین
وقیل یوم الخمیس وامه ام ولد یقال لها ام البنین واسمها نجمة ویقال لها سکن النوبیة ویقال تکتم و
قبض علیه السلام بطوس من خراسان فی قریة یقال لها سناباد فی آخر صفر وقیل انه توفی فی شهر رمضان لسبع
بقین منه یوم الجمعة من سنة ثلث ومائتین وله یومئذ خمس وخمسون سنة وکانت مدة امامته وخلافته
لابیه عشرین سنة وکانت فی ایام امامته بقیة ملک الرشید وملک محمد الامین بعده ثلث سنین وخمسة و
عشرین یوما ثم خلع الامین واجلس عمه ابراهیم بن المهدی المعروف بابن شکلة اربعة عشر یوما ثم اخرج
محمد ثانیة وبویع له وبقی بعد ذلک سنة وسبعة اشهر وقتله طاهر بن الحسین ثم ملک المامون عبد الله بن
هارون بعده عشرین سنة واستشهد علیه السلام فی ایام ملکه فصل اول در بیان ادله بر اثبات امامت
وخلافت حضرت [illegible] سابقین سلام الله علیهم اجمعین [illegible]
[illegible] دلیل عام چنانچه سابقا معلوم [illegible] لفظ و عقل دلیل عام لفظی اخبار
صادره از حضرت رسول صلی الله علیه وآله [illegible] و سایر ائمه طاهرین
سلام الله علیهم اجمعین [illegible] در باب تعیین ائمه اثنا عشر [illegible] و اسمائهم
ودر جمله [illegible] اخبار [illegible] که نقل [illegible] شیخ صدوق [illegible]
بسند متصل [illegible] الصادق علیه السلام قال الائمة اثنا عشر قلت یا ابن رسول الله فسمهم لی
قال من الماضین علی بن ابی طالب علیه السلام والحسن والحسین وعلی بن الحسین ومحمد بن علی ثم انا قلت فمن بعدک یا ابن
رسول الله فقال انی اوصیت الی ولدی موسی وهو الامام بعدی قلت فمن بعد موسی قال علی ابنه یدعی بالرضا
یدفن فی ارض الغربة من خراسان ثم بعد علی ابنه محمد وبعد محمد علی ابنه وبعد علی الحسن ابنه والمهدی من
ولد الحسن [illegible] واین طایفه از اخبار [illegible] حد تواتر [illegible]
[illegible]
[illegible] دلیل قطعی [illegible] مطلوب [illegible] و اما دلیل
عام عقلی [illegible] حضرت [illegible] معصوم [illegible]
میباید خلو زمان از امام [illegible] باب سوم [illegible] ثابت [illegible]
[illegible] افضلیت آن حضرت [illegible] معلوم شد و اما عصمت آن حضرت
[illegible] عصمت [illegible] ائمه سابقین سلام الله علیهم اجمعین
معلوم خواهد شد و کذلک [illegible] آن حضرت [illegible] امامت خود [illegible] معجز

از آن حضرت باخبار متواتره که بعضی از آنها در فصل سوم [illegible] معلوم [illegible]
دلیل خاص لفظی عبارتست از تنصیص حضرت موسی بن جعفر سلام الله علیهما بر امامت و خلافت آن حضرت
و اخبار وارده در این باب بسیار است [illegible] از حد تواتر [illegible] چنانچه از ملاحظه کتاب بحار الانوار
معلوم میشود [illegible] کتب معتبره نقل [illegible] باید [illegible]
بعضی از آنها [illegible] نقل [illegible] اخبار [illegible] یزید بن سلیط قال لقیت
موسی بن جعفر علیهما السلام فقلت اخبرنی عن الامام بعدک [illegible]
[illegible] فقلت [illegible] ثم قال [illegible]
یا ابا عمارة انی خرجت من منزلی فاوصیت فی الظاهر الی بنی واشرکتهم مع علی ابنی وافردته بوصیتی فی
الباطن ولقد رایت رسول الله صلی الله علیه وآله فی المنام وامیر المؤمنین علیه السلام معه ومعه خاتم
وسیف وعصا وکتاب وعمامة فقلت له ما هذا فقال اما العمامة فسلطان الله عز وجل واما السیف فعزة
الله عز وجل واما الکتاب فنور الله عز وجل واما العصا فقوة الله عز وجل واما الخاتم فجامع هذه الامور
ثم قال [illegible] والامر قد خرج الی علی ابنک [illegible] ثم قال یا یزید انها ودیعة عندک فلا تخبر بها
الا عاقلا او عبدا امتحن الله قلبه للایمان او صادقا ولا تکفر نعم الله تعالی وان سئلت عن الشهادة فادها
[illegible] شیخ مفید [illegible] ممن روی النص علی الرضا علی بن موسی علیهما السلام بالامامة
من ابیه والاشارة منه بذلک من خاصته وثقاته واهل الورع والعلم والفقه من شیعته داود بن
کثیر الرقی ومحمد بن اسحاق بن عمار وعلی بن یقطین ونعیم القابوسی والحسین بن المختار وزیاد بن مروان
والمخزومی وداود بن سلیمان ونصر بن قابوس وداود بن زربی ویزید بن سلیط ومحمد بن سنان
[illegible] داود الرقی قال قلت لابی ابراهیم علیه السلام جعلت فداک انی قد
کبرت سنی فخذ بیدی وانقذنی من النار من صاحبنا بعدک قال فاشار الی ابنه ابی الحسن علیه السلام فقال
هذا صاحبکم من بعدی [illegible] روایت [illegible] متصل [illegible]
[illegible] لابی ابراهیم علیه السلام [illegible]
[illegible] الامام بعدک [illegible]
قابوس قال قلت لابی ابراهیم علیه السلام انی سالت اباک من الذی یکون بعدک فاخبرنی انک انت هو [illegible]
[illegible] فاخبرنی من الذی یکون بعدک [illegible]
[illegible] ابنی [illegible] یزید بن سلیط
[illegible] فی حدیث طویل [illegible] ابراهیم علیه السلام انه قال فی السنة التی قبض فیها [illegible]

و الامر الیه [illegible] علی بن موسی الرضا علیه السلام و ابا علی [illegible] علی بن الحسین صلوات الله علیهم
اجمعین [illegible] اخبار کثیره [illegible] باشد که [illegible] بلاد [illegible] مشهور [illegible]
[illegible] در فضائل آن حضرت [illegible] نقل میکند [illegible]
[illegible] علیه السلام را [illegible] میکند [illegible] آن حضرت را میگوید [illegible]
و من [illegible] محل مهجته [illegible] و شرکه فی مملکته و فوض الیه امر خلافته فانه [illegible]
بیعته [illegible] الرضا علی عهده و اشهد علیه جمیعا [illegible]
[illegible]
یستطیع [illegible] ذلک کله [illegible] معروف الکرخی [illegible]
و قال الحاکم ابو عبد الله [illegible] سمعت [illegible]
[illegible] رایت النبی صلی الله علیه و سلم فی المنام فی المنزل الذی ینزله الحاج
ببلدنا فسلمت علیه فوجدت عنده طبقا من خوص المدینة فیه تمر صیحانی فناولنی منه ثمانی عشرة فتأولت
ان اعیش عدتها فلما کان بعد عشرین یوما قدم ابو الحسن علی الرضا من المدینة و نزل ذلک المسجد و هرع
الناس بالسلام علیه فمضیت نحوه فاذا هو جالس فی الموضع الذی رایت النبی صلی الله علیه و سلم جالسا
فیه و بین یدیه طبق من خوص المدینة فیه تمر صیحانی فسلمت علیه فاستدنانی و ناولنی قبضة من ذلک
التمر فاذا عدتها بعدد ما ناولنی النبی صلی الله علیه و سلم فی النوم فقلت زدنی فقال لو زادک رسول الله
صلی الله علیه و سلم لزدناک و کمال الدین محمد بن طلحه شافعی میگوید [illegible] ابو الحسن علی الرضا بن موسی
الکاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب قد تقدم القول فی امیر المؤمنین علی و
زین العابدین علی و جاء هذا [illegible] و هو امعن نظره و فکره وجده فی الحقیقة [illegible] فحکم انه ثالث العلیین
نمی ایمانه و علا شأنه و ارتفع مکانه و اتسع امکانه و کثر اعوانه و ظهر برهانه حتی احله الخلیفة المأمون
محل مهجته و شرکه فی مملکته و فوض الیه امر خلافته و عقد له علی رؤس الاشهاد عقد نکاح ابنته و کانت
مناقبه علیه و صفاته الشریفة سنیة و مکارمه حاتمیة و شنشنته اخزمیة و اخلاقه عربیة و نفسه الشریفة هاشمیة
و ارومته الکریمة نبویة فمهما عد من مزایاه کان علیه اعظم منه و مهما فصل من مناقبه کان اعلی رتبة منه
علامه مجلسی قدس الله سره در بحار الانوار نقل نموده اند از کتب بسیار معتبره که روایت کرده است
حاکم ابو عبد الله الحافظ باسناده عن الفضل بن [illegible] عبد السلام بن صالح الهروی قال ما رایت
اعلم من علی بن موسی الرضا علیه السلام و لا رآه عالم الا شهد بمثل شهادتی و لقد جمع المأمون فی مجالس له
ذوات عدد علماء الادیان و فقهاء الشریعة و المتکلمین فغلبهم عن آخرهم حتی ما بقی احد منهم الا اقر
له بالفضل و اقر علی نفسه بالقصور و لقد سمعت علی بن موسی الرضا علیهما السلام یقول کنت اجلس
فی الروضة و العلماء بالمدینة متوافرون فاذا اعیی الواحد منهم عن مسئلة اشاروا الیّ باجمعهم و
بعثوا الیّ بالمسائل فاجیب عنها قال ابو الصلت و لقد حدثنی محمد بن اسحاق بن موسی بن جعفر عن ابیه موسی بن
جعفر کان یقول لبنیه هذا اخوکم علی بن موسی عالم آل محمد فسلوه عن ادیانکم و احفظوا ما یقول لکم

فانی سمعت ابا جعفر [illegible] علیهما السلام غیر مرة یقول ان عالم آل محمد لفی صلبک و لیتنی ادرکته فانه سمی امیر
المؤمنین علی علیه السلام فضائل و مناقب حضرت [illegible] حضرت [illegible] زمان [illegible]
[illegible]
[illegible] صادق علیهما السلام [illegible]
نشر [illegible] علوم بسیار [illegible] تمام ائمه علیهم السلام [illegible]
و مناقب [illegible] فوق مرتبه [illegible] مشهور [illegible]
صادر از آن حضرت [illegible] نقل شده [illegible] معجزات [illegible]
[illegible]
[illegible] در خدمت آن حضرت بودم [illegible] مأمون [illegible]
[illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عزیز مصر [illegible]
[illegible] عزیز مصر [illegible]
[illegible] حضرت یوسف [illegible]
[illegible] حضرت یوسف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
معجزات آن حضرت [illegible] نقل [illegible] میگوید از جمله
مناقب آن حضرت [illegible]

ما مون بودند این امر انها را خوش نیامد و بترسیدند که امر خلافت از بنی العباس سلب شود و بنی هاشم
منتقل شود و ازین جهت ازان حضرت نفرت بهم رسانیدند و عادت حضرت این بود که هر وقت اراده
[illegible]

خارج شدند و فرمودند با میر غلامان که این گناه به بینید از نا دروغ او معلوم شود پس از ...
[illegible]

اثر بلیغ نگذارد بدین [illegible] و صورت [illegible] برخواستند [illegible] و [illegible] بودند و خلق [illegible] میکردند
و متحیر بودند [illegible] آنکه [illegible] صاحب فارغ شدند آمدند [illegible] عرض کردند یا [illegible]
فی الحضر [illegible] امر [illegible] در [illegible] این [illegible] و اشان [illegible] کردند پس [illegible] که حضرت [illegible]
فرمود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بسیار [illegible]
[illegible] یهود و نصاری و سایر ملل [illegible]
[illegible]
[illegible] رساله [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم باب یازدهم در بیان ادله بر اثبات خلافت و امامت از برای سید ما و مولانا
محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین
و ذکر [illegible] بر یک مقدمه و [illegible] فصل مقدمه در بیان نسب شریف و تاریخ تولد و وفات
آنحضرت [illegible] شیخ طایفه [illegible] ارشاد [illegible] و کان الامام بعد الرضا علی بن موسی ابنه محمد بن علی
علیهم السلام بالنص علیه و الاشارة من ابیه الیه و تکامل الفضل فیه و کان مولده علیه السلام فی شهر
سنة خمس و تسعین و مائة بالمدینة و قبض ببغداد فی ذی القعدة سنة عشرین و مائتین و له یومئذ
خمس و عشرون سنة فکانت مدة خلافته لابیه و امامته و بعده سبع عشرة سنة و امه ام ولد
یقال لها سبیکة و کانت نوبیة و علامه مجلسی [illegible] نقل [illegible]
[illegible] ابنه علیه السلام ولد فی شهر رمضان من سنة خمس و تسعین و مائة لسبع عشرة لیلة مضت [illegible]
قبل النصف منه لیلة الجمعة و فی روایة ابن عیاش ولد یوم الجمعة لعشر خلون من رجب و قبض علیه السلام
ببغداد فی آخر ذی القعدة سنة عشرین و مائتین و له یومئذ خمس و عشرون سنة و کانت مدة خلافته

لابیه سبع عشرة سنة و کانت فی ایام امامته بقیة ملک المأمون و قبض فی اول ملک المعتصم [illegible]
[illegible] و امه ام ولد یقال لها سبیکة و یقال درة ثم سماها الرضا علیه السلام خیزران و کانت نوبیة و
لقبه علیه السلام التقی و المنتجب و الجواد [illegible] و کنیته ابو جعفر [illegible] المعتصم الی بغداد فی
فی اول سنة خمس و عشرین و مائتین [illegible] فی ذی القعدة [illegible]
مسموما و خلف من الولد علیا ابنه الامام و موسی و من البنات حکیمة و خدیجة و ام کلثوم و یقال انه خلف
فاطمة و امامة ابنتیه و لم یخلف غیرهم فصل اول در بیان ادله بر اثبات خلافت و امامت از برای آنحضرت
ادله بر امامت آنحضرت [illegible] عام و خاص و ادله عامه لفظیه [illegible] و عقلیه اما ادله عامه لفظیه
اخبار متواتره قطعیه [illegible] از حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible] در بیان خلفا و بعد از
خود [illegible] از اینها [illegible] که خلفا و بعد از من [illegible] نفر [illegible] از قریش [illegible] تعیین
[illegible] اینها را در این ائمه اثنی عشر [illegible]
از حضرت امیر علیه السلام و سایر ائمه الی حضرت رضا علیه التحیة و الثنا و جمله از این اخبار در
ابواب سابقه [illegible] و تفصیل اینها در باب [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت باقر علیه السلام [illegible] حضرت صادق علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جابر بن عبد الله [illegible]
[illegible] صدیقه طاهره سلام الله علیها [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فاطمه بنت [illegible]
[illegible] ابو جعفر محمد بن علی [illegible]
[illegible]
[illegible] موسی بن جعفر [illegible]

امه جاریه اسمها الخیزران ابو جعفر محمد بن علی الرضا امه جاریه اسمها خیزران ابو الحسن علی بن محمد الهادی امه
جاریه اسمها سوسن ابو محمد الحسن بن علی الرفیق امه جاریه اسمها سمانه و تکنی بام الحسن ابو القاسم
محمد بن الحسن المهدی [illegible] امه جاریه اسمها نرجس صلوات الله علیهم اجمعین و در [illegible]
خاص بر خلافت و امامت آن حضرت عبارت مبارک [illegible] حضرت رضا علیه السلام [illegible]
و [illegible] اخبار [illegible] باسناد متصله [illegible]
[illegible] بعد از [illegible] حضرت [illegible] که [illegible]
[illegible] بعد از [illegible] ایام [illegible]
[illegible] امام [illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] امام [illegible]
[illegible] امام [illegible]
[illegible] بعد از [illegible] امام بعد از [illegible] و بعد از [illegible]
و بعد از علی [illegible] و بعد از حسن [illegible] از دنیا [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت رضا [illegible]
ابو جعفر [illegible] حضرت رضا [illegible]
[illegible] حضرت جواد [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible] ابو الحسن الرضا علیه السلام علی ابنه ابی جعفر علیهما السلام
بالامامة علی بن جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام و صفوان بن یحیی و معمر بن خلاد و الحسین
بن [illegible] و ابن ابی نصر البزنطی و ابن قیاما الواسطی و الحسن بن الجهم و ابو یحیی الصنعانی و [illegible]
[illegible] باسناد متصله [illegible]
[illegible]
[illegible] سمعت علی بن جعفر بن محمد یحدث الحسن بن الحسین بن علی بن الحسین [illegible]
[illegible] ابا الحسن الرضا علیه السلام [illegible]
[illegible] علی الرضا [illegible]
علیه السلام ثم قال یا عم الم تسمع ابی و هو یقول قال رسول الله صلی الله علیه و آله بابی ابن خیرة الاماء [illegible]

[illegible] الطیبة [illegible] و ولده الطاهر [illegible]
[illegible] فقلت [illegible]
[illegible] السلام قد کنا نسئلک [illegible] ابا جعفر [illegible]
[illegible] ابو جعفر [illegible]
[illegible]
[illegible] در [illegible] فضائل [illegible]
فصل ثانی در بیان فضائل حضرت [illegible] بعد از ذکر احوال [illegible] حضرت رضا علیه السلام [illegible]
[illegible] محمد الجواد [illegible]
[illegible] الصبیان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
یا امیر المؤمنین ان الله تعالی [illegible]
اهل بیت المصطفی [illegible]
بعد ذلک [illegible]
[illegible]
علی کافة اهل الفضل علما و معرفة [illegible]
[illegible]
[illegible] ابا جعفر [illegible]
[illegible]
[illegible] النهار [illegible] ثم حلت له [illegible] ثم حرمت علیه [illegible]
حرمت علیه [illegible] ثم حلت له [illegible] ثم حرمت علیه [illegible] الفجر [illegible]
[illegible] ثم [illegible]
[illegible] الی المدینة [illegible]
قد [illegible] ام الفضل [illegible]

منه الا بیها ابن تسر علیها فارسلها الیها ابوها ان لم تتزوجک لیوم علیه جلاله خلاله تعود فی منزله وکلام ابن حجر را
بتمامه نقل نمودم از جهت آنکه این کلام مشتمل است بر اعجاز حضرت و دلالت بر آنکه کمال
فضیلت و شرف علم او بر این مطلب اسابقه عرض خالص که ابن حجر در طریقه تقیه بدیهه خود بر جمله عصبیت
و تعصب عداوت شیعه دارد و اصل تصنیف این کتاب او بر رد این طایفه و نقض ایشان مقصور نموده
کمال الدین محمد بن طلحه میگوید فهو وان کان صغیر السن فهو کبیر القدر رفیع الذکر و میگوید و اما مناقبه فما
اتسعت له حلبات مجال الهادی الله امتدت له اوقات اجابات قضت علیه الاقدار الالهیه بقلة
بقائه فی الدنیا بحکمها و سخت لها فقل فی الدنیا مقامه و عجل القدوم علیه لزیارته حمامه فلم تطل بها مدته
و لا امتدت فیها ایامه غیر ان الله خص بمنقبة متأنقة فی مطالع التعظیم بارقة انوارها
مرتفعة فی معارج التفضیل قیمة اقدارها بادیة لا بصار ذوی البصائر بینة منارها هادیة للعقول الی
المعرفة ایة اثارها و هی وان کانت صورتها واحدة فمعانیها کثیرة و صیغتها وان کانت صغیرة فدلالتها
کبیرة و بعد از این نقل میکند قصه مأمون و ملاقات او با حضرت را تا آخر قصه که ابن حجر نقل کرده
و شیخ طبرسی در ارشاد نقل میفرماید قصه تزویج مأمون دختر خود را با آن حضرت و کیفیه مناظره یحیی
با مأمون تا آنکه نقل میفرماید که گفتند مأمون را که این جوان اگر چه نور او تعجب آورده است و دهشت اورا
و لیکن تازه سن است و معرفت بعلم و فقه ندارد و قدری مهلت بده او را تا آنکه تعلم فقه کند
مأمون جواب میدهد که من میدانم حال این جوان را از شما و ایشان از اهل بیتی میباشند که علم ایشان
از جانب خداوند است و مواد و الهام خداوندی میباشند و همیشه پدران او در علم مستغنی
و بی نیاز بودند در علم دین و ادب از رعایا و ناقصه و اگر میخواهید امتحان کنید آن حضرت را تا آنکه
ظاهر شود از او حال او که گفتیم معلوم شود بر شما پس گفتند باین امر راضی میشویم پس قرار داده
که حاضر کنیم در محضر تو کسی را که سؤال کند او را از فقه اگر او جواب صحیح داد ما بر همه کس ظاهر
میشود جواب نبوده و در خلیفه و اگر عاجز ماند بالکفایه بیان آن قدر مأمون گفت این امر
از برای شما مباح است بروید هر وقت میخواهید فراهم کنید و عباسیون رفتند و مشورت نمودند
و آرای ایشان بر این متفق شد که یحیی بن اکثم که قاضی زمان بود خدمت آن حضرت حاضر
کنند و او از آن حضرت سؤال کند مسئله را که آن حضرت جواب نداند و با وعده اموال
نفیسه دادند و آمدند بحضور مأمون و از او خواهش نمودند که یک روزی را از جهت این
امر معین کند مأمون معین کرد یک روز را پس حاضر شدند آن روز را و یحیی بن اکثم را حاضر
نمودند و مأمون امر کرد از برای آن حضرت فرش گسترانیدند و در صدر مجلس دو متکا گذاشتند
گذاشتند آن حضرت بر آن قرار گرفت و یحیی بن اکثم هم حاضر شد خدمت آن حضرت نشست

آن حضرت نشسته بود مأمون و سایرین حاضر شدند پس یحیی بن اکثم به مأمون گفت اذن میدهی که از ابا جعفر سؤال کنم
مأمون گفت از خود او اجازه بگیر پس یحیی بن اکثم بآن حضرت عرض کرد اذن میدهی سؤال کنم
آن حضرت فرمود که بپرس هر چه میخواهی یحیی عرض کرد که چه میفرمائید در شخص محرمی که صید کند آن حضرت
فرمود آیا صید کرده در حل یا در حرم عالم بوده یا جاهل عامدا صید کرده یا خطا
حر بوده یا بنده صغیر بوده یا کبیر اول مرتبه اش بوده که صید کرده یا مکرر بعد صید او از طیور بوده
یا غیر طیور صید بچه بوده یا بزرگ صید کننده در این عمل مصر میباشد یا از عمل خود پشیمان است یا شب
در شب صید کرده یا در روز محرم از جهت عمره بوده یا محرم از جهت حج پس یحیی بن اکثم متحیر ماند و ظاهر شد
از حال او عجز و شکستگی در زبان او و به نحوی که اهل مجلس فهمیدند عجز او را پس مأمون
گفت الحمد لله که بمقصد خود نایل شدم فضل آن حضرت را و بعد شیخ نقل میفرماید تفصیل خطبه نمودن
و تزویج نمودن مأمون دختر خود را بآن حضرت تا آنکه شیخ میفرماید که مأمون بآن حضرت عرض کرد
تقریر نمائید که در حکم شقوقات مسئله که ذکر نمودید پس آن حضرت بیان میفرماید حکم هر شقی را تا آنکه
عرض میکند بآن حضرت که سؤال نمایند از یحیی مسئله را پس بعد حضرت سؤال میفرماید مسئله که عرض
داشت تا آخر قصه فصل سوم در بیان معجزات صادره از آن حضرت بیان بعضی از معجزات آن حضرت
قصه سؤال مأمون و جواب آن حضرت مسائل که در اول فصل اول ذکر شد که آن حضرت خبر داده از بچه باز شکاری
مأمون صید کرده و مأمون در دست خود گرفته بود و بعض از معجزات آن حضرت علامه مجلسی رحمه الله در کتاب
بحار الانوار نقل میفرماید از بعض کتب معتبره از محمد بن حسان که نقل میکند از علی بن خالد و کان زیدیا قال
این قصه را علی بن خالد میگوید در سر من رای بودم شنیدم که شخصی را حبس کرده اند و از اطراف شام او را آورده
مقید و گفته اند که دعوی نبوت میکند علی بن خالد میگوید وارد مجلس شدم دیدم مرد با فهم میباشد گفتم
قصه تو چیست گفت من مردی بودم در شام عابد و خدا را عبادت میکردم در موضعی مشهور بموضع راس الحسین علیه السلام
بن ابی طالب علیهما السلام پس در بین عبادت که مشغول بودم شخصی آمد و گفت برخیز همراه من بیا برخاستم همراه
رفتم پس خود را در مسجد کوفه دیدم و بمن گفت این مکان را میشناسی عرض کردم بلی مسجد کوفه میباشد نماز
خواندیم پس خود را در مسجد مدینه دیدیم پس نماز خواندیم زیارت حضرت رسول نمودم پس خود را در مکه
دیدیم پس طواف بجا آوردیم پس خود را در همان موضع در شام دیدم و آن شخص رفت سال دیگر
ایام موسم آمد بهمان طریق و همان عمل را نمود و چون در شام خواست از من مفارقت نماید عرض کردم
بحق آنکه تو را این قدرت عطا نموده تو کیستی قدری سر مبارک را بلند کرد پس نگاه کردم فرمود من محمد

علامات موسی باشد این خبر ... مشهور شده است که چون خبر رسید محمد بن عبد الملک زیات ... فرستاد مرا آوردند و در
قید محبوس نمود ... علی بن خالد میگوید قصه خود را محمد بن عبد الملک زیات ...
گفت شخصی ... میرساند ... کاغذ ... در دولت ... قصه خود را از جهت محمد بن علی
... کاغذ ... محمد بن عبد الملک جواب ... از شام ... از ...
و از مدینه بمکه و از مکه ... علی بن خالد میگوید
جواب ... روز ... بطرف محبس ... جمع کثیر ...
گفت چه شده ... این شخص محبوس ... مفقود شده ... پا ... بالا
... علی بن خالد میگوید ... شدم ...
[illegible]

[illegible]

که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده اگر عذاب نازل شود احدی نجات نخواهد یافت الا [illegible] حضرت [illegible] موجود
فی الستر از جهت آنکه خداوند میفرماید و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم و ما کان الله معذبهم و هم یستغفرون و حضرت
خیر البشر که عذاب نکند احدی را تا در میان ایشان باشد [illegible] استغفار
[illegible] آنکه خداوند میفرماید سبب رفع عذاب وجود مبارک نبوی و استغفار خلق [illegible] در وجود
وقوع عذاب منحصر باشد [illegible] باب چهارم در اثبات خلافت و امامت [illegible]
ابو محمد الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه
علیهم اجمعین و این باب مشتمل است بر یک مقدمه و چند فصل مقدمه در بیان نسب شریف و تاریخ
ولادت حضرت [illegible] نسب شریف آن حضرت اظهر من الشمس و ابین من الامس [illegible]
قال شیخ الطائفة فی الارشاد و امه ام ولد یقال لها [illegible] و اما تاریخ تولد آن حضرت [illegible] شیخ در کتاب
و کان مولده بالمدینة [illegible] سنة اثنتی عشرة و مایتین و توفی بسر من رای
[illegible] سنة اربع و خمسین و مایتین و له یومئذ اربعون سنة و اشهر و کان المتوکل اشخصه
مع ابیه [illegible] من المدینة الی سر من رای فاقام بها حتی مضی سبیله و کانت مدت امامته
ثلثا و ثلثین سنة [illegible] کتب معتبره
ولد [illegible] بالمدینة للنصف [illegible] سنة اثنتی و عشرین و مایتین [illegible] یوم الثلثاء [illegible]
رجب سنة اربع و عشرین [illegible] و قبض بسر من رای [illegible] سنة اربع و خمسین و مایتین و قیل یوم
[illegible] نصف النهار [illegible] ابو محمد و له [illegible] اربعون سنة
[illegible] و سبعة اشهر [illegible] ام ولد یقال لها [illegible] المغربیة [illegible] المعروفة
[illegible] سنة [illegible] ثلثا و ثلثین سنة [illegible]
[illegible]
بقیة ملک المعتصم ثم الواثق و المتوکل و المنتصر و المستعین و المعتز و فی اخر ملک المعتمد استشهد
فصل اول در بیان ادله بر اثبات امامت و خلافت آن حضرت بلافصل و امامت ثابت میباشد
از برای آن حضرت بادله سابقه از دلیل عام لفظی و عقلی و دلیل خاص لفظی اما دلیل عام لفظی اخبار
صادره از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و حضرت امیر و سایر ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین [illegible] که کیفیت
[illegible] اخبار در ابواب سابقه و جمله در باب چهارم مذکور باشد و این اخبار قطعیه و متجاوز از حد
تواتر میباشد و اما دلیل عام عقلی [illegible] بر حسب قاعده لطف و غیر آن چنانچه در اول باب [illegible]
ذکر شد ثابت شد [illegible] وجوب وجود امام [illegible] حضرت [illegible] در تمام ازمنه و ثابت
و اینکه باید امام معصوم و افضل از جمیع اهل عصر خود باشد و چون که باتفاق تمام مسلمین از

مسلمین از خاصه و عامه در عصر آن حضرت عصمت در سایر خلق که غیر آن حضرت باشد موجود نیست یقینا
اما عامه فلعدم قولهم بوجوب العصمة فی احد و اما الخاصه فلقولهم بعدم العصمة فی غیره فیلزم ان تکون
هو [illegible] و الا یلزم خلو الزمان عن الامام المعصوم و هو خلف و اما افضلیت آن حضرت [illegible]
[illegible] عام [illegible] حضرت [illegible] امامت [illegible] موجود [illegible]
[illegible] اظهار امامت [illegible] الامامیه و اما [illegible]
و اما دلیل خاص لفظی بر امامت آن حضرت تنصیص امام سابق است بر خلافت و امامت آن حضرت
شیخ طائفه [illegible] در ارشاد [illegible] و کان الامام بعد ابی جعفر علیه السلام ابنه ابا محمد الحسن
[illegible] علیهما السلام لاجتماع خصال الامامة فیه و تقدمه [illegible] فضله و انه الوارث [illegible] ابیه [illegible]
علیه [illegible] و الاشارة الیه [illegible] بالخلافة [illegible] نص [illegible]
و الاشارة الیه بالخلافة اخبرنا ابو القسم جعفر بن محمد [illegible] یعقوب [illegible]
[illegible] ابی جعفر علیه السلام [illegible] فقلت له [illegible]
جعلت فداک انی اخاف [illegible] الامر بعدک قال [illegible]
[illegible] المعتصم [illegible] خارج [illegible]
[illegible] الامر من بعدی [illegible]
و کذلک [illegible] اخبرنا ابو القسم جعفر بن محمد [illegible]
[illegible] ابی جعفر علیه السلام [illegible]
[illegible] ابی جعفر علیه السلام و کان رسول [illegible] ابی جعفر [illegible]
[illegible] و خلا به [illegible]
و خلا به الرسول [illegible] فقال الرسول ان مولاک یقرأ علیک
السلام و یقول لک انی ماض [illegible] علیک [illegible]
الرسول [illegible]
[illegible] شهادتین [illegible] و الاخبار [illegible]
[illegible] علی امامة ابی الحسن علیه السلام [illegible]
[illegible] الاخبار [illegible] علی التفصیل

و ذکر دلیل دیگر غیر از این خبر که شیخ طائفه نقل نموده باید در این باب نباشد کفایت میکند همین خبر
از جهت آنکه خبریکه شیخ طائفه بتوسط نفر تمیمی حنفی که شیخ کلینی و امثال او میباشند نقل نماید باید از
امام علیه السلام البته بنحو معتمد خواهد بود … میباشد علامه مجلسی نقل نموده باید از آنجا از کتب معتبره که مسند
متصل از صقر بن دلف قال سمعت ابا جعفر محمد بن علی الرضا علیهما السلام یقول ان الامام بعدی ابنی
علی امره امری و قوله قولی و طاعته طاعتی و الامامة بعده فی ابنه الحسن و اخبار دیگر در این باب بسیار است
و لیکن چون حاجت نیست بذکر اینها اکتفا میشود بهمین مقدار تا کلام خارج از وضع این رساله
نباشد فصل دوم در بیان فضائل آنحضرت … ابن حجر در صواعق محرقه … علی العسکری سمی بذلک لانه
لما وجه باشخاصه من المدینة النبویة الی سر من رای و اسکنه بها و کانت تسمی العسکر فعرف بالعسکری
و کان وارث ابیه علما و سخاء و من ثم جاءه اعرابی من اعراب الکوفة فقال انی من المتمسکین بولاء جدک
و قد رکبنی دین اثقلنی حمله و لم اقصد لقضائه سواک فقال کم دینک فقال عشرة آلاف درهم فقال طب
نفسا بقضائه ان شاء الله … ثم کتب له ورقة فیها ذلک المبلغ دینا علیه و قال ائتنی به فی المجلس العام
و طالبنی بها و اغلظ علی فی الطلب ففعل فاستمهله ثلاثة ایام فبلغ ذلک المتوکل فامر له بثلاثین الف
فلما وصلته اعطاها الاعرابی فقال یا ابن رسول الله ان العشرة الآلاف اقضی بها اربی فابی ان یسترد
منه من الثلاثین شیئا فولی الاعرابی و هو یقول الله اعلم حیث یجعل رسالته … فی قصته …
الواقعة … و المتوکل … الممتحن بها … تقرب … و اطاعت … و کمال …
محمد بن طلحه در مقام ذکر فضائل و مناقب آنحضرت همین قصه را نقل میکند صاحب کشف الغمه علیه الرحمه
میفرماید شرف مولانا الهادی علیه السلام قد ضرب علی المجرة قبابه و مد علی النجوم اطنابه و … ما
السماء اسبابه فما تعد منقبة الا و له نخیلها و لا تذکر کریمة الا و له فضیلتها و لا تورد حسنة الا
و له تفصیلها و جملتها و لا تستعظم حالة سنیة الا و تظهر علیه ادلتها … باید از قبل
ید … البلغاء … و ان … و ان فخر
اذ هی … و سلم الیه … و اقر … شرف … و ان … قلادة
نافر الاملاک و اعترف … و ان ذکرت العلوم فهو علیه السلام موضح … و
فارس حلبات … و ناصب اعلام
… مطلب معلوم … فضائل ائمه طاهرین علیهم السلام
علیهم اجمعین میکند اظهار مراتب … خود را میکند … و مقام و …
… و ولایت فوق این مراتب … از این مراتب … مطلب معلوم …
که ظهور … فضائل ائمه طاهرین … بر حسب مقتضای … و شدت تقیه و عدم …
… در زمان صادقین علیهما السلام از جهت … بنی امیه با بنی العباس ظهور فضائل و نشر علم زیاد شد
و لیکن در زمان حضرت رضا … بواسطه … بر حسب ظاهر با حضرت …

سایر ائمه علیهم السلام بواسطه شدت تقیه و سلطنت بنی امیه علیهم اللعنة و بنی العباس ممکن نشد اظهار فضائل ایشان
فصل سوم در ذکر بعضی مختصر از معجزات آنحضرت و معجزات آنحضرت بسیار است شیخ جلیل قطب الدین
راوندی نقل میفرماید در کتاب خرائج قال ابو هاشم کنت بالمدینة حین مر بها بغا ایام الواثق
فی طلب الاعراب فقال ابو الحسن علیه السلام اخرجوا بنا حتی ننظر الی تعبیة هذا الترکی فخرجنا فوقفنا فمرت بنا
تعبیته فمر بنا ترکی فکلمه الامام علیه السلام بالترکیة فنزل عن فرسه و قبل حافر فرس الامام …
و قلت له ما قال لک الرجل فقال هذا نبی قلت لا قال دعانی باسم سمیت به فی صغری فی بلاد الترک
ما علمه احد الا الساعة … آنحضرت … نقل میفرماید شیخ جلیل در کتاب مذکور از ابو هاشم که گفت
بیرون رفتم با آنحضرت … از جهت … و … قدر … از جهت آنحضرت
فرش کردند … آنحضرت … شکایت نمودم … آنحضرت …
پس توجه فرمود … دادند … و فرمود … در … و لیکن …
… پس … و … آتش … و …
پس … را … و گفت … و گفت … نزدیک بودم …
آوردن گفت … معجزه … آنحضرت … نقل میکند شیخ جلیل در کتاب … صالح بن سعید …
بعث الی ابو الحسن علیه السلام یدعوه الی … المتوکل … ابو الحسن …
و جاء … فقلت … فی کل الامور … و التقصیر …
فی هذا المکان … یا ابن سعید … روضات و جنات … انهار فیها
… و … فی … معجزات آنحضرت …
نقل میکند شیخ جلیل در کتاب مذکور … اصفهان … اصفهان شخصی
بود عبد الرحمن نام و شیعه بود گفته شد … که … علی النقی علیه السلام
… و … گفت … این …
… اصفهان … رفتم با قومی …
… متوکل … از جهت … در خانه متوکل بودم … متوکل … علی
محمد بن الرضا علیهم السلام … گفتم … این شخص …
… رافضه … متوکل …
… از جهت … این شخص …

اورد دیدند که بر اسب سوار بود و خلق بر طرف راست و چپ طریق نشسته ایستاده بودند نظر میکردند باو و چون
نظر او را دیدم محبت او در قلب من جای گرفت پس در دل خود دعا میکردم که خداوند دفع کند آزار او شر متوکل را
پس آنحضرت چون نزدیک خلق میکرد و ملتفت کسی نمیشد و نظر نمیفرمود بطرف راست و چپ و من در دل خود
دعا میکردم او را پس چونکه مقابل من رسید توجه فرمود بطرف من و فرمود که خداوند مستجاب فرمود دعای
تو را و طول داد عمر تو را و بسیار کرد مال و اولاد تو را پس من از هیبت آنحضرت بلرزه در آمدم و افتادم پس
همراهان خود پس سؤال کردند چه شد ترا گفتم خیر است و خبر ندادم باحدی امر پس برگشتم بعد از آن
باصفهان پس خداوند گشود بر من بدعای آنحضرت از مال تا آنکه امروز آنچه در خانه من میباشد
قیمتش هزار هزار درهم میباشد سوای آنچه در خارج خانه من میباشد و روزی فرمود خداوند
از اولاد ده نفر و گذشته از عمر من هفتاد و کسری و من قائل میباشم بامامت این مرد از جهت اطلاع
شد بآنچه در ضمیر خود گذراندم و دعای او را خداوند در حق من مستجاب فرمود و معجزات آنحضرت
بسیار میباشد در کتب معتبره ذکر شده است و ما در این مقام نقل میکنیم مطلبی را که علامه مجلسی بعد از آنکه
در بحار الانوار بیان فرموده است چون خالی از فائده نمیباشد بعد از نقل معجزه سابقه که نشان داد
آنحضرت باین شخص باغ و حور و قصور باشد علامه در مقام این مطلب بر می آید که رفع
توهم را بکند که توهم آنکه آن شخص بآنحضرت عرض کرد که اعدای شما شما را در خان صعالیک منزل
داده اند که موجب نقص شما باشد جهت آنکه امام بآن شخص باغ و جنات ارائه کند جهت چه میباشد
توهم یکی آنکه در خان صعالیک باغ و جنات بوده لکن عقل آن شخص بآنها نمیرسید جهت آنکه
چون آن شخص از جهت عدم معرفت او بمرتبه امامت و ولایت چنین خیال کرد که بودن امام
علیه السلام در چنین منزلی مستلزم نقص و حط مرتبه او میباشد و ندانست که این امور
موجب ارتفاع مرتبه ایشان میباشد لهذا امام باو نشان داد آن امور را تا رفع خیال او شود
و اما جواب سائل او را تا ظاهر را بچند وجه بیان میکند اول آنکه حضرت ایشان در موقع
در هوا در آن ساعت این اشیاء را تا آنکه آن شخص بداند که تسلیم ایشان از این جهت
دنیویه از جهت تسلیم و رضاء بقضاء الهی میباشد و الا ایشان قادر بر ایجاد این امور میباشند و
معلوم شود که سلطنت ایشان در تصرف در عالم نقصی هم نمیباشد بواسطه این ذلت و مقهوری
ظاهریه و وجه دوم آنکه این اشیاء را خداوند در حس مشترک این شخص ایجاد نمود از جهت
اعلام این مطلب که لذائذ دنیویه در نظر ائمه علیهم السلام مانند این خیالات و اوهام میباشد
وجه سوم آنکه آنحضرت لذائذ و جنات خود را در حوالی آن شخص بظهور آورد ... الا باینکه
باو نشان دهد که ... اهل ایمان ... وجه چهارم آنکه خداوند ...
در چشم آن شخص اینها را نمود ... در اینها مشهود میباشد آن شخص هم در این ساعت ...

باب سیزدهم در بیان ادله بر اثبات خلافت و امامت امام زمان سیدنا و مولانا ابو محمد حسن بن علی
بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و این باب
مشتمل است بر یک مقدمه و سه فصل مقدمه در بیان نسب شریف آنحضرت است شیخ مفید در ارشاد ... گفته که امام
... و ... آنحضرت شیخ طائفه مفید ... در ارشاد ...
... و کان مولده علیه السلام بالمدینة فی شهر ربیع الآخر
سنة اثنتین و ثلثین و مأتین و قبض علیه السلام یوم الجمعة لثمان لیال خلون من شهر ربیع الاول سنة ستین
و له یومئذ ثمان و عشرون سنة و دفن فی داره بسر من رأی فی البیت الذی دفن فیه ابوه علیهما السلام
... و کان مولده علیه السلام بالمدینة یوم
لیال خلون من شهر ربیع الآخر سنة اثنتین و ثلثین و مأتین و قبض علیه السلام بسر من رأی لثمان خلون
من ربیع الاول سنة ستین و مأتین و له یومئذ ثمان و عشرون سنة و امه ام ولد یقال لها حدیث
مدة خلافته ست سنین و لقبه الهادی و السراج و العسکری و کان ابوه و جده علیهم السلام یعرف کل منهم فی
زمانه بابن الرضا و کانت فی سنی امامته بقیة ملک المعتز اشهرا ثم ملک المهتدی احد عشر شهرا و
ثمانیة و عشرین یوما ثم ملک احمد المعتمد علی الله بن جعفر المتوکل عشرین سنة و احد عشر شهرا و بعد مضی
خمس سنین من ملکه قبض الله ولیه ابا محمد ع و دفن فی داره بسر من رأی فی البیت الذی دفن فیه ابوه علیهما السلام
و ذهب کثیر من اصحابنا الی انه ع قبض مسموما و کذلک ابوه و جده و جمیع الائمة علیهم السلام خرجوا من
الدنیا علی الشهادة و استدلوا علی ذلک بما روی عن الصادق علیه السلام من قوله و الله ما منا الا مقتول شهید

فصل اول در بیان ادله بر خلافت و امامت آنحضرت میباشد و ادله این باب مانند ابواب سابقه
بر دو قسم میباشد لفظی و عقلی و لفظی هم بر دو قسم میباشد عام و خاص اما دلیل عام لفظی که در ابواب
سابقه گفته شد عبارت میباشد از اخبار متواتره قطعیه صادره از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
و امیرالمؤمنین علیه السلام و سائر ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین که در بیان ذکر عدد و اسامی
طاهرین و خلفاء میباشد و جمله در ابواب سابقه ذکر شده و ... در باب ...
مفصلا ذکر خواهد شد و اما دلیل عام عقلی هم همان میباشد که در ابواب سابقه بیان کردیم
مراد این است که چون بدلیل لطف و غیره ثابت شد وجوب نصب امام در تمام ازمنه از خداوند
و کذلک ثابت شد اینکه باید امام معصوم و افضل اهل عصر خود باشد پس معین میشود
امامت در وجود آنحضرت لعدم العصمة فی غیره باتفاق تمام مسلمین ... فی ابواب ...
و لکونه افضل ... فلا بد ان یکون هو الامام و الا یلزم ... خلف و کذلک آنحضرت

دعوی امامت فرموده باتفاق شیعه و صدور المعجزة منه علیه السلام کما سیجیء ان شاء الله و تکلم فی [illegible] کذلک فهو
و اما دلیل خاص لفظی عبارت است از تنصیص امام سابق بر خلافت و امامت حضرت عسکری علیه السلام
شیخ طایفه در ارشاد میفرماید کان الامام بعد ابی الحسن علی بن محمد علیهما السلام ابنه ابا محمد الحسن بن علی
لاجتماع خلال الفضل فیه و تقدمه علی کافة اهل عصره فیما یوجب له الامامة و یقتضی له الریاسة من العلم
والزهد و کمال العقل و العصمة و الشجاعة و الکرم و کثرة الاعمال المقربة الی الله جل اسمه ثم لنص ابیه علیه و
اشارته الیه بالخلافة الیه تا آنکه میفرماید باب ذکر طرف من الخبر الوارد بالنص علیه من ابیه علیهما السلام
والاشارة الیه بالامامة من بعده اخبرنی ابو القسم جعفر بن محمد عن محمد بن یعقوب عن علی بن محمد عن محمد بن
احمد النهدی عن یحیی بن یسار العنبری قال اوصی ابو الحسن علی بن محمد الی ابنه الحسن علیهما السلام قبل مضیه باربعة
اشهر و اشار الیه بالامر من بعده و اشهدنی علی ذلک و جماعة من الموالی و ایضا نقل میفرماید باسناده
[illegible] عن علی بن عمر النوفلی قال کنت مع ابی الحسن علیه السلام فی داره فمر بنا محمد ابنه فقلت له جعلت
فداک هذا صاحبنا بعدک فقال لا صاحبکم بعدی الحسن و ایضا بسند [illegible] نقل میفرماید عن [illegible]
قال قال لی ابو الحسن علیه السلام صاحبکم بعدی الذی یصلی علی قال و لم نکن نعرف ابا محمد قبل ذلک قال فخرج
ابو محمد بعد وفاته فصلی علیه و [illegible] روایت دیگر باسناد متصله در کتاب مذکور نقل میفرماید
و در آخر میفرماید و الاخبار فی هذا الباب کثیرة یطول بها الکتاب [illegible] روایات شیخ در این
کتاب در این باب کفایت میکند از جهت آنکه روایات متعدده کثیره که شیخ طایفه بوسایط [illegible]
که مانند شیخ جلیل کلینی و امثال او باشد نقل میفرماید [illegible]
و علامه مجلسی قدس سره در بحار الانوار اخبار کثیره از کتب متعدده معتبره باسانید متصله
صحیحه نقل میفرماید [illegible] جزم [illegible] دعوای تواتر اخبار در این باب نمود و [illegible]
جمله اخبار که مرحوم مجلسی نقل میفرماید خبری است که [illegible] از کتب معتبره نقل میکند عن عبد العظیم
عبد الله الحسنی عن علی بن محمد [illegible] الامام من بعدی الحسن ابنی فکیف للناس بالخلف من بعده [illegible]
نقل میفرماید از کتب معتبره بسند متصل عن الصقر بن ابی دلف قال سمعت علی بن محمد [illegible]
علیهم السلام یقول الامام بعدی الحسن و بعد الحسن ابنه القائم الذی یملأ الارض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا
[illegible] در [illegible] فضایل حضرت [illegible] ابو محمد الحسن [illegible]
ابن خلکان [illegible] ولد سنة اثنتین و ثلاثین و مائتین [illegible]
صبی [illegible] بالصبیان یلعبون فظن انه یتحسر علی ما فی ایدیهم فقال اشتری لک ما تلعب به فقال
یا قلیل العقل ما للعب خلقنا فقال له فلما ذا خلقنا قال للعلم و العبادة فقال له من این لک ذلک
قال من قول الله عز و جل افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لا ترجعون ثم سأله ان یعظه فوعظه

بابیات ثم خر الحسن مغشیا علیه فلما افاق قال له ما نزل بک و انت صغیر لا ذنب لک فقال الیک عنی یا بهلول
انی رأیت والدتی توقد النار بالحطب الکبار فلا تتقد الا بالصغار و انی اخشی ان اکون من صغار حطب نار
جهنم و لما اصاب الناس بسر من رأی قحط شدید فامر الخلیفة المعتمد علی الله بالخروج للاستسقاء
ثلثة ایام فلم یسقوا فخرج النصاری و معهم راهب کلما مد یده الی السماء هطلت ثم فی الیوم الثانی
فشک بعض الجهلة و ارتد بعضهم فشق ذلک علی الخلیفة فامر باحضار الحسن [illegible] فقال له ادرک
امة جدک رسول الله صلی الله علیه و سلم قبل ان یهلکوا فقال الحسن یخرجون غدا و انا ازیل الشک ان شاء الله تعالی
وکلم الخلیفة فی اطلاق اصحابه من السجن فاطلقهم فلما خرج الناس للاستسقاء و رفع الراهب یده
مع النصاری غیمت السماء فامر الحسن بالقبض علی یده فاذا فیها عظم آدمی فاخذه من یده و قال
استسق فرفع یده فزال الغیم و طلعت الشمس فعجب الناس من ذلک فقال الخلیفة للحسن ما هذا یا ابا محمد
فقال هذا عظم نبی ظفر به هذا الراهب من بعض القبور و ما کشف من عظم نبی تحت السماء الا هطلت بالمطر
فامتحنوا ذلک العظم فکان کما قال و زالت الشبهة عن الناس و رجع الحسن الی داره و اقام عزیزا
مکرما و شیخ طایفه در ارشاد قصه نقل میفرماید که خلاصه آن اینکه احمد بن عبید الله بن خاقان که [illegible]
النصب و الانحراف عن اهل البیت علیهم السلام قال ما رأیت و لا عرفت بسر من رأی رجلا من العلویة مثل الحسن
بن علی بن محمد بن الرضا فی هدیه و سکونه و عفافه و نبله و کرمه عند اهل بیته و بنی هاشم کافة و تقدیمهم ایاه
علی ذوی السن منهم و الخطر و کذلک کانت حاله عند القواد و الوزراء و عامة الناس و [illegible] احمد بن عبید الله
قصه نقل میکند حاصلش اینکه میگوید روزی بالای سر پدرم ایستاده بودم و آن روز یوم جلوس او بود
از برای خلق پس حاجبان او وارد شدند و گفتند ابو محمد بن الرضا [illegible] در خانه [illegible]
نشسته بود [illegible] پدرم [illegible]
کنیه [illegible] پدرم [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] حدیث [illegible]
[illegible]
[illegible] الحسن بن علی [illegible]
و اما [illegible]
[illegible] الفضل و عفافه [illegible]

لو رأیت اباه رأیت رجلاً جزلاً نبیلاً فاضلاً احمد میگوید غیظم و قلقم در باره پدرم زیاد شد
از این اقوال او و همت خود را صرف این کردم که سئوال از حال آنحضرت نمایم فما سألت احداً
من بنی هاشم والقواد والکتاب والقضاة والفقهاء وسائر الناس الا وجدته عنده فی غایة الاجلال
والاعظام والمحل الرفیع والقول الجمیل والتقدیم له علی جمیع اهل بیته ومشایخه فعظم قدره عندی اذ لم
ار له ولیاً ولا عدواً الا وهو یحسن القول فیه والثناء علیه و تمام کلام این [illegible] ذکر این مقام کافی
میباشد از جهت آنکه معلوم شود که آنحضرت در صغر سن ظاهر ابا این مرتبه از تقوی بود که بیان شود
و تا نباید بیان معجزه آنحضرت و [illegible] آنحضرت را ذکر نموده چه اگر فضایل و مناقب آنحضرت
مسلم است بین دوستان و دشمنان ایشان فصل سوم در بیان ذکر معجزات صادره از آنحضرت باشد
از جمله معجزات آنحضرت روایتی میباشد که شیخ جلیل قطب الدین راوندی در خرایج نقل میفرماید و مفاد آن روایت
این است که روایت نموده است از جعفر بن شریف الجرجانی که گفته در یک سال حج نمودم و داخل سر من رأی شدم
و وارد شدم بر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و بعضی از اصحاب مقداری از اموال همراه بودند که بآنحضرت برسانم
چونکه خواستم از آنحضرت سئوال کنم که اموال را بکی بدهم قبل از سئوال فرمودند اموال را بده بمبارک خادم من
پس دادم و عرض کردم شیعیان تو در جرجان سلام خدمت شما رسانیدند آنحضرت فرمودند آیا بعد از فراغ
از حج بجای خود برمیگردی عرض کردم بلی فرمودند بدرستیکه میروی بجرجان [illegible] و وارد میشوی [illegible] یک صد و
هفتاد روز از این روز و داخل میشوی در روز جمعه سوم ربیع الاخر در اول روز و اعلام کن آنها را
که من در آخر آن روز وارد بر آنها میشوم برو بدرستیکه خداوند ترا و همراهان ترا سالم میرساند و وارد
میشوی بر اهل خود و از برای تو [illegible] پسر تو شریف پسری آمده اسم او را صلت
بن شریف بن جعفر بگذار و خداوند او را بالغ میگرداند و میباشد از دوستان ما پس عرض کردم یابن رسول الله
ابراهیم بن اسمعیل الجرجانی از شیعیان تو میباشد و احسان بسیار میکند نسبت بشیعیان تو و در سالی
بآنها میرساند در سالی از مال خود زیاده از صد هزار درهم و او از متنعمین جرجان میباشد آنحضرت فرمودند
خدا جزا دهد ابا اسحق ابراهیم بن اسمعیل را و بیامرزد گناهان او را و عطا کند باو پسر صحیحی که قائل بحق
باشد بگو که حسن بن علی میگوید نام پسر خود را احمد بگذار جعفر میگوید از خدمت آنحضرت مرخص شدم و
رفتم و حج را بجا آوردم و بسلامت وارد جرجان شدم در روز جمعه اول روز از ماه ربیع الاخر چنانچه
آنحضرت فرموده بودند و اصحاب آمدند و مرا تهنیت گفتند پس وعده دادم ایشان را که امام
وعده فرموده که وارد شود در آخر این روز پس حاضر کنید آنچه از حوائج دارید
و حاضر کنید مسائل خود را پس چونکه نماز ظهر و عصر را خواندند جمع شدند تمام در خانه
من جعفر میگوید قسم بخدا که اصلا ملتفت نشدیم که ناگهان دیدیم آنحضرت وارد شد

و سلام کرد بر ما و ما استقبال کردیم آنحضرت را و دست او را بوسیدیم پس فرمود که من وعده کرده بودم بجعفر بن شریف که
در آخر امروز نزد شما باشم پس نماز ظهر و عصر خود را در سر من رأی خواندم و آمدم نزد شما تا با شما تجدید
عهد کنم و الحال آمدم پس حاضر کنید مسائل و حوائج خود را تا آنها را بر آورم پس اول کسیکه ابتدا کرد بسئوال
نصر بن جابر بود عرض کرد یابن رسول الله صلی الله علیه و آله پسر من چشمش نابینا شده التماس دعا
کن که خدا چشم او را برگرداند آنحضرت فرمودند بیاور او را پس آوردند و دست مبارک بر چشم او کشیدند
پس بینا شد پس هر یک یک از جماعت حوائج خود را سئوال میکردند و آنحضرت برمی آورد تا اینکه حوائج
همگی را برآورد و دعای خیر فرمود در حق آنها و تشریف برد همان روز و این از معجزات آنحضرت بود
در کتاب [illegible] نقل میفرماید از محمد بن اسمعیل بن علی بن عبدالله بن عباس که میگوید نشسته بودم در کنار راه
چونکه آنحضرت [illegible] سئوال کردم از آنحضرت چیزی پس فرمود که دفن نموده [illegible] دینار [illegible]
این نبود که [illegible] پس صد دینار [illegible] فرمود [illegible] دفن کرده [illegible]
[illegible] از تو [illegible] حضرت صادق فرموده [illegible] دینار [illegible] کرده بودم [illegible]
[illegible] و [illegible] بیاورد [illegible] از معجزات آنحضرت که در کتاب
و بعض کتب معتبره ذکر میباشد روایتی میباشد از حسن بن [illegible] که گفت [illegible] خود [illegible]
آنحضرت سئوال کنم [illegible] نوشتم و [illegible] آنحضرت [illegible] فرمودند [illegible] نوشته بودم و
فرموده بودند که [illegible] نوشته بودند [illegible] از معجزات آنحضرت [illegible] در کتاب
مذکور و در کتاب [illegible] از کتب معتبره نقل [illegible] روایت [illegible] از ابوهاشم که گفت سئوال [illegible]
[illegible] قول الله عز وجل [illegible] من قبل ومن بعد [illegible]
[illegible] فقلت [illegible] الا له الخلق والامر تبارک الله رب العالمین
[illegible] الا له الخلق والامر تبارک الله رب العالمین فقلت اشهد انک حجة الله
حجته فی خلقه و من جمله معجزات آنحضرت علامه مجلسی [illegible] در [illegible] نقل میفرماید از
کتب معتبره [illegible] الخادم قال سمعت [illegible] غیر مرة [illegible] و غیرهم [illegible]
[illegible] فتعجبت من ذلک وقلت هذا ولد بالمدینة ولم یظهر لاحد [illegible] ابو الحسن ولا رآه احد
[illegible] هذا النفس [illegible] من [illegible]
فهو یعرف اللغات [illegible] ولولا ذلک لم یکن بین الحجة و المحجوج فرق و من جمله [illegible]
آنحضرت علامه مجلسی در کتاب مذکور نقل میفرماید از بعض کتب معتبره [illegible]
[illegible] المعروف [illegible] المعروف [illegible] و [illegible]
الناس [illegible] فقال نعم [illegible] انت علیه فان اهل المعروف فی الدنیا اهل المعروف فی الاخرة

و به نستعین اللهم ... [illegible]

فصل اول از باب چهاردهم در بیان نسب شریف و تاریخ تولد حضرت حجة بن الحسن [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم باب چهاردهم در اثبات خلافت و امامت و [illegible] وجود مبارک حضرت ولی عصر و سلطان زمان حضرت
م ح م د بن الحسن العسکری صلوات الله علیه و علی آبائه و این باب مشتمل است بر [illegible] فصل [illegible] فصل اول در بیان تاریخ ولادت و نسب شریف
آن حضرت فصل ثانی در بیان اثبات اخبار حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله به ظهور مهدی از عترة و اهل بیت آن
حضرت در آخر الزمان بدلیل قطعی که حدیث متواتر باشد از طرق اهل سنت و اثبات [illegible] مهدی از ولد فاطمه [illegible] فصل ثالث
در اثبات انطباق المهدی الذی اخبر النبی به ظهوره فی آخر الزمان بوجود مبارک حضرت م ح م د بن الحسن العسکری
علیهما السلام بدلیل قطعی که حدیث متواتر باشد از حضرت رسول و حضرت امیرالمؤمنین و سایر الائمه یا حضرت حسن
بن علی العسکری علیهم السلام از طرق طایفه محقه شیعه فصل رابع در اثبات [illegible] حضرت حسن بن علی العسکری
بر امامت و خلافت آن حضرت و اقامه دلیل عقلی و نقلی بر حصر وجود حجت در تمام ازمنه و عدم امکان خلو زمان
از وجود حجت فصل ~~[illegible]~~
~~[illegible]~~ فصل خامس در بیان وقوع غیبت از ابرار و وجود [illegible]
حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و جمعی از انبیاء سلف و بیان فساد توهم آنکه وجود امام غایب فائده
بر آن مترتب نباشد فصل سادس در ذکر سفراء آن حضرت در زمان غیبت صغری و ذکر بعضی معجزات
آن حضرت و بیان انقطاع سفارت بعد از غیبت صغری و ذکر اشخاصی که مدعی سفارت و بابیت
و کاذب بوده‌اند و ذم ایشان فصل سابع در بیان توهم آنکه طول مدت عمر آن حضرت [illegible] معدار
ممکن نیست و ذکر اشخاص معمرین در این عالم [illegible] در بیان تاریخ تولد و نسب شریف آن حضرت علیه السلام [illegible]
جماعت کثیری از علماء و مورخین اهل سنت در کتب خود میگویند در مقام ذکر احوال آن حضرت [illegible]
عشر من الائمة الاثنی عشر علی اعتقاد الامامیه المعروف بالحجة [illegible] ولادته یوم الجمعة منتصف شعبان سنة خمس
و خمسین و مائتین و لما توفی ابوه کان عمره خمس سنین [illegible] و شهاب الدین احمد بن حجر الهیتمی در کتاب
صواعق که در آن [illegible] جامع در [illegible] تصریح میکند محض رد بر شیعه [illegible] بعض [illegible]
مذهب خود بعد از ذکر احوال حضرت حسن بن علی العسکری علیهما السلام را میکند و میگوید و لم یخلف غیر
[illegible] و [illegible] بوده و میگوید که عمر آن حضرت [illegible] بوده بعد از این میگوید و
لم یخلف غیر ولده ابی القاسم محمد الحجة و عمره عند وفات ابیه خمس سنین لکن آتاه الله فیها الحکمة و یسمی القائم
المنتظر قیل لانه ستر بالمدینة فلم یعرف این ذهب و مر فی الآیة الثانیة عشرة قول الرافضة فیه انه المهدی
و اورده [illegible] فانه [illegible] و کلام ابن حجر [illegible] موافق میباشد [illegible]
ابن خلکان و کلام [illegible] موافق میباشد با قول مشهور بین شیعه [illegible]
الدین محمد بن طلحه [illegible] در تاریخ تولد آن حضرت با قول مشهور بین شیعه و بعد از [illegible]

[illegible] (حاشیه)

فصل ثانی از باب چهاردهم در ذکر اخبار حضرت رسول به ظهور مهدی از عترت آن حضرت در آخر الزمان از طرق اهل سنت

و در [illegible] شیخ طایفه محقه و هو شیخ السعید الملقب بالمفید [illegible] و کان الامام بعد ابیه علیه السلام ابنه المسمی
باسم رسول الله صلی الله علیه و آله المکنی بکنیته و لم یخلف ابوه ولدا ظاهرا و لا باطنا غیره و خلفه غائبا مستترا علی ما قدمنا
ذکره و کان مولده علیه السلام لیلة النصف من شعبان سنة خمس و خمسین و مائتین و امه ام ولد یقال لها نرجس و کان
سنه عند وفات ابیه خمس سنین آتاه الله فیها الحکم و فصل الخطاب و جعله آیة للعالمین و آتاه فیها الحکمة کما آتاها
یحیی صبیا و جعله اماما فی حال الطفولیة الظاهرة کما جعل عیسی بن مریم فی المهد نبیا [illegible] و شیخ صدوق [illegible]
نعمة [illegible] در کتاب کمال الدین در مقام تاریخ تولد آن حضرت موافق کلام شیخ [illegible] با کلام شیخ مفید [illegible]
آن حضرت [illegible] از حسن بن علی [illegible] محمد بن عثمان [illegible] علیهم السلام
[illegible] آن حضرت [illegible] باشد که در کلام شیخ مفید [illegible] فصل ثانی در بیان اثبات اخبار حضرت
خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله به ظهور مهدی از عترت و اهل بیت آن حضرت در آخر الزمان از طرق اهل سنت و اخبار [illegible]
[illegible] از طرق اهل سنت [illegible] روایت میباشد از جمله [illegible] حافظ ابو نعیم [illegible]
نقل میکند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و جمله‌ای از اخبار هم [illegible] الدین محمد بن طلحه نقل میکند و ابن حجر [illegible]
و [illegible] نقل میکند و بعضی از این روایات موافق است با بعض و جمله‌ای از آنها منقول از صحاح میباشد
و [illegible] رساله ذکر تمام این اخبار مناسب با غرض نمیباشد که اختصار کلام [illegible] جمله‌ای از آن
نقل کرده میشود بعضی از روایات محمد بن طلحه و حافظ ابو نعیم و ابن حجر در باب یازدهم در فصل اول [illegible]
وارده در اهل بیت [illegible] الآیة الثانیة عشرة قوله تعالی و انه لعلم للساعة قال مقاتل بن سلیمان و من تبعه من المفسرین
ان هذه الآیة نزلت فی المهدی و سیأتی الاحادیث المصرحة بانه من اهل البیت النبوی و بعد از این کلام [illegible]
[illegible] فی الاحادیث المصرحة [illegible] العترة [illegible] ذلک ما اخرجه مسلم و ابو داود
و النسائی و ابن ماجه و البیهقی و آخرون المهدی من عترتی من ولد فاطمة و اخرج احمد و ابو داود و الترمذی و ابن ماجه
لو لم یبق من الدهر الا یوم لبعث الله فیه رجلا من عترتی و فی روایة رجلا من اهل بیتی یملأها عدلا کما ملئت جورا
و فی روایة [illegible] لو لم یبق من الدنیا الا یوم [illegible] رجل من اهل بیتی یواطئ اسمه اسمی [illegible]
[illegible] لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله ذلک الیوم حتی یبعث فیه رجلا من اهل بیتی یواطئ
اسمه اسمی و اسم ابیه اسم ابی یملأها قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما [illegible] المهدی [illegible]
[illegible] فی الجنة [illegible] المهدی منا یختم الدین بنا کما فتح بنا [illegible] فی صحیحه [illegible] آخر الزمان [illegible]
[illegible] رجلا من عترتی [illegible]
الارض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا [illegible] ساکن الارض و ساکن السماء [illegible]
الارض نباتها الا [illegible] سبع او ثمان او تسع [illegible]
[illegible] و [illegible] فلم [illegible] سبعا او ثمانیا [illegible]

فصل سوم از باب چهارم در بیان انطباق مهدی موعود بوجود مبارک حضرت حجة بن الحسن عجل الله فرجه

[illegible] الامام [illegible] فیملك سبع سنین [illegible] ان في امتي المهدي يخرج يعيش خمسا او سبعا او تسعا
[illegible] الرواية واخرج احمد ومسلم [illegible] في آخر الزمان خليفة يحثي المال حثيا ولا يعده عدا واخرج احمد [illegible]
ثوبان مرفوعا اذا رأيتم الرايات السود قد جاءت من قبل خراسان فأتوها ولو حبوا على الثلج فان فيها خليفة الله
المهدي وفي سنده ضعف واخرج الروياني والطبراني وغيرهما المهدي من ولدي وجهه كالكوكب الدري
اللون لون عربي والجسم جسم اسرائيلي يملأ الارض عدلا كما ملئت جورا يرضى بخلافته اهل السماوات والارض
والطير في الجو يملك عشرين سنة واخرج الطبراني انه صلى الله عليه وسلم قال لفاطمة نبينا خير الانبياء وهو ابوك
وشهيدنا خير الشهداء وهو عم ابيك حمزة ومنا من له جناحان يطير بهما في الجنة حيث شاء وهو ابن عم ابيك
جعفر ومنا سبطا هذه الامة الحسن والحسين وهما ابناك ومنا المهدي واخرج ابن ماجه انه صلى الله عليه وسلم [illegible]
لو لم يبق من الدنيا الا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتى يملك رجل من اهل بيتي يملك جبل الديلم
والقسطنطنیة این اخبار را [illegible] ابن حجر نقل [illegible] در کتاب [illegible] طبری نقل میکند [illegible]
اخبار میباشد [illegible] و منها ما نقله الامام [illegible] الثعلبي رضي الله عنه في تفسيره [illegible]
انس بن مالك قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم نحن ولد عبد المطلب سادة اهل الجنة انا وحمزة وجعفر
وعلي والحسن والحسين والمهدي [illegible] ابو نعیم حافظ [illegible] که نقل میکند این اخبار را
[illegible] میکند در نقل روایت [illegible] سلسله سند روایت [illegible] حضرت رسالت پناه [illegible]
[illegible] ذکر جمیع روایت [illegible] موجب طول عبارت میباشد [illegible]
الحسين [illegible] ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال لفاطمة عليها السلام المهدي من ولدك [illegible]
[illegible] قال دخلت على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وهو في الحالة التي قبض فيها فاذا فاطمة عند رأسه فبكت حتى
ارتفع صوتها فرفع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اليها رأسه فقال حبيبتي فاطمة ما الذي يبكيك فقالت اخشى الضيعة
من بعدك فقال يا حبيبتي [illegible] ومنا سبطا هذه الامة وهما ابناك الحسن والحسين وهما سيدا
شباب اهل الجنة وابوهما [illegible] والذي بعثني بالحق خير منهما يا فاطمة والذي بعثني بالحق ان منهما مهدي هذه الامة اذا
صارت الدنيا هرجا ومرجا [illegible] عن حذيفة رضي الله عنه قال خطبنا رسول الله صلى الله
عليه وآله وسلم فذكرنا ما هو كائن ثم قال لو لم يبق من الدنيا الا يوم واحد لطول الله عز وجل ذلك اليوم حتى يبعث
رجلا من ولدي اسمه اسمي فقام سلمان رضي الله عنه فقال يا رسول الله من اي ولدك هو قال من ولدي هذا
وضرب بيده على الحسين عليه السلام بنا بر ذلک [illegible] شبهه [illegible] باقی نمیماند در اینکه حضرت
رسول صلى الله عليه وآله اخبار فرموده اند بظهور مهدی در آخر الزمان از عترت و اهل بیت آن حضرت
و بر حسب [illegible] از روایات معلوم شد که از اولاد فاطمه علیها السلام میباشد [illegible]
از روایت [illegible] احادیث نقل میکند و بر حسب بعض معلوم شد که از اولاد حضرت سید الشهداء میباشد

سید الشهداء میباشد و شیخ محی الدین عربی [illegible] تصریح باین امر میکند در فتوحات مکیه میگوید اعلم ایدک الله ان لله
خلیفة یخرج وقد امتلأت الارض جورا وظلما فیملأها قسطا وعدلا لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله
ذلك اليوم حتى يلي هذا الخليفة من عترة رسول الله من ولد فاطمة يواطئ اسمه اسم رسول الله جده الحسين بن علي
[illegible] يبايع بين الركن والمقام يشبه رسول الله في الخلق وينزل عنه في الخلق لانه لا يكون احد مثل رسول الله
في خلقه [illegible] اجلى الجبهة اقنى الانف [illegible] این مطلب معلوم باشد که اخبار منقوله از طرق شیعه
در این باب که ظهور مهدی باشد در آخر الزمان از عترت حضرت رسول صلى الله عليه وآله [illegible]
بحد تواتر [illegible] در این مورد نقل [illegible] طرق اهل سنت [illegible] معلوم [illegible]
که اتفاق تمام مسلمین میباشد از شیعه و اهل سنت در این امر [illegible] قطع [illegible]
قطع ثابت شد این کبری فصل ثالث در بیان اثبات انطباق این کبری بوجود مبارک حضرت [illegible]
حسن العسکری علیهما السلام بدلیل قطعی و قبل از شروع در این مقام اشاره [illegible] مقدمه [illegible]
این امر که انطباق این کبری [illegible] با وجود مبارک این حضرت باشد [illegible]
[illegible] نبوت حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله و خلافت حضرت امیر المؤمنین و سایر ائمه طاهرین [illegible]
تا حضرت حسن بن علی العسکری علیهما السلام [illegible]
خالی از فائده نمیباشد [illegible] خلافت حضرت امیر المؤمنین [illegible] نبوت [illegible]
صلی الله علیه وآله ثابت [illegible] غیر مفید [illegible] این اخبار [illegible] در مقام اثبات این امر نقل [illegible]
از وجود مبارک حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله و وجود مبارک حضرت امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]
و سایر ائمه طاهرین الی حضرت حسن بن علی العسکری علیهم السلام [illegible] صدور اخبار منقوله [illegible]
از هر یکی از این اشخاص [illegible] بمرتبه تواتر و قطع بصدور [illegible] از مجموع اخبار [illegible]
مجموع این اشخاص قطع [illegible] بصدور [illegible] بیشتر از یک نفر از این اشخاص [illegible]
برای اثبات این امر کافی میباشد [illegible] قول هر یک در این مقام [illegible]
مقدمه ثانیه اینکه این مطلب [illegible] اثبات امامت و خلافت ائمه طاهرین [illegible]
تا آخر ائمه طاهرین [illegible] طرق اثبات این [illegible] نص [illegible]
از حضرت خاتم الانبیاء [illegible] در حق امام [illegible]
نص بر خلافت و امامت [illegible] طریق [illegible]
و امامت این امام و خلیفه [illegible]
از جهت انکار [illegible]
کرد و لکن باید نقل معتقدین با امامت این امام [illegible] قطع بصدور [illegible]
[illegible] تمام شد

و نظیر این مطلب را سابقاً در مبحث اثبات نبوت خاصه عرضه داشتیم که در اثبات نبوت شخص خاص در زمان
طبقات بعد از آن نبی موقوف میباشد بنبوت آن بیان معجزه از آن شخص و نقل معجزه هر نبی [illegible]
معتقدین بنبوت این شخص و از این طریق اعتبار نکرده باشد و حق هم منکر باشند تا معتقد و
تصدیق آن نبی لازم میاید تکلیف [illegible] بیان در این مقصود از این اخبار [illegible]
و قضیه امامت هم [illegible] قسم [illegible] بهمان قسم که عرضه داشتیم باید بنحوی باشد که نقل این
اشخاص مفید قطع باشد و توهم نشود که اشخاص قائلین بنبوت یا امامت شخص خاص مدعی میباشند
و قول مدعی در دعوی خود حجت نیست عند العقلاء فساد این توهم واضح است از جهة اینکه عرض داشتیم که
باید قول اینها مفید قطع باشد پس الحجة [illegible] قطع میباشد نه قول این اشخاص و قول این اشخاص
مطلع میباشد و در قطع و حجیت آن فرقی نمیباشد در میان طرق حصول آن و توهم نشود که قول این اشخاص
مفید قطع نخواهد بود چونکه مدعی میباشند فساد این توهم ایضاً واضح است از جهة توضیح فساد مثلاً بیان
[illegible] و آن اینکه اگر شخص وارد بر مملکتی شود که رعایای آن مملکت از جهة توسعه آن و عدم [illegible] اصلا از
بلد [illegible] اطلاع [illegible] باشد [illegible] که وارد در این مملکت شده است [illegible] سلطان این مملکت
[illegible] آن مملکت [illegible] یک نفر یا بیشتر [illegible] خبر [illegible] سلطان [illegible] تاریخ [illegible]
احسان را [illegible] در شهر [illegible] که وارد [illegible] قسم [illegible] خبر [illegible] باحسان سلطان در حق
اینها در تاریخ [illegible] با تاریخ [illegible] سوم و چهارم [illegible] البته [illegible] قطع
بلکه مرتبه [illegible] شخص قطع حاصل شود باینکه سلطان این مملکت شخص [illegible]
نفس [illegible] و احتمال اینکه این مخبرین رعایای این سلطان میباشند شاید کاذب باشند و اینکه این
مخبرین مدعی میباشند نسبت باحسان سلطان در حق اینها و قول مدعی مفید قطع نخواهد بود این امور
در نظر عقلاء [illegible] میباشد و معارضه با حس و وجدان [illegible]
میباشد چون این مقدمه معلوم شد عرض میدارم بحکم مقدمه [illegible] در این مقام که تحصیل علم بخلافت
حضرت [illegible] حسن بن علی العسکری علیهما السلام شود که علم بخلافت و امامت تمام [illegible]
تحصیل [illegible] و بحکم مقدمه ثانیه طریق تحصیل علم باین امر منحصر [illegible]
آنحضرت [illegible] نصوص [illegible] در خلافت آنحضرت [illegible] شرط که عرضه داشتیم که باید [illegible]
باشد که مفید قطع باشد و در این [illegible] عرضه میداریم که اگر کسی [illegible] در اخبار وارده در این باب [illegible]
بالضرورة و البداهة قطع حاصل میکند [illegible] از این اخبار از جهة اینکه از زمان وجود مبارک
حضرت رسول صلی الله علیه و آله تا زمان حضرت حسن بن علی العسکری علیهما السلام که متجاوز از دویست و [illegible]
سال میباشد اخبار [illegible]
عدد [illegible] از کتب معتبره متجاوز از صد خبر میباشد که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible]

از حضرت حسن بن علی العسکری علیهما السلام [illegible] روایات [illegible] اخبار [illegible] مختلف میباشد بمقدار [illegible] زیاده
و کمتر [illegible] باشند و [illegible] و در این صورت بالبداهة و
[illegible] و وجدان میباشد [illegible]
الضرورة قطع حاصل [illegible] علم بصدق این دعوی [illegible] تتبع و تفحص [illegible] رساله [illegible] ندارد [illegible]
از جهة [illegible] عقد [illegible] امور [illegible] نقل [illegible] این اخبار [illegible] تواتر باشد [illegible]
[illegible] کثرت روایات [illegible] تجاوز از حد تواتر [illegible] مصنفین کتب [illegible]
[illegible] در مقام حصول [illegible] نفر از [illegible]
[illegible] میباشد [illegible] بیان رفع این توهم [illegible]
خود نقل [illegible] قطع بصدور [illegible] روایات [illegible] قطع هم میرسانند [illegible] عدد
[illegible] تتبع و تفحص [illegible] قطع بتحقق امری [illegible] اخبار [illegible] عدد
مصنفین کتب معتبره بحد تواتر [illegible] قطع [illegible] بعض
مخبرین بحد تواتر [illegible] قطع هم میرسد بتحقق [illegible] میباشند
خصوصیات خارجیه مثلاً [illegible] اشخاص
[illegible] بالبداهة قطع هم میرسد [illegible] میباشد
مصنفین کتب این روایات باشند علاوه بر اینکه عدد اینها بالغ بحد تواتر [illegible] شد [illegible] و
که احتفاف ببعض خصوصیات خارجیه باشد که موجب قطع بصدق میباشد [illegible] مصنفین این کتب [illegible]
بیان این مطلب [illegible] بعد [illegible] کتب [illegible] معتبره [illegible] در مقام نقل روایات [illegible]
علم هم میرسد [illegible] این اشخاص [illegible] قطع هم [illegible]
[illegible] مظنون [illegible] روایات [illegible]
[illegible] روایات [illegible]
هم [illegible] نقل [illegible] مصنفین این کتب [illegible]
و معلوم است [illegible] بعد از حصول علم بتحقق روایات [illegible]
تحقق قطع هم میرسانند [illegible] روایات [illegible] ائمه المعصومین علیهم السلام
حد تواتر قطع هم میرسد [illegible] روایات [illegible] علیه و آله [illegible] محمد بن علی بن بابویه
[illegible] محمد بن یعقوب الکلینی [illegible]
الملقب بالصدوق و محمد بن محمد بن نعمان الملقب بالمفید و محمد بن حسن الطوسی و امثال اینها قدس الله [illegible]
حق [illegible] این اشخاص [illegible] روایات [illegible]
[illegible] ائمه اطهار [illegible]
[illegible] معلوم [illegible]
[illegible] معاصر یا متقارب [illegible]

رؤسا و اهل مذهب شیعه می‌باشند و تمام آنها در تاریخ سنه [illegible] بعد از هجرت بوده‌اند و در حیات حضرت حسن بن علی العسکری
در تاریخ سنه [illegible] پیش از تولد آن سرور تألیف نموده‌اند که بعضی از آنها در اواخر از ائمه طاهرین معاصر ایشان بوده‌اند و اکثر اینها
اخبار از جهت این اشخاص اهل بوده‌اند [illegible] با ضبط حال روایت در هر طبقه چنانچه کلام [illegible] از اشخاص این جماعت
بعد از اطلاع اشخاص از حال آنها علم بهم رسانند بعد هم تعداد آنها [illegible] صدق اخبار [illegible] در کتب آنها نقل [illegible]
[illegible] را خبر [illegible] شنیده از روات علم بهم رسید بصدق این اخبار از آنها و آنها بتحقیق اصل [illegible] روایت
و صدور آن از معصوم بواسطه کثرت [illegible] و روات بهم رسید و بعد از بیان این مطالب بنقل بعضی از جمله آن
اخبار وارده در این مقام و از جهت اینکه کلام در این مقام خارج از وضع این رساله [illegible] که اختصار بان
التقاط نموده در اخبارات وارده از حضرت رسول صلی الله علیه و آله الی حضرت حسن بن علی العسکری علیهم السلام بنقل
از هر یکی از آنها بالفاظ روایت [illegible] از معصوم آنچه خبر وارد در حضرت رسول صلی الله علیه و آله اول روایت [illegible]
نعمانی در کتاب غیبت خود بسند متصل از عبدالله بن عمر بن خطاب از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که مضمونش این است
با اختلاف در بعض تعبیرات و خصوصیات که اصلا مغیر با مقصود [illegible] و روایتی [illegible] شیخ صدوق در کمال الدین [illegible]
شیخ جلیل علی بن محمد بن علی الخزاز الرازی در کتاب کفایة الاثر از عبدالله بن عباس از حضرت رسول صلی الله علیه [illegible]
[illegible] روایت عبدالله بن عمر بن خطاب [illegible] قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الله اوحی الیّ [illegible]
یا محمد من خلفت فی الارض فی امتک و هو اعلم بذلک قلت یا رب اخی قال یا محمد علی بن ابی طالب قلت نعم یا رب قال یا محمد
انی اطلعت الی الارض اطلاعة فاخترتک منها فلا اذکر حتی تذکر معی فانا المحمود و انت محمد ثم انی اطلعت الی الارض اطلاعة
اخری فاخترت منها علی بن ابی طالب فجعلته وصیک فانت سید الانبیاء و علی سید الاوصیاء ثم شققت له اسما من اسمائی
فانا الاعلی و هو علی یا محمد انی خلقت علیا و فاطمة و الحسن و الحسین و الائمة من نور واحد ثم عرضت ولایتهم علی
الملائکة فمن قبلها کان من المقربین و من جحدها کان من الکافرین یا محمد لو ان عبدا من عبیدی عبدنی حتی ینقطع ثم لقینی جاحدا
لولایتهم ادخلته ناری ثم قال یا محمد اتحب ان تراهم فقلت نعم فقال تقدم امامک فتقدمت امامی فاذا علی بن
ابی طالب و الحسن و الحسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن
محمد و الحسن بن علی و الحجة القائم کانه الکوکب الدری فی وسطهم فقلت یا رب من هؤلاء قال هؤلاء الائمة و هذا القائم
محلل حلالی و محرم حرامی و ینتقم من اعدائی یا محمد احببه فانی احبه و احب من یحبه و در روایت عبدالله بن عباس
باین عبارت می‌باشد بعد از جمله از کلام حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible] التاسع منهم قائم اهل بیتی و مهدی امتی
اشبه الناس بی فی شمائله و اقواله و افعاله یظهر بعد غیبة طویلة و حیرة مضلة فیعلن امر الله و یظهر دین الله
و یؤید بنصر الله و ینصر بملائکة الله فیملأ الارض قسطا و عدلا بعد ما ملئت ظلما و جورا و از جمله خبر [illegible]
که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible] شیخ صدوق قدس سره [illegible] بسند متصل نقل نموده از حضرت صادق [illegible]
[illegible] از حضرت رسول صلی الله علیه و آله قال رسول الله صلی الله علیه و آله حدثنی جبرئیل
عن رب العزة جل جلاله انه قال من علم ان لا اله الا انا وحدی و ان محمدا عبدی و رسولی و ان علی بن ابی طالب

خلیفتی و ان الائمة من ولده حججی ادخلته الجنة برحمتی و نجیته من النار بعفوی [illegible] فقام جابر بن عبدالله الانصاری فقال یا رسول الله
و من الائمة من ولد علی بن ابی طالب قال الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة ثم سید العابدین فی زمانه علی بن الحسین
ثم الباقر محمد بن علی و ستدرکه یا جابر فاذا ادرکته فاقرأه منی السلام ثم الصادق جعفر بن محمد ثم الکاظم موسی بن جعفر
ثم الرضا علی بن موسی ثم التقی محمد بن علی ثم النقی علی بن محمد ثم الزکی الحسن بن علی ثم ابنه القائم بالحق مهدی امتی الذی یملأ
الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما هؤلاء یا جابر خلفائی و اوصیائی و اولادی و عترتی [illegible]
و اخبار وارده از حضرت رسول صلی الله علیه و آله در این باب زیاد می‌باشد که شیخ جلیل علی بن محمد بن علی الخزاز الرازی
از آنها در کتاب کفایة الاثر نقل نموده باسناد متصل از جماعت صحابه مثل عبدالله بن عباس و عبدالله بن مسعود و
ابی سعید الخدری و ابی ذر الغفاری و سلمان الفارسی و جابر بن سمرة و جابر بن عبدالله الانصاری و انس بن مالک و ابی هریرة
[illegible] و عمار بن یاسر و حذیفة بن اسید و عمران بن حصین و [illegible]
و زید بن ارقم و ابی امامة و [illegible] که در تمام این روایات
[illegible] حضرت امیر [illegible] از حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] روایت منقوله از [illegible] حضرت امیر [illegible]
[illegible] روایت [illegible] باید [illegible] بسند متصل از اصبغ بن نباته
[illegible] شیخ صدوق [illegible] نقل [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه فوجدته متفکرا ینکت فی الارض فقلت یا امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] فی الارض ارغبت فیها فقال لا والله ما رغبت فیها و لا فی الدنیا یوما قط و لکن فکرت فی
مولود یکون من ظهری الحادی عشر من ولدی هو المهدی یملأها عدلا کما ملئت جورا و ظلما یکون له حیرة و غیبة
تضل فیها اقوام و یهتدی فیها اخرون [illegible] و در روایت دیگر شیخ صدوق در کتاب مذکور نقل نموده
از حضرت حسین بن علی علیهما السلام [illegible] امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام [illegible] التاسع من ولدک یا حسین
هو القائم بالحق و المظهر للدین و الباسط للعدل [illegible] فقلت له یا امیر المؤمنین ان ذلک لکائن فقال
علیه السلام ای و الذی بعث محمدا صلی الله علیه و آله بالنبوة و اصطفاه علی جمیع البریة و لکن بعد غیبة و حیرة فلا
یثبت فیها علی دینه الا المخلصون المباشرون لروح الیقین الذین اخذ الله عز و جل میثاقهم بولایتنا و
کتب فی قلوبهم الایمان و ایدهم بروح منه [illegible] حضرت فاطمه [illegible]
شیخ صدوق [illegible] در کمال الدین بسند متصل نقل نموده از ابی بصیر [illegible] ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام
عن ابیه [illegible] الصادق علیه السلام [illegible] فقال [illegible] زید بن علی [illegible]
[illegible] کیف [illegible] الائمة [illegible]
[illegible] ثم [illegible] جابر بن عبدالله فقال یا جابر حدثنا بما عاینت فی الصحیفة
فقال جابر نعم یا ابا جعفر دخلت علی مولاتی فاطمة علیها السلام لاهنئها بمولود الحسن علیه السلام فاذا بیدها
صحیفة بیضاء من درة بیضاء فقلت یا سیدة النسوان ما هذه الصحیفة التی اراها معک قالت فیها اسماء
الائمة من ولدی فقلت لها ناولینی لانظر فیها قالت یا جابر لولا النهی لکنت افعل لکنه نهی ان یمسها

الدین اند و وصی پیغمبر اند و اهل بیت پیغمبر ولکنه مأووده لم تشتغل فی ظاهر [illegible] تا آنجا که فقرات [illegible] ابو القاسم محمد بن
عبدالله المصطفی امه آمنه بنت وهب ابو الحسن علی بن ابی طالب المرتضی امه فاطمه بنت اسد بن هاشم بن
عبد مناف ابو محمد الحسن بن علی الزکی ابو عبدالله الحسین بن علی الشهید امهما فاطمه بنت محمد صلی الله علیه وآله ابو محمد
علی بن الحسین العابدین امه شهربانویه بنت یزدجرد شاهنشاه ابو جعفر محمد بن علی الباقر امه ام عبدالله
بنت الحسن بن علی بن ابی طالب ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق امه ام فروه بنت القاسم بن محمد بن ابی بکر
ابو ابراهیم موسی بن جعفر الثقه امه جاریه اسمها حمیده ابو الحسن علی بن موسی الرضا امه جاریه اسمها نجمه
ابو جعفر محمد بن علی الزکی امه جاریه اسمها خیزران ابو الحسن علی بن محمد الدلیل امه جاریه اسمها سوسن
ابو محمد الحسن بن علی الرفیق امه جاریه اسمها سمانه وتکنی بام الحسن ابو القاسم محمد بن الحسن هو حجة الله تعالی
علی خلقه القائم امه جاریه اسمها نرجس صلوات الله علیهم اجمعین و در بحار و غیره از حضرت حسن بن علی بن ابی طالب علیهما السلام
خبایه [illegible] صدوق [illegible] در کتاب [illegible] نقل [illegible] بسند متصل [illegible] حضرت خضر [illegible] که بشر [illegible]
خدمت حضرت امیر علیه السلام و بعد از سؤال و جواب که در کتاب [illegible] مذکور است [illegible] خضر شهادت
میدهد برسالت حضرت ختم الانبیاء و وصایت و خلافت حضرت امیر و سایر ائمه اطهار علیهم السلام
تا حضرت حسن بن علی العسکری علیهما السلام بعد مذکور [illegible] و اشهد علی رجل [illegible] ولد الحسن بن علی الذی [illegible]
بامره [illegible] الارض عدلا کما ملئت جورا والسلام علیک یا امیر المؤمنین و رحمة الله و برکاته ثم قام [illegible]
فقال امیر المؤمنین یا ابا محمد اتبعه وانظر این یقصد فخرج الحسن علیه السلام فی اثره قال فما کان الا ان وضع رجله
خارج المسجد فما دریت این اخذ من ارض الله فرجعت الی امیر المؤمنین علیه السلام فاعلمته فقال یا ابا محمد تعرفه [illegible]
الله ورسوله [illegible] امیر المؤمنین [illegible] الخضر علیه السلام و روایت دیگر [illegible] که شیخ صدوق در کتاب
مذکور بسند متصل نقل [illegible] از ابی سعید عقیصا [illegible] صالح الحسن بن علی علیهما السلام [illegible]
دخل علیه الناس [illegible] بعضهم علی بیعته فقال علیه السلام ویحکم ما تدرون ما عملت [illegible] الذی عملت خیر
لشیعتی مما طلعت علیه الشمس او غربت الا تعلمون انی امامکم مفترض الطاعة علیکم و احد سیدی شباب اهل الجنة
بنص رسول الله صلی الله علیه وآله علی قالوا بلی قال اما علمتم ان الخضر علیه السلام لما خرق السفینة و اقام الجدار
و قتل الغلام کان ذلک سخطا لموسی بن عمران اذ خفی علیه وجه الحکمة فی ذلک و کان ذلک عند الله تعالی ذکره
حکمة و صوابا اما علمتم انه ما منا احد الا و یقع فی عنقه بیعة لطاغیة زمانه الا القائم الذی یصلی
روح الله عیسی بن مریم علیه السلام خلفه فان الله عز وجل یخفی ولادته و یغیب شخصه لئلا یکون لاحد فی عنقه
بیعة اذا خرج ذلک التاسع من ولد اخی الحسین بن علی سید النساء یطیل الله عمره فی غیبته ثم یظهره
بقدرته فی صورة شاب دون اربعین سنة و ذلک لیعلم ان الله علی کل شیء قدیر و در بحار روایت شده از
از حضرت سید الشهداء [illegible] روایتی است که شیخ صدوق در کتاب [illegible] بسند متصل
نقل [illegible] صادق جعفر بن محمد [illegible] الحسن بن علی علیهما السلام

فی التاسع من ولدی سنة من یوسف و سنة من موسی و هو قائمنا اهل البیت یصلح الله تعالی امره فی لیلة واحدة روایت دیگر
بسند متصل نقل [illegible] از عبدالله بن عمر قال سمعت الحسین بن علی علیهما السلام یقول لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد
لطول الله ذلک الیوم حتی یخرج رجل من ولدی فیملأها عدلا و قسطا کما ملئت جورا و ظلما کذلک سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله
یقول و در بحار و غیره از حضرت سید سجاد زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام روایت [illegible]
صدوق در کتاب [illegible] بسند متصل نقل [illegible] از ابی خالد الکابلی قال دخلت علی سیدی علی بن الحسین زین العابدین
علیهما السلام فقلت له یابن رسول الله صلی الله علیه وآله اخبرنی بالذین فرض الله عز وجل طاعتهم و مودتهم واوجب علی عباده
الاقتداء بهم بعد رسول الله صلی الله علیه وآله فقال لی یا کابلی ان اولی الامر الذین جعلهم الله ائمة للناس واوجب علیهم
طاعتهم امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام ثم الحسن ثم الحسین ابنا علی بن ابی طالب ثم انتهی الامر الینا ثم سکت
فقلت له یا سیدی روی لنا عن امیر المؤمنین علیه السلام قال ان الارض لا تخلو من حجة لله علی عباده فمن الحجة والامام بعدک
فقال ابنی محمد و اسمه فی التوراة باقر یبقر العلم بقرا هو الحجة والامام بعدی و من بعد محمد ابنه جعفر و اسمه عند اهل السماء
الصادق فقلت له یا سیدی فکیف صار اسمه الصادق و کلکم صادقون فقال حدثنی ابی عن ابیه علیهما السلام
ان رسول الله صلی الله علیه وآله قال اذا ولد ابنی جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب فسموه الصادق فان
الخامس من ولده الذی اسمه جعفر یدعی الامامة اجتراء علی الله و کذبا علیه فهو عند الله جعفر الکذاب المفتری علی الله
والمدعی لما لیس له باهل المخالف علی ابیه والحاسد لاخیه ذلک الذی یروم کشف ستر الله عند غیبة ولی الله ثم بکی
علی بن الحسین علیهما السلام بکاء شدیدا ثم قال کانی بجعفر الکذاب و قد حمل طاغیة زمانه علی تفتیش امر ولی الله
والمغیب فی حفظ الله والتوکیل بحرم ابیه جهلا منه بولادته و حرصا منه علی قتله ان ظفر به طمعا فی میراث ابیه
حتی یاخذه بغیر حقه قال ابو خالد فقلت له یابن رسول الله ثم ماذا یکون قال ثم تمتد الغیبة بولی الله
الثانی عشر من اوصیاء رسول الله صلی الله علیه وآله والائمة بعده [illegible] روایت دیگر شیخ صدوق در کتاب مذکور
نقل [illegible] از سعید بن جبیر قال سمعت سید العابدین علی بن الحسین [illegible] یقول فی القائم
سنة من سبعة انبیاء سنة من ابینا آدم علیه السلام و سنة من نوح و سنة من ابراهیم و سنة من موسی و سنة
من عیسی و سنة من ایوب و سنة من محمد صلوات الله علیهم فاما من آدم و نوح فطول العمر و اما من ابراهیم فخفاء
الولادة و اعتزال الناس و اما من موسی فالخوف والغیبة و اما من عیسی فاختلاف الناس فیه و اما من ایوب
فالفرج بعد البلوی و اما من محمد صلی الله علیه وآله فالخروج بالسیف [illegible] و در بحار [illegible] از حضرت امام محمد بن علی الباقر
علیهما السلام [illegible] روایات [illegible] شیخ صدوق در کتاب [illegible] مذکور [illegible]
النعمه [illegible] در کتاب [illegible] بسند متصل [illegible]
عن ابی حمزه [illegible] ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام فقلت یابن رسول الله [illegible] قلت [illegible] فانت [illegible] قوله [illegible]
فی [illegible] انت [illegible] النبی [illegible]

[illegible]

حتى يقوم الحق [illegible] قال [illegible] انا [illegible] فانما هو [illegible] وولد
للائمة بعد رسول الله اثنا عشر اثنا عشرهم القائم قلت يا سيدي فمن هؤلاء الاثنا عشر قال اولهم
علي بن ابي طالب وبعده الحسن والحسين وبعد الحسين علي بن الحسين وبعده انا وبعدي ابني ووضع يده على
كتف جعفر قلت فمن بعد هذا قال ابنه موسى وبعد موسى ابنه علي وبعد علي ابنه محمد وبعد محمد ابنه علي و
علي ابنه الحسن وبعد الحسن ابنه محمد وهو ابو القاسم الذي يخرج فيملأ الدنيا قسطا وعدلا ويشفي صدور
شيعتنا قلت فمتى يخرج يا ابن رسول الله قال لقد سئل رسول الله عن ذلك فقال انما مثله مثل الساعة لا
تأتيكم الا بغتة و خبر ديگر از حضرت باقر عليه السلام روايت ميكند شيخ مزبور در كتاب مذكور بسند متصل از
ابو مريم عبد الغفار بن القاسم قال دخلت على مولاي الباقر عليه السلام وعنده اناس من اصحابه فجرى ذكر الا
قلت يا سيدي [illegible] الخضر [illegible] المؤمنون [illegible] عبد الغفار [illegible]
اذا [illegible] فانما [illegible] قال يا عبد الغفار [illegible] فانما علينا [illegible]
السابع من ولدي [illegible] ظهوره ولقد حدثني ابي عن ابيه عن ابائه قال قال رسول الله صلى الله عليه
ان الائمة بعدي اثنا عشر عدد نقباء بني اسرائيل تسعة من صلب الحسين والتاسع قائمهم يخرج في اخر
الزمان فيملأها عدلا بعد ما ملئت جورا وظلما [illegible] و در اخبار وارده از حضرت صادق
بسيار [illegible] روايت شيخ صدوق قدس الله سره در كتاب [illegible] بسند [illegible]
شيخ جليل [illegible] الخزاز [illegible] در كتاب كفاية الاثر نقل ميكند [illegible] در كتاب غيبة
نقل ميكند [illegible] روايات از اين حضرت وكذلك از حضرت باقر عليهما السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از روايات [illegible] حضرت [illegible] كفاية الاثر
ميكند بسند متصل از علقمة بن محمد الحضرمي [illegible] الائمة اثنا عشر [illegible] قلت يا ابن رسول الله فسمهم
قال من الماضين علي بن ابي طالب عليه السلام والحسن والحسين وعلي بن الحسين ومحمد بن علي ثم انا قلت فمن بعدك يا ابن
رسول الله فقال [illegible] الى ولدي موسى [illegible] الامام بعدي قلت فمن بعد موسى قال علي ابنه يدعى بالرضا يدفن
في ارض الغربة من خراسان ثم بعد علي ابنه محمد وبعد محمد علي ابنه وبعد علي الحسن ابنه والمهدي من ولد
الحسين ثم قال حدثني ابي عن ابيه عن جده عن علي بن ابي طالب عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله يا علي
ان قائمنا اذا خرج [illegible] ثلاثمائة وثلاثة عشر رجلا عدد رجال بدر فاذا حان وقت خروجه يكون له
سيف مغمود [illegible] از حضرت روايت شده كه شيخ صدوق
قدس الله سره در كتاب [illegible] بسند متصل نقل ميكند از يونس بن عبد الرحمن قال دخلت على موسى [illegible]

فصل سوم از باب سوم در بيان [illegible] حضرت مهدي موعود [illegible] وجود [illegible] محمد بن الحسن عليه السلام

جعفر عليه السلام فقلت له يا ابن رسول الله انت القائم بالحق فقال انا القائم بالحق ولكن القائم الذي يطهر الارض من اعداء الله
عز وجل ويملأها عدلا كما ملئت جورا وظلما هو الخامس من ولدي له غيبة يطول امدها خوفا على نفسه يرتد فيها اقوام ويثبت
فيها اخرون ثم قال عليه السلام طوبى لشيعتنا المتمسكين بحبلنا في غيبة قائمنا الثابتين على موالاتنا والبراءة من اعدائنا
اولئك منا ونحن منهم وقد رضوا بنا ائمة ورضينا بهم شيعة فطوبى لهم ثم طوبى لهم وهم والله معنا في درجاتنا يوم القيمة
و در اخبار وارده از حضرت علي بن موسى عليه السلام [illegible] روايات [illegible] شيخ صدوق [illegible]
در كتاب كمال الدين نقل ميكند بسند متصل از حسين بن خالد قال قال علي بن موسى الرضا عليه السلام لا دين لمن
لا ورع له ولا ايمان لمن لا تقية له وان اكرمكم عند الله اعملكم بالتقية فقيل له يا ابن رسول الله الى متى قال الى يوم الوقت المعلوم
وهو يوم خروج قائمنا فمن ترك التقية قبل خروج قائمنا فليس منا فقيل له يا ابن رسول الله ومن القائم منكم اهل البيت
قال الرابع من ولدي ابن سيدة الاماء يطهر الله به الارض من كل جور ويقدسها من كل ظلم وهو الذي يشك الناس في
ولادته وهو صاحب الغيبة قبل خروجه فاذا خرج اشرقت الارض بنوره ووضع ميزان العدل بين الناس فلا
يظلم احد احدا وهو الذي تطوى له الارض ولا يكون له ظل وهو الذي ينادي مناد من السماء يسمعه جميع اهل الارض
بالدعاء اليه الا ان حجة الله قد ظهر عند بيت الله فاتبعوه فان الحق معه وفيه وهو قول الله عز وجل ان نشأ ننزل
عليهم من السماء اية فظلت اعناقهم لها خاضعين و خبر ديگر شيخ صدوق قدس الله سره در كتاب مذكور [illegible] الرضا عليه السلام
بسند متصل از عبد السلام بن صالح الهروي قال سمعت دعبل بن علي الخزاعي يقول انشدت مولاي الرضا عليه السلام قصيدتي التي اولها
مدارس ايات خلت من تلاوة ومنزل وحي مقفر العرصات فلما انتهيت الى قولي
خروج امام لا محالة خارج يقوم على اسم الله والبركات يميز فينا كل حق وباطل ويجزي على النعماء والنقمات بكى
الرضا علي بن موسى عليه السلام بكاء شديدا ثم رفع راسه الي فقال لي يا خزاعي نطق روح القدس على لسانك بهذين
البيتين فهل تدري من هذا الامام ومتى يقوم فقلت لا يا مولاي الا اني سمعت بخروج امام منكم يطهر
الارض من الفساد ويملأها عدلا فقال يا دعبل الامام بعدي محمد ابني وبعد محمد ابنه علي وبعد علي ابنه
الحسن وبعد الحسن ابنه الحجة القائم المنتظر في غيبته المطاع في ظهوره لو لم يبق من الدنيا الا يوم واحد لطول الله ذلك
اليوم حتى يخرج فيملأها عدلا كما ملئت جورا واما متى فاخبار عن الوقت فقد حدثني ابي عن ابيه عن ابائه عليهم السلام
ان النبي صلى الله عليه وآله قيل له يا رسول الله متى يخرج القائم من ذريتك فقال عليه السلام مثله مثل الساعة لا يجليها لوقتها
الا هو عز وجل لا يأتيكم الا بغتة و در اخبار وارده از حضرت محمد بن علي عليهما السلام [illegible] از روايات
روايتي است كه [illegible] در كافي و شيخ صدوق در كتاب كمال الدين بسند متصل نقل از عبد العظيم بن عبد الله بن علي بن
حسن بن زيد بن حسن بن علي بن ابي طالب عليهم السلام قال دخلت على سيدي محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن
حسين بن علي بن ابي طالب عليهم السلام وانا اريد ان اسأله عن القائم اهو المهدي او
غيره فابتدأني فقال لي يا ابا القاسم ان القائم منا هو المهدي الذي يجب ان ينتظر في غيبته ويطاع

[illegible]

فصل سوم از باب چهارم در بیان الطاف مهدی موعود

فی ظهوره و هو اثبات وجوده والذی بعث محمدا صلی الله علیه و آله بالنبوة وخصنا بالامامة انه لو لم یبق من الدنیا
الا یوم واحد لطول الله ذلک الیوم حتی یخرج فیه فیملاء الارض قسطا وعدلا کما ملئت جورا و ظلما و
ینزل الله تبارک وتعالی ... الروح ... [illegible] ... ویبلغ سلطانه المشرق والمغرب و رسول الله
صلی الله علیه السلام فقال اعلی شیعتنا انتظار الفرج و در روایت دیگر از روایات جابر که شیخ صدوق در کمال الدین
نقل میکند بسند معتبر ... قال سمعت ابا جعفر محمد بن علی الرضا علیه السلام یقول ان الامام بعدی
ابنی علی امره امری وقوله قولی وطاعته طاعتی والامام بعده ابنه الحسن امره امر ابیه وقوله قول ابیه و
طاعته طاعة ابیه ثم سکت فقلت له یا ابن رسول الله فمن الامام بعد الحسن فبکی علیه السلام بکاء شدیدا ثم قال ان
من بعد الحسن ابنه القائم بالحق المنتظر فقلت له یا ابن رسول الله ولم سمی القائم قال لانه یقوم بعد موت ذکره
وارتداد اکثر القائلین بامامته فقلت له ولم سمی المنتظر قال لان له غیبة یکثر ایامها ویطول امدها
فینتظر خروجه المخلصون وینکره المرتابون ویستهزء بذکره الجاحدون ویکذب فیها الوقاتون ویهلک فیها
المستعجلون وینجو فیها المسلمون و از اخبار وارده از حضرت علی بن محمد علیهما السلام یکی روایت مشهوره ایست
که از حضرت عبد العظیم که مدفون در ارض ری میباشد در قریه جنب بلده طهران و در جزء زیارت آن حضرت میباشد
عرضت دینی علی امام زمانی بعضی نقل میکنند این روایت را شیخ صدوق در کمال الدین و شیخ جلیل علی بن
محمد بن علی الخزاز در کفایة الاثر و شیخ صدوق بسند معتبر روایت میکند از عبد العظیم بن عبد الله الحسنی قال دخلت
علی سیدی علی بن محمد فلما بصر بی قال لی مرحبا بک یا ابا القاسم انت ولینا حقا قال فقلت له یا ابن رسول الله انی
اردت ان اعرض علیک دینی فان کان مرضیا ثبت علیه حتی القی الله عز وجل فقال هات یا ابا القاسم فقلت انی
اقول ان الله تبارک وتعالی واحد لیس کمثله شیء خارج عن الحدین حد الابطال وحد التشبیه وانه لیس بجسم ولا صورة
ولا عرض ولا جوهر بل هو مجسم الاجسام ومصور الصور وخالق الاعراض والجواهر ورب کل شیء ومالکه وجاعله ومحدثه
وان محمدا صلی الله علیه و آله عبده ورسوله خاتم النبیین فلا نبی بعده الی یوم القیامة وان شریعته خاتم الشرایع فلا شریعة بعدها
الی یوم القیامة واقول ان الامام والخلیفة وولی الامر بعده امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ثم الحسن ثم الحسین ثم علی
بن الحسین ثم محمد بن علی ثم جعفر بن محمد ثم موسی بن جعفر ثم علی بن موسی ثم محمد بن علی ثم انت یا مولای فقال علیه السلام ومن
بعدی الحسن ابنی فکیف للناس بالخلف من بعده قال فقلت وکیف ذاک یا مولای قال لانه لا یری شخصه ولا یحل
ذکره باسمه حتی یخرج فیملاء الارض قسطا وعدلا کما ملئت جورا وظلما الی آخر الروایه و در روایت دیگر که
شیخ صدوق بسند معتبر نقل میکند در کمال الدین از صقر بن دلف قال سمعت الامام علی بن محمد بن علی
علیهم السلام یقول ان الامام بعدی الحسن ابنی وبعد الحسن ابنه القائم الذی یملاء الارض قسطا وعدلا کما ملئت جورا
وظلما و از اخبار و روایات وارده از حضرت حسن بن علی علیهما السلام در این باب و غیبت حضرت قائم
روایات کثیره است که بعضی از آنها ... [illegible] ... نقل میشود ... [illegible] ... روایت
مبارکه که شیخ جلیل علی بن محمد بن علی الخزاز در کتاب کفایة الاثر نقل میکند بسند معتبر از اسحق بن سعد

وجود مبارک حضرت حجة بن الحسن علیه السلام

قال سمعت ابا محمد الحسن بن علی العسکری علیه السلام یقول الحمد لله الذی لم یخرجنی من الدنیا حتی ارانی الخلف من بعدی اشبه الناس
برسول الله خلقا وخلقا یحفظه الله فی غیبته ثم یظهره فیملاء الارض قسطا وعدلا کما ملئت جورا وظلما و در روایت دیگر
روایتی میباشد که شیخ جلیل مذکور در کتاب مزبور نقل میکند بسند معتبر از محمد بن عثمان العمری رضی الله عنه قال
سمعت ابی یقول سئل ابو محمد الحسن بن علی علیه السلام وانا عنده عن الخبر الذی روی عن آبائه علیهم السلام ان الارض
لا تخلو من حجة لله علی خلقه الی یوم القیامة وان من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة فقال ان هذا
حق کما ان النهار حق فقیل له یا ابن رسول الله فمن الحجة والامام بعدک فقال ابنی محمد هو الامام والحجة بعدی من مات
ولم یعرفه مات میتة جاهلیة اما ان له غیبة یحار فیها الجاهلون ویهلک فیها المبطلون ویکذب فیها الوقاتون ثم
یخرج فکانی انظر الی الاعلام البیض تخفق فوق راسه بنجف الکوفة تمم الحمد لله رب العالمین که خداوند توفیق داد که نقل
شد اخبار وارده در این مقام و بعد از ملاحظه مقدمه نتیجه و مقصود واضح و بدیهی خواهد شد یعنی با ملاحظه
مقدمه و ضم و تکرار کلام و اتفاق جمیع مسلمین بر عدم تعمد کذب نسبت به حضرت رسول صلی الله علیه و آله و حضرت امیر
المؤمنین و کذلک ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین اما حضرت رسول و حضرت امیر و حسنین علیهم السلام
که تمام اهل سنت موافق اند با شیعه در این امر که عدم احتمال تعمد کذب میباشد و اما سایر ائمه طاهرین علیهم السلام
بجهت آنکه از جهت تکبر اهل سنت و لو قائل بامامت ایشان نیستند و لکن جلالت و عظمت و مرتبه
ائمه طاهرین را در انظار منکر نیستند الا طایفه ناصبی لعنهم الله و اما مطلب ... [illegible] ... مسلمین
کلمه حضور حق این حجت بنا بر علی ... [illegible] ... میباشد که احتمال تعمد کذب در این اخبار ... [illegible] ...
و مقدمه ثانیه ملاحظه شود که این روایات از زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله تا زمان
حضرت حسن بن علی العسکری در این مدت ... [illegible] ... متفق شوند در جعل این روایات با آنکه
این اصحاب را میدید از جهت بعد زمان ... [illegible] ... و عدم اطلاع از حال یکدیگر و در عالم
این روایات از این روایت میباشد موقوف بر خروج کتب مصنفه در این باب و نقل مصنفین
و کثرت ایشان و عدالت و وثاقت ایشان که اصلا عقل تجویز نمیکند که این اشخاص جعل این اخبار کرده باشند
بنا بر علی ذلک کله بحکم بدیهی عقل قطع بهم میرسد بصدور جمله کثیره از این اخبار از معصوم و از جهت عدم
وضوح امر حرف میزدیم که بر فرض آنکه ما در تمام اخبار این باب حرف شد یقینا بلا شبهه حرف زیادی در
صدور روایات میباشد اگر قطع بهم نرسانیم بصدور جمله کثیره از این اخبار بلکه قطع رسانیم بصدور یک خبر
از اخبار این معصومین سلام الله علیهم اجمعین که از حضرات ... [illegible] ... حضرت حسن بن علی العسکری از جهت
اثبات مقصود کافی میباشد از جهت آنکه ... [illegible] ... در این مقام که مقام تصدیق بجلالت و
امامت حضرت حجة بن الحسن علیهما السلام ... [illegible] ... تصدیق با امامت جمیع آباء او
و در جاهای ... [illegible] ... در این صورت ... [illegible] ... قطع بهم رسد بصدور یک
و در باب ائمه طاهرین ... [illegible] ... میباشد از جهت آنکه ... [illegible] ... فی الغفلة فی الف باب ...

فصل سوم از باب چهاردهم در بیان انطباق مهدی موعود و وجود مبارک حضرت محمد بن الحسن علیهما السلام

او لیه بالجمله عرض میداریم که بعد ملاحظه شود تمام این امور بلکه عرض میداریم بعد ملاحظه اخبار منقوله از حضرت رسول

از طرق اهل سنت که هر قدر دانستم که متجاوز از حد تواتر میباشد که آنحضرت خبر میدهد با آنکه مهدی از عترة

و اهل بیت خود ... از روایات الواردة ... و لد فاطمه ... از روایات الجعفریة

[illegible]

فصل چهارم از باب چهاردهم در بیان ... امامت محمد بن الحسن بتنصیص حضرت عسکری علیه السلام

بعد از آنکه در اثبات ... و امامت آنحضرت از طرق تنصیص حضرت حسن بن علی العسکری علیهما السلام ...

[illegible]

نماز بر جنازه [illegible] قائم یا امر میباشی بعد از وی عرض کردم در صحت [illegible] و هر کس خبر بیاید که در [illegible] همیان
قائم بعد از وی میباشی ابا الادیان میگوید که علامات آنحضرت یا [illegible] که قضیه همیان از سئوال کنم میگوید
بیرون رفتم و کاغذها را بردم به مداین و جواب گرفتم و چنان قسم که آنحضرت فرموده بود بعد از پانزده
روز بسر من رای شدم شنیدم صدای عزا از خانه آنحضرت دیدم آنحضرت را بر مغتسل نهاده و دیدم
جعفر کذاب را در خانه ایستاده و شیعیان همراه او میباشند و او را تهنیت میگویند بامامت
ابا الادیان میگوید در نفس خود گفتم اگر این امام باشد پس باطل شد امامت از جهت آنکه من دیدم او را
که او شراب خورد میکند و قمار میباخت ابا الادیان میگوید پس من هم نزدیک او رفتم و تعزیت او گفتم
و بعد تهنیت بامامت او گفتم و او از من سئوال هیچ امری نکرد پس عقید خادم بیرون آمد و گفت جعفر
ای سید من کفن شد برادرت پس بیا و نماز بخوان پس جعفر داخل شد و شیعیان همراه او بودند چون رفتیم
بخانه دیدم حسن بن علی را که کفن کرده بر تابوت گذاشته اند پس جعفر نزدیک آمد که نماز بخواند
چون قصد کرد که تکبیر بگوید طفلی که [illegible] گندم گون و مو [illegible] و دندانهای او گشاده بود خارج شد و ردای
عبای جعفر را کشید و گفت عقب برو ای عم که من احق بصلوات بر پدرم هستم پس عقب رفت جعفر
و رنگ او متغیر شد پس آن طفل نزدیک آمد و نماز خواند و دفن شد آنحضرت پهلوی قبر پدر خود پس
آن طفل بمن فرمود یا بصری بیار جواب کاغذها را پس دادم بآنحضرت ابا الادیان میگوید که با خود
گفتم که دو علامت معلوم شد باقی مانده قضیه همیان پس با جعفر بیرون آمدم پس شخصی از جعفر سئوال
کرد که این طفل که بود جعفر گفت والله که ندیده ام او را و نمیشناسم او را ابا الادیان میگوید که
ما با جعفر نشسته بودیم جماعتی از اهل قم وارد شدند سئوال کردند از حضرت حسن بن علی گفتند فوت
شد پرسیدند بعد از او قائم کیست اشاره بجعفر کردند پس آمدند نزد جعفر تعزیت گفتند
و گفتند نزد ما کاغذها میباشد و مالی میباشد بگو تا که کاغذها از کیست و مال چه قدر میباشد پس
برخواست جعفر و لباس خود را حرکت داد و گفت خاک بر سر مردم از ما [illegible] میخواهند که ما عالم
بغیب باشیم و بیرون رفت ابا الادیان میگوید پس غلامی بیرون آمد و گفت با شما میباشد کاغذهای فلان
و فلان و فلان و همیانی که در آن یک هزار دینار میباشد که روی [illegible] آن طلا [illegible] زند پس کاغذها
کاغذها و اموال را دادند باو و گفتند آنکه ترا فرستاده امام میباشد از جهت آنکه مطلب [illegible] میباشد
که گفته ابا الادیان میگوید آن وقت فهمیدم قضیه همیان را و تعقیب قضایا [illegible] در کتب بسیار مذکور میباشد
پس علاوه بر اخبار سابقه این جمله از اخبار هم از تنصیص مبارک حضرت حسن بن علی العسکری میباشد
در باب تنصیص بر خلافت و امامت آنحضرت که در کتب معتبره قوم باسناد متصله نقل شد

نقل شد و توهم نشود که این اخبار بحد تواتر نمیرسد و در این مقام خبر متواتر لازم است از جهت آنکه در باب اصول عقاید [illegible]
قطع مفید میباشد نه ظن و فساد این توهم در ضمن آنچه سابقا عرض داشته شد و خلاصه بیان فساد این توهم آنکه
اولا این اخبار که جمله نقل شد که اخبار وارده از حضرت حسن بن علی العسکری علیهما السلام میباشد بر تنصیص خلافت
و امامت آنحضرت منحصر باین چند روایت نمیباشد و در کتب معتبره روایات بسیار مذکور میباشد که بحد تواتر
رسیده تمام [illegible] گفت که بحد تواتر باشد و ثانیا سابقا عرض داشتیم که قطع بودن اخبار منحصر بسبب
آنکه بحد تواتر باشد از جهت آنکه بعد از اطلاع بحال مشایخ کلینی و [illegible] نجاشی و شیخ مفید و شیخ صدوق
و امثال ایشان قدس الله نفوسهم که قطع داریم که این اشخاص متصف به کذب نمیباشند چند نفر از این اشخاص چون
از اخبار متعلق بیک امر نقل کنند انسان شبهه نمیکند با احتمال قلت وسائط و بعد از اطلاع این اشخاص بحال
وسائط در این صورت بلاشبهه انسان قطع هم میرساند بصدور روایت از معصوم و در مسئله تنصیص حضرت
حضرت حسن بن علی العسکری علیهما السلام همین کو میباشد و ثالثا بر فرض [illegible] این امور عرض میدارم
که بعد ملاحظه اخبار سابقه و انضمام آنها باین اخبار قطع بهم میرسد بتحقق مفاد این اخبار و اخبار سابقه
سه طایفه بوده تمام متواتر و قطعی یک طایفه اخبار وارده از حضرت رسول صلی الله علیه و آله از طرق شیعه و اهل سنت
بحد تواتر که پیغمبر باید خلفاء بعد از وی اثنی عشر نفر میباشد از قریش و طایفه دوم اخبار صادره از
حضرت رسول در باب اهل بیت و عترت خود بمضامین مختلفه و جمله باین مضمون که عدل قرآن میباشند اهل بیت و
عترت خود را با کتاب الهی شد اخبار ثقلین که منقول میباشد از طرق شیعه و اهل سنت و جمله که پیغمبر اهل بیت
از آن میباشد [illegible] اخبار نجوم [illegible] میباشد [illegible] از طرق شیعه
و اهل سنت و جمله دیگر که پیغمبر [illegible] مثل سفینه نوح میباشد [illegible] و تخلف [illegible]
از طرق شیعه و اهل سنت منقول میباشد و هر یک از این سه جمله اگر متواتر نباشد ولیکن مجموع آنها متواتر قطعا
باین معنی که قطع داریم که آنحضرت ارجاع امت خود را باهل بیت خود [illegible] و طایفه سوم اخبار منقوله از
طرق شیعه و اهل سنت که هر یک بحد تواتر میباشد باخبار حضرت رسول بظهور مهدی از عترت خود از ولد
فاطمه و از صلب حضرت حسین بن علی بن ابیطالب سلام الله علیهم اجمعین بعد از ملاحظه این سه طایفه منقوله
از طرق شیعه و اهل سنت و طایفه دیگر که منقول از طرق شیعه میباشد که بالغ حد تواتر میباشد بر تصریح
بلکه در آنها بوده مهدی موعود شخص مبارک حضرت امام زمان ابن حسن بن علی العسکری علیهم السلام [illegible]
شبهه باقی نخواهد بود در وجود آنحضرت و خلافت و امامت وجود مبارک [illegible] بعد از اهل سنت
مراد از خلفاء که حضرت رسول [illegible] خلفاء اربعه و جمله از بنی امیه و بنی عباس میباشد [illegible]
یزید بن معویه و ولد [illegible] مروان که فسق [illegible] با حضرت رسول [illegible]

[illegible]

فصل چهارم از باب چهاردهم در بیان اثبات خلافت حضرت محمد بن الحسن علیهما السلام
از طریق نصوص مطلقه حضرت عسکری علیه السلام

آنحضرت باشند و حضرت مجتبی و سید الشهداء که بنص حضرت رسول صلی الله علیه و آله سیدا شباب اهل الجنة میباشند و لکن اولاد
حضرت سید الشهداء از علی بن الحسین تا حضرت محمد بن الحسن که ائمه اثنا عشر شده مستحق میباشند هر دو را
بودن آنها مقامات عالیه از علم و العلم و بعد از این امامی خلیفه حضرت رسول نباشند بلکه حصر شده حضرت
رسول آنها را و عدل کلام الله و اهل بیت که امان اهل ارض و سفینه نجات امت و قرار داده و از جمله ادله این قول
این طایفه میباشد که هر دو حضرت رسول صلی الله علیه و آله از جهت نص خلیفه بعد از خود میباشند و بعد از ایشان در جمله از اخبار معتبره
در کتب خود شان میباشد که جهاد از دین نقیصه و اصل حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام میباشند و غیر ذلک
این طایفه اهل سنت و جماعت که تفصیل آن در محل خود مذکور است و حقیقت مذهب شیعه اثنا
عشریه را و صحیح از افتراء میباشد و بیان این مطالب را در این مقام ممکن نبود و لیکن از جهت اهمیت مطلب
ارتکاب آن در بیان آن مذکور شده و از آن جمله مقام بر وجوب وجود امام در تمام ازمنه این است که بعد از آنکه در اول
باب سوم معلوم شد که وجود امام لطف میباشد یعنی مقرب عباد میباشد الی الطاعة و مبعد میباشد
عن المعصیة پس وجود امام موجب حصول غرض الهی و عدم او موجب نقض غرض الهی میباشد و معلوم است که فعل یا ترک
چیزی که موجب نقض باشد قبیح است و صدور این چیز از حکیم مطلق قبیح است و جزم بحصول الغرض و صدور قبیح از
حکیم مطلق محال است پس معلوم شد که وجود امام در تمام ازمنه لطف بوده و این معنی از ترک معاصر و تقریر آنکه در
صورت غیبت امام این فایده بر صرف وجود او مترتب نخواهد بود و تفصیل این در فصل بعد از این خواهد
خواهد معلوم شد و غرض در این مقام بیان اصل وجود امام میباشد و معلوم شد که اصل وجود
او لازم است و اما دلیل نقلی در این باب روایات بسیار میباشد که جمله از آنها را نقل میکنیم در کتاب غیبت خود شیخ صدوق
رحمه الله نقل میکند از نعمانی و غیره روایات نقل میکند بسند متصل از حضرت صادق علیه السلام که فرمود اگر تمام
این عالم و اهل عالم نباشند بجز دو نفر یکی از آنها حجت میباشد و در بعضی از این روایات میفرماید که آخر کسی که میمیرد
الامام است که حجت خدا باشد بر خلق بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و صحیح اخبار کثیره در این باب وارد میشود و از
آنها این است که بسند متصل نقل میفرماید از ابی حمزة الثمالی از حضرت صادق علیه السلام که گفتم آیا میماند زمین بغیر امام
فرمود اگر بماند زمین بغیر امام ساعتی فرو میرود و روایت دیگر نقل میفرماید بسند متصل از زرارة بن اعین
از امام ابی جعفر علیه السلام و حدیث دیگر از حسین علیه السلام که فرمود و لولا من علی الارض حجة لانخسفت الارض
باهلها و الحجة علی الناس لا تخلو ساعة من الحجة و در روایت دیگر نقل میفرماید بسند متصل از علی علیه السلام
فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله النجوم امان لاهل السماء فاذا ذهبت النجوم ذهب اهل السماء و اهل بیتی امان
لاهل الارض فاذا ذهب اهل بیتی ذهب اهل الارض و در روایت دیگر نقل میفرماید بسند متصل از سلیمان بن
مهران الاعمش از الصادق جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین علیهم السلام که فرمود نحن
ائمة المسلمین و حجج الله علی العالمین و سادة المؤمنین و قادة الغر المحجلین و موالی المؤمنین و نحن

فصل خامس از باب چهاردهم در بیان وقوع غیبت از برای وجود مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله و جمله از انبیاء
و نحن امان لاهل الارض کما ان النجوم امان لاهل السماء و نحن الذین بنا یمسک الله السماء ان تقع علی الارض الا باذنه و بنا
یمسک الارض ان تمید باهلها و بنا ینزل الغیث و تنشر الرحمة و تخرج برکات الارض و لولا ما فی الارض منا لساخت
باهلها ثم قال و لم تخل منذ خلق الله آدم من حجة لله فیها ظاهر مشهور او غایب مستور و لا تخلو الی ان تقوم الساعة من
حجة فیها و لولا ذلک لم یعبد الله قال سلیمان فقلت للصادق علیه السلام فکیف ینتفع الناس بالحجة الغایب المستور قال کما
ینتفعون بالشمس اذا سترها السحاب و از این قبیل اخبار بسیار میباشد در کتب معتبره و در زیارت جامعه میباشد
بکم فتح الله و بکم یختم و بکم ینزل الغیث و بکم یمسک السماء ان تقع علی الارض الا باذنه فصل پنجم خامس در بیان وقوع
غیبت از برای وجود مبارک حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و جمله از انبیاء سلف و بیان فساد توهم اینکه وجود امام
غایب فایده بر آن مترتب نمیباشد اما غیبت حضرت رسول صلی الله علیه و آله سه سال یا چهار سال در شعب بوده و در غار
قصه این است که بعد از آنکه اجتماع کردند قریش بر قتل آنحضرت و نوشتند صحیفه قاطعه را و حضرت ابو طالب آنحضرت را
بردند در شعب و حراست آنحضرت میکرد تا سه سال یا چهار سال و بعد خروج آنحضرت از شعب حضرت ابو طالب و حضرت
خدیجه وفات نمودند و تفصیل این قصه در محل خود در کتب مسطور میباشد مقصود فعلا اشاره بوقوع غیبت
آنحضرت میباشد و از انبیاء سلف که از برای آنها غیبت بوده اول ادریس بوده که غیبت نموده مدتی و امت او
مبتلا شدند بقحط و سلطان جبار که کشت جمله از اهل ایمان را تا اینکه ادریس ظاهر شد و دعا میکرد از برای
بلطف حضرت نوح و خلاصه قصه غیبت ادریس این است که سلطان زمان او که شخص جباری بود باغی و ستمکار از سلطان
خواهش کرد از زمین و زراعت خود مثل سلطان که زمینی داشت گفتند میخواهد تو قبول کنی شخص میباشد
التماس را خواهش کرد و بهر قسم که خواست زمین را از او بگیرد و راضی نشد سلطان دلتنگ شد و بخانه خود آمد و زن
داشت که با او مشورت میکرد زن خود را خواست چون زن در خلوت شد دید سلطان دلتنگ میباشد سوال کرد که چه
دلتنگی از سلطان قصه این را گفت زن گفت دلتنگی مشو از برای قطعه زمینی که تو قدرت بر هر چیز داری
گفت چه کنم گفت بعضی از اقوام مرا بخوان و از آنها شهادت بخواه که این شخص از دین تو خارج شده است و قتل
او را بقتل برسان و زمین او را مالک شو سلطان بقول زن عمل کرد و بعد شهادت دادند که مرتد شده
نیز در این نسبت جبار بود و بگو چه گونه راضی شد که بقتل رساندند ستمکار ... از ظلم و زمین از ملک
خالص خود ساخت و غضب خدا بر او نازل شد و ادریس بر او مبعوث شد و هلاک خود از انتقام او بیرون بیاید
مبتلا تو را بعد از ادریس ... و ادریس را کشتند مبعوث بزرگ تو را ... ملک ... و کو اشتند ... و عطیه
کلام ... ادریس پیغام الهی را باو رسانید سلطان گفت ای ادریس از آن ... رشوه از ادریس ...
سلطان زن خود را خواست و خبر حضرت ادریس را باو داد زن گفت ... از جبر ادریس

و پیغمبر بعد از جابر را گفت که ادریس را بکشند و نبوت او باطل شود سلطان گفت این کار را بکن و ادریس حاضر
از مؤمنین گذشته که با ایشان قصه و حجت و تبلیغ امر آن سلطان گفته بود و ایشان در خوف بسر می‌بودند که سلطان
ادریس را بقتل رساند و زن سلطان چهل نفر را فرستاد از جهت قتل ادریس رفتند و او را در مجمع اصحاب
خود ندیدند پس متفرق شدند و اصحاب ادریس قصه را با او گفتند و گفتند که ای رسول از این قریه بیرون رو
خداوند وحی فرستاد با ادریس که ای رسول از این قریه بیرون رو و رفت و غایب شد تا زمانیکه ظاهر شد تا آخر قصه
و مدت غیبت او ظاهر است و از جمله انبیائیکه از ایشان غیبت واقع شده حضرت صالح میباشد و غیبت او
بمقداری از زمان طول کشید که ریش او سفید شد و در وقت غیبت وضع و شکل او تغییر بهم رسانید که قوم او نشناختند
او را و سه طایفه شدند یک طایفه منکر شدند بقسمیکه تا آخر برنگشتند و طایفه دیگر شاک شدند و طایفه
سوم یقین بهم رسانیدند بودن او از صالح و وقت رجعت خود ابتدا رفت نزد طایفه که شاک بودند و گفت
که من صالح میباشم تکذیب او کردند و فحش دادند و اذیت کردند و گفتند که ما بیزاریم از تو صالح بود
صورت او غیر از صورت تو بعد رفت نزد طایفه که یقین بهم رسانیدند و سبب یقین ایشان این شده که
گفتند ما میدانیم که خداوند قادر است بر تغییر وضع و خلقت انسان و صالح و فتنه بین ما بود علامات
و نشانها بود بین ما و او تو خبر ده ما را بآنها گفت من صالح میباشم که از جهت شما ناقه آوردم گفتند راست
میگوئی نشانهای ناقه چه بود [illegible] گفتند که ما از زمان او خبر داریم و از جمله انبیا که صاحب غیبت بود
ابراهیم بود و از برای حضرت ابراهیم غیبت بعد یکی از زمان تولد او تا زمانیکه از طرف خداوند مأمور شد
باظهار امر خود و احوال این قصه آنست که پدر حضرت ابراهیم منجم بود خبر داد بنمرود که در کنعان طفلی
در این زمین متولد خواهد شد که هلاک پادشاهی او بدست او خواهد شد نمرود گفت که نطفه او منعقد شده
گفت هنوز نشده نمرود امر کرد که مردان را از زنها جدا کنند پدر حضرت ابراهیم
[illegible] مقاربت کرد نطفه حضرت ابراهیم منعقد شد نمرود زنهای قابله فرستاد که [illegible]
حاضر زنان کنند در خانه پدر حضرت ابراهیم رسیدند خداوند مخفی نمود [illegible] حضرت
ابراهیم بقسمی که زنان قابله نفهمیدند تا آنکه آن حضرت متولد شد پدر حضرت ابراهیم خواست آن حضرت را
بیاورد نزد نمرود مادر آن حضرت مانع او شد و گفت چرا باید طفل خود را بکشتن بدهم بگذار
این طفل را ببرم در یکی از غارها مستور دارم تا خودش بمیرد پدر آن حضرت گفت چنین کن مادر آن حضرت او را
آورد در غاری گذاشت و سنگی بر در آن غار نهاد و برگشت خداوند روزی آن حضرت را در انگشتهای او
قرار داده بود انگشت خود را میمکید تا آنکه روزی مادر آن حضرت بدیدن او رفت دید که زنده است [illegible]
طفل چه شد [illegible] وقتی دید حضرت ابراهیم را که زنده است [illegible]
گرفت و شیر داد و او را در غار گذاشت و رفت پدر آن حضرت سؤال کرد که طفل چه شد گفت او را
بجائی پنهان کردم و هر چند روز یک مرتبه بنزد او میروم و آن حضرت را شیر میدادم

میداد تا آنکه آن حضرت بحد حرکت [illegible] رسید روزی مادر آن حضرت برسم همیشه آمد و [illegible] بیرون
آن حضرت فرمود که مرا همراه خود ببر [illegible] تا از پدر [illegible] و [illegible] آن حضرت
غایب و مخفی بود تا آنکه از طرف حضرت حق سبحانه مأمور باظهار امر خود شد و غیبت [illegible] آن حضرت
وقتی بود که طاغوت آن حضرت را از مصر نفی نمود پس آن حضرت [illegible] و [illegible] دعوت مردم
و از جمله انبیا صاحب غیبت حضرت [illegible] و قصه او معروف میباشد و حضرت یوسف زمانی که
[illegible] شیعیان خود را [illegible] و [illegible] کشته شده [illegible]
و کشته شده [illegible] تا آنکه [illegible]
[illegible] خداوند [illegible] و قیام [illegible] و بعد از [illegible]
یوسف [illegible] حضرت یوسف خبر داد [illegible] و بعد از او
[illegible] تا آنکه حضرت موسی [illegible] متولد شد [illegible]
خداوند [illegible] تا آنکه [illegible]
[illegible] خارج شد [illegible] و عالم [illegible]
شخص [illegible] حضرت موسی [illegible] ظاهر شد [illegible]
[illegible] و عالم [illegible]
در آن وقت [illegible] بود [illegible] و طلبه [illegible]
آن حضرت را دید بعلامات شناخت و خود را بر قدم او انداخت و بوسید و گفت الحمد لله الذی لم
[illegible] دانستند که این شخص موعود میباشد [illegible] بر زمین انداختند از
جهت شکر این امر و حضرت موسی [illegible] تا آنکه حضرت موسی غیبت نمود و در شهر مدین رفت
در [illegible] نزد شعیب بود [illegible] و [illegible] غیبت طول کشید تا آنکه از طرف حضرت حق تعالی مأمور شد
باظهار امر خود و [illegible] غیبت از [illegible] انبیاء [illegible] و غرض از نقل این حکایات آنکه [illegible]
که امر غیبت مخصوص وجود مبارک حضرت امام زمان محمد بن الحسن علیهما السلام [illegible] بلکه انبیاء سابق هم
در زمان [illegible] از جهت خوف سلاطین زمان خود [illegible] غایب میشدند تا زمانیکه خداوند
صلاح میدانست ظهور ایشان را و معلوم است که در زمان غیبت ایشان منصب نبوت از ایشان خلع و انتزاع
نمیشد و وجود ایشان در همین زمان غیبت با اثر و فائده بود از جهت آنکه فائده وجود پیغمبر یا امام منحصر نیست در
تبلیغ و با اثر احکام الهیه بلکه فوائد باطنیه دارد چنانچه در اخبار باب سابق مذکور بود که [illegible]
[illegible] و [illegible] معلوم شد که انتفاع خلق از امام غایب
مانند انتفاع از آفتاب [illegible] مستور باشد [illegible] و از این مطلب در بعضی از زمانها [illegible]

نکند و تفهیم غرض میدانیم که مجمله در اوائل باب سوم معلوم شد وجود امام لطف میباشد باین معنی که
وجود او باعث اطاعت خلقی و امتثال اوامر و نواهی حضرت حق سبحانه و قرب بحضرت او میباشد و وجود
خداوند اطاعت بندگان خود و قرب ایشان را بحضرت خود بطریق بعث و جزم نخواهد و وجود امام بر آن
مترتب میباشد این امر و عدم او باعث عدم این امر است و اصلا مجدد و فساد [illegible] بر وجود امام مترتب
نمیباشد پس بر خداوند لازم است جعل امام و الخ عقل حکم میکند بلزوم آن و جعل نکردن امام میباشد از جهت آنکه
نقض غرض که مستند باشد بامر از طرف آمر و مطلوب قبیح است باعراض بخصوص غرض و آنها عدم حصول غرض
که مستند باشد بخود مأمورین و مکلفین و اصلا مستلزم قبح نیست و عدم اطاعت و مخالفت و معاندت
خلق نسبت بامام موجب عدم جعل خداوند امام را نمیباشد کما اینکه شبهه نیست که تمام تکالیف الهیه لطف
میباشد باین معنی که جعل آنها باعث قرب بحضرت حق سبحانه میباشد نسبت بمطیعین و عدم جعل باعث عدم
قرب میباشد و چون قرب بحضرت حق سبحانه مطلوب حضرت حق سبحانه میباشد لهذا تجعل احکام نموده از جهت
آنکه نقض غرض مستند بحضرت او نباشد و آنها اطاعت و مخالفت خلق ربطی باین مرحله ندارد و مخالفت
آنها موجب عدم جعل احکام نیست لهذا بعضی از انبیاء خداوند مبعوث شد [illegible] موجود و حال آنکه احدی از ایشان اطاعت
او را نمیکرد و حاصل این امور که جعل شرع یا امام و یا احکام باشد با عدم امتثال خلقی همه میباشد
که هر چند که قرب خلق مطلوب حق سبحانه میباشد و این امور باعث بر قرب میباشد پس لازم است جعل آنها
نخواهد خلق عمل بکنند یا نکنند و نکته این امر همان میباشد که در ذیل یکی از روایات بیان شد
بوده اند لئلا یکون للناس علی الله حجة بعد الرسل و علاوه ذلک کلیه مثل آفتاب روشن و واضح شد که غیبت وجود
وجود مبارک امام زمان حضرت حجة بن الحسن علیهما السلام اصلا منافی با [illegible] فاعلا عقلیه نمیباشد و در انبیاء
سابقه هم واقع شده است و توهم اینکه غیبت انبیاء سابقه مدت قلیلی بوده و غیبت این وجود
مبارک مدت کثیری میباشد که عقل تجویز بقای شخص انسان را در این مدت نمیکند این توهم فاسد است
از جهت آنکه در این مقام دو مرحله میباشد یکی مرحله اینکه وجود امام در حضور و غیبت و عدم
او در امور [illegible] فائده مترتب میباشد و دوم اینکه زمان غیبت یکی یا کمتر و بیشتر باشد و مرحله
دوم اینکه هرگاه شخص انسان استعداد بقاء هزار سال یا کمتر یا بیشتر را ندارد و لو اینکه
پیغمبر یا امام باشد فعلا کلام در مرحله اولی بود که بیان فائده از برای وجود امام غایب باشد
لکن اینکه بیان آن را عرضه داشته و با اینکه عدم ترتب فائده در حضور اینکه مستند بخلق باشد
با وجود مصلحت تامه در جعل امام موجب عدم جعل او نیست لکن اینکه بیان آن نادر واضح شد
و امام هر چه [illegible] هر انسان استعداد بقاء این مدت را دارد یا ندارد آن در مقصد هفتم [illegible] و در این [illegible]

و در این مقام اشکالات و توهماتی شده است که تعرض آنها و بیان فساد آنها خالی از فائده نخواهد بود و لذا
اشکال میباشد که در کتب بعضی از اهل سنت شده است و بیان آن این است که وجود مبارک حضرت حجة بن الحسن علیهما السلام
زمان رحلت پدر بزرگوار خود بسن شریف آنحضرت پنج سال بیشتر نبوده و شخص با این سن نمیتواند که
دارای منصب امامت باشد جواب از این اشکال این است که این شخص ایراد کننده معنای امامت را ندانسته
و شخص امام را مانند سایر افراد خلق خیال کرده که باید از جهت کثرت سن تحصیل علوم نماید تا اکمل قابل
منصب امامت شود و معلوم است که منشأ این اشکال اصل مبانی مذهب این طایفه میباشد که کثرت سن را
مرجح از برای قابلیت خلافت و امامت میدانند کما اینکه در مورد ابی بکر همین خیال کرده اند و غافل
از این معنی میباشند که خلافت و امامت مانند رسالت و نبوت منصب الهی میباشد که از طرف حضرت حق
در موارد قابله و بعضی افراد بشر که دارای نفوس کامله میباشند باید مرحمت شود و در این باب صغر و کبر
سن مدخلیت ندارد از جهت آنکه زیادی و کمی سن در امور کسبیه فائده دارد و علم نبی و امام کسبی نخواهد
بود و الا نبی و امام نخواهد بود و علم آنها لدنی میباشد باین معنی که موهوب میباشد از جانب حضرت حق
و این معنی را ابن حجر با اینکه از متعصبین اهل سنت میباشد در حق عترت حضرت رسالت قائل میباشد در
مباحث سابقه هم کلام او و در این باب نقل شده در کتاب صواعق در فصل اول از باب یازدهم که در تعلیل
این باب از برای ذکر فضائل اهل بیت میباشد میگوید بعد حضرت رسول صلی الله علیه و سلم القرآن و عترته
لان التقلید لکل نفیس خطیر مصون و هذان کذلک اذ کل منهما معدن للعلوم اللدنیة و الاسرار و الحکم العلیة
و الاحکام الشرعیة و لذا حث صلی الله علیه و سلم علی الاقتداء و التمسک بهم و التعلم منهم [illegible] کلام ابن حجر
در مقام ذکر تاریخ ولادت با سعادت این حضرت نقل شده که گفت ابو القاسم محمد الحجة عمره عند
وفات ابیه خمس سنین لکن آتاه الله فیها الحکمة و اگر ملاحظه کلام ابن حجر را در صواعق بکنند در این
باب که عقیده شیعه باید بوجود این حضرت بوده و مهدی موعود و ملاحظه طعن او را بر طایفه شیعه بکنند
و تکفیر و تفسیق او این طایفه را میفهمد مرتبه عصبیت او را در مذهب خود و لکن با این عصبیت نتوانسته انکار
بعضی امور و حجه را بکند خلاصه کلام اینکه علوم انبیاء موهوب است از طرف حضرت حق سبحانه و تعالی نخواهد بود با آنها زمان
تعلق نمیگیرد [illegible] آنها با بدن آنها چنانچه در [illegible] ترجمه شده [illegible] میباشد که حضرت عیسی در زمان
ولادت تکلم کرد و اخبار [illegible] حضرت یحیی داده و نص قرآن میباشد که حضرت عیسی در مهد تکلم
کرد و اخبار بنبوت خود کرد [illegible] بعدم تحصیل و انتفاء این موضوع [illegible] ملاحظه نکرده که در علوم غیر
انبیاء و ائمه که تحصیلی و کسبی میباشد استعداد خلق چه قدر مختلف میباشد [illegible] علوم موهوبه لدنیه

و ملاحظه نکرده تا زمانی که بعضی علما را که در سن طفولیت در اوان مقامات عالیه شده اند در علوم کسبیه مثل شیخ ابن الحسن
در اشتباه او و اشکال دوم اینکه جهت غیبت آنحضرت خوف از سلاطین عصر خود میباشد چنانکه قائلین
با ثبات آنحضرت میگویند و این خوف بلکه اشد از آن از برای آبا و اجداد او بود بعضی جواب غیبت از برای
آنها نبود جواب این اولا منع صغری میباشد که از شدت خوف آبا و اجداد آنحضرت بالخاصه از جهت لکن
معلوم است که سلاطین زمان آنها متعرض حال آنها نبوده اند الا بعد از آنکه بر آنها معلوم بشد که جمله
از خلق با امامت آنها قائلند و رجوع بآنها میکنند و در این حال سلاطین عصر آنها از جهت ترس اینکه امام
سلطنت را منتزع از ایشان نماید در مقام قتل آنها بر میامدند ولکن این وجود مبارک سلطان عصر از اول
امر در مقام قتل او بر آمدند چنانچه در کتب تواریخ مسطور میباشد که بعد از رحلت پدر بزرگوار آنحضرت
از طرف خلیفه عباسی به تجسس بخانه آنحضرت و کنیزان آنحضرت را با تفحص اینکه حامله باشند حبس
و کذلک سلاطین بعد و ثانیا در فصل سابق معلوم شد که انبیاء سلف بعضی از آنها مامور بغیبت بوده اند
در یک جزو از زمان و در جزو دیگر از زمان مامور میشدند بدعوت و اظهار امر خود در صورتیکه حال شخص واحد
نسبت بازمنه مختلف بالکلیة حال اشخاص متعدده است بلکه اوضاع مختلف میشود جهت مصالح و مفاسد در وقت
اشکال سوم اینکه اگر غیبت آنحضرت از جهت خوف از اعدا و سلاطین میباشد این خوف همیشه میباشد
بنا بر علی هذا بایستی هیچ وقت آنحضرت ظاهر نشود جواب اینکه اولا که گفته شد علت غیبت آنحضرت
بخوف نیست بلکه بعضی مصالحی که بر ما مخفی است و ثانیا بنحوی که در اشکال سابق نقض شد بحال انبیاء سابق که علت
غیبت آنها از خوف بوده این علت زمان ظهور امر آنها هم بوده و ثالثا منع اینکه خوف معارضه سلاطین
با آنحضرت در همه ازمنه یکنحو میباشد و بر فرض تسلیم میگوییم ظهور آنحضرت چنانکه در بعضی از روایات است
در زمانی میباشد که یکعده از اشخاص معین از جهت نصرت آنحضرت موجود شوند و آن اشخاص هنوز
موجود نشده اند اشکال چهارم اینکه علت غیبت آنحضرت اگر خوف میباشد این علت نسبت با عدا و
مخالفین آنحضرت موجب غیبت آنحضرت میباشد ولکن نسبت با شیعیان و محبین آنحضرت میباشد این علت
را هم ندارد پس باید محبین آنحضرت تشرف بحضور انور او را هم برسانند و حال اینکه میبینیم که تمام
خلق حتی محبین این امر را از جهت آنها محقق نیست جواب اینکه اولا از کجا معلوم شد که اشخاصی که قابل
تشرف بحضور انور او را دارند از این فیض محروم میباشند غایة الامر مامور باظهار نیستند از
جهت بعضی مصالح چنانکه انشاء الله در جواب معلوم شد که جمله تشرف بحضور انور آنحضرت هم بیان شده
و ثانیا این که از امورات با مصالح کلیه نوعیه میباشد و نوع خلق این قابلیت را ندارند فصل ششم

فصل ششم در ذکر سفرای آنحضرت در زمان غیبت صغری و ذکر بعضی معجزات آنحضرت و بیان انقطاع سفارت بعد از غیبت
صغری و ذکر اشخاصیکه مدعی سفارت و بابیت شده اند و کاذب بوده اند و ذم ایشان که اول سفرای آنحضرت
در زمان غیبت صغری اول از سفراء الشیخ الجلیل الثقة ابو عمرو عثمان بن سعید العمری و بعد از این شیخ جلیل منصوب بوده
از جانب حضرت امام علی النقی و حسن العسکری و حضرت محمد بن الحسن علیهم السلام و مجلسی علیه الرحمة در بحار الانوار نقل
میفرماید روایتی را که منتهی میشود باحمد بن اسحق بن سعد القمی قال دخلت علی ابی الحسن علی بن محمد صلوات الله علیه فی یوم من
الایام فقلت یا سیدی انا اغیب و اشهد ولا یتهیا لی الوصول الیک اذا شهدت فی کل وقت فقول من
نقبل و امر من نمتثل فقال لی صلوات الله علیه هذا ابو عمرو الثقة الامین ما قاله لکم فعنی یقوله و ما اداه الیکم فعنی
یؤدیه فلما مضی ابو الحسن وصلت الی ابنه ابی محمد الحسن صاحب العسکر ذات یوم فقلت له مثل قولی لابیه فقال لی
هذا ابو عمرو الثقة الامین ثقة الماضی و ثقتی فی المحیا و الممات فما قاله لکم فعنی یقوله و ما ادی الیکم فعنی یؤدیه
و ایضا علامه مجلسی رحمة الله علیه در بحار الانوار از کتاب غیبت شیخ نقل میفرماید روایتی را که منتهی میشود بجعفر بن محمد بن مالک الفزاری
البزاز که او نقل میکند از جماعتی از شیعه که از جمله آنها میباشند علی بن بلال و احمد بن هلال و محمد بن معویة بن حکیم
و حسن بن ایوب بن نوح قالوا جمیعا اجتمعنا الی ابی محمد الحسن بن علی نسأله عن الحجة من بعده و فی مجلسه اربعون رجلا
فقام الیه عثمان بن سعید بن عمرو العمری فقال له یا ابن رسول الله ارید ان اسئلک عن امر انت اعلم به منی فقال له
اجلس یا عثمان فقام مغضبا لیخرج فقال لا یخرجن احد فلم یخرج منا احد الی ان کان بعد ساعة فصاح
بعثمان فقام علی قدمیه فقال اخبرکم بما جئتم قالوا نعم یا ابن رسول الله قال جئتم تسئلونی عن الحجة من بعدی قالوا
نعم فاذا غلام کانه قطع قمر اشبه الناس بابی محمد فقال هذا امامکم من بعدی و خلیفتی علیکم اطیعوه و لا
تتفرقوا من بعدی فتهلکوا فی ادیانکم الا و انکم لا ترونه من بعد یومکم هذا حتی یتم له عمر فاقبلوا من عثمان ما
یقوله و انتهوا الی امره و اقبلوا قوله فهو خلیفة امامکم و الامر الیه و بعد از رحلت این شیخ جلیل قائم
مقام او شد پسر او ابو جعفر محمد بن عثمان بنص حضرت امام حسن عسکری که در جمله روایتی میباشد که در کتاب بحار الانوار نقل [illegible]
و در ذیل آن روایت شده است که آنحضرت میفرماید اشهدوا علی ان عثمان بن سعید العمری وکیلی و ان ابنه محمد
وکیل ابنی مهدیکم و کذلک منصوب بود او با امر حضرت حجة علیه السلام و توقیع مبارک که از برای محمد بن عثمان العمری
بعد از پدر او صادر شده [illegible] انا لله و انا الیه راجعون [illegible]
رزیت و رزینا و اوحشک فراقه و اوحشنا فسره الله فی منقلبه و کان من کمال سعادته ان رزقه الله ولدا
مثلک یخلفه من بعده و یقوم مقامه بامره و یترحم علیه و اقول الحمد لله فان الانفس طیبة بمکانک و ما
جعله الله عز و جل فیک و عندک اعانک الله و قواک و عضدک و وفقک و کان الله لک ولیا و حافظا و راعیا
و بعد از رحلت این شیخ بزرگوار قائم مقام او شد ابو القاسم حسین بن روح رضی الله عنهما نقل

فصل ششم از باب چهاردهم در بیان سفرای حضرت و انقطاع سفارت

حضرت حجة علیه السلام و در این باب روایات کثیره می‌باشد که در بحار الانوار ذکر نموده‌اند و جمله‌ای از آن را نقل می‌کنیم که

لما اشتدت حاله اجتمع جماعة من وجوه الشیعة منهم ابو علی بن همام و ابو عبد الله بن محمد الکاتب و ابو عبد الله الباقطانی

و ابو سهل اسماعیل بن علی النوبختی و ابو عبد الله بن الوجناء و غیرهم من الوجوه و الاکابر فدخلوا علی ابی جعفر رضی الله

عنه فقالوا له ان حدث امر فمن یکون مکانک فقال لهم هذا ابو القاسم الحسین بن روح بن ابی بحر النوبختی

القائم مقامی و السفیر بینکم و بین صاحب الامر و الوکیل له و الثقة الامین فارجعوا الیه فی امورکم و عولوا

علیه فی مهماتکم فبذلک امرت و قد بلغت و بعد از رحلت این شیخ جلیل ... امر شد به شیخ جلیل

ابا الحسن علی بن محمد السمری ... شیخ حسین بن روح ... مبارک نقل نموده‌اند در کتاب بحار الانوار روایت کرده

... باحمد بن محمد الصفوانی ... اوصی الشیخ ابو القاسم رضی الله عنه الی ابی الحسن علی بن محمد السمری فقام

بما کان الی ابی القاسم فلما حضرته الوفاة حضرت الشیعة عنده و سالته عن الموکل بعده و لمن یقوم مقامه

فلم یظهر شیئا من ذلک و ذکر انه لم یؤمر بان یوصی الی احد بعده و کذلک روایات ذکر و نقل نموده‌اند در

بحار الانوار توقیع مبارک را بسم الله الرحمن الرحیم یا علی بن محمد السمری اعظم الله اجر اخوانک فیک فانک

میت ما بینک و بین ستة ایام فاجمع امرک و لا توص الی احد فیقوم مقامک بعد وفاتک فقد وقعت

الغیبة التامة فلا ظهور الا بعد اذن الله تعالی ذکره و ذلک بعد طول الامد و قسوة القلوب و امتلاء الارض

جورا و سیاتی شیعتی من یدعی المشاهدة الا فمن ادعی المشاهدة قبل خروج السفیانی و الصیحة فهو کذاب

مفتر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و تاریخ فوت این شیخ جلیل بنا بر آنچه در کتاب بحار الانوار نقل نموده

سال سیصد و بیست و نه هجرت ... ابتدای غیبت صغری ... و شصت ... سال بوده ...

مدت غیبت صغری ... با توقیع مبارک منقطع شد سفارت و بعد از فوت

شیخ جلیل ابی الحسن علی بن محمد السمری ... اشخاصی که مدعی سفارت شدند و کاذب بودند و کذب

ایشان معلوم شد ... توقیع مبارک و لعن بر ایشان و صدور اقوال باطله و اعتقادات فاسده ...

... از آن اشخاص ... بنا بر آنچه در بحار الانوار نقل نموده‌اند شخصی معروف به شریعی که کنیه او

ابا محمد و اسم او حسن می‌باشد ... و این شخص ابتدا از اصحاب ابی الحسن علی بن محمد و بعد از اصحاب ابی محمد

حسن بن علی علیهم السلام بوده و ادعا کرد مقامی را که قابل نبود که وکالت و بابیت نسبت به حضرت حجة بن

الحسن علیهما السلام باشد و توقیع مبارک بلعن این شخص صادر شد و بروز داد ... و عقاید باطله

و از این اشخاص محمد بن نصیر النمیری بوده و این شخص از اصحاب ابی محمد حسن بن علی العسکری علیهما السلام

بوده و بعد دعوای سفارت از جانب حضرت حجة بن الحسن نموده و کذب او معلوم شد و کلمات و عقاید

باطله از او ظاهر شد ... محارم را جایز دانسته و ... ذکور را ...

و بیان اشخاصی که مدعی سفارت بوده‌اند و معلوم شد کذب ایشان

کرده که این فعل قبیح نسبت به شخص مفعول موجب ... و از جهت ... این عمل ...

می‌باشد که ... و قائل ... حضرت حسن بن علی العسکری ... و نقل شده

که شخصی ... که ... ولد شخص ... و جواب ... که این عمل از برای ...

... باشد ... و ... از این اشخاص مدعی سفارت و بابیت ...

... باشد و این شخص بنا بر آنچه نقل شده از اصحاب ابی محمد حسن بن علی العسکری ... و از این اشخاص

ابو طاهر محمد بن علی بن بلال ... و این ... نزد او جمع شده بود که ... حضرت حجة بن الحسن

که ابو جعفر محمد بن عثمان ... باشد و امتناع کرد ... و از این اشخاص حسین بن منصور حلاج ...

که او ... دعوای وکالت از جانب حضرت امام زمان ... و بعد امر او کشید ... که ... نمود

و قصه او مشهور است و از این اشخاص ابو جعفر بن ابی العزاقر ... و حلاصه حال این شخص بنا بر آنچه نقل

در بحار الانوار مذکور می‌باشد که ابتدا این شخص وجیه بوده نزد شیخ ابا القاسم حسین بن روح ...

و این شیخ بزرگوار این شخص را موجه نمود نزد بنی بسطام و بعد اظهار بعضی کلمات و عقاید کفر نمود نزد بنی

بسطام و نسبت می‌داد آنها را به شیخ جلیل ابا القاسم ... این امر بر این شیخ جلیل معلوم شد انکار نمود

این مطالب را ... نمودند بنی بسطام را از ... این شخص و ... نمودند بلعن او و بنی بسطام

بر ... این شخص و ... این مطالب او ... این شخص بنی بسطام می‌گفت ...

شیخ ابا القاسم ... مامور بودم ... مطالب و اظهار کردم مطالب ... مطالب

که ... مقرب ... مطالب را ... بنی بسطام ... نمود

و این مطالب شیخ جلیل شیخ ابا القاسم رسید نوشت به جناب بنی بسطام بلعن او و بیزاری از او و از تابعین او و

جهه این امر به این شخص رسید ... و گفت ... این شیخ جلیل ظاهر و باطن می‌باشد و ...

این ... بعضی ... شد و ... قول شیخ ... خداوند ...

... و ... بنی بسطام می‌گفت ...

[illegible]

و نقل شده ... از دختر ابی جعفر محمد بن عثمان ... که مسماة بام کلثوم ...

گفت ... وارد شدم بر مادر ابی جعفر بن بسطام ... و تعظیم نمود ...

و ... مقام ... و گفت ... تعظیم ...

ابا جعفر محمد بن علی ... ام کلثوم ... ابی جعفر ...

گفت ... که ... و ... ام کلثوم می‌گوید ...

و اطمینان دارم که کشف سر او نکنم ولیکن در ضمیر خود شک داشتم که شیخ ابا القاسم را که حسین بن روح قدس الله سره باشد
تا در بیت جعفری سطام می گفت که شیخ ابا جعفر با وی گفته که روح مقدس حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منتقل شد با محمد بن عثمان ... و روح مقدس حضرت امیر المؤمنین منتقل شد با ...
ابا القاسم حسین بن روح و روح مقدس حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها منتقل شد ... پس در
این ... که ام کلثوم میگوید ... این اقوال ... از آنها در روح
مبارکه ... که این سر ... ام کلثوم میگوید ... از ...
نزد شیخ ابا القاسم حسین بن روح ... و اطمینان ... پس ...
... قبول ... کفر ...
... شد که خدا ... دعوی ... و بعد از
شد ... دعوی کنند ... معلوم ... دعوی کرده و بعد
اظهار ... حضرت حجت ... ابو جعفر محمد ...
... رساله ...
و معلوم ... حکایات ... قبول ...
دعوای نیابت و وکالت و بابیت میکردند ... و بعد از شیوع ...
خلق ... دعوای الوهیت و ... ربوبیت ... این ...
که این طایفه ... شایع ... باطنیه ...
... حضرت ... ملعون
... سلطنت ... بعد
... دعوای بابیت و سفارت ... حضرت حجت ... و بعد از شیوع ...
... بعد دعوای الوهیت و
... شدند و ... تناسخ ... شدند و جمله از خلق ...
... این اشخاص ...
... قطعیه عقلیه
... طایفه جمع ...
و معاندین ... مذاهب ... با حلول و اتحاد و ...
تناسخ و ... دین ... برادران ...
متنبه ... که ...

... نیست ... جهت ... عقاید ایشان ... تفصیل و بیان بطلان
آنها ... معجزات صادره از وجود مبارک حضرت امام ... حضرت حجت بن الحسن ... معجزات حضرت
بسیار ... که در کتب معتبره ثبت و ضبط ... در این مقام اکتفا ... ازین ... از آنها
... که در کتب معتبره نقل ... میگوید ... حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
... در ... و در ... بود ... او را ... و ... کرده
... و ... ایشان ... گفت ...
این ... و ... در ضمیر خود گفتم ... وصیت ... میکند
... معلوم ... عراق ... بس ... امر
... حضرت امام حسن عسکری علیه السلام ... ایشان
... که ... و در ...
... و ... همان ... بود که
شایع ... اموال ... بود که ...
... رسول ... و ... حضرت ... بود ...
اموال ... معجزات ... اخبار ... اخبار
که ... اخبار ... معجزات اخبار ... جمله از
... حضرت ... صاحب ... کلینی ...
قدس الله سره در کتاب ... نقل ... جمعی از شیعیان از بلاد ...
... حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و اموال همراه
آنها بود که ... شیعیان ... آن حضرت ... آنها
... بعد از آن حضرت جعفر ... جعفر ...
... اموال ... شیعیان جعفر ... دینار ...
مبالغ ... از ... حضرت امام حسن
عسکری علیه السلام ... او را ... این اموال ... و ...
... ازین ... اشخاص ...
از جعفر ... جعفر گفت ... اموال را ... گفتند

که ما تو را بیابیم ای امیر دو کلید جا ها که این وجوه که نزد ماست حق تعالی بتو رسانیده که بدانیم که از جانب امام
حضرت امام حسن عسکری است آخر تو امام میباشی در نام این لاحق منکسی و بدان این وجوه را بر دو مسلم نقص جا جاه
جعفر رفت نزد خلیفه عباسی شکایت کرد که اینها این وجوه را از ما ظاهر کردند خلیفه گفت بطلبید ایشان را
بجعفر آنها گفتند ای خلیفه ما گماشته میباشیم و کیل و رسول جماعت این پول را جماعت ما جاها و اینها تا را اجرا ده اند
مدهیم پول را که از اهل بیت از آنها راه و علامت گفتند گفت دانید و علامت چه باشد گفتند که ما بر حق
حضرت امام حسن میدیدیم از درهم و صفت میکرد پول را در پیاه و مقدار و جای ها و از اینها و میفرمود معین اینها
جعفر گفت از خلیفه اینها دروغ میگویند بر امام دروغ این علم غیب است خلیفه گفت اینها رسول جا ها پول ها
و ما علی الرسول الا البلاغ پس جعفر الجماعت دعا کردند خلیفه را و گفتند از خلیفه کسی را همراه ما کن که ما
را از این شهر بیرون ببرد خلیفه شخصی را همراه اینها کرد و اینها را از شهر بیرون کردند چون از شهر بیرون
رفتند در آنجا شخصی صاحب علامتی که گماشته بود خادم که میباشد اسم و او این شخص را با شما میر از آنها
صدا کرد و گفت ای فلان و فلان شما را نمیخواهند بیائید الجماعت با او رفتند بخانه حضرت امام حسن
دیدند حضرت مهدی بن الحسن پایگاه ماهر بر روی تخت نشسته و صورت مبارک نور میدهد مثل ماه و لباس
سبزی پوشیده پس سلام کردند آنحضرت جمیع سخن ها و اینها را مقدار پول ها و بیاه فرمود مقدار
پول هر کیسه و ضرب جای ها و اینها را بجمیع خرجیها و صفت اینها پس اینها بزمین افتادند و بوسیدند سؤال کردند
هر چه میخواستند جواب شنیدند و آنحضرت با اینها امر فرمود که بعد نقل امور بسر من رأی نکنند و هر کرد
که بعد منکر در بغداد شخصی را که نقل امور بنزد او کنید پس همین شد و آنحضرت توقیع فرمود
بابه العباس محمد بن جعفر الحمیری القمی مقداری از حنوط و کفن و فرمود که خداوند عظیم فرماید اجر ترا در وادی
خود را الجماعت گفتند چون ابه العباس بعقبهٔ همدان رسید مرحوم شد و از جملهٔ معجزات آنحضرت
خوارج نقل میفرماید از رشیق حاجب که رسول معتضد عباسی امر فرمود که سه نفر که خارج شوید در حفاظ
و در خانه سویه خانهٔ حسن بن علی را که او فوت شده هر کس را در آنجا دیدید سر او را از جهت
بیاورید و بروید و در آن خانه شدیم سرداب دیدیم پس دیدیم که در یا را بمیان آب ها و در در آخر آن
حصیری بیان گرده است که بر روی آب پهن است و بالای حصیر شخصی ایستاده با حسن صورت و نماز میخواند
و اصلا ملتفت ما نشد پس سبقت گرفت احمد بن عبد الله که کام بسپرد او را در آب فتاد و در آن روز اضطراب
افتاد دست را در از کردم او را از آب بیرون آوردم مغشیا علیه بعد او را با عذر رفیق دیگر با پیاده رم
اقدام کرد یا و قریب بیاید پس مبهوت شدم پس عذر خواستم از صاحب خانه و گفتم
[redacted]
قسم بخدا نمیدانستم که این بسوی چه کسی میایم تا شیمیایم در حالا التفات نکرد با فعل و اقوال

پس مرحبا کردیم و قصه را بمعتضد گفتیم پس مالک ... کنید این امر را و الا کرده است ... او از حمله
از معجزات آنحضرت در کتاب الانوار نقل شده که محمد بن زیاد ... عرض کرد خدمت ... سؤال کرد
... از آنحضرت گفتند از جهت تبرک آنحضرت جواب فرمودند که تو قبل ... در بیان شد و بعد محمد بن زیاد
از بیماری ... شد و شکی از فوت او بود و ما ... فرستاد آنحضرت و از جملهٔ معجزات آنحضرت
قصهٔ والدهٔ صدوق میباشد که این قصه معروف میباشد که والدهٔ شیخ عباس حسین بن موسی بن بابویه با شد
دختر عموی او بود و از او اولاد نداشت پس عریضه نوشت خدمت شیخ ابا القاسم حسین بن روح و رضی الله که
از آنحضرت خواهش کنند که حضرت دعا فرمایند که خداوند او را اولادی بدهد و عطا فرمایند که از فقهای باشند جواب
آمد که تو از این زن اولاد بهم نخواهی رسانید و لیکن مالک میشوی جاریه دیلمیه و از او دو ولد فقیه خداوند
بتو کرامت خواهد کرد و چنین شد که خداوند ولد با دو عطا کرد که محمد بن عباس بابویه که ملقب بصدوق میباشد
و حسین بن عباس بابویه باشد و از جملهٔ معجزات آنحضرت در کتاب الانوار نقل شده است از حمیری که وکیل آنحضرت
بود که میگوید که شخصی از اهل عراق مالی آورد که با آنحضرت برسد چون مال فرستاده شد آنحضرت رد فرمودند
و فرمودند که از آن حق پسر عم خود را از آن مال بده که چهارصد درهم میباشد آن شخص متحیر و مبهوت شد و قدری
ملاحظه کرد در مال خود و حساب نمود دید که یک ملکی از مال پسر عموی او در دست بعد که و چه از آن قدری ملاحظه
باقی مانده و چه ان مقدار که باقی مانده بود ملاحظه کرد دید چهارصد درهم میباشد این مقدار را از او
که خدمت حضرت فرستاد بود بر داشت و باقی را خدمت آنحضرت فرستاد قبول فرمودند و از جملهٔ معجزات
نسیم خادم حضرت امام حسن عسکری علیه السلام میگوید بعد از تولد آنحضرت بده شب وارد شدم بر آنحضرت عطسه
کردم عطسه کردم آنحضرت فرمودند که ای خوشحال شدم از این امر آنحضرت فرمودند که آیا بشارت بدهم
ترا که عطسه امان است از موت میباشد تا سه روز و از جملهٔ معجزات جلیله این قصه و قصه سابق را در کتاب ...
نقل میفرمایند از ... خادم میگوید وارد بر آنحضرت شدم زمانیکه در گهواره بود پس امر فرمود که صندل
احمر از جهت و بیاوردم پس امر فرمود که مرا میشناسی عرض کردم بلی تو آقای منی فرمودند
از این امر نکردم عرض کردم بیان فرمایند فرمودند من خاتم اوصیا میباشم و بواسطهٔ من خداوند بلا را
از اهل و شیعیان من دفع میکند و در این رساله ... مقداری قلیل از معجزات آنحضرت
آن شخص بخواهد بیشتر از این مطلع شود بمعجزات آنحضرت رجوع کند بکتب مفصله و معجزات آنحضرت در کتب
معتبره از حد بیرون تر زیاده میباشد و نقل کتابات از اشخاص مختلفه در ازمنهٔ مختلفه که در بیابانها ...
و ... بلدی میباشد ... و مغایر یا دیگر نقل میکنند ... که از صلاح عقلا ... اقتصار ...

با اخبار متواتره از ائمه بوجود مبارک این حضرت تا زمان ظهور او البته قطع بامکان بقاء او هم بهم میرسانیم بهر مقدار از زمان که باشد

فصل سابع در بیان فساد توهم اینکه طول مدت عمر انسان باین مقدار ممکن نیست نشود و ذکر اشخاص معمرین

در این عالم و ذکر علامات ظهور آنحضرت و از این مطلب معلوم باشد که ما اصلا لازم نداریم اقامه دلیل بر امکان
طول مدت عمر انسان نسبت باین مقدار از زمان یا بیشتر از این مدت از جهت آنکه بعد از بیانات سابقه و اخبار متواتره
قطعیه که ذکر شد معلوم شد که اخبار معصومین سلام الله علیهم اجمعین بوجود مبارک آنحضرت و بودن او
صاحب غیبت و ظهور بعد از تحقق علامات مخصوصه واضح است که بعد از معلوم شدن این امر دیگر اصلا
احتیاج نداریم باثبات امکان بقاء این وجود مبارک در زمان کثیر از جهت آنکه تا زمانیکه آنحضرت ظاهر نشود
ما قطع داریم ببقاء او بوجود مبارک از اخبار ائمه اطهار که نقل شد پس معلوم شد که این امر اصلا محتاج نیست
اثبات اینکه ممکن است بقاء شخص انسان در این مدت یا بیشتر ولکن مع ذلک از جهت رفع استبعاد این امر
بیان میکنیم امکان این امر را و عدم استحاله آنرا عرض میداریم این مطلب را که مرجع کل موت طبیعی
شخص انسان که موت مستند باسباب خارجیه نباشد مثل غرق و حرق و قتل و غیر اینها بلکه موتیکه مستند
باشد بطبیعت این موت بواسطه غلبه یکی از کیفیات اربعه فاعله که حرارت و برودت باشد و
منفعله که رطوبت و یبوست باشد میباشد که در صورت غلبه یکی از کیفیات بر سایر کیفیات اجزاء
و اضمحلال دیگر موت حاصل میشود و ما تا زمانیکه ضمیمه ارکان کیفیات معتدل باشد بنحویکه اصلا هیچیک از
این کیفیات غلبه بر دیگری نکند بلکه همیشه نسبت اینها محفوظ باشد نباید موت طبیعی حاصل شود و
در صورت عدم اعتدال حقیقی هر مزاجیکه اعدل باشد از حیث این کیفیات البته اطول عمر از
خواهد بود بنا و مع ذلک اصلا محال لازم نمی آید که بگوئیم وجود مبارک آنحضرت معتدل حقیقی میباشد
که موت از برای او نیست بر حسب طبیعت و یا آنکه اعدل امزجه میباشد که مقتضی بقاء و مدت کثیره
و شاهد بر اینکه عرض شد که طول و قصر عمر انسان بر حسب طبیعت مستند میباشد باعتدال مزاج
و عدم آن مشاهده اختلاف افراد بنی نوع انسان میباشد بحسب طول و قصر عمرشان در صورت
عدم طرو امر خارج و در این مطلب هم واضح است که اگر در تمام مدت زمان خلقت عالم معلوم شد که یک
فرد از افراد انسان هزار سال یا هزار سال عمر کرده قطع بهم میرسانیم که در هر فرد از افراد نوع انسان
این امر امکان دارد از جهت آنکه حکم الافراد بر ما فیما یجوز و فیما لا یجوز واحد است بلا شبهه بعد از
مراجعه بکتب تواریخ و سیر عالم و کتب سماویه الهیه معلوم میشود طول عمر بعضی افراد انسان بمقدار
هزار سال یا قدری کمتر یا بیشتر و بعد از معلوم شدن این مقدار از عمر که هزار سال مثلا باشد
اصلا عقل محال نمیداند که قدری بیشتر باشد و این مطلب البته واضح است که در این مقام از برای
کفایت میکند اثبات امکان ~~[illegible]~~ بقاء شخص انسان و قابلیت مزاج او از برای بقاء و مدت

و مجموع اینها که عناصر اربعه باشد اجتماع اینها در بنیه انسان موقوف است بوجود قاصر درین و ...

فصل ششم در بیان فساد توهم اینکه طول عمر انسان باین مقدار ممکن نیست و ذکر اشخاص معمرین

بقاء و مدت کثیره علاوه که علاوه در این مقام آنکه میگوئیم که مزاج مبارک آنحضرت یا معتدل حقیقی میباشد بنا بر اینکه بگوئیم
وجود معتدل حقیقی را و بنا بر این فرض میکنیم از جهت عدم استعمال اغذیه منافیه یا صحت مزاج چنین مزاجی قابلیت
از برای بقاء دارد و موت از برای او نباید مستند باشد بسبب خارج و یا میگوئیم مزاج مبارک آنحضرت اقرب باعتدال
حقیقی میباشد پس از طول عمر اینجا بعید از سایر افراد نوع انسان در صورتیکه معتدل حقیقی را تجویز نکنیم تحقق
آنرا و وجه این نسبت که مؤید این مطلب میباشد وقوع کثیر از افراد نوع بشر صاحب عمر طویل که هزار سال یا
زیاده و کمتر باشد بنا و علی هذا ثابت میشود امکان این مطلب و کفایت در این مقام مجرد امکان و اینها هم
آنکه اشخاصیکه صاحب عمر طویل بوده اند بر فرض تسلیم در از منه سابقه بوده و شاید طول عمر اینها
مستند بعضی اوضاع کواکب در آن زمان که مخصوص این طبقه از زمان بوده لهذا در این طبقه اشخاص صاحب عمر
طویل که بتوان در اعصار وسطی و حالیه باشد موجود نشد این توهم فاسد است از جهت آنکه معلوم است که طول و قصر
عمر انسان مستند است بکیفیت مزاج او و غایة الامر بعضی از امور خارجه از مزاج سبب معد باشد از
از برای تحقق مزاج خاص و همین قدر که معلوم شد که بعضی از افراد نوع بشر صلاحیت دارد از برای ادراک این امر
مزاجیکه استعداد عمر طولانی بهم رساند از جهت مطلب کفایت میکند که رفع توهم محال بودن این امر
باشد و لو آنکه محتاج باشد تحقق این امر بیک سبب معد خارجی و تخصیص سبب معد در اوضاع فلکیه
پس واضح شد بانچه ذکر نمودیم که شخص متوهم اگر توهم استحاله این امر میکند غلط است این توهم بوجهی از او لکن دیگر
بر استحاله ندارد و تا بنا بر امکان قائم است و تا وقوع که اخص از امکان است مبانی تحقق میباشد
در بعضی از افراد و معلوم شد فساد توهم تفرقه بین از زمان و اگر غرض متوهم نادر بودن این امر است
قبول داریم ندرت را و لکن نادر بودن منافی با امکان نیست بعد از آنکه مجرد امکان
علم بوجود نیست پس از اثبات امکان از برای بیان فساد توهم استحاله میباشد و اما دلیل بر وقوع و علم بوجود
اخبار قطعیه صادره از معصومین سلام الله علیهم اجمعین میباشد و اما اشخاص معمرین در این عالم زیاد
میباشند که بمراجعه کتب سیر و تواریخ معتبره معلوم میشود از معمرین که در نزد تمام ملل از مسلم و غیر مسلم
مسلم است و قطع میباشد وجود این حضرت نوح مشهور میباشد که نص کلام الله هم در بیان عمر او میباشد که هزار سال الا پنجاه سال
در میان قوم خود توقف و درنگ نمود که در این مدت دعوت قوم خود میکرد و از تمام عمر او بنا بر آنکه ...
در حدیثی است مسند منقول از حضرت صادق علیه السلام نقل میشود که عمر او دو هزار و پانصد سال بوده
هشتم که از برای مطلب در این مقام که اثبات امکان بقاء مزاج انسان باشد در مدت کثیره که
هزار و دو هزار سال باشد همین یک فرد کافی میباشد بنا بر اعلام و اگر کسی مدعی شود بعد از علم بامکان این
امر که یک فرد دیگر هم موجود شده یا نباید قطع بکذب هم رسانیم بلکه باید مطالبه دلیل بر وقوع
کنیم مثلا بعد از آنکه یک فرد انسان بیک مرتبه فوق جمیع مراتب افراد انسان رسیده است ...

[Right margin note, partly illegible:] ... فرد انسان ... قطع حاصل ... معمرین ...

فصل هفتم از باب چهاردهم در بیان فساد توهم اینکه طول عمر انسان در این مقدار ممکن نیست

منکر رستم مثلا بنا بر اینکه بعد از او شخص دیگر باین مرتبه از شجاعت نیامده باشد و در زمان ما کسی هم مثل او پیدا نشود [illegible]
از شجاعت او نباید بگوئیم که در ملک [illegible] شخصی از انسان دارا در این مرتبه از شجاعت نشود از جهت آنکه اگر کسی قطع
کرد خبر متواتر برای علم بهم رسانید که تحقق این مرتبه در شخص از افراد انسان که رستم باشد پس باید بگوئیم
که ممکن است از جهت قاعده قطعیه که حکم الامثال فیما یجوز و فیما لا یجوز واحد باشد بلکه باید منطبق گشته دلیل
بر وقوع کنیم و معلوم شد فساد توهم اینکه شاید طول عمر در از زمان از خصوصیات حرکت فلکیه از زمان بعد است
و مؤید فساد این توهم اینکه عمر آدم ابو البشر خیلی کمتر است از عمر نوح و کذلک عمر انبیاء بعد از حضرت نوح
پس معلوم میشود که طول و قصر عمر از جهت استعداد مزاج شخص است نه [illegible] شیخ صدوق در کمال الدین
[illegible] نقل میفرماید از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که فرمود عاش ابو البشر آدم علیه السلام تسعمائة و ثلثین سنة
و عاش نوح علیه السلام الفی و اربعمائة و خمسین سنة و عاش ابراهیم علیه السلام مائة و خمسة و سبعین سنة
و عاش اسمعیل بن ابراهیم علیه السلام مائة و عشرین سنة و عاش اسحق بن ابراهیم علیه السلام مائة و ثمانین
سنة و عاش یعقوب بن اسحق مائة و اربعین سنة و عاش یوسف بن یعقوب مائة و عشرین سنة
و عاش موسی مائة و ستة و عشرین سنة و عاش هرون مائة و ثلثة و ثلثین سنة و عاش داود
مائة سنة منها اربعین سنة ملکه و عاش سلیمان بن داود سبعمائة و اثنی عشر سنة [illegible] اختلاف
عمر حضرت داود و حضرت سلیمان با این اختلاف بسیار زیاد معلوم میشود که اصلا اختلاف عمر ربطی
بحرکت فلکیه ندارد بلکه منشاء آن اختلاف مزاج میباشد و در تورات در سفر تکوین در فصل پنجم میگوید
در آیه پنجم و تمام ایام آدم که زندگانی نمود نهصد و سی سال شد و وفات نمود و در آیه هشتم میگوید تمام روزهای
شیث نهصد و دوازده سال شد و وفات نمود و در آیه یازدهم میگوید و تمام روزهای انوش نهصد و پنج سال شد
و وفات نمود و در آیه چهاردهم میگوید و تمام روزهای قینان نهصد و ده سال شد و وفات نمود و هم چنین
بیان میکند تا حضرت نوح و بیان قصه او را میکند تا اینکه در آیه آخر فصل نهم میگوید و تمام روزهای
نوح نهصد و پنجاه سال شد و وفات نمود و ظاهر کلام [illegible] قرآن مجید اینست که توقف و لبث
حضرت نوح در قوم خود که زمان دعوت او باشد نهصد و پنجاه سال [illegible] تمام مدت عمر او و عبارت
تورات یا تحریف شده و یا در ترجمه اشتباه کرده [illegible] و در همین سفر تکوین در فصل بیست و پنجم در آیه
هفتم میگوید و روزهای سالهای عمر ابراهیم که زندگانی نمود این است یکصد و هفتاد و پنج سال و این
عبارت موافق میباشد با حدیثی که نقل شد از کمال الدین صدوق از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و هم چنین
در فصل سی و پنجم در آیه بیست و هشتم میگوید و روزهای اسحق یکصد و هشتاد سال بود و این عبارت هم
موافق است با روایت سابق و در آیه بیست و هشتم از فصل چهل و هفتم میگوید و ایام سالهای عمر یعقوب یکصد و چهل و
هفت سال بود و در آیه آخر سفر تکوین میگوید و یوسف یکصد و ده ساله بود و وفات نمود و در سفر تورات مثنی

و ذکر شیء من معجزاته و بیان علائم ظهور الحضرت عجل الله فرجه

تورات مثنی در فصل سی و چهارم در آیه هفتم میگوید و موسی حین وفاتش یکصد و بیست ساله بود که نه چشمش تار و نه قوتش رفته بود
و بعد از رجوع بکتب تواریخ معلوم میشود که معمرین عالم خیلی میباشند [illegible] وجود مبارک حضرت [illegible] خارج [illegible]
نیست اما در کتب تواریخ فریقین جمله از سلاطین و غیرهم را اعمار طویله [illegible] از اینها نقل میکنند حتی اینکه نقل میکنند
هزار و [illegible] سال عمر کرده افریدون را میگویند [illegible] سال عمر کرده و سلطانیکه [illegible]
هزار [illegible] نقل میکنند عمر کرده و عمر [illegible] و کذلک سلاطین دیگر [illegible]
مصر [illegible] میگویند [illegible] عمر کرده و عمر [illegible]
و کذلک [illegible] اعمار طویله [illegible] نظیر [illegible]
رساله [illegible] مقدار [illegible] استبعاد [illegible] و اگر [illegible]
که عمر شخص [illegible] در این دنیا ممکن است [illegible] هزار سال [illegible]
از عادت [illegible] رجوع کند بکتب تواریخ معتبره [illegible]
که هر امر که خود [illegible] منکر [illegible]
بسیار از قواعد عقلیه مسلمه را و این از جهت ضعف ادراک و ضعف قوه عاقله [illegible]
و اما علامات ظهور حضرت عجل الله فرجه [illegible] الشیخ السعید الملقب بالمفید [illegible]
فی الارشاد قد جائت الاخبار بذکر علامات لزمان قیام القائم المهدی علیه السلام و حوادث تکون امام قیامه و آیات و دلالات
فمنها خروج السفیانی و قتل الحسنی و اختلاف بنی العباس فی الملک الدنیاوی و کسوف الشمس فی النصف من شهر رمضان و خسوف القمر
فی آخره علی خلاف العادات و خسف بالبیداء و خسف بالمشرق و خسف بالمغرب و رکود الشمس من عند الزوال الی وسط اوقات
العصر و طلوعها من المغرب و قتل نفس زکیة بظهر الکوفة فی سبعین من الصالحین و ذبح رجل هاشمی بین الرکن و المقام و هدم حائط
مسجد الکوفة و اقبال رایات سود من قبل خراسان و خروج الیمانی و ظهور المغربی بمصر و تملکه الشامات و نزول الترک
بالجزیرة و نزول الروم الرملة و طلوع نجم بالمشرق یضیء کما یضیء القمر ثم ینعطف حتی کاد یلتقی طرفاه و حمرة
تظهر فی السماء و تنتشر فی آفاقها و نار تظهر بالمشرق طولا و تبقی فی الجو ثلثة ایام او سبعة ایام و خلع العرب اعنتها
و تملکها البلاد و خروجها عن سلطان العجم و قتل اهل مصر امیرهم و خراب الشام و اختلاف ثلثة رایات فیه
و دخول رایات قیس و العرب الی مصر و رایات کندة الی خراسان و ورود خیل من قبل المغرب حتی تربط
بفناء الحیرة و اقبال رایات سود من قبل المشرق نحوها و بثق فی الفرات حتی یدخل الماء ازقة الکوفة و خروج
ستین کذابا کلهم یدعی النبوة و خروج اثنی عشر من آل ابی طالب کلهم یدعی الامامة لنفسه و احراق رجل عظیم القدر
من شیعة بنی العباس بین جلولاء و خانقین و عقد الجسر مما یلی الکرخ بمدینة بغداد و ارتفاع ریح سوداء
بها فی اول النهار و زلزلة حتی ینخسف کثیر منها و خوف یشمل اهل العراق و بغداد و موت ذریع فیه و

ونقص في الأموال والأنفس والثمرات وجراد يظهر في أوانه وفي غير أوانه حتى يأتي على الزرع والغلات وقلة ريع لما يزرعه الناس واختلاف صنفين من العجم وسفك دماء كثيرة فيما بينهم وخروج العبيد عن طاعة ساداتهم وقتلهم مواليهم ومسخ لقوم من أهل البدع حتى يصيروا قردة وخنازير وغلبة العبيد على بلاد السادات ونداء من السماء حتى يسمعه أهل الأرض كل أهل لغة بلغتهم ووجه وصدر يظهران في السماء للناس في عين الشمس وأموات ينشرون من القبور حتى يرجعوا إلى الدنيا فيتعارفون فيها ويتزاورون ثم يختم ذلك بأربع وعشرين مطرة تتصل فتحيى بها الأرض بعد موتها وتعرف بركاتها ويزول بعد ذلك كل عاهة عن معتقدي الحق من شيعة المهدي عليه السلام فيعرفون عند ذلك ظهوره بمكة ويتوجهون نحوه لنصرته كما جاءت بذلك الأخبار ومن جملة هذه الأحداث محتومة ومنها مشروطة والله أعلم انتهى كلام المفيد رحمه الله

وشيخ صدوق بسند معتبر نقل کرده است از عمر بن حنظله که گفت شنیدم از حضرت ابا عبد الله عليه السلام يقول قبل قيام القائم خمس علامات محتومات اليماني والسفياني والصيحة وقتل النفس الزكية والخسف بالبيداء وشيخ صدوق در کتاب کمال الدين بسند معتبر نقل کرده است از نزال بن سبره که گفت خطبنا أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام فحمد الله عز وجل وأثنى عليه وصلى على محمد وآله ثم قال سلوني أيها الناس قبل أن تفقدوني ثلاثاً فقام إليه صعصعة بن صوحان فقال يا أمير المؤمنين متى يخرج الدجال فقال له علي عليه السلام اقعد فقد سمع الله كلامك وعلم ما أردت والله ما المسؤول عنه بأعلم من السائل ولكن لذلك علامات وهيئات يتبع بعضها بعضاً كحذو النعل بالنعل فإن شئت أنبأتك بها قال نعم يا أمير المؤمنين فقال عليه السلام احفظ فإن علامة ذلك إذا أمات الناس الصلاة وأضاعوا الأمانة واستحلوا الكذب وأكلوا الربا وأخذوا الرشا وشيدوا البنيان وباعوا الدين بالدنيا واستعملوا السفهاء وشاوروا النساء وقطعوا الأرحام واتبعوا الأهواء واستخفوا بالدماء وكان الحلم ضعفاً والظلم فخراً وكانت الأمراء فجرة والوزراء ظلمة والعرفاء خونة والقراء فسقة وظهرت شهادات الزور واستعلن الفجور وقول البهتان والإثم والطغيان وحليت المصاحف وزخرفت المساجد وطولت المنارات وأكرمت الأشرار وازدحمت الصفوف واختلفت القلوب ونقضت العهود واقترب الموعود وشارك النساء أزواجهن في التجارة حرصاً على الدنيا وعلت أصوات الفساق واستمع منهم وكان زعيم القوم أرذلهم واتقي الفاجر مخافة شره وصدق الكاذب وائتمن الخائن واتخذت القيان والمعازف ولعن آخر هذه الأمة أولها وركب ذوات الفروج السروج وتشبه النساء بالرجال والرجال بالنساء وشهد الشاهد من غير أن يستشهد وشهد الآخر قضاء لذمام بغير معرفة وتفقه لغير الدين وآثروا عمل الدنيا على عمل الآخرة ولبسوا جلود الضأن على قلوب الذئاب وقلوبهم أنتن من الجيف وأمر من الصبر فعند ذلك الوحا الوحا ثم العجل العجل خير المساكن يومئذ بيت المقدس وليأتين على الناس زمان يتمنى أحدهم أنه من سكانه فقام إليه الأصبغ بن نباتة فقال يا أمير المؤمنين من الدجال فقال ألا إن الدجال صائد بن الصيد فالشقي من صدقه والسعيد من كذبه

يخرج من بلدة يقال لها أصفهان من قرية تعرف باليهودية عينه اليمنى ممسوحة والعين الأخرى في جبهته تضيء كأنها كوكب الصبح فيها علقة كأنها ممزوجة بالدم بين عينيه مكتوب كافر يقرؤه كل كاتب وأمي يخوض البحار وتسير معه الشمس بين يديه جبل من دخان وخلفه جبل أبيض يرى الناس أنه طعام يخرج حين يخرج في قحط شديد تحته حمار أقمر خطوة حماره ميل تطوى له الأرض منهلاً منهلاً ولا يمر بماء إلا غار إلى يوم القيامة ينادي بأعلى صوته يسمع ما بين الخافقين من الجن والإنس والشياطين يقول إلي أوليائي أنا الذي خلق فسوى وقدر فهدى أنا ربكم الأعلى وكذب عدو الله إنه أعور يطعم الطعام ويمشي في الأسواق وإن ربكم ليس بأعور ولا يطعم ولا يمشي ولا يزول تعالى الله عن ذلك علواً كبيراً ألا وإن أكثر أتباعه يومئذ أولاد الزنا وأصحاب الطيالسة الخضر يقتله الله عز وجل بالشام على عقبة تعرف بعقبة أفيق لثلاث ساعات مضت من يوم الجمعة على يدي من يصلي خلفه المسيح عيسى بن مريم عليهما السلام ألا إن بعد ذلك الطامة الكبرى قلنا وما ذلك يا أمير المؤمنين قال خروج دابة الأرض من عند الصفا معها خاتم سليمان بن داود وعصا موسى تضع الخاتم على وجه كل مؤمن فينطبع فيه هذا مؤمن حقاً وتضعه على وجه كل كافر فيكتب هذا كافر حقاً حتى إن المؤمن لينادي الويل لك يا كافر وإن الكافر ينادي طوبى لك يا مؤمن وددت أني كنت مثلك فأفوز فوزاً عظيماً ثم ترفع الدابة رأسها فيراها من بين الخافقين بإذن الله جل جلاله وذلك بعد طلوع الشمس من مغربها فعند ذلك ترفع التوبة فلا توبة تقبل ولا عمل يرفع ولا ينفع نفساً إيمانها لم تكن آمنت من قبل أو كسبت في إيمانها خيراً ثم قال عليه السلام لا تسألوني عما يكون بعد هذا فإنه عهد إلي حبيبي رسول الله صلى الله عليه وآله أن لا أخبر به غير عترتي قال النزال بن سبرة فقلت لصعصعة بن صوحان يا صعصعة ما عنى أمير المؤمنين عليه السلام بهذا فقال صعصعة يا ابن سبرة إن الذي يصلي خلفه عيسى بن مريم عليه السلام هو الثاني عشر من العترة التاسع من ولد الحسين بن علي عليهما السلام وهو الشمس الطالعة من مغربها يظهر عند الركن والمقام فيطهر الأرض ويضع ميزان العدل فلا يظلم أحد أحداً فأخبر أمير المؤمنين عليه السلام أن حبيبه رسول الله صلى الله عليه وآله عهد إليه أن لا يخبر بما يكون بعد ذلك غير عترته الأئمة صلوات الله عليهم أجمعين

و اما قصه دجال لعين شيخ صدوق در کتاب کمال الدين بسند معتبر نقل کرده است از ... قال إن رسول الله صلى الله عليه وآله صلى ذات يوم بأصحابه الفجر ثم قام مع أصحابه حتى أتى باب دار بالمدينة فطرق الباب فخرجت إليه امرأة فقالت ما تريد يا أبا القاسم فقال رسول الله صلى الله عليه وآله يا أم عبد الله استأذني لي على عبد الله فقالت يا أبا القاسم وما تصنع بعبد الله فوالله إنه لمجهود في عقله يحدث في ثوبه وإنه ليراودني على الأمر العظيم فقال استأذني لي عليه فقالت أعلى ذمتك قال نعم قالت ادخل فدخل فإذا هو في قطيفة يهينم فيها فقالت أمه اسكت واجلس هذا محمد قد أتاك فسكت وجلس فقال النبي صلى الله عليه وآله ما لها لعنها الله لو تركتني لأخبرتكم أهو هو ثم قال له النبي صلى الله عليه وآله ما ترى قال أرى حقاً وباطلاً وأرى عرشاً على الماء فقال اشهد أن لا إله إلا الله وأني رسول الله

مجلسی بعضی از مادهٔ چهار درهم دربیان فضل قوم از اینکه طول مدت عمر ثابت است مقدار عمر طبیعی و ذکر حال دجال لعین

فقال بل تشهد انت انی رسول الله فما جعلک الله بذلک احق منی فلما کان فی الیوم الثانی صلی صلی الله علیه و آله باصحابه
الفجر ثم نهض فنهضوا معه حتی طرق الباب فقالت امه ادخل فدخل فاذا هو فی نخلة یغرد فیها فقالت له امه
اسکت و انزل هذا محمد قد اتاک فسکت فقال النبی صلی الله علیه و آله ما لها لعنها الله لو ترکتنی لاخبرتکم اهو هو فلما کان
فی الیوم الثالث صلی باصحابه الفجر ثم نهض فنهضوا معه حتی اتی ذلک المکان فاذا هو فی غنم ینعق بها فقالت له امه
اسکت و اجلس هذا محمد قد اتاک و کانت نزلت فی ذلک الیوم آیات من سورة الدخان فقرأها بهم النبی صلی الله علیه و آله
فی صلوة الغداة ثم قال اتشهد ان لا اله الا الله و انی رسول الله فقال بل تشهد انت ان لا اله الا الله و انی رسول الله و ما جعلک الله
بذلک احق منی فقال النبی انی قد خبأت لک خبیئا فقال الدخ الدخ فقال النبی اخسأ فانک لن تعدو اجلک
و لن تبلغ املک و لن تنال الا ما قدر لک ثم قال لاصحابه ایها الناس ما بعث الله نبیا الا و قد انذر قومه
الدجال و ان الله عز و جل قد اخره الی یومکم هذا فمهما تشابه علیکم من امره فان ربکم لیس باعور انه یخرج علی
حمار عرض ما بین اذنیه میل یخرج و معه جنة و نار و جبل من خبز و نهر من ماء اکثر اتباعه الیهود و النساء
و الاعراب یدخل آفاق الارض کلها الا مکة و لابتیها و المدینة و لابتیها تمام شد حدیث صدوق رحمه الله و اکثر ابعاد از
این روایت منقول از مخالفین و اهل عامه جمهور نقل آن روایت کرده‌اند و تصدیق میکنند بقای دجال را در
این مدت طویله تا زمان ظهور او و لکن تصدیق بقای حضرت حجت را نمیکنند با صدور اخبار کثیره از حضرت
رسول و ائمهٔ طاهرین سلام الله علیهم اجمعین در بارهٔ آنحضرت و بیان اسم و نسب و علامات آنحضرت و بیان
غیبت آنحضرت و سبب باید جهت عدم قبول اینها بغیر از مخالفین این امر را اینست که میگویند این اخبار را
نقل نشده الا از طرق خود امامیه و اما آنها که معتقد امامت آنحضرت نیستند نقل این اخبار را
نکرده‌اند و سبب باید این بعینه مطلبی میباشد که یهود و نصاری در بارهٔ حضرت رسول صلعم و معجزات
آنحضرت میگویند که نقل معجزات آنحضرت را نکرده الا آنهائیکه قائل برسالت آنحضرت میباشند و غیر آن
که مخالفین جهت تکرر از برای انکار این امر بیان میکنند و آن اینکه عمر شخص انسانی در این ازمنه باین
مقدار از زمان نمیرسد تمام آن کلام را عرض میداریم که جواب [illegible] این اعتراض مفصلا معلوم شد
و معلوم شد که بطریق و جمله نحو قطع ادراک میکنیم این امر را که اخبار آنجماعتیکه رعایا سلطان میباشند
و در تحت حکومت آن سلطان میباشند مفید قطع است در بعض موارد نسبت باوصاف حسنهٔ آن سلطان بنحویکه
اصلا عقلا اعتنا نمیکنند باین وهم که شاید اخبار این رعایا از جهت خوف از این سلطان یا طمع
باو و کذلک جواب این امر هم معلوم شد که شخص انسان در این ازمنه این مقدار را عمر نمیکند
و معلوم شد فساد توهم تفرقه بین ازمان در این مقام از جهت اینکه طول و قصر عمر انسان تابع کیفیت مزاج
شخص انسان میباشد و بعد از اینکه معلوم شد که مزاج شخص انسان قابلیت عمر طولانی دارد از آثار

خاتمهٔ این باب در بیان اثبات رجعت و کیفیت آن

[illegible] را در ادوار از جهت وقوع این امر در افراد متعدده که شاید باعث اثبات آن قطع بهم رسید باین بوجود آنجناب
محقق دانست این امر را در بارهٔ وجود مبارک آنحضرت و لله الحمد و المنة که در آنچه شد که شخص موعود را
در مقام استبصار از اینکه شخص موعود بکه باخبار متواتره قطعیه از طرق اهل سنت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
اخبار فرموده بظهور او و اینکه او از اولاد فاطمه علیها السلام میباشد و از صلب حضرت سید الشهداء میباشد منطبق
و معین میباشد در وجود مبارک حضرت محمد بن الحسن علیهما السلام و دلیل بر بطلان اخبار متواتره قطعیه
صادره از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و از امیر المؤمنین و باقی ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین میباشد
دارد بنا باشد خدشه در این اخبار متواتره از جهت اثبات این امر اصلا در عالم اثبات شیء
[illegible] معجزات انبیا و [illegible]
پیغمبر و صدور معجزه از آن [illegible] از جهت [illegible] معجزات انبیا [illegible]
[illegible] که نقل معجزه نموده‌اند و لله الحمد و المنة معلوم شد که
[illegible] و وقوع اعمار طویله که هزاران سال
خدشه منکرین از حیث طول عمر [illegible] میباشد [illegible] این امر مستند میباشد
از برای جمله از افراد بشر و معلوم شد که اختلاف اصلا در [illegible] و این امر [illegible]
با مستعد اوضاع مزاج شخص انسان و اما اخباریکه بیان علامات ظهور آنحضرت مبارک را میکنند و خبر که
[illegible] ظهور آنحضرت با یاد دعا که خداوند تعجیل فرماید در ظهور آن وجود مبارک
نقل شد از سایر اخبار جامع تر میباشد پس باید دعا کرد که خداوند تعجیل فرماید که حکم از این عالم
خاتمه در بیان رجعت و ادله آن و کیفیت آن میباشد احدی بعضی رجعت آنست که جمعی از ائمه طاهرین و غیر آن
ارواح آنها مفارقت از ابدان آنها کرده‌اند و منتقل بعالم برزخ از ائمه طاهرین و غیر آن با سایر متعد
ارواح آنها عود میکند و تعلق بابدان آنها میگیرد و قبل از شروع در ذکر اخبار این باب مقدمه
عرض میداریم که قاعدهٔ کلیه باید که فائده میدهد در این باب و در اصل امر سابق که قضیه ظهور و بقای
حضرت حجة بن الحسن علیهما السلام باشد و مثل نسبت بامر بعضیکه مشکل معلوم باشد و اینکه اینست
امری که وقوع آن ممکن شد یا نه منع که وجود آن در نظر عقل ممتنع باشد یا نه بوجود آن و منع
نباشد امر محال و دلیل قطعی قائم شد بر آن امر لابد باید ما قطع بهم رسانیم بر تحقق آن امر
[illegible] که اگر دلیل قطعی وارد شود بر این امر محال است که امر در نظر عقل محال نشد و یا ممتنع امر محال است که
ما نمیتوانیم تصدیق آن دلیل کنیم بلکه لابد باید که تصرف کنیم در آن دلیل قطعی و آن ظاهر آن در کنف
بر آوردیم مثل بعضی آیات کلام الله که ظاهر در تجسم حق است بعد از وضوح آن مقدمه عرض میداریم
که این مسئله امر که بقاء وجود مبارک حضرت حجة بن الحسن باشد در مدت کثیره و مثل این امر که رجعت باشد
و سوم معاد جسمانی هر یک امری میباشد که نه محال و نه ممتنع از امر محال میباشد و دلیل قطعی قائم است
تحقق آن پس ما باید قطع بهم رسانیم با اینها زیرا امر اول که وجود مبارک آنحضرت باشد در مدت کثیره
از زمان و دلیل قطعی بر تحقق آن معلوم شد و امر ثالث آنست که بعد معلوم میشود و اما امر ثانی

که رجعت یکی از ممکنات است زیرا که این امکان و وضع میباشد که وقوع آن هم میباشد از ممکنات و نظایر آن
امر واقع شده است در امم سابقه و خبر میدهد از آن حضرت حق سبحانه در کتاب خود که میفرماید الم تر
الی الذین خرجوا من دیارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم احیاهم و کذلک میفرماید او کالذی
مر علی قریة وهی خاویة علی عروشها قال انی یحیی هذه الله بعد موتها فاماته الله مائة عام ثم بعثه قال کم لبثت
قال لبثت یوما او بعض یوم قال بل لبثت مائة عام فانظر الی طعامک وشرابک لم یتسنه وانظر الی حمارک
ولنجعلک آیة للناس وانظر الی العظام کیف ننشزها ثم نکسوها لحما فلما تبین له قال اعلم ان الله علی کل شیء قدیر
پس معلوم شد که عود روح با بدان خود در این دنیا امری ممکن میباشد و دلیل بر وقوع آن
اخبار متواتره قطعیه میباشد چنانچه مرحوم مجلسی قدس الله نفسه الزکیه میفرماید که قریب دویست حدیث نقل میکنند
در این باب [illegible] زیاده از چهل نفر از ثقات و روات اخبار و معلوم است که این مطلب با این
کثرت مخبرین قطعی باشد که خبر قطعی نتوان تحصیل نمود [illegible] بالمعدوم از جهت [illegible] میباشد
که [illegible] روایت یا قریب [illegible] روایت [illegible] وارد شده و ناقلین این روایات [illegible]
باشند [illegible] مانند ناقلین این روایات که شیخ کلینی و صدوق و شیخ طوسی و سید مرتضی و نجاشی و کشی و عیاشی و
علی بن ابراهیم و سلیم الهلالی و شیخ مفید و [illegible] و نعمانی و [illegible] و سید بن طاوس و غیر آنها که تمام [illegible] در
کتاب بحار الانوار مذکور میباشد و از تفحص [illegible] شیعه و رجوع [illegible] این [illegible]
مفید اطمینان میباشد [illegible] در صورت [illegible] این جمله از آنها [illegible] مقدار که در این باب [illegible] اعتقاد
آن هم مقدار میباشد که جمعی از [illegible] ائمهٔ طاهرین سلام الله علیهم اجمعین و غیر آنها تا [illegible] وارد
مقدسه ائمهٔ طاهرین و کذلک ارواح [illegible] تعلق میگیرد با بدان آنها و یک مقدار از زمان [illegible] زنده
میکنند در دنیا روح آنها مفارقت میکنند از ابدان آنها مقداری که لازم است [illegible] خصوصیات
که معلوم نیست لازم است و این مطلب که اصل اعتقاد رجعت باشد جزء عقاید مذهب شیعه میباشد
و [illegible] این امر از مذهب شیعه که مخالفین این مذهب هم نقل میکنند این امر را [illegible]
عقاید شیعه و بعضی از اخبار این باب را نقل میکنیم [illegible] زیارت [illegible]
که [illegible] فی رجعتکم [illegible]
وداع [illegible]
[illegible]
که در بحار الانوار نقل میفرماید از حضرت صادق علیه السلام که فرموده [illegible]
الحسین بن علی علیهما السلام [illegible] الرجعة لیست بعامة وهی خاصة لا یرجع الا من محض الایمان محضا او محض الکفر
محضا و کذلک نقل میفرماید [illegible] بکیر بن اعین [illegible] ابا جعفر [illegible] رسول الله و علیا [illegible]
[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم خاتمهٔ این رساله در بیان معاد و بیان کیفیت آن و دلایل آن میباشد فنقول بعون الله و توفیقه [illegible]
معاد [illegible] در زبان [illegible] عالم [illegible]
مرتبهٔ حیات انسان میباشد بعد از موت در نشأه [illegible] عالم غیر از عالم دنیا از جهت [illegible]
ارواح و قبل از حصول موت [illegible] شیخ الصدوق در رساله اعتقادیه اعتقادنا فی البعث بعد الموت انه حق [illegible]
[illegible] بالحق [illegible] کما تنامون [illegible] و لتبعثن کما تستیقظون [illegible]
دار الجزاء [illegible] نفس [illegible]
در باب [illegible] قول [illegible] بعضی [illegible] مطلق و بعضی [illegible] روحانی فقط و جمعی جسمانی فقط و کثیری روحانی و
جسمانی معا [illegible] اعتقاد باین امر میباشد که روح انسانی و نفس او تعلق میگیرد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
قائلین به معاد روحانی فقط [illegible] تجرد روح و نفس [illegible]
و کذلک قائلین به روحانی فقط [illegible] نفس را مجرد [illegible] معدوم [illegible]
[illegible] طبیعیین و بعضی از اطباء [illegible]
[illegible]
[illegible]
حیوانات و نباتات میباشند [illegible]
سعادت و شقاوت و قائلین به معاد جسمانی فقط جمهور [illegible]
جسم [illegible] و قائلین به روحانی فقط جمهور فلاسفه و اتباع
مشائین میباشند [illegible] و قائلین به معاد جسمانی و
روحانی کثیر [illegible] اکابر حکماء و مشایخ عرفاء و جمهور [illegible]
کثیر از اکابر و علماء امامیه میباشند [illegible]
الاسلام [illegible] قائلند [illegible]
میگویند [illegible] عالم دنیا [illegible]
بدن [illegible] بعضی میگویند [illegible]
میباشد و جمهور مسلمین و تمام شیعهٔ امامیه اثنا عشریه میگویند که روح عود به همین بدن دنیائی میکند

و صریح قرآن ناطق باین امر میباشد و هو قوله تعالی من یحیی العظام و هی رمیم قل یحییها الذی انشاها اول مرة و هو بکل خلق علیم
و غیر ذلک من الآیات و الاخبار و بنا بر قول معاد جسمانی و تعلق روح در آخرت بعین همین بدن دنیائی [illegible] لازم
این بدن بجمیع خصوصیاتش میباشد از شکل و هیئت و خصوصیات و عوارض مخصوصه تا لازم نیست این خصوصیات
و عوارض [illegible] بعض اخبار [illegible] جرد مرد و لقوله تعالی او لیس
الذی خلق السموات و الارض بقادر علی ان یخلق مثلهم [illegible] میباید که وارد شود ثواب و عقاب
بر غیر [illegible] اطاعت و معصیت [illegible]
[illegible] حقیقة [illegible] بالاشکال المختلفه خصوصیات
اشکال و صور [illegible] مقدار [illegible]
بصورت و شکل حیوانی مخصوص [illegible] اجزاء و اعضاء [illegible]
نمودیم [illegible] اجزاء صغار [illegible] باشد بعد از [illegible] اجزاء جمع نمود
و اجزاء هر عضو [illegible] شکل آن عضو نمودیم مثلا اجزاء [illegible]
و اجزاء [illegible] صورت [illegible] اعضاء [illegible] صورت حیوانی [illegible]
ترکیب [illegible] صورت [illegible] از حیث مواد اعضاء و غیر آن میباشد از حیث [illegible]
مقدار [illegible] عضو [illegible] معدوم شده و مقدار و شکل [illegible]
و معلوم است [illegible] مقدار اعضاء در مرتبهٔ ثانیه [illegible]
اطول یا اقصر [illegible] اطول یا اقصر [illegible]
و کذلک سائر اعضاء [illegible] معلوم شد که ثواب و عقاب بر عضو [illegible]
معاد جسمانی و روحانی [illegible] اثبات معاد [illegible]
[illegible]
[illegible]
و این مطلب [illegible] اعتقاد بمعاد [illegible] اعتقاد بصانع و ارسال رسل و انزال کتب
احکام [illegible] در این مقام [illegible]
باید اثبات صانع و [illegible] رسول و اثبات احکام شود بعد در مقام اثبات معاد [illegible]
اثبات [illegible] اعتقاد [illegible]
نبی و رسول [illegible] قطع عقلی باشد [illegible]
نبی و رسول [illegible] بر خلاف [illegible]
باید کلام [illegible] اثبات صانع و نبوت [illegible]
[illegible] اخبار [illegible] معاد [illegible]

جسمانی میباشد و اینکه عود [illegible] بعد دنیائی میباشد [illegible] اعتقاد باین امر [illegible] کیفیت [illegible]
معاد و به کیفیت آن [illegible] عقلی [illegible] معاد [illegible]
قاطع بر خلاف [illegible] قول از اقوال [illegible] قول باینکه معاد
جسمانی فقط [illegible] الاشاعره [illegible] القائلین [illegible] جسم و باروح
[illegible]
[illegible]
[illegible] از اجزاء و عوارض بدن [illegible]
[illegible] اثبات اینکه روح [illegible] موجود میباشد [illegible]
جوهر مجرد [illegible] ثانیا [illegible] بعدم جواز اعادهٔ معدوم
و با اثبات اینکه اجزاء بدن [illegible] معدوم [illegible]
و اما قول بمعاد روحانی فقط [illegible] توقف دارد بر [illegible]
دهریه و [illegible] و اثبات اینکه روح [illegible] و عوارض بدن و جوهر مجرد
میباشد اما الکلام در مقام اول [illegible] روح [illegible]
این رساله میباشد و [illegible] مرکبات [illegible]
[illegible] عناصر مختلف میباشد [illegible]
[illegible] مرکبات [illegible] میباشد [illegible]
[illegible] تغذیه و نمو [illegible] نباتات میباشد که
مواد جمع میکند [illegible] تغذیه و نمو
[illegible] حیوانات میباشد [illegible]
دارای حس و حرکت ارادیه میباشد [illegible] تغذیه و نمو و حس و حرکت ارادیه
و قسم دیگر از مرکبات [illegible] نفس انسانی
دارا میباشد نطق [illegible] قسم انسان میباشد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نفس [illegible]
[illegible] امور کلیه و فهم معانی معقوله [illegible]
[illegible] انسان [illegible] حیوانات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] انسان [illegible]

روح انسانی معقول نیست که غیر مزاج و سایر اعراض که بعضی ... [illegible]

[illegible]

غیر از مزاج و سایر عوارض بدن میباشد که بعد از موت ... [illegible]

[illegible]

اعضاء اصلیهٔ او که از طینت اصلیهٔ او خلق شده و این اجزاء از بدن با اهل محشور نخواهد شد بلکه آنچه
طینت اصلیه او کول میباشد بصورت اعضا و با اهل محشور خواهد شد حاصل کلام آنچه از حضرت
خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله ثابت شده است این که شخص انسانی که در این عالم دنیا موجود است بعینه
در روز قیامت در آخرت محشور خواهد شد و بعض کلام الهی از این که بعینه همین بدن دنیائی عود میکند و این
مطلب معلوم است که در حقیقت بدن آخرتی با دنیائی لازم نیست که اجزائی که زائد شده بر خلقت اصلیه بدن
دنیائی در آخرت هم عود کند بجهت آنکه در همین عالم دنیائی هم سمن و هزال و فربهی و نقصان و قصر و طول و غیر
ذلک من سائر العوارض مدخلیه در حقیقت بدن ندارد بلکه طفل در رحم بعد از خلقت اعضاء او بدن او
همان بدنی میباشد که صد سال در این عالم دنیا زندگانی کرده و حالات مختلف از هزال و سمن و کوچکی و بزرگی و زیادتی
و نقصان بر او وارد شده پس حاصل مطلب آنکه فساد شبهه اکل و ماکول از جمله اینکه محتاج به بیان باشد از
جهت آنکه بواسطه اکل بر اعضاء اصلیه زیاده و نقصان وارد نمیاید و عقلا بر اعضاء اصلیه عود
ه لازم نیست فعلی ذلک کلام در این مقام که بعد از آنکه معلوم شد که روح انسانی عبارت از امزاج و سائر
عوارض نیست که بواسطه موت و تفرق اجزاء بدن فانی و معدوم شود و کذلک معلوم شد که در فرض
آنکه جمیع اجزاء او بدن فانی و معدوم شود عود آنها امر محالی نیست و کذلک معلوم شد که شبهه اکل و ماکول
و امثال ذلک منافی نیست با آنچه واضح و روشن شد که معاد جسمانی بنحوی که از اصول عقاید
میباشد امری میباشد که عقل آن را محال و نه ممتنع امر محالی میداند غایت الامر عقل مستقل باثبات
آن نیست و محتاج بشرع انور است در اعتقاد آن و کلام در باب معاد و کیفیت آن و اقوال و مذاهب بسیار
میباشد که ذکر آنها تطویل بلاطائل است و دلیل بر احوال معاد اجمالا این است که بعد از ثبوت صانع و اثبات نبوت
و وقوع احکام و تکالیف شرعیه الهیه و عدم تحقق جزای اعمال در این عالم دنیا و ثبوت عدل صانع و
ظلم [illegible] بعض بر بعض [illegible] باید عالمی دیگر باشد که در آن
محشور شوند و جزای اعمال [illegible] و الا لازم میاید [illegible] تکالیف و ظلم تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا
[illegible] اخبار [illegible] انبیاء [illegible] و اتفاق [illegible] ملل و مذاهب بر این امر [illegible]
جمیع [illegible] المعاد و کذلک کیفیته [illegible] عقلا و شرعا [illegible] اعتقاد
اما حال انسان بعد از خروج روح او و قبل از قیامت و حشر که عالم برزخ باشد بنحو اختصار بیان کرده میشود
که [illegible] کلام الهی و روایات قبض تمام ارواح را ملک الموت میکند و بحسب بعض اخبار
[illegible] بحسب اخبار حضرت رسول صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین و حسنین سلام الله علیهم حاضر
[illegible] در نزد محتضر اعم از اینکه مؤمن باشد یا کافر [illegible] در این باب [illegible] مقام [illegible]
ساعت [illegible]
در امکنه مختلفه [illegible] در قالبهای متعدده
تصرف میکنند و تعلق میگیرد [illegible]
با اینکه [illegible] ملک الموت [illegible] روح [illegible] قبض کند ملک الموت [illegible]

[illegible]
روح نیکند که روح میت همراه جنازه او میباشد تا او را غسل دهند و کفن نمایند و داخل قبر نمایند
چون جسد او را در قبر بگذارند روح او تعلق بجسد او میگیرد از سر تا کمر او و از او سؤال میکنند از اعتقادات
او اگر بطور حق جواب گفت [illegible] دری از بهشت بر روی او باز میکنند [illegible] قبر او [illegible]
بهشت [illegible] و بعضی بعد از سؤال [illegible] و بعضی در عذاب میباشند
و ضغطه و فشار قبر در این [illegible] است و سائر امور در برزخ با روح است و برزخ فاصله بین [illegible] و حشر میباشد و در
این مقام مراد عالمی میباشد که [illegible] عالم دنیا و [illegible] آخرت میباشد و ثبوت این عالم و بقاء ارواح در این
عالم مفاد کلام الهی و اخبار کثیره متواتره میباشد و اعتقاد باین عالم و بقاء ارواح در این عالم از ضروریات
اسلام میباشد و مفاد اخبار کثیره این است که ارواح در قالب مثالی این قالب دنیائی میباشند و قالب
و شکل و مقدار مثل قالب دنیائی است [illegible] که اگر کسی [illegible] ببیند [illegible] میشناسد [illegible]
لیکن از مواد [illegible] دنیائی مرکب نیست و اهل سعادت در بهشت دنیائی متنعم میشوند و اهل شقاوت در جهنم دنیائی
معذب میباشند و مفاد اخبار کثیره این است که ارواح سعداء و مؤمنین در وادی السلام [illegible] میباشند
و ارواح کفار و اشقیاء در وادی برهوت [illegible] معذب میباشند و [illegible]
قائلند بعالم مثال و میگویند بین عالم مجردات و مادیات عالم متوسطی میباشد که از جهت تجرد از ماده
شبیه میباشد بعالم مجردات و از جهت دارا بودن مقدار و شکل شبیه میباشد بعالم مادیات
از برای تمام موجودات عالم مجردات و مادیات حتی الطعوم و الروائح در این عالم [illegible] موجود میباشند
و موجودات عالم مجردات بنحو تنزل و موجودات عالم مادیات بنحو ترقی در این عالم موجود میباشند
و [illegible] نفوس بعضی از [illegible] که در این عالم مادی میباشند اتصال با این عالم مثالی [illegible]
[illegible] اشراقیین و [illegible] متصوفه از عالم مثال [illegible] اخبار کثیره [illegible]
[illegible] است و اگر غیر از این میباشد جزء عقاید
وجود ارواح بعد از موت در [illegible] اعتقاد [illegible] دلیل [illegible]
اسلامیه نیست [illegible] مطالب علمیه [illegible]
ضروری دین اسلام میباشد این که ارواح فانی نمیشوند بموت بدن و باقی میباشند در عالمی غیر از عالم [illegible]
[illegible] خصوصیات [illegible]
ضروریات [illegible] اینکه [illegible] جزء اصول عقاید [illegible]
[illegible] خصوصیات [illegible] اخلاق [illegible]
[illegible] و اخلاق حسنه [illegible]
او و کذلک حشر او [illegible] تجرد روح [illegible]
دنیائی [illegible] عقل مستقل [illegible] مستقل [illegible]
[illegible] اخبار [illegible] تجرد ارواح [illegible] اجزاء جسم [illegible]
[illegible] باشد تمام این امور که عبارت از بقاء [illegible] بعد از موت و [illegible]

بوده اند بعد از موت و کذلک حشر اجزا باید اعتقاد داشته باشیم بر حسب اجماع و نص صحیح
و ظاهر اشخاص حکیم منع تجرد روح را میکنند از جهت اینکه تجرد را از لوازم میدانند که از
خواص واجب الوجود میباشد و ما اعتقاد جزم داریم که بعد از اثبات صانع و اثبات ارسال رسل
و قطع بنبوت شخص خاص آنچه ثابت شد که این شخص اخبار نموده باید تصدیق نمائیم غایة الامر اگر
خبری از این شخص صادر شده معلوم شد و حکم قطعی عقلی بر خلاف آن میباشد باید کلام او را حمل بر خلاف ظاهر
آن نمود بنا بر علم اجمالی که داریم که اخبار حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله عموما صحیح است و بقای ارواح در
عالم برزخ و سؤال قبر و منعم بودن بعضی و معذب بودن بعضی آخر تمام این مطالب ثابت شده از صدور آنها
از آن حضرت و اصلا عقل این امور را محال و یا مستلزم امر محالی نمیداند لهذا لازم است که اعتقاد کنیم
بتمام این امور علاوه بر اینکه عقل مستقل باثبات این امور میباشد فی الجمله از اینکه عرض داشتیم که بقای
ارواح را بعد از موت و الم و لذت اجزا و معاد اجزا عقل مستقل باثبات آنها میباشد و در
خصوصیات آنها عقل نه مثبت و نه نافی میباشد و از جمله اموریکه بحسب اخبار کثیره وارد شده که قبل از
قیامت واقع میشود نفخ اسرافیل در صور میباشد که باین نفخه تمام صاحب حیوة که در آسمانها و زمینها
میباشند میمیرند و از آن انعدام تمام موجودات و مواد اجساد و ارواح علامه مجلسی قدس سره
روحه الشریف در کتاب حق الیقین بعد از ذکر اخبار و ادله بر نفخ و اثبات مینویسد که هیچیک از دو
طرف نمیتوان یقین کرد و اما قیامت که عبارت از روز یا مکانی میباشد که خلق قائم میشوند از برای
حساب و جزای اعمال و کذلک حشر خلق در این روز و حساب و کتاب و صراط و میزان تمام این
امور ثابت شده اند صدور آن در شرع حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و باید تصدیق
بتمام این امور داشته باشیم و قیامت روز یا مکان زنده شدن خلایق میباشد و این روز بر
حسب مقدار زمان دنیا پنجاه هزار سال میباشد و حشر عبارت از زنده شدن خلایق میباشد
در این روز و کتاب عبارت از نامه اعمال خلق میباشد که ملکین ثبت نموده اند و حساب عبارت
میباشد از رسیدن این کتاب بنظر خلایق و میزان عبارت میباشد از آلتیکه با آن اعمال
خلایق سنجیده و تفتیش میشود و صراط عبارت میباشد از جسریکه بر روی جهنم کشیده میشود که تمام
خلایق باید عبور کنند از آن که باریکتر است از مو و برنده تر است از شمشیر و تمام این امور
بدیهی میباشد که صدور آن از شرع معلوم شده است و اصلا عقل راه بخصوصیات آنها ندارد نه
للنفی و لا للاثبات فیجب که بشرع تصدیق نمائیم و اما توهم و خدشه اینکه تعلق ارواح باجساد دفعة
و حدوث اجساد دفعة ممکن نیست بلکه باید بتدریج و ترتیب مواد اجساد در ارحام باشد
این توهم واضح الفساد میباشد از جهت آنکه ما بالحس میبینیم بسیاری از حیوانات را که دفعة تکون
میشوند بدون آنکه محتاج باشند بتولید و توالد مثل آنکه در موش و عقرب مشاهده شده

[illegible]

و اما حشر حیوانات و وحوش چنانچه علامه مجلسی قدس سره در حق الیقین مینویسد که بدانکه علمای خلاف فرقه
بعضی قائلند بحشر آنها میباشند از برای جزای ظلمیکه بیکدیگر کرده اند و بعضی قائل بحشر آنها نمیباشند و
امامیه تصریح بحشر آنها نموده اند و از برای ثبوت آنها میکنند و اما اطفال محشور خواهند شد اعم از آنکه پدران آنها
مؤمن باشند یا کافر و اما اطفال مؤمنین چنانچه علامه مجلسی مینویسد خلافی نیست میان علمای امامیه در اینکه
آنها تابع پدران خود میباشند در اینکه داخل بهشت میشوند و اما اطفال کفار محل خلاف میباشد بعضی
میگویند تابع پدران خود میباشند و داخل جهنم میشوند و بعضی میگویند که داخل بهشت میشوند و بعضی
میگویند که خداوند با آنها عمل بعلم خود میکند اگر میداند که بمانند از اهل سعادت میگویند آنها از
بهشت و اگر میداند که از اهل شقاوت میگویند بجهنم میبرد و شیخ کلینی و ابن بابویه و اکثر محدثین از
شیعه اعتقاد آنها این است که خداوند آنها را در قیامت تکلیف خواهد فرمود و بر حسب آن اطفال
استحقاق ثواب و عقاب خواهند فرمود و کذلک نسبت بابله و مجانین و کسانیکه در دنیا حجت بر آنها
تمام نشده است و اشخاصیکه در زمان فطرت و جاهلیه و عدم بعثت رسول مرده اند یعنی اشخاصیکه بین
دو رسول مرده اند و اما جنیان و شیاطین و ملائکه محشور خواهند شد اما ملائکه در بهشت خواهند بود و
اما شیاطین و عاصیان از جن داخل جهنم میشوند و اما مطیعان از جن محل خلاف میباشد که داخل بهشت
میشوند یا اعراف اکثر بر این میباشند که داخل بهشت میشوند و بعضی میگویند داخل اعراف میشوند
و اعتقاد امامیه کما اینکه شیخ صدوق علیه الرحمه تصریح نموده باید در باب جنت و نار اینکه فعلا مخلوق میباشند
و حضرت رسول صلی الله علیه و آله در شب معراج وارد بهشت شده اند و توهم آنکه وجود آنها فعلا لغو میباشد
و کذلک توهم عدم مکان فعلا از برای آنها از جهت آنکه در افلاک مستلزم خرق افلاک میشود و در زمین گنجایش
ندارد لهذا عرضها السموات و الارض این دو توهم باطل است اما توهم اول از جهت آنکه بعد از ظهور آیات
و اخبار در وجود فعلی آنها و قطع باینکه فعل حکیم لغو نخواهد بود قطع داریم بفایده آن و لو اینکه ما
و اما توهم ثانی واضح البطلان است از جهت آنکه میگوئیم محل بهشت در آسمانها میباشد و بنا
بر امتناع خرق بر فرض تمامیت در فلک محدد الجهات جای آن میباشد که بحسب اصطلاح شرع عرش
باشد و محل بهشت در تحت عرش میباشد کما اینکه نقل شده است که سقف جنت عرش الرحمن
و اما جهنم مقدار و مساحت آن معلوم نشده است خلاصه کلام بعد از ثبوت نبوت حضرت خاتم الانبیاء
صلی الله علیه و آله برای ما لازم اعتقاد بصدق تمام آنچه آن حضرت اخبار باو فرموده اند که بنحو ضرورت و بداهت
بین مسلمین معلوم است اخبار آن حضرت باو از این معلوم شد که ضرور و یا بدیهی عبارت میباشد از
اموریکه صدور آن از آن حضرت بنحو ضرورت و بداهت معلوم باشد بحیثیکه هر کس که از اهل اسلام میباشد
بداند صدور اخبار از آن حضرت و هر امریکه چنین باشد منکر آن کافر است از جهت آنکه بعد از بداهت
اخبار آن حضرت بامری انکار این امر مستلزم تکذیب آن حضرت است و مکذب آن حضرت کافر است
و معاد جسمانی و حشر خلایق و حساب و میزان و صراط جنت و نار از این قبیل میباشد و الحمد لله

خاتمه رساله در بیان مختصری

الحمد لله والمنة تمام شد کلام در باب معاد و امور متعلقه بآن و فعلا شروع میشود در بیان مختصری از علم
تهذیب اخلاق فنقول بعونه و توفیقه چون دانستی از بیانات سابقه در باب معاد که انسان مرکب میباشد
از دو جزء یکی جزء مشترک میان او و سایر حیوانات میباشد که عبارتست از بدن و روح حیوانی او باشد و جزء دیگر
که باعث امتیاز میان او و سایر حیوانات میباشد که عبارتست از روح انسانی و نفس ناطقه و عقل باشد و معلوم
میداریم که از برای نفس ناطقه دو قوه از کمال میباشد یکی علم او بامور یکه خارج از تحت قوه و اختیار او میباشد
مثل علم او بوجود واجب الوجود و عقول و نفوس فلکیه و عناصر و قوی و طبایع موجودات و غیر ذلک و این
قسم از علم نفس را حکمت نظریه مینامند و دیگر علم او بامور یکه در تحت قوه و اختیار او میباشد مثل علم او
باعمال و افعال او از جهت و جهتیکه موجب میشود بصلاح معاد و معاش او و این قسم از علم نفس را حکمت
عملیه مینامند و این اعمال و افعال اگر متعلق باشد بامور یکه شرکت دارند در آنها جماعتیکه در یک منزل
میباشند این علم را تدبیر منزل گویند و اگر شرکت دارند جماعتیکه در یک بلد میباشند [illegible]
نامند و اگر آنچه باشد بامور یکه جماعت اشتراک دارند بلکه باعتبار انفراد باشد از جهت اینکه سبب او
میشد که از این امور بجا آورده شود و یا ترک شود این را تهذیب اخلاق نامند و خلق قوه و ملکه در
نفس میباشد که موجب سهولت صدور افعال میباشد از او بحیثیتیکه محتاج بفکر نباشد و معلوم است که
نفس ناطقه بر حسب مزاولت و ممارست او باعمال حالتی در او راسخ میشود و منتهی میگردد [illegible]
تولد اخلاق حمیده و ذمیمه میشود که فضائل و رذائل باشد که اخلاق حمیده او موجب صلاح معاد
و معاش او میباشد و اخلاق ذمیمه موجب فساد معاد و معاش او میشود پس باید در مقام این
امر برآمد که چاره از برای نفس در دوری از اخلاق حسنه و خالی از اخلاق سیئه نشود و خلق بر دو قسم میباشد
طبعی و کسبی خلق طبعی آنست که اصل مزاج انسانی بواسطه کیفیتیکه بهم میرساند از ترکیب مواد مقتضی
باشد که نفس [illegible] در این حال و کیفیت باشد که جبلی و فطری او باشد [illegible]
[illegible] بحسب فطرت نفس انسانی دارا میباشد بعضی او صاف و خلق کسبی آنست که نفس
بواسطه مزاولت و ممارست بر امری دارای حال و کیفیتی میشود [illegible] نفس بواسطه ممارست
و مزاولت امری [illegible] دارای خلقی میشود [illegible] بواسطه ممارست
و مزاولت امری [illegible] باید کمال محافظت نمود از مجالست اشرار و صاحبان اخلاق
رذیله و نفوس شریره و کمال مراقبت نمود مجالست اخیار و صاحبان اخلاق حمیده [illegible]
[illegible] که نفس [illegible] باقی میباشد و در [illegible]
ملوک [illegible] و متخلق بخلق میگردد [illegible] مجالسة الاشرار [illegible] صاحبت
الاخیار [illegible] که از بد بدتر بود [illegible]
[illegible] رساله [illegible]
[illegible]
میباشد

فالمراد

از علم اخلاق میباشد

میباشد حاصل آنکه نفوس ناطقه استعداد خالی از نقوش و ملکات میباشد و تحقق ملکات بواسطه تکرار
اعمال و افعال میباشد و هر عمل و فعلیکه از مرتبه صادر شود فی الجمله تاثیر میکند تا آنکه بواسطه تکرار عمل آن حالت رسوخ
در نفس پیدا میکند و ثابت میشود مانند آتش که یک مرتبه در آتش میگذارند فی الجمله حرارت بهم میرساند و بواسطه
تکرار عمل قسمی میشود که خود آن آتش میشود و از این جهت میباشد که سلب صفات رذیله از اطوار [illegible]
از مشایخ و در مبادی صفات رذیله بجهت راسخ و ثابت نشود که ممکن است سلب آن تا آنکه قطع علاقه
نفس از او از بین آن گردد شود و در آن وقت ثمرات افعال و اعمال خود را مشاهده میکنند و از اینجا معلوم میشود
واضح میشود که ثمره علم اخلاق پاک نمودن نفس میباشد از صفات رذیله و تحصیل نمودن صفات حمیده
پس معلوم شد که علم اخلاق اشرف علوم میباشد از جهت آنکه موضوع آن نفس ناطقه میباشد که اشرف موضوعات
میباشد و غایت آن تکمیل نفس میباشد از صفات رذیله و تحصیل صفات حمیده که مستلزم سعادت ابدیه
چون این را دانستی بدان که از برای نفس ناطقه قوای عدیده میباشد و لیکن عمدات قوای و رئیس تمام آنها
چهار قوه میباشد یک قوه عقلیه و دیگر قوه شهویه و دیگر قوه غضبیه و دیگر قوه وهمیه اما قوه عاقله کار آن
ادراک حقایق امور و تمیز میان خیر و شر و امر نمودن باعمال حسنه و نهی از افعال قبیحه میباشد و اما قوه شهویه
کار آن تحریک اعضا و جوارح میباشد بسوی امور یکه توقف دارد بقاء بدن که آلت تحصیل کمالات
بر آن نفس که آن امور عبارتست میباشد از اکل و شرب و تناکح و تناسل و غیر ذلک و اما قوه غضبیه کار آن
دفع مضرات و ناملایمات [illegible] و آن قوه وهمیه کار آن ادراک معانی امور جزئیه میباشد و
فهمیدن امور یکه توقف دارد رسیدن بمقاصد صحیحه بر آن امور و از برای هر یک از این قوی لذت و
الم میباشد و لذت هر یک حصول مقتضای او و الم هر یک نیل بخلاف آن میباشد اما قوه عقلیه چون غرض
از ایجاد آن ادراک حقایق امور است لذت آن در حصول علم و معرفت و الم آن در جهل میباشد و قوه شهویه
چون حکمت ایجاد آن تحریک اعضا میباشد از برای امور یکه توقف دارد بقاء بدن بر آن لذت آن در رسیدن
بآن امور و الم آن در فقدان میباشد و قوه غضبیه چون حکمت ایجاد آن دفع مضرات میباشد لذت او
در غلبه و تسلط بر آن امر و الم آن در مقهوریت آن میباشد و قوه وهمیه چون حکمت ایجاد آن ادراک امور
جزئیه میباشد لذت آن در فهمیدن و الم آن در عدم آن میباشد فتحصل مما ذکرنا ان القوة العاقلة والوهمیة
شانهما الادراک الا ان الاولی تدرک الامور الکلیة و الاخری الامور الجزئیة و ان القوتین الشهویة
و الغضبیة تحریک الاعضاء الا ان الاولی تحرک الاعضاء نحو الامور التی یلائم البدن و یکون
بقائه متوقفا علیه و الاخری تحرک الاعضاء لدفع الامور التی تکون غیر ملائم للبدن و [illegible]
الی عدم [illegible] وجوده [illegible] که شغل قوه وهمیه ادراک امور جزئیه میباشد و معلوم شد که
فعلیت آن بدان حاصل میشود جزئی میباشد پس معلوم میشود که مبدء صدور افعال از بدن فکر

در وی قوه او بهیمه میباشد و لهذا مسمی بالعقل العملی و بقوة العامله و از مراد هر یک از این قوای اربعه
تهذیب [illegible] که بواسطه تهذیب [illegible] میشود صفت حمیده را از تهذیب قوه عاقله
صفت حکمت حاصل میشود و از تهذیب قوه عامله ملکه عدالت حاصل میشود و از تهذیب قوه غضبیه
صفت شجاعت حاصل میشود و از تهذیب قوه شهویه خلق عفت حاصل میشود و این چهار صفت اجناس
و امهات سایر صفات میباشند و سایر صفات حسنه در تحت اینها مندرج میباشد اما حکمت عبارت
میباشد از شناختن حقایق موجودات علی ما هی علیه و دانستن که حکمت بر دو قسم میشد نظریه که علم
بحقایق موجودات میباشد که در تحت قدرت و اختیار ما نمیباشد و عملیه و آن علم بحقایق موجوداتی میباشد
که وجود اینها منوط بقدرت و اختیار ما میباشد مانند افعال که از ما صادر میشود و فضائلیکه در تحت این جنس
مندرج میباشد هفت نوع میباشد اول ذکاوت و آن عبارت میباشد از سرعت ترتیب
مقدمات و استخراج نتایج که بواسطه کثرت مزاولت و ممارست حاصل میشود دوم سرعت فهم و آن سرعت
انتقال از ملزوم میباشد بلازم بنحویکه محتاج و تامل زیاد نباشد سوم صفای ذهن و آن استعداد نفس
میباشد برای استخراج مطلوب بدون تشویش خاطر و قلق چهارم سهولت تعلم و آن قوه میباشد از برای
نفس و حده میباشد از برای ذهن که متوجه مطلوب نظری تواند شد و ممانعت نکند از تفرق خواطر پنجم
حسن تعقل و آن عبارت میباشد از نگاه داشتن نفس را باندازه و مقداریکه در بحث میباشد ششم
استکشاف مطلوب [illegible] ششم حفظ و آن ضبط [illegible] نگاه
داشتن صور [illegible] بقوه فکریه یا خیالیه تلخیص کرده هفتم تذکر و آن سهولت استحضار صور
محفوظه میباشد [illegible] انواع صفات و فضائلیکه در تحت صفت شجاعت میباشد [illegible]
یازده نوع میباشد [illegible] عبارت میباشد از انقیاد قوه غضبیه [illegible]
قوه عاقله [illegible] مضطرب نشود [illegible] اضطراب [illegible]
[illegible] و فضائلیکه در تحت این جنس میباشد [illegible]
[illegible] اعتنا نکند نفس [illegible]
[illegible] عبارت [illegible] اعتبار [illegible]
[illegible] در حالت خوف [illegible] حرکات غیر منتظم [illegible] صادر نشود سوم بلند
همتی و آن عبارت میباشد از اینکه [illegible] میباشد و تحمل [illegible]
[illegible] چهارم ثبات و صبر و آن قوه [illegible] غضبیه [illegible]
[illegible] طمأنینه [illegible]
[illegible] نفس [illegible] عظیم [illegible]
[illegible] تواضع و آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
باشد از [illegible] انواع فضیلت که در تحت جنس

[illegible] در وقت [illegible] از خوف مذمت
[illegible] اول حیا و آن [illegible] داشتن نفس میباشد [illegible]
[illegible] دوم رفق و آن [illegible] سوم حسن هدی و آن محبت [illegible]
صادق باشد [illegible] چهارم مسالمت و آن [illegible]
باشد در وقت تنازع آراء مختلفه و اهواء متباینه [illegible] اضطراب پنجم دعت و آن
[illegible] نفس [illegible] ششم صبر و آن [illegible]
[illegible] هفتم قناعت و آن [illegible]
[illegible] ماکول و مشرب و ملابس [illegible] ضرورت [illegible]
ارام نفس [illegible] در وقت توجه [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] انتظام [illegible] نفس [illegible] تقدیر و ترتیب امور [illegible] مصالح [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عدالت [illegible]
[illegible] قوه عاقله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و آن شریک نمودن خویشان و پیوستگانست با خود در خیرات دنیوی ششم مکافات و آن مقابله نمودن
احسان میباشد که با و کنند بمثل آن یا زیاده بر آن هفتم حسن شرکت و آن اینست که رفق و مدارا در مقام
معامله بر نحو اعتدال باشد از برای تمام اشخاص هشتم حسن قضا و آن اینست که در مقام جزا و مکافات
احسان شخص بدون منت و ندامت میباشد نهم تودد و آن اینست که طلب نماید مودت اکفا و اهل فضل را
بحسن لقا و احسان و با اعمالیکه مستدعی محبت میباشد از ایشان دهم تسلیم و آن آنست که به نیکوئی و خشنودی
ملاقات کند و قبول کند و راضی باشد با موریکه متعلق بحضرت حق سبحانه میباشد و یا باشخاصی که او را
و اعتراض بر ایشان جایز نیست مانند انبیا و ائمه علیهم السلام هر چند آن امور موافق طبع او نباشد
و یا تفقد آنرا نکند یازدهم توکل است و آن اینست که در کارهائیکه زمام آنها بقدرت و کفایت بشر نبود
در رو و فکر خلق در آن مجالی نداشته و تصرف نکند در زیاده و نقصان و تعجیل و تاخیر طلب نکند و
بخلاف آنچه واقع شده باشد میل نکند دوازدهم عبادتست و آن عبارت میباشد از تعظیم و تمجید حضرت
حق سبحانه و اطاعت او و تکریم اولیا و انبیا و ائمه علیهم السلام و عمل نماید بما توجبه شریعت
و تتمیم کند اطاعت حق سبحانه را بتقوی این بود بیان انواع فضائلیکه در تحت اجناس اربعه مندرج
میباشد و تمام این صفات مذکوره فضائل میباشد مادامیکه بحد اعتدال و متوسط بین دو طرف که رذیله و نقصان
که افراط و تفریط باشد بوده باشند و اگر تجاوز نمود هر یک از این صفات به یکی از دو طرف رسید صفت
رذیله میباشد و از برای بعضی از این صفات که تجاوز نموده از حد وسط و بطرفی مایل و نقصان رسید
اسم خاص میباشد که ذکر آنها خارج از وضع این رساله میباشد و اکتفا میشود بذکر اضداد این صفات
که عمده صفات و ضد آن بهتر از اضداد و امراض میباشد که آن صفت عبارتست از حکمت که
و ضد آن جهل است و حکمت کما اشیر بمعنی علم باحوال اعیان موجودات میباشد علی ما هی علیه بقدر الطاقة
البشریه و اشرف از تمام صاحبان علم بحث علم الهی بمعنای اخص میباشد که آن علم بوجود و صفات و
واحد تعالی بقدر الطاقة البشریه و علم حکمت اشرف علوم میباشد و بعد از آن علم اخلاق و بعد از آن علم فقه
و از اینها علوم میباشد که ثمره و نتیجه آنها فوز بسعادت ابدیه و آخرویه میباشد زیرا علم الهی بمعنای اخص که از او
عقاید گویند واجبست تحصیل آن بر هر مکلفی و احدی از جهلا معذور نیست ولکن نه بتفصیل که در کتب اهل معقول
مذکور میباشد بلکه قدر واجب و مقدار لازم اینست که بداند از برای عالم صانع واجب الوجود میباشد و شریک ندارد
و اجزا و ترکیب نمیباشد و از جسمیت و لوازم آن منزه میباشد و وجود او عین ذات او میباشد و صفات
او عین ذات او میباشد و مقدمست بر تمام زمان و زمانیات و مکان و مکانیات و ذات مقدس حق او
واقع در زمان و مکان نیست و صفات ثبوتیه و سلبیه که ذکر آنها در اول این رساله شمایانا شده است از
برای او و کذلک واجبست بر تمام مکلفین که اعتقاد کنند بر نبوت حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه
و کذلک اعتقاد بر امامت و خلافت ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین داشته باشند و مقدار
لازم از این امور در این رساله مذکور شده است و ضد این علم جهل باین امور میباشد که موجب هلاک
دایمی میباشد و جهل بر دو قسم میباشد یا جهل بسیط میباشد و یا جهل مرکب اما جهل بسیط که

که عبارتست از عدم علم و التفات با مری باشد سهل است علاج آن و اما جهل مرکب که عدم علم بشئ باشد با
عدم التفات بجهل خود و اعتقاد خلاف واقع از این امر خیلی مشکل است علاج و چاره آن و مراتب علم که کسب کند
بر سه قسم میباشد علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین علم الیقین آنست که وجود امری را بدلیل و برهان اعتقاد
عین الیقین آنست که وجود شی را بدیده ظاهر یا باطن اعتقاد و درک نماید حق الیقین آنست که یک نحو اتحادی
و ربط صوری یا معنوی حاصل شود مثلا اعتقاد بوجود نار در موضعی گاه از روی علم بوجود آن
میباشد از روی علم با نار و لوازم آن مثل حرارت و ضوء و غیر آن و گاه از روی مشاهده آن میباشد و گاه
از طریق دخول در آن میباشد و در باب اصول عقاید یقین معتبر است که عبارت از اعتقاد ثابت جازم که
مطابق با واقع باشد و ضد این یا جهل بسیط میباشد و یا جهل مرکب و یا شک و حیرت و غرض هیچ
یک از صفات مذکوره صفتی واقع در حد وسط بین افراط و تفریط باشد صفت حمیده میباشد و اگر
بطرف افراط یا تفریط رسید صفت رذیله میشود و جهل طرف تفریط حکمت میباشد و طرف افراط حکمت جربزه میباشد
که باعث خروج از حد اعتدال میباشد در فکر و موجب استعمال ذهن بجاهائی که نباید بلکه بواسطه در ابتدا اشتباهات
و استخراج امور دقیقه غیر مطابقه للواقع میباشد و از حد اعتدال تجاوز کند و بر حق خود قرار نگیرد و بسا باشد
که در مباحث عقلیه و علوم الهیه منجر بالحاد و کفر و فساد عقیده میشود و معالجه این امر برجوع باستدلالات
و معتقدات علما و مشهورین با استقامت و موفق با فهام مستقیمه میباشد و ذکر شد که حد وسط بین جهل و جربزه
علم و حکمت میباشد که علم بحقایق اشیا میباشد و شک نیست که صفت علم اشرف صفات و افضل کمالات میباشد از برای
نفس انسان و بواسطه علم انسان اشرف موجودات و بجهت حضرت حق سبحانه میرسد و اتصال بعالم ملکوت و مقربین الهی میکند
و حیوة ابدی و سعادت سرمدی از برای انسان حاصل میشود و در محل خود مبین است که تجرد علم ملازم میباشد
لکن این رساله گنجایش زیاده از این ندارد این بیان صفت قوه عاقله بود و اما قوه عامله که صفت آن
عدالت بود ضد آن جور میباشد و شناختی که عدالت ملکه میباشد در نفس که بواسطه آن قوه عامله مطیع و
فرمانبردار میشود مر قوه عاقله را که موجب تعدیل صفات و افعالی که از بدن واقع میشود میگردد و شاید
بتوان گفت عدالت اساس سایر صفات حسنه خواهد بود و ضد آن که جور باشد اساس تمام صفات رذیله
خواهد بود پس منتهای کمال و نهایت سعادت اینست که شخص متصف بصفت عدالت شود و میانه روی کند در
جمیع صفات و افعال باطنه و ظاهره خود چه امور که متعلق بخود شخص باشد و مخصوص باو نفع باشد و یا
امری که بین او و دیگری باشد پس شخص باید سعی کند در اینکه متوسط باشد بین علم و عمل و اقتصار بر یکی از آن
ننماید و کذلک متوسط باشد در حفظ ظاهر و باطن خود و هیچ وقت یکی از آنها را فرو نگذارد و کذلک میانه روی
کند در مقام تحصیل علوم باطنیه عقلیه و ظاهریه شرعیه و کذلک در سایر امور و رعایت نسبت با موری که
بین شخص و غیر او میباشد مثل اداء امانات و حقوق و انصاف در معاملات و تعظیم بزرگان و احترام پیران
و ترحم بر مظلومان و دستگیری ضعیفان و غیر ذلک حاصل کند باید سعی نماید که عقل که رسول باطنی
میباشد از طرف حضرت حق سبحانه غالب شود بر جمیع قوی تا هر یک را آنچه که سزاوار میباشد بدارد

دوم از صفات حاصله از تهذیب قوهٔ غضبیه که شجاعت باشد ضدان در طرف افراط تهور و در طرف تفریط جبن
میباشد اما تهور عبارتست از عدم احتراز نمودن از امریکه باید احتراز از آن کند و خود را افکندن در امریکه
شرعاً و عقلاً ممنوع میباشد و اما جبن عبارتست از حذر کردن از چیزیکه نباید حذر کرد و ضد این دو صفت
شجاعت میباشد که عبارتست از اطاعت قوهٔ غضبیه مر قوهٔ عاقله را که نترسد از آنچه نباید ترسید و حذر
کند از آنچه باید حذر کرد و این از صفات کمالیه بسیار ممدوح میباشد بخلاف ضدان اما تهور از صفات
مهلکه میباشد اعم از آنکه نسبت با امور دنیویه باشد یا اخرویه و در کلام الهی نهی از این صفت فرموده و لا
تلقوا بایدیکم الی التهلکة و کسیکه دارای این صفت باشد خود را بی فکر در [illegible] می‌افکند و مکن نیست احتراز از
آن خالی از جنون نمی‌باشد و اما جبن که احتراز نمودن از چیزی باشد که نباید احتراز کرد این صفت
در نهایت بدی میباشد و موجب هلاکت میشود و مستلزم [illegible] و طمع ظالمان [illegible]
این صفت و صاحب این صفت همیشه مضطرب و غیر ثابت [illegible] و کسل و در احتراز [illegible] میباشد
و با این جهت از جمیع سعادات باز میماند و فضایح و رسوائی را بر خود [illegible] میکند و خوف [illegible]
این صفت میباشد و لیکن لازم است از جهت آنکه خوف بر دو قسم میباشد یک قسم آن ممدوح میباشد
که در آیات به آن اشاره شده خواهد شد و قسم دیگر خوف مذموم میباشد و این بر چند قسم میباشد
یکی از آنها خوف بر امریکه البته وقوع خواهد یافت و دفع آن ممکن نه و طاقت بشر [illegible]
و این خوف از جهالت ناشی میباشد و اصلاً فایده ندارد و شخص عاقل در این نحو از امور
راضی میباشد بقضای الهی و توکل بر حضرت حق سبحانه میکند دیگر خوف از امریکه محتمل باشد
وقوع و لیکن وقوع و عدم وقوع آن از عهدهٔ شخص خارج باشد و آن هم مانند قسم اول میباشد
و دیگر خوف از امریکه اختیار آن بید شخص باشد و لیکن خائف میباشد که شاید فعلی از وی صادر شود
که مانع از فعل امر مطلوب باشد یا ترک امری کند که مستلزم ترک آن باشد و منشأ این خوف جهالت
و نادانی میباشد از جهت آنکه علاج این امر [illegible] بر فعل و عزم بر ترک میباشد و دیگر خوف از
امریکه طبایع بدون جهت از آن خائف میباشند مثل خوف از جن و میت و منشأ این خوف غلبهٔ قوهٔ
واهمه و ضعف عقل میباشد و خوف از مرگ از این قسم و یا قسم اول میباشد و خوف از مرگ از چند
جهت میباشد یکی آنکه چنین خیال میکند که مرگ بسبب فنا و صرف و معدوم شدن او میباشد و دیگر در
[illegible] عالم [illegible] و دیگر آنکه خیال میکند که مرگ مستلزم نقص او میباشد و غافل از
آنکه مرگ باعث کمال او میباشد [illegible] مرگ میکند و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
فرموده والله ان ابن ابی طالب آنس بالموت من الطفل بثدی امه و دیگر از امور که موجب خوف از مرگ میباشد
صعوبت قطع علاقه میباشد از اولاد و عیال و مال دنیا و منصب و جاه [illegible] مفارقت از آن
امور بر او مشکل میباشد و علاج این خوف قطع [illegible] میباشد [illegible]
چه او را ضرر [illegible] از امور [illegible]

قسم دوم از اقسام خوف که ممدوح میباشد خوف از مرگ میباشد در صورتیکه از عذاب الهی بواسطهٔ واقع شدن معاصی باشد
و لیکن مجرد این خوف فایده ندارد [illegible] در صدد علاج و چاره برآید و چاره و علاج این امر را باید فوراً
[illegible] بکند که [illegible] دارد و بعد از [illegible] مقام تدارک بر [illegible] از جهت آنکه از برای
مرگ وقت معین نمیباشد [illegible] صفات [illegible] سخت‌تر میشود و چاره [illegible]
مشکل میشود [illegible] و گاهی عدم [illegible] معاصی
از جهت رجاء و امیدواری بر رحمت حضرت سبحانه میباشد و غافل از این میباشد که رجاء [illegible]
[illegible] در صورتیکه حقیقت رجاء [illegible] نه فریب شیطان ملعون را بخورد و معنای رجاء این است که شخص عمل
و کاری بکند و امید [illegible] ثمره و نتیجه خواهد [illegible] مثلاً کسیکه گندم بکارد
بعد امید [illegible] باشد که [illegible] و سبز شود اما اگر اصلاً گندم نکاشته و زمین [illegible]
[illegible] رجاء دارم که گندم از این زمین بردارم [illegible] کاشته و رجاء دارد [illegible]
[illegible] رجاء [illegible] حضرت [illegible]
صفات [illegible] در صورتیکه حقیقت رجاء [illegible] نه فریب و تسویلات شیطان و نفس باشد
و قسم دیگر از خوف که ممدوح میباشد خوف از سوء عاقبت و بدی خاتمه امر میباشد و این امر بدترین امور میباشد
و موجب هلاکت ابدی خواهد شد [illegible] اسباب این امر بسیار میباشد که مرجع آنها [illegible]
[illegible] از همه بدتر [illegible] سکرات مرگ ظاهر شود [illegible] پیدا کردد در عقاید [illegible]
[illegible] بعضی از عقاید [illegible] حضرت حق سبحانه که باعث عذاب [illegible]
[illegible] اعتقاد کند [illegible] وقت مرگ [illegible] ظاهر شود
و با این جهت [illegible] عقاید [illegible] و علاج این امر این است که انسان تمام عقاید خود را از صاحب
شرع [illegible] اخذ کند و باطن خود را از صفات ذمیمه و اخلاق خبیثه پاک کند و با عمال
صالحه و طاعات مشغول شود و متعرض نشود [illegible] میباشد و [illegible]
[illegible] از امور [illegible] موجب سوء خاتمه میشود این است که انسان ضعیف [illegible]
[illegible] محبت دنیا [illegible]
[illegible] و تنور ایمان [illegible] سکرات موت
[illegible] ظاهر میشود [illegible] که تمام آنچه [illegible] او میرود [illegible]
[illegible] محبت خدا [illegible] بغض [illegible]
در این حال از دنیا میرود [illegible] دشمن خدا میباشد و چاره این امر این است
[illegible] قبل از موت محبت حضرت حق [illegible] زیاد شود و محبت غیر او از دل او زایل شود سوم از
امور [illegible] موجب سوء خاتمه میشود کثرت معاصی و پیروی نمودن شهوات نفسانیه میباشد
از جهت آنکه کثرت معاصی باعث این میشود که ذهن و خاطر شخص مانوس میشود بتخیلات امور قبیحه

و معلوم است که هر امری را که شخص با او انس گرفت غالب اوقات بلکه تمام اوقات تصور آن امر را میکند و قوهٔ خیالیه نقش و صورت آنرا میکند پس کثرت معاصی باعث آن میشود که در وقت ظهور سکرات موت و بیهوشی که قبل از موت حاصل میشود که شبیه بخیالات حالت نوم است قوهٔ خیالیه نقش و صورت را که با آن انس گرفته بود حاضر کند و در این حال حجاب شود و مانع میشود میان او و حضور حق سبحانه و معلوم است که در سکرات قوهٔ خیالیه صورتی را که با آنها انس گرفته است بدون اختیار شخص نقش میکند چنانکه در حالت بیداری با حواس قوهٔ خیالیه نقش و شکل صورتی را که باختیار شخص نیست نقش میکند میشود که شخص در وقت ظهور سکرات موت قوهٔ خیالیه او اشکال صور فواحش و شرب مسکرات و قتل نفس و سایر معاصی را که از او صادر شده حاضر [illegible] پس در [illegible] علاج این [illegible] آنست که در زمان عمر خود اجتناب کند از معاصی و سعی کند که ذهن او خالی باشد از این خیالات و انس گرفته باشد بمحبت حضرت حق سبحانه و از اعمال خیریه و عبادات

در باب [illegible] بدانکه غضب حالتی میباشد نفسانیه که باعث حرکت روح حیوانی میشود از داخل بخارج از برای غلبه و انتقام و هرگاه شدید شود باعث حرکت شدید میشود که از آن حرکت حرارت مفرطی بهم میرسد و از آن حرارت بخار و دود تیره بر میخیزد که دماغ و رگها را پر میکند و نور عقل را [illegible] و اثر قوهٔ عاقله را ضعیف میکند و باین جهت نصیحت و موعظه در او اثر نمیکند و افراط در غضب از مهلکات [illegible] است که موجب هلاک ابدی و شقاوت سرمدی میشود بلکه [illegible] منجر بقتل نفس و غیر آن گردد و معلوم است که غضب مطلقا از صفات رذیله نیست بلکه در بعضی موارد حسن است و آن در جائی است که عقلا یا شرعا لازم باشد بحدی که عقل و شرع تجویز میکند و هر قدر که خارج از این باشد یا در مورد دیگر که عقل و شرع جائز نداند [illegible] و از صفات رذیله میباشد و علاج غضب ملاحظه امور است [illegible] اول دفع امور است که موجب غضب است مثل فخر و کبر و عجب و غرور و لجاج و حرص و دشمنی و حب جاه و مال و غیر ذلک و تمام این امور از صفات رذیله میباشند [illegible] دوم آنکه ملاحظه کند [illegible] و [illegible] در مذمت غضب سوم آنکه ملاحظه کند اخبار [illegible] در مدح و ثواب [illegible] غضب چهارم آنکه ملاحظه کند [illegible] غضب پنجم آنکه [illegible] هیجان قوهٔ غضبیه [illegible] از قول و فعل [illegible] ششم آنکه ملاحظه کند که غضب [illegible] ضعف [illegible] و نقصان عقل [illegible] این است که [illegible] قوهٔ غضبیه را [illegible] قوهٔ عاقله قرار [illegible] و شیطان [illegible] نماید و ضد غضب حلم است که عبارت است از اطمینان نفس بحیثیتی که قوهٔ غضبیه او را حرکت ندهد [illegible] و کظم غیظ که عبارت است از [illegible] در حالت غضب [illegible] حلم [illegible] غضب است [illegible] ضد [illegible] حلم و [illegible] کظم غیظ و حلم از صفات [illegible] مباح [illegible]

و اما صفت حاصله از تهذیب قوهٔ شهویه عفت میباشد و آن عبارت است از مطیع و منقاد بودن قوهٔ شهویه از برای قوهٔ عاقله که انجام امور را باید از اطاعت کند در خصوص اکل و شرب و نکاح و جماع و غیر ذلک و از آنچه نهی کند اجتناب کند و این حد اعتدال است که عقلا و شرعا مطلوب است و دو طرف آن مذموم است اما طرف افراط این صفت شره میباشد که عبارت است از اطاعت نمودن انسان قوهٔ شهویه را در هر چیزی که میل باو کند از شهوت شکم و فرج و حرص بر اکل و شرب و جاه و مال و زینت و امثال آنها و طرف تفریط این صفت خمود و آن عبارت است از کوتاهی نمودن در تحصیل قدر ضرورت از قوت بجهت سد رمق و قدر لازم نکاح و غیر ذلک از امور که تعیش و زندگانی انسان توقف بر آنها دارد پس کوتاهی کردن در تحصیل قوت بمقداری که قوهٔ انسان ضعیف شود که قدرت بر عبادات نداشته باشد و کذلک کوتاهی در نکاح بمقداری که قطع نسل شود عقلا و شرعا مذموم میباشد [illegible] پس انسان باید در این امور مطابق شرع و قوهٔ عاقله باشد که بحد افراط و تفریط نرسد و صفاتی که از ترک متابعت شرع و عقل و خروج از حد اعتدال قوهٔ شهویه که عفت باشد حاصل میشود بسیار است اساس تمام آنها حب دنیا میباشد که [illegible] رأس کل خطیئة و دنیا عبارت است از [illegible] اولاد و زن [illegible] و خانه و درهم و دینار و [illegible] و سایر چهارپایان و باغ و بستان و سایر منقولات و غیر ذلک قال الله تعالی زین للناس حب الشهوات من النساء والبنین والقناطیر المقنطرة من الذهب والفضة والخیل المسومة والانعام والحرث ذلک متاع الحیوة الدنیا و محبت این امور [illegible] میباشد که [illegible] غرض نفس لذت [illegible] قوهٔ شهویه [illegible] از اکل و شرب و لباس و زن و اولاد [illegible] تحصیل آخرت و حصول قوهٔ [illegible] عبادت [illegible] دنیای مذموم [illegible] بلکه ممدوح میباشد و کذلک تحصیل مال [illegible] حلال [illegible] فرزندان خود [illegible] صله رحم بجا آورد و بنای [illegible] مدارس و قنطره و غیر ذلک [illegible] مساجد [illegible] مقدسه و قبور ائمه طاهرین [illegible] ملاحظه [illegible] اعتبار [illegible] نماید تمام این امور دنیای ممدوح میباشد [illegible] دنیا را [illegible] زوال دنیا [illegible] اعتبار [illegible] میباشد که در کلام الهی واقع شده است [illegible] عدم ثبات دنیا [illegible] متفرق [illegible] ملاحظه کند [illegible]

خاتمهٔ رساله در بیان مختصری

گفتگو در نظر کاه نعمت دنیا و نعمت خوارهء بی اینش نعمت خوارکهای دیگر انسان عاقل محتاجند
تامل کند و ملاحظه کند که لذت دنیا یا در اکل و شرب مطعوم یا در جماع و یا لباس میباشد و هر چند آدمی در این امور
سعی و کوشش کند آخر امر نتواند که بمرتبهٔ حیوانات خود را برساند زیرا که قضیهٔ اکل و شرب هر قدر سعی کند
گاو و الاغ سبقت بر او خواهند گرفت و کذلک جماع هر قدر سعی کند بمثابهٔ الاغ نتواند و این عمل را کار
اورد و کذلک در قضیهٔ لباس هر قدر خود را زینت کند مانند طاووس نخواهد شد و در صورتیکه غایت
و نتیجهٔ لذتهای دنیا این امور باشد که قسم اکمل آنها را حیوانات دارند انسان عاقل نخواهد که آدم
شود که تمام اوقات در دنیا این امور باشد و باید کاری کند تکمیل کند چیزی را که ما به الامتیاز بین او و سایر حیوانات
میباشد که قوهٔ عاقلهٔ او باشد چون معلوم شد که نتیجهٔ محبت دنیا از برای استیفاء لذائذ و عمل نمودن
بر طبق شهوات نفسانیه کشته بحیوانات میباشد و اعراض از عزم تحمل آنها شود کند پس عاقل باید ترک نماید
این امور را و اکتفا کند در این امور بمقدار ضرورت آنهم بطریق صحیح و غرض عقلائی که غرض شرعیه مقصود او
از اکل و شرب تحصیل قوت باشد از برای عبادت حضرت حق سبحانه و از جماع ابقاء نوع باشد و از لباس محافظت
از گرما و سرما و این مطلب عرض شد قطع نظر از جهت اخروی بود و اما جهت اخروی تحصیل مال از طریق
حرام باشد که معاقب خواهد بود و از طریق حلال باشد موجب طول حساب میباشد و کذلک متابعت قوهٔ شهویه
و هوس نفسانیه در جماع در صورتیکه بطریق حلال باشد از نظر عقل امر منکر میباشد از آن جهتیکه عرض شد که تکمیل قوهٔ حیوانی
میباشد و اما اگر بطریق حرام باشد که موجب عقوبت اخروی هم خواهد بود و در صورت تکمیل قوهٔ حیوانیه کسب
باشد که حرف اهل آن از ذل بیرون کند و نجوا باز ... و بسیار از مفاسد عالم از جهت
متابعت و پیروی نمودن نفس میباشد در این امور و این رساله گنجایش زیاده از این ندارد عاقل باید محبت دنیا را
از دل بیرون کند و مال در صورتیکه از راه ... هوس نفسانیه عمل بر طبق قوهٔ حیوانیه باشد از مهلکات عظیم میباشد
و ضد این صفت زهد میباشد که معنای آن قطع محبت و علاقه باشد نسبت باین امور چنانچه گفت اگر
در خانه کس است یک حرف بس است اگر در انسان قوهٔ عاقله میباشد که ملاحظهٔ این چند کلمه که عرض شد
کفایت میکند و اگر قوهٔ شهویه حیوانیه بر انسان سلطنت دارد که طول کلام بی حاصل خواهد بود و از
جملهٔ صفات خبیثه که از فرعات حب دنیا میباشد حرص میباشد که حرص عبارت از صفت میباشد نفسانیه که میگرداند انسان را
بر جمع نمودن زیاده از اندازهٔ احتیاج دارد و این صفت از صفات مهلکه میباشد و هر کسیکه گرفتار این مرض شد
علاج پذیر نباشد و بسیار دیده شد ... و حصر در زمان خود چند نفر دیدیم که وقتیکه ...
و از صاحب اولاد نبودند و بیاندازه جمع مال کردند که از چندین برابر این عمر ...
زیاد کفایت میکند مع ذلک در حال سختی زندگانی میکنند و ... در مقام جمع مال و از جهت میباشد ...
... از جمله صفات خبیثه که متفرع است بر محبت دنیا صفت بخل است و آن عبارت
میباشد از امساک نمودن در موردیکه باید بذل کرد و این صفت طرف تفریط جود میباشد و طرف افراط
اسراف است که عبارت میباشد از خرج نمودن آنچه را که نباید خرج کرد و حد وسط جود است که ممدوح ...

از علم تهذیب اخلاق میباشد

و از جملهٔ صفات رذیله که باعث میشود از عدم تهذیب قوهٔ شهویه و حب دنیا اجتناب نکردن از مال حرام و
خوردن آنست و این امر از اشد مهلکات و اعظم موانع از وصول بسعادات میباشد و عالم ...
بهلاکت میرسند بعد این امر میباشد و مانع از این نعمت ترتیب از برای وصول بدرجهٔ ابرار و ...
دل را تیره و سیاه میکند و موجب قساوت و غفلت میگردد و انسان را از فکر در کائنات و ... میگرداند
و موجب غفلت از حضرت حق سبحانه و حکمت سلطنت شیطان میشود و لقمه که از مال حرام منعقد شود
اصلا تا بلیغ ... که موجب الطاف حضرت سبحانه شود و نور هدایت بر او ... بعد از این و که
از غذای حرام بر میخیزد دل را تاریک میکند و از این جهت انبیاء و اولیاء و حکما تاکید نموده اند بر اجتناب از
این امر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت شده است که بر روی بیت المقدس فرشته میباشد که هر شب ندا میکند
~~...~~ که هر که بخورد چیز حرامی خدا از او قبول نمیفرماید نه سنتی را و نه فریضه را
و هم چنین روایت شده است از آن سرور که هر که باک نداشته باشد از اینکه از کجا مال را تحصیل کند خدا هم
باک ندارد که از چه در او را داخل جهنم کند و فرمود که هر گوشتیکه از حرام روییده شود آتش سزاوار
تر است به او و نیز فرموده که هر که مالی از مال حرام بدست آورد و بان صله رحمی را بجا آورد یا تصدق کند یا
در راه خدا انفاق نماید حق تعالی همه را جمع میکند پس از آن داخل آتش میکند و فرمود هر که مالی
از حرام جمع کند پس اگر از آن تصدق کند از او قبول نمیشود و اگر باقی بگذارد زاد و توشهٔ راه جهنم او میشود
و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که هر گاه کسی مالی از غیر ممر حلال بدست آورد و بان
حج کند چون گوید لبیک اللهم لبیک خطاب رسد که نه لبیک و نه سعدیک و دیگر روایت شده است که زن و فرزند
آدمی در روز قیامت بادعای او برخیزند و او را در موقف حضور پروردگار باز میدارند و میگویند پروردگارا
حق ما را از این شخص بگیر که ما را جاهل باحکام شریعت نموده و ما را تعلیم نکرد و غذای حرام بما خورانید
و ما عالم باین نبودیم پس هر کس طالب نجات میباشد باید کمال احتراز کند از مال حرام و بدین جهت خود را در
هلاکت نیفکند و عقوبات آخرت را بر خود نخرد چرا باید انسان این مقدار احمق باشد که در دنیا
زحمت و مشقت متحمل شود و جمع مال از حرام بکند و زن و اولاد او بخورند و در قیامت همین اشخاص
که از مال او در دنیا لذت برده و عیش کرده اند خصم او باشند و او را در مقام انتقام حضرت
حق سبحانه بدارند که چرا مال حرام بما خورانیدی علاوه بر مطالبهٔ صاحبان مال در قیامت و ضد
این صفت خبیثه اجتناب از مال حرام میباشد که تقوی و ورع باشد و ... پرهیز از
معاصی میباشد و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که خدا ...
بپرهیزید ... روز ...
... نقل کند ...
مگر اینکه ... ببندد ... عشیره ...

و مدار حلیت حیوان آنست که بیکی از این وجوه خمسه تحصیل شود اول مباحاتی که مالک ندارد و بدست میاید و یا احیا شود
مانند معدنیاتی که بلا مالک باشد و یا از ارض مواتی که احیا شود و یا حیواناتی که صید شود و همچنین که از صحراهای
بلا مالک آورده شود و غیر اینها دوم اموالیکه بقهر و غلبه گرفته شود از اشخاصیکه مال اینها حلال است مانند غنیمت
کفار حربی و اموال ایشان در صورتیکه بنحوی باشد که در کتب فقه ذکر شده است شرایط و احکام آن سوم آنچه که از شرع
انور با رضای مالک از زندگان یا مرده بکسی منتقل شود بدون عوض مانند صدقات و هبه و میراث و غیر اینها
در صورتیکه بر وفق میزان شرع انور باشد چهارم آنچه بطریق معامله و تجارت بدست میاید در صورتیکه بر وفق
میزان شرع انور باشد پنجم آنچه از زراعت و منافع حیوانات بدست میاید در صورتیکه مطابق با میزان
شرع انور باشد و کسیکه طالب سعادت باشد و بخواهد که بدنیا و آخرت سعید باشد باید تحصیل معاش خود
از یکی از این طرق حلال قرار دهد و از تخلف از حکم شرع انور دوری نموده و تحصیل کسب حلال بکند و میراث
صحیح یا منتقل شده باشد احتراز نماید یا بطریق دزدی و یا کلاه برداری ... خواهد رسید عاقبت الامر در انواع
مختلفه گرفتار و کلاه برداری از جمله صفات رذیله ... از عدم تهذیب قوه شهویه خیانت و غدر میباشد
اعم از آنکه در مال کسی یا عرض و ناموس او و از فروعات این صفت خبیثه میباشد خوردن مال مردم و غصب حقوق
و اموال خلق و مکر و حیله و تدلیس در معامله و غیر این امور و این صفت از صفات مهلکه خبیثه میباشد که
موجب هلاکت میباشد و ضد این صفت میباشد امانت و درستکاری و در اخبار بوده و از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام مرویست که خدای تعالی شما را امر نموده است که اداء امانات نمائید ...
و از جمله صفات رذیله متعلقه بقوه شهویه خوض در باطل است و مراد از آن حکایت نمودن معاصی و فجور
مثل حکایت کردن اعمال زنان و حشر و مجالس شراب و رفتار اهل فسق و فجور حاصل حکایت نمودن
افعال و اعمال اهل فسق و اعمال قبیحه غیر مشروعه و در حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که ... مردم
از جهت کلماتی است که بسبب آن باطل کنند و حکایت معاصی کنند و از جمله صفات رذیله متعلقه بقوه شهویه
تکلم بما لا یعنی و فضول و سخنان بیفائده و تکلم کردن بکلماتیست که فائده دنیا و آخرت ندارد و این صفت اگرچه
بنفسه حرام نباشد ولیکن بسیار بد و مذموم میباشد از جهت آنکه موجب تضییع عمر میشود که سرمایه آخرت میباشد و
شخص را از ذکر خدا باز میدارد و اگر بعوض کلمات بیفائده ذکر لا اله الا الله بگوید یا سبحان الله قصر را از جهت او
ساخته میشود در بهشت و اگر یک فکری در امر آخرت خود نماید در این از جهت حضرت سبحانه بدل او باز خواهد شد
بس انسان عاقل عمر خود را که سرمایه تجارت آخرت او میباشد صرف امر لغو و بیفائده نمیکند علاوه بر آنکه
سخنان بیفائده گفتن و عادت بر تکلم بلغویات منجر خواهد شد بحکایت معاصی و دروغ و غیبت
و از این جهت میباشد که مذمت بسیار در خصوص این امر وارد گردیده است روایت شده است که در جنگ احد
پسری از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله شهید شد که از گرسنگی سنگی بشکم خود بسته بود مادر او بالای او نشست و گفت
گوارا باد بر تو بهشت آنحضرت فرمود چه میدانی که بهشت براو گوارا باشد شاید سخنان بیفائده میگفته

و میزان کلام بیفائده این است که تکلم کنی بسخنیکه اگر از آن تکلم و سکوت کنی ضرری نباشد و ضرری دنیوی یا بر تو وارد نباید
و امر تو معوق و معطل نماند پس از این باز دار وقت سفر آخرت نزدیک است و از این میباشد که در صفت نهفته این
سفر را ... بکار نشینی و عمر را ضایع کنی و ضد این صفت رذیله خاموشی میباشد و با تکلم بخیر
بکلام احتیاج نباشد خاموش باشی و بکلمات بی معنی تکلم نکنی و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت شده
که خوشا حال کسیکه زیادتی مال خود را انفاق کند و زیادتی کلام خود را نگاه دارد و از زیادتی حرف باز ماند و ... مردم
چگونه کار را بعکس کرده اند زیادتی مال را نگاه میدارند و زیادتی حرف را نمیکنند و ... فرموده که
نیکو است تعداد یافت ... از ... مسلمانی آنست که ترک غرض کند ...
و از جمله صفات رذیله که متعلق است بقوه شهویه
فرمود خود را خاموش و ... ترک ... و از جمله صفات رذیله که متعلق است بقوه شهویه
و غضبیه باهم میباشد صفت حسد است و آن عبارت میباشد از زوال نعمت از برادر مسلم
خود از نعمتهائیکه صلاح او میباشد و از تمنای زوال نعمت از او نکند بلکه مثل آنرا از برای خود
بخواهد آنرا غبطه و منافسه خوانند و اگر زوال چیزی را از کسی خواهد که صلاح او نباشد آنرا غبطه
گویند ... بلکه چیزیکه از برای خود بخواهی از برای دیگری بخواهی و در این مرض اشتداد امراض
نفسانیه و بدترین صفات رذیله میباشد ... از این مرض نجات ... و عقاب
اخروی متعلقه میباشد از جهت آنکه حسود لحظه از حزن و الم آسوده نیست غم نعمتیکه بکسی میرسد او را
مبتلا میشود و نعمتهای خدا که نسبت به بندگان بی نهایت میباشد پس حسود بیچاره همیشه در حزن و
اندوه میباشد و محسود که صاحب خیر باد و ضرر نرسد بلکه ثواب و حسنات از زیاد میشود از جهت آنکه
حسود غیبت او میکند و سخنی که در حق او نباید بگوید میگوید و گناهان او را بر دوش خود
میگیرد و حسنات خود را در نامه اعمال او ثبت میکند و علاوه بر این امور اگر حسود تامل کند
می بیند که او در مقام عناد و ضدیت با حضرت حق سبحانه میباشد از جهت آنکه هر نعمتیکه به بندگان میرسد
و هر حاله که از برای هر شخص حاصل میشود از رشحات فیض حضرت حق سبحانه میباشد و بر حسب مقتضای
حکمت شامله و مصلحت کامله او میباشد پس حسود بمشیت و اراده او چون اقتضا نموده که
این نعمت را بدهد از این مبتلا میباشد و حسود مسکین زوال آنرا میخواهد و این نیست مگر آنکه نقیض
مقدرات الهیه را میخواهد و اراده خلاف مراد خدا را دارد بلکه حسود خدا را ناقص و
جاهل میداند العیاذ بالله از جهت آنکه اگر محسود را قابل و لایق آن نعمت میداند و با وجود این
میخواهد که خدا سلب نعمت از او بکند این نقص است بر خدا که کسی قابل و لایق نعمتی باشد و از او
سلب کند و اگر او را لایق و قابل نمیداند پس خود را داناتر میداند از خدا بمصالح و مفاسد
و این هر دو کفر است و وجه شک نیست که آنچه خدا میکند محض خیر و مصلحت خالی از جمیع مفاسد

و شرور و مفاسد آن بدانکه حسد در حقیقت دشمنی خیر و طالب شر و فساد است پس او شر و فساد است و از اینجا
معلوم میشود که آنچه مذکور شد که حسد بدترین رذایل و حاسد شریرترین مردمان است میباشد چه خباثت
بالاتر از این است که کسی متالم باشد از راحت بندگان خدا که هیچ ضرری باو نداشته باشد و از این
جهت آیات و اخبار بسیار در مذمت این صفت وارد شده است چنانچه خدای تعالی میفرماید در کلام
خود در مذمت قومی که ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
روایت شده است که حسد میخورد اعمال حسنه را چنانچه آتش هیزم را میخورد و در بعض احادیث قدسیه
وارد شده است که حضرت حق سبحانه میفرماید حاسد دشمن نعمت منست و خشمناک از برای قضای منست
و راضی بقسمتی که در میان بندگان کرده ام نیست و از حضرت ابی عبدالله علیه السلام روایت شده است که
آفت دین حسد است و عجب و فخر است و نیز از آنحضرت روایت شده است که حاسد ضرر بنفس خود میرساند
قبل از آنکه ضرر بمحسود برسد مانند ابلیس که بواسطهٔ حسد از برای خود لعنت حاصل کرد و از برای
آدم برگزیدگی و هدایت و بلندی و ارتفاع بمقام حقایق عهد و اصطفا حاصل شد پس محسود باش
و حاسد مباش بدرستیکه ترازوی حاسد همیشه سبک است بواسطهٔ ترازوی محسود بعوض اعمال
حسنهٔ حاسد سنگین ترازوی اعمال محسود گذارده میشود و در روز رستخیز قسمت شده است پس چه نفع میبرد
حسد کننده و از کلام بعض حکما و میباشد که حسد جراحتی است که بهبودی ندارد و بدانکه صاحب این صفت
همیشه خوار و بیمقدار است و از این جهت است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده الحسود لا یسود
صاحب این صفت صاحب شرف و بزرگی نمیگردد و حسود همیشه بغصه و الم گرفتار است و از این جهت
حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله فرموده اقل الناس لذة الحسود یعنی کمترین مردمان از جهت لذت حسود
است چه مذاق طبعش همیشه از تلخی حسد متغیر است و بر طبق این کلام است آنچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
فرموده که الحسود مغموم یعنی حسد را همیشه غم و اندوه متنبه میگرداند خلاصه آنکه حسد موجب عذاب
و نکال اخروی و باعث اندوه و ملال دنیوی میباشد و از دنیا و عقبی از این بالاتر ضرری نیست و هیچ
مرضی از این کشنده تر نیست بدانکه از برای حسد چهار مرتبه میباشد اول آنکه میل نفس بر طرف شدن
نعمت از کسی باشد و اراده زوال نعمت از برای حاسد حاصل باشد اگرچه باو منتقل نشود و این بدترین
اقسام میباشد دوم آنکه میل نفس بر طرف شدن نعمت از کسی باشد از جهت آنکه آن نعمت بدست حسود بیاید
و شبیه بخست طبع است چون در این صفت نیست چنانچه خداوند تعالی فرموده در کلام خود
و لا تتمنوا ما فضل الله به بعضکم علی بعض سیم آنکه میل نفس باشد بمثل آنچه دیگری دارد با شد و نه
بزوال آن ولیکن چون مثل آن بهم نرسد میل دارد که آنچه از دیگری است بهم برسد و آن
او باشد و اگر ممکن باشد سعی میکند در بیرون رفتن آن از دست دیگری چهارم آنکه مانند قسم سیم
باشد ولیکن اگر ممکن باشد از بیرون رفتن نعمت از دست دیگری بجهت قوت دین و عقل از آن باز
شود که سعی در آن نکند و بر نفس خود خشمناک باشد از شاد شدن بزوال نعمت از دیگری

از دیگری و صاحب این صفت را امیدی نجات نیست اگرچه میل نفسانی او خوش نیست ولیکن خداوند او را عفو میفرماید
و بدانکه باعث حسد چند چیز است اول خباثت ذاتی و سوء فطرت و بخل ذاتی نسبت به بندگان خدا
سابقهٔ عداوت اعم از اینکه باعث حسد شود بلکه مجرد خباثت نفس و رذالت طبع زوال نعمت غیر را خواهد
بلکه گرفتاری بندگان خدا به بلا و محنت شاد میشود و از راحت و رسیدن ایشان بمطالب خود و وسعت معاش
ایشان متالم و محزون میگردد و هرگاه ضطرابی در امور مردم و شکستی در معیشت و ادباری در احوال ایشان بشنود شکفته
طبع او بهم میرسد و مسرور و خوش وقت میشود بلکه گاه هست میخندد با اینکه اصلا بینی از اظهار آن و شاد نمیشود
و معلوم است نوع این حسد دشوارترین باشد از جهت آنکه منشاء این صفت خباثت ذاتی میباشد و علاج ذاتیات بسیار دشوار است
و اشکال میباشد دوم آنکه باعث حسد میشود عداوت و دشمنی میباشد و این بزرگترین اسباب حسد میباشد از جهت
آنکه طبیعت خلق الله چنین است که بلای دیگری گرفتار رود و از مصیبت دشمن خود شاد میشوند و خوشحال میگردند مگر نفس های
ملکوتی و سلف نعم دشمنی خود را نمیخواهند الا بعضی از اشخاص که از مقربان درگاه حضرت حق سبحانه
میباشند و غیر از این اشخاص هر کس که عداوت با شخصی دارد از شخصی اذیتی یا در سیدن یا شخصی
در نظر و رتبه ... حسد از انتقام نکند البته باز راضی میباشد باینکه آن کس گرفتار بدشمنی خود بلکه
گرفتار ... و بلای او در اجزای که بدنفس حسود حیف حسود بسیار میشمرد و چنان خیال میکند که نزد
خداوند مرتبه از جهت او میباشد و منزلتی دارد که انتقام دشمن او و ضرر رسیدن میکند و او را
منزلتی نزد خداوند میباشد که از انتقام او و دیگر از دشمن خود کشیده و نعمت از او سلب کرده و
ضرری باو رسانیده است سیم از اسباب حسد است آنکه از اشتهار و اوازه میباشد بعضی قصد
مطلق ... که بزرگی که نام و آوازه او بلند باشد و شهرت در اطراف عالم را طالب میباشد و هیچ اهل عالم
دارد مشهور و معروف کرده و او را یکتا در عصر خود بشمارند چون بشنود در اقصای عالم یکی
از اهل بعید دیگری نظیر اوست حسد میبرد او را هرگاه بمیرد یا نعمت را از دست بدهد شاد میشود و لازم
که از او شهرت و بلکه بمرتبه او را راضی میباشد که اگر در عالم مقابل او نباشد چهارم از امور یکه
باعث حسد میشود خوف و ترسیدن از باز ماندن از مقصود و مطلوب میباشد و این مخصوص
نفرانیست که هر یک چیزی را طالب باشند مانند نفر قصد ریاست و حکومت یک شهر را داشته باشند
اگر باعث حسد هر یک بر دیگری میشود اگرچه با هم عداوت نداشته باشند پس هر یک از آن دو نفر میخواهد که
نعمتهای دیگری را سلب شود که تنها بمطلب خود برسد و در این باب ... نیست که او را منحصر بمطلب خود بیابد و از این قبیل است حسد زنهایی که یک شوهر داشته باشند که هر یک میخواهد که ...
مخصوص او باشد پنجم از امور یکه باعث حسد میشود غرور است یعنی شخص را راضی نیست که کسی از
او بالاتر باشد یا یکی از اقران و امثال او از او بهتر باشد و چنان خیال میکند

که اگر شخصی را که قوم و یا قرین او صاحب ثروت و عزتی باشد همراه او بالاتر ببیند سایه و تکبر میکند
میرباشی جهد جهد بهم ببیند سایه تکبر و میل دارد که سلب نعمت از او بشود شخص از آن امور که باعث حسد است
نکرده باشی مانع میگردد که نخواهد که غالب باشد و این شخص مطیع و منقاد او باشد البته نخواهد که چنانکه باعث
عدم تمکین آن شخص میباشد دارا باشد نیز از آن نعمت باشد و همچنین خیال میکند که آن شخص بعد از تحصیل نعمت
او بخود بر تری و از اطاعت او بیرون خواهد رفت پس سلب آن نعمت را از او میخواهد و غیر از این امور که
باعث حسد است تعجب و استبعاد میباشد و آن در وقتی میباشد که محسود در نظر حاسد حقیر و پست باشد و نعمت
عظیم باشد پس تعجب میکند که چنین شخص نعمت باین عظیم را چرا دارا باشد و باین جهت بر او حسد میبرد و طالب
میباشد زوال آن را از آن شخص و غالباً حسد بین دو شخص میباشد که با یکدیگر ربط دارند و شرکت در یک امر
یک مقصد دارند و بین دو شخصی که ربط با یکدیگر ندارند حسد واقع نشود و نفس ارده سبب تمام
اقسام حسد محبت دنیا دنیه میباشد چون دانستی که حسد از جمله امراض مهلکه میباشد پس در صدد معالجه
آن برآ و معالجهٔ امراض نفسانیه مرکب است از علم و عمل اما معالجه علمی آن است که تامل کند در ایات و اخبار و بر علت
حسد این عالم فانی و فکر کند در مرگ خود و محسود و غور در آن و اینکه این حسد امروز در دنیای فانی بکار نیاید و
که بواسطهٔ آن حسد بر کسی برد و تا چشم بر هم زند حاسد و محسود هر دو در خاک پوسیده گردد و فکر کند
حسد او بر محسود اصلاً ضرری نمیرساند و سلب نعمتی از او نمیکند از جهت آنکه حسد او تغییر نمیدهد
مشیت الهیه را علاوه بر آنچه سابق ذکر شد که محسود همیشه در عذاب دنیا میباشد و
مبتلا بعذاب آخرت میخواهد شد و حسنات خود را در نامهٔ اعمال محسود و سیئات محسود را
در نامهٔ اعمال خود میآورد و اما معالجهٔ عملی آن است که خود را وادارد بر ضد آنچه لازمهٔ حسد است
و در مقام خیرخواهی محسود خود برآید و خود را وادارد بر مدح و ثنای محسود خود و غیر ذلک من الافعال
و ضد حسد نصیحت میباشد که عبارت است از اراده و خواهش خیر و نعمت که صلاح برادران مسلمان باشد
خاصه آنکه خیرخواه است و این از صفات شریفه و ملکات جمیله میباشد و هر که طالب خیر خود
از برادران مسلمان خود باشد در هر چیزیکه باشد در سدیده شریک است خیر ثواب او و مثل ثواب کسی میباشد که
آن خیر را رسانیده است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت شده است که عظیم ترین مردم از جهت منزلت
در نزد خدا در روز قیامت برابر است و ترجیح یافته است در زمین از جهت خیرخواهی خلق خدا و نیز از آن حضرت
روایت شده که فرموده که باید هر یک از شما خیرخواه برادر دینی خود باشد چنانکه خیرخواه خود است
و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که بر مؤمن واجب است خیرخواهی برادر
مؤمن خود در حضور و غیبت او و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند هر که سعی کند در حاجت برادر مؤمن
خود و خیرخواهی او را نکند با خدا و رسول او خیانت نموده است و در حدیث دیگر از حضرت صادق علیه السلام
روایت شده است که خدا خصم او خواهد بود و حقیر نمانند که غایت خیرخواهی آن است که هر چه از برای خود خواستار است

از برای برادر دینی خود خواستار باشد باید از صفت ها از صفات رذیله اهانت و حقیر نمودن بندگان
خدا میباشد و شکی نیست که این صفت رذیله در شریعت مطهره حرام و موجب هلاکت صاحب آن میباشد
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت شده است که خدای تعالی فرموده که اهانت کند و بر ساند بیکی از
دوستان من پس بتحقیق که محاربه با من برخاسته است و در حدیث دیگر از آن سرور منقول است که پروردگار عالم جل شأنه فرموده
بتحقیق که با من حرب کرده است هر که ذلیل کند بنده از بندگان مؤمن مرا و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
روایت شده است که هر که سبک و حقیر کند مؤمن را بجهت مسکین بودن و غیر مسکین خدای تعالی باز نمیگذارد
از لیست کردن و دشمنی با او تا رجوع کند از آنچه با آن مؤمن کرده است باید که در این اخبار بسیار تدبر کرد که
نسبت میان خدا و بنده او در این اخبار بیان کرده و رابطهٔ خاص که میان خالق و مخلوق است میفهماند که
اهانت بنده اهانت مولای او است و تحقیر مخلوق حقیقه تحقیر خالق او است پس مرد عاقل و شخص کم در امیر انکه
وملتفت این معنی باشد و اخبار وارد را با یکدیگر در مذمت اهانت بندگان خدا و در کرد شناسی در نظر داشته
باشد و اگر چه در خصوص مکی تعظیم آن شده و وارد شده است تفصیل خود را باید خود دارد از این عمل شنیع باز دارد تا
موجب سواد او در دنیا و آخرت شود و ضد این صفت اکرام و تعظیم و احترام داشتن بندگان خدا میباشد
و این از شرائف اعمال و فضائل افعال است در حدیث قدسی وارد شده است که حق سبحانه فرمود که باید ایمن شود
از غضب من هر که اکرام کند بنده مؤمن مرا و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت شده است که هیچ بنده از امت من
نیست که ملاطفت کند با برادر مؤمن خود بسخنی از روی ملاطفت مگر اینکه خدا از خدمه بهشت خادمی بگمارد
از برای او و قرار دهد و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که هر که خار را از راه برادر مؤمن
خود بردارد خدای تعالی حسنه از برای بنویسد و هر که برادر دینی خود را بخندد تا روز قیامت و هر که از برای او
از حسنات ثابت کند و فرموده هر که برادر خود را مرحبا گوید خدای تعالی تا روز قیامت و هر که در مساوات صفت سوم از صفات
و فرموده هر که نزد برادر مسلم خود بنشیند و او را اکرام کند خدای تعالی او را اکرام کند و از آن جمله است ادای حق کسانی
رذیله ظلم است و ظلم در حقیقت اصل و معنی کار بیجا و تعدی نمودن از حد وسط در تمام امور و اداء و نکردن حق کسی
حق میباشد و این ظلم بمعنای اعم میباشد که شامل جمیع تمام ملکات و کار بیجا کردن و خروج از حد وسط در جمیع صفات حسنه
و تعطیل حق کل نیز حق را نیز تمام افعال ناشایسته که بر حسب شرع و عقل نباید بکنند و بجا آورده
ظلم است و لذا کسی که بر صفت حسنه که شرع و عقل ممدوح میباشد از خارج از حد وسط است و آن ظلم است و لذا
ادا و نکرده است حق کسی را که شرع و عقل صاحب حق میباشد ظلم است و از برای ظلم معنای دیگر میباشد که عبارت
میباشد از ضرر و اذیت رسانیدن بغیر از کشتن و یا زدن و یا دشنام دادن و غیبت کردن و یا مال او را بغیر حق
تصرف کردن و غیر اینها از کردار و گفتار دیگر که باعث اذیت غیر باشد و این ظلم معنای اخص است و شمشیر نجه در
آیات و اخبار و متعارف مردم در ظلم است این معنی مراد است و باعث این ظلم اگر عداوت و کینه باشد
از نتایج قوهٔ غضبیه خواهد بود و اگر موجب آن حرص و طمع در مال باشد از جملهٔ رذائل قوه شهویه محسوب باشد

و بهر حال باجماع جمیع طوائف عالم و باتفاق همه اصناف بنی آدم ظلم از همه معاصی اعظم است و عذابش از همه اشد و
ندامت آن بیشتر و وبال آن بالاتر است و در مواضع متکثره از قرآن بر ظالمین لعن شده و وارد شده
و در اخبار متکثره ذم عظیم و تهدید بر آن ثابت شده قال الله تعالی و لا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون انما
یؤخرهم لیوم تشخص فیه الابصار مهطعین مقنعی رؤسهم لا یرتد الیهم طرفهم و افئدتهم هواء خلاصه معنی
آنکه گمان مکن که پروردگار غافل است از کردهای ظالمان و ستمکاران نه چنین است بلکه مهلت میدهد ایشان را
بجهة اینکه عذاب و سزای عمل ایشان را بروزی اندازد که در آن چشمها نگاه بسته حیران و همه سرها در
آن روز شتابان خواهند بود یعنی از حیرانی و سرگردانی آرام و سکون نخواهند داشت و دلهای ایشان تهی باشد
و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون یعنی زود باشد که بدانند آنان که ظلم و ستم کرده اند که بعد از
موت بازگشت ایشان بکدام منقلب خواهد بود و آنچه مطلب و در خبر است که ظلم و ستم بر بندگان و چشم داشتن
آمرزش از خدا مکنید در قیامت نیست مگر از حماقت و سفاهت مگر نه بدیدی که بد بینی از بار رنگ
که نباید رنج بدی بار رنگ در جهان رای خورده چه خوش گفت با پسر کار تو رحم کن بر خود از گنبد روی
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایتست که بدترین و ذلیل ترین خلق در نزد خدا کسی باشد
که امر مسلمانان در دست او باشد و میان ایشان به عدالت رفتار نکند و در حدیث دیگر فرمودند که ظلم
و جور کردن در یک ساعت بدتر است در نزد خدا از شصت سال گناه و فرمودند که هر که از انتقام و
مکافات ظلم بترسد البته از ظلم کردن باز می ایستد چه منتقم حقیقی البته انتقام هر ظلم را میکشد و
مکافات ستمکاران را با او میرساند چو بد کردی مباش ایمن ز آفات که واجب شد طبیعت را مکافات
و در زمان رحلت حضرت سید سجاد صلوات الله علیه بحضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که ای فرزند زنهار ظلم
بر کسیکه داد رسی بغیر از خدا نداشته باشد زنهار که او را جز حق یاوری نباشد دست بدعا گشاید
و منتقم حقیقی در برسر انتقام میآورد و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایتست که هیچ کسی نیست که
بدیگری ظلم کند مگر اینکه خدا بان ظلم او را مبتلا در جان او یا مال او و هر که مظلوم واقع شود
الحضرت عرض کرد که اگر او توبه از برای آن بکند فرمودند که هر که حقی بر ذمه تو دارد و بر سانی و از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام روایتست که در تفسیر قول خدای عز و جل ان ربک لبالمرصاد فرمودند که پل
بر صراط است که از آن نمیگذرد بنده که بر او مظلمه باشد که هیچ ظلم شدیدتر و بدتر از ظلم نیست
بر کسی که جز خدا یار و یاوری نداشته باشد و فرمودند که هر که بخورد مال برادر خود را بناحق و باو رد نکند
خواهد خورد در روز قیامت شراره آتش دوزخ و از حضرت رسول روایتست که پروردگار عالم وحی فرستاد بسوی پیغمبری از پیغمبران که در مملکت پادشاه جباری بود که برو بنزد آن مرد جبار و باو بگو که
من ترا والی نکردم از برای ریختن خونها و گرفتن اموال مردمان بلکه ترا از برای آن صاحب اختیار

اختیار کردم که آواز مظلومان را از در خانه من باز داری زیرا که من ظلم ایشان را از کفار نمیگذارم اگرچه از کفار باشند ... ظلمیکه با خدا از جمله گناهان است نمی بخشد و در این مقام بسیار طویلست اینکه مباحث متعلق بظلم از ظلم ضعیف و بسیار باشد و بیجا باشد تحقیق مکافات ظالمین در دنیا و آخرت مشهود و ثابت است و وقایع و قصص آن در کتب اهل سیر و تواریخ مذکور میباشد و تعالی که مجمل آنکه ظلم و ستم مذموم و فاعل آن در دنیا
و آخرت معذب و ملوم است مجملی هر که اعانت کند ظالمی را در ظلمیکه میکند یا راضی بفعل و عمل او باشد یا
در خدمات و بزم مهمات و حاجات او کوشد او نیز مثل ظالم است در گناه و معصیت ضد ظلم یعنی صفت عدالت
بمعنی اخص است و آن عبارتست از باز داشتن خود از ستم بر دیگران و دفع ظلم دیگران بقدر امکان
از ایشان و نگاهداشتن هر کسی را بر حق خود و شرافت این صفت از حد و حصر بیرون و فضیلت آن از
شرع و بیان افزون است و معالجه این صفت رذیله مانند سایر امراض نفسانیه معجونی مرکب از علم و عمل است
اما علاج علمی اینکه تامل کند در مفاسد دنیویه و دینیه ظلم و فواید عدل و بهره ای که در آن حاصل خواهد شد
و بعد از آن علاج عملی اینکه آمیزش کند با اهل علم و فضل و خود را وادارد از ظلم و ستم و داد رسی
فقرا و مظلومین نماید تا لذت عدالت را بیابد و شیرینی شهد عدل در کامش در آید و این صفت جمیله
ملکه او شود صفت چهارم از صفات رذیله ترک اعانت مسلمین کردن و در اهتمام در امور ایشان تا مخل
میباشد و منشاء این صفت یا عداوت یا حسد میباشد از رذائل قوه غضب خواهد بود و یا بعضا کسالت یا
ضعف نفس باشد از نتایج قوه شهویه محسوب خواهد بود و بالجمله شکی نیست که این صفت از رذائل صفات
و از جمله مهلکات است علامت ضعف ایمان و باعث حرمان از درجات جنان میباشد و احادیث و اخبار در
مذمت آن بسیار وارد شده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایتست که هر که مضایقه کند از
برادر مسلم خود در برآوردن حاجت او مبتلا میشود باعانت کردن کسیکه در اعانت او گناه باشد و مرفوعی
از برای او باشد و از حضرت صادق علیه السلام روایتست که هر مردی از شیعیان ما که بیاید از برادر
او نزد او و از او در حاجتی استعانت جوید و او نمود با وجود قدرت اعانت او نکند خدای متعال
میسازد او را باعانت کردن دشمنان ما و بواسطه آن خدا در روز قیامت او را عذاب کند
و فرمود هر مؤمنی که منع نماید از مؤمن دیگر چیزی را که بآن محتاج باشد و شخص قادر بر رسانیدن آن باو
باشد از خود یا جای دیگر خدا در روز قیامت او را باز میدارد در حالتیکه روی او سیاه و چشم او
کبود و دستهای او بگردن بسته باشد پس خطاب میرسد که این است خیانتکاری که خیانت با خدا
و پیغمبر نموده پس امر میشود که او را بجهنم افکنند و ضد این صفت اهتمام داشتن در قضای

حوائج مسلمین و سعی در اعانت و برآوردن مهمات ایشان که از جمله صفات شریفه و فواید بیکران [illegible]
او در زمان بعید و نهایت نیست طریقت بجز خدمت خلق نیست به تسبیح و سجاده و دلق نیست زنهار
مردان آنقدر که چیزی استاده و دست افتاده گیر حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که حاجت برادر
خود برآورد در جنان کسی است که در همه عمر خود خدا را خدمت کرده باشد و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت
شده است که برآوردن حاجت برادر مؤمن محبوبتر است در نزد خدا از بیست حج که صاحبش در هر حجی صد هزار
دینار در راه خدا انفاق کرده باشد و فرمود هر که این خانه را طواف کند شش هزار حسنه از برای او نوشته
میشود و شش هزار سیئه محو میشود و شش هزار درجه بلند میشود و شش هزار حاجت او برآورده میشود و چون [illegible]
ملتزم که موضع مبارکی از دیوار خانه رسید [illegible] بر او گشاده میشود راوی گوید عرض کردم فدا
شوم این فضیلت همه در طواف است فرمود بلی و خبر دهم ترا به بهتر از این برآوردن حاجت
مسلمان افضل است از ده طواف و اخبار در این مضامین بسیار است که شرح تمام آنها در این موضع ممکن
نیست و این مطلب [illegible] واضح است و احتیاج به بیان ندارد چه همه مردمان بندگان خداوندند [illegible]
و هر که با بندگان کسی نیکی کند [illegible] با خود او کرده است بلکه [illegible] که [illegible] نیکی کرده به بندگان او
خوشنودتر میشود از نیکی کردن به خود او و کسی که خدا را جوید در کار [illegible] بندگان او و نهایت اهتمام بجا
میاورد [illegible] که [illegible] رساند بخلق خدا [illegible] خدا [illegible] بندگان [illegible] است که خلق
از وجود [illegible] در آسایش است صفت [illegible] از صفات رذیله [illegible] و مسامحه کردن در امر بمعروف و نهی از
منکر است و سبب آن یا ضعف نفس است یا طمع مالی و آن از جملهٔ مهلکات و ضرر آن عام و فساد آن تام است
چه اگر بساط امر بمعروف و نهی از منکر پیچیده شود [illegible] اساس [illegible] آیات نبوت از میان مردم بر
طرف و انتظام دین و ملت ضایع و تلف میگردد و جهل و نادانی عالم را فرو میگیرد و ضلالت و گمراهی ظاهر
میشود آثار شریعت [illegible] فراموش و چراغ [illegible] فتنه و فساد شایع و
ولایت [illegible] خراب میگردند و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که خداوند عالم وحی به شعیب پیغمبر
فرستاد که صد هزار نفر از قوم ترا عذاب میکنم [illegible] چهل هزار نفر از بدان و شصت هزار نفر از
نیکان عرض کرد [illegible] بدان [illegible] نیکان [illegible] وحی رسید [illegible] ایشان با اهل
معصیت [illegible] و غضب [illegible] و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است
که خدا [illegible] ملک را فرستاد [illegible] شهری را [illegible] سازند چون بآنجا رسید مردی را دید
که خدا را میخواند و تضرع و زاری میکند [illegible] گفت این مرد را [illegible] گفت [illegible]
آنچه خدا امر فرموده است بجا میاورد [illegible] گفت [illegible] کاری [illegible] تا به [illegible] رجوع

رجوع کرد و از او سؤال کرد پس مرا [illegible] عرض کرد پروردگارا چون باین شهر رسیدم فلان
بندهٔ ترا دیدم که ترا میخواند و تضرع میکند خداوند تعالی امر کرد که [illegible] بجا آور به درستی که او مرد
کسی است که هرگز در غیظ [illegible] از برای من [illegible] از غضب [illegible] و از حضرت [illegible]
از اصحاب خود فرمود که [illegible] شما را [illegible] شما [illegible] و چگونه [illegible]
میباشد [illegible] منکر نمیکنید و [illegible] نمیکنید و
[illegible] نمیرسانید [illegible] و فرمود که البته باز خواهم [illegible] شما را بر علما و
[illegible] شما [illegible] باز میدارد شما را [illegible] معصیت [illegible]
نباشد او را و اخبار بسیار در منع از حضور مجالس معصیت [illegible] نهی از آن [illegible] و
[illegible] در مجلس معصیت حاضر شود لعنت بر او [illegible]
برای [illegible] جایز نیست داخل شدن در خانهای ظلمه و فساق [illegible] مشغول ظلم و فسق باشند [illegible]
جایز نیست حاضر شدن بمجامعی که در آنها معصیت واقع میشود [illegible] قدرت بر دفع آن نداشته باشد زیرا که
[illegible] جایز نیست و عذر اینکه قدرت بر دفع ندارم مسموع نیست [illegible]
ملاحظهٔ معاصی بدون ضرورت جایز [illegible] و از مردم کناره گرفته [illegible]
سبب [illegible] که جمعی از پیشینیان عزلت از مردمان اختیار کرده [illegible] از اعظم شعار دین و اقوی علامات شریعت [illegible]
امر بمعروف و نهی از منکر است و اجتهاد در آنها [illegible]
[illegible] مقصود کلی از بعثت انبیا و نصب ائمه [illegible]
بسیار [illegible] و ترغیب [illegible] در آیات و اخبار [illegible] در امر [illegible]
عالم [illegible] بالمعروف و [illegible] عن المنکر [illegible]
[illegible] و از حضرت [illegible] روایت [illegible]
[illegible] امر بمعروف کنید و [illegible] از منکر [illegible]
و [illegible] عذاب [illegible] دعا کنند [illegible] اجابت نکنند و نیز از آنحضرت [illegible]
که جمیع اعمال حسنه در پیش جهاد در راه خدا نیست مگر مثل [illegible] در پیش دریا [illegible] و جمیع اعمال
حسنه و جهاد در راه خدا نیست در پیش امر بمعروف و نهی از منکر مگر مثل [illegible] در پیش دریا [illegible]
و در این باب آیات و اخبار بسیار است [illegible] خارج [illegible] رساله [illegible] و [illegible] از آیات و اخبار [illegible]
[illegible] امر بمعروف و نهی از منکر بر هر فردی از افراد مکلفین واجب است و وجوب آن مشروط
[illegible] شرط اول آنکه شخصی که [illegible] امر بمعروف و نهی از منکر کند [illegible]
شخص [illegible] واجب و حرام است [illegible] امر بمعروف و نهی از منکر

وجوب ... بر هر کس علم ... رساند وجوب ... امر ... که احتمال خلاف و اختلاف مجتهدین را در آن
... بنا بر اجماع ... اختلاف ... که امر و نهی در آن کند و کسیکه علم قطعی
ندارد ... حکم ... اجماعی نباشد بلکه اختلافی باشد در صورت اختلاف فقهاء بر او در آن امر ... اگر چه
خود مجتهد باشد ... در حکم آن ... مجتهدین را ... در آن ... شرط پنجم
باید امر و نهی ... در آن امر معروف و نهی از منکر ... بداند ... شرط ششم
... اگر ... دارد ... امر و نهی ... بر او ... [illegible]
سوم ... از برای ... و ... مسلمانان ... فعل ... ترتیب ... چهارم ... بدون ... از
شخص ... و تارک واجب ... امر بمعروف و نهی از منکر ... مراتب ... اول انکار قلبی
باید ... که در دل انکار داشته باشد و دشمن داشته باشد فاعل حرام و تارک واجب را از این جهت دوم آنکه
ارشاد نمودن ... و دشنام ... شخص ... بوجه ... از ... دو صورت ... بسیار از ...
غافل ... باشد سوم اظهار ... از شخص ... گناه ... او را ... ترک ...
چهارم منع کردن ... و ... پند ... و ... مفسده ... تهدید و ترسانیدن و ...
بدر ... سخت ... و دشنام دادن ... مانند احمق و فاسق و ... پنجم ...
از معصیت ... و ... مثل ... شراب و ...
و ... آنها ... ششم ... آنکه ... بجراحت و قتل ...
شمشیر و ... و ... مجروح نمودن ... این ... اکثر علماء موقوف ... امام ... صفت
ششم از صفات ... و ... از ... خشم و قهر ... از ... این ...
عداوت و کینه ... و ... صفات ... از صفات ... حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
هر ... مسلم ... بیش ... و ... روز ... با ... صلح ... از دنیا
بیرون ... که ابتداء ... سخن ... با ... در قیامت ... بهشت ...
و ضد این صفت ... و ... این ... و ...
... بمهابت ... صفت ... از صفات ... قطع رحم است ... عداوت ...
و ... و ... و ... از ... عظیمه و گناه ... عذاب آخرت ...
... از اخبار ... و ... قطع رحم ... فقر و ...
... که ... در آن ... خود ... [illegible]
... و ... بفقر و فاقه ... و ... که ...
... قاطع رحم ... رحم ... [illegible]

و منقطع باید و الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه و یقطعون ما امر الله به ان یوصل و یفسدون فی الارض
اولئک لهم اللعنة و لهم سوء الدار و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت ... که دشمن ترین اعمال نزد
خدا شرک ... و بعد از آن قطع رحم و ضد این صفت صله رحم است باتفاق جمیع علما ... واجب
... خدا ... فاتقوا الله الذی تسائلون به و الارحام و ... بالوالدین احسانا ...
رسول صلی الله علیه و آله فرمود ... حاضرین ... غائبین ... تا روز قیامت ...
و رحم ... روز قیامت که صله رحم بجا آورند ... صفت هشتم از صفات ... عقوق والدین است و آن اشد انواع قطع رحم
... کبیره ... کسیکه عاق پدر یا مادر باشد ... در دنیا خیری نبیند و ... آخرت ...
... خوش ... و جمیع آیات و اخبار ... قطع
رحم ... و اخبار ... بخصوص ...
و قضی ربک الا تعبدوا الا ایاه و بالوالدین احسانا اما یبلغن عندک الکبر احدهما او کلاهما فلا تقل لهما
اف و لا تنهرهما و قل لهما قولا کریما ...
... پدر و مادر ...
... بر ...
... حضرت ... صلی الله علیه و آله روایت ... عقوق پدر و مادر ...
بدرستیکه ... کسیکه عاق ... باشد و کسیکه قطع رحم
کرده باشد ... [redacted] ... هر که ...
... حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود
... عقوق ... پدر و مادر ... ظلم ...
... عقوق پدر و مادر ...
... عقوق ... عذاب الهی ...
دشنام ...
... اطاعت ...
... سعادت ...
حضرت ...
رسول صلی الله علیه و آله فرمود ... پدر و مادر ...
خدا ... روایت ...
نیا ... [illegible]

خود را اطاعت کن و نیکوئی با ایشان کن خواه زنده باشند و خواه مرده و اگر ترا امر کنند که دست از اهل
و مال خود بردار پس چنان کن و با جمله فرمان بردار ایشان و طلب خوشنودی ایشان واجب مگر در فعل
حرام و ترک واجب عینی که خلافی میان علما نیست که اطاعت والدین در اینها واجب نیست و در واجبات
کفائیه خلاف است و مذهب بعضی از علما این است که جهاد آنها بدون رضای والدین جایز نیست و بعضی دیگر
مستحب میدانند اذن والدین را در آن و در غیر واجبات از افعال مباحه و مستحبه پس اگر در بعضی از
آنها ضرری متعدی به ایشان نباشد ظاهر این است که خلافی در میان علما در وجوب اطاعت والدین نباشد و هر گاه
والدین باز دارند ازانها و امر بترک آن کنند مخالفت ایشان حرام است و اگر در آن ضرری باشد بعضی از علما
اطاعت ایشان را واجب میدانند و اطلاق کلام بعضی هم دلالت میکند بر وجوب فرمان برداری
و حرمت مخالفت ایشان در مباحات و مستحبات مطلقا بدانکه مخفی نماند که از برادر پدر و مادر خویشان هم نیز
حقیقت [illegible] از برای همسایگان علاقه حق برادری دینی که دارد حق دیگر میباشد که حق جوار میگویند
و هر کسی که با او همسایه است [illegible] از حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که همسایه سه قسم است یک قسم سه حق
دارد و آن همسایه میباشد که خویش و مسلمان هم باشد و قسم دیگر دو حق دارد و آن همسایه میباشد که مسلمان
باشد و قسم دیگر یک حق دارد و آن همسایه غیر مسلمان میباشد و نیز از آنحضرت روایتست که نیکو همسایگی
کن با همسایه خود تا مسلمان باشی و در حدیث دیگر از آنحضرت روایتست که هر که روزه میگیرد و شبها
بعبادت مشغول میماند و لیکن همسایه خود را اذیت میرساند او از اهل جهنم است و این مطلب معلوم
باشد که حق همسایه نه همین مقدار میباشد که او را اذیت نکنی از جهت آنکه این امر مخصوص بهمسایه
ندارد بلکه اذیت هیچ کس جایز نیست بلکه علاوه بر این باید با او مهربانی کنی و ملاطفت و احسان
خود را از او دریغ نکنی و آنچه محتاج باشد و توانائی داری از او مضایقه نکنی و او را امانت [illegible]
در مال خود بدانکه صفت سیم از صفات رذیله عیب جوئی مردم است و در صدد تفحص و تجسس
عیبهای ایشان بودن است و این از اعظم خباثت نفس و عیب اکبر بوده و صاحبان آن میباشد از جهت
آنکه هر خود عیب دارد و در صدد اظهار عیوب مردم میباشد و در مقام رسوا کردن ایشان میباشد
و او خبث تر از افراد انسان و رذل تر از ایشان میباشد و در این باب اخبار بسیار وارد شده [illegible]
خداوند [illegible] میفرماید ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشة فی الذین آمنوا لهم عذاب الیم (الخ)
از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایتست که هر که ظاهر کند عمل زشت را مثل کسی است که انشا کند
خود بجا آورده باشد و هر کس سرزنش کند مؤمن را بچیزی نمیرد تا خود بآن مبتلا شود
و روزی آنحضرت بر منبر بر آمد و بصدای بلند بسیار که زنان در خانه های خود میشنیدند فرمود یا
معشر من اسلم بلسانه ولم یسلم بقلبه تجسس لغزشها و عیوب مسلمان را نکنید بدرستیکه هر که

در صدد عیب جوئی مسلمانان باشد خدا عیب جوئی او را میکند و هر که خدا عیب جوئی او را میکند او را رسوا
میگرداند و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایتست که نزدیکترین حالات بنده بکفر آن است که با مردی
در دین برادر باشد و بدیها و لغزشهای او را [illegible] در روزی از اینها او را سرزنش نماید
و چه کسی میباشد که خود بهتر از عیب بوده و سر تا پای او را معصیت فرو گرفته و خود [illegible] آن چشم پوشیده و
در باره عیوب دیگران میکشد و اگر هیچ عیبی از برادر او نباشد همین صفت عیب جوئی بالاترین
معایب است و از خباثت باطن مردم خبر میدهد و کسی باید اول عیب خود را دید و بعد از آن چشم
بدیگران گشود و صفت دوم از صفات رذیله فاش کردن راز مردم میباشد و این اعم است از اظهار عیب
مردم چه راز میتواند شد که از عیوب نباشد و لیکن افشاء آن موجب ایذاء و اهانت بحق مسلمان
یا غیر ایشان باشد و این عمل در شرع مذموم و صاحب آن در نزد عقل معاتب و ملوم است از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله روایتست که نقلی که میان دو نفر گذشت امانت است در میان ایشان و وارد شده است که از جمله
خیانت است که سر برادر خود را فاش کنی و ضد این عمل که نگاه داری راز و کتمان اسرار باشد از افعال
محموده و نتیجه قوت نفس میباشد و صفت سیم از [illegible] سخن چینی و نمامی است [illegible] یا نوشتن یا رمز و یا اشاره
و این رذل ترین افعال قبیحه و شنیع ترین همه است و صاحب این صفت از ارذل و خبیث النفس بلکه از کلام
الهی بر میاید که سخن چین ولد الزنا میباشد [illegible] معتد اثیم عتل بعد ذلک زنیم
و [illegible] باید دید [illegible] از برای او سخن چینی غیبت کند حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
هیچ سخن چین داخل بهشت نمیشود و فرمود که [illegible] نزد خدا کسانی هستند که از پی سخن چینی میان
دوستان میروند و برادران را از هم جدا میکنند و طلب عیب پاکان میکنند و بدانکه بدترین انواع سخن
چینی سعایت است و آن عبارت است از آنکه سخن چینی نزد کسی که از او بیم ضرر و اذیت است باشد مانند سلاطین
و امراء و حکام و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایتست که کسیکه سعایت کند مردم را [illegible] حلال زاده
نیست صفت [illegible] از صفات رذیله افساد میان مردم میباشد و آن اعم است از سخن چینی از جهت
آنکه افساد بدون سخن چینی هم محقق میشود و این صفت میباشد خبیث و صاحبان آن اهل شقاوت [illegible]
صفت [illegible] میبرد [illegible] و صاحب این صفت خبیثه در مقام ضدیت با خدا
و رسول صلی الله علیه و آله برآمده [illegible] چه بسیاری از فوائد شرعیه که خداوند عالم قرار داده از حضور جمعه
و جماعت و مصافحه و زیارات و آمد شد و ضیافت و غیر از اینها بد و غیبت همه از برای حصول
محبت و الفت است میان مردمان و هیچ چیز در نزد خداوند عالم و پیغمبر او [illegible] محبوب تر
نیست که میان ایشان الفت و اتفاق باشد و این خبیث ملعون بد نفس که فساد میکند در مقام
خلاف خداوند و رسول صلی الله علیه و آله بر میاید و آنچه ازانها خواسته اند او رد میکند

وضد این صفت که اصلاح میان مردم بوده باشد از معالی صفات و فضائل ملکات است و علامت
شرافت نفس و طهارت آن است و باین سبب ثواب بسیار و فضیلت بیشمار دارد و در احادیث
و اخبار رسیده که سید رسل صلی الله علیه و آله فرمودند که فاضلترین صدقات اصلاح کردن میانه
مردمان باشد صفت بیست و دوم از صفات رذیله شماتت است و آن عبارت است باشد از گفتن
اینکه فلان بلیه یا مصیبت که بفلان کس رسید از بدی او بود و باو شایسته و سزاوار نیز باشد
و منشاء این غالبا عداوت و حسد میباشد و بسا باشد که از جهل بمواقع قضا و قدر الهی شود
و این صفت بسیار بد و عاقبت آن بسیار بد است و بتجربه و از اخبار ثابت است که هر که شماتت کند
دیگری را بسبب بلیه که گرفتار شده باشد از دنیا بیرون نرود تا خود او بآن بلیه مبتلا شود و دیگری او را
شماتت کند و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که شماتت مکن برادر خود را که از جانب
خدا بر او رحم میکند و این بلیه را بتو نازل میکند صفت بیست و سیم از صفات رذیله مراء و
جدال و خصومت است و مراء و جدال عبارتست از اعتراض کردن بر سخن غیر و اظهار نقص و
خلل آن در لفظ یا در معنی بقصد پست کردن و اهانت رسانیدن آن شخص و اظهار زیرکی و
و فطانت خود بدون باعث دینی و فائده اخروی و خصومت نوعی است از جدال و آن جدال و
لجاج کردن در سخن است بجهت رسیدن بمال یا مقصودی دیگر اما مراء و جدال از اخلاق مذمومه و صفات
رذیله است خواه در مسائل علمیه باشد یا غیر آنها و خواه اعتراض بحق باشد یا باطل مگر اینکه متعلق بمسائل دینیه باشد
و غرض و قصد فهمیدن یا فهمانیدن حق بعینه باشد که در این صورت ضرر ندارد و از مراء و جدال
نمیشود بلکه ارشاد و هدایت نامند و علامت این است که ترا مضایقه نباشد از اینکه مطلب حق از جانب
غیر تو ظاهر شود و علامت مجادله این است که اگر سخن حق بر زبان آن طرف جاری شود ترا ناخوش آید و بخواهی
آنچه تو میگوئی صحیح باشد و از آثار جدال بر خصم تمام کردن و نقص و خلل کلام او را اظهار ساختن و این صفت
مذمومه بکثرت مجادله کردن حاصل و غالب شدن بر خصم خواه بحق و خواه بباطل قوت میگیرد تا میرسد بجائی
که صاحب آن مثل سگ گیرنده متصدی هر کس میباشد که با هر کسی در افتد همیشه در پی آن است که سخنی
از کسی شنود و در آن اعتراض و نقض کند و از آن لذت یابد خصوص در مجمعی که بعضی ضعفاء العقول
باشند و این خلق خبیث در کسانی که دانشمند و صاحب فضیلت باشند و گویند که فلان شخص
حراف و جدال و تیز بحث است و کسی او را ملزم نمیتواند کرد و باین شاد میشود و غافل از اینکه این
خباثتی است که در باطن او جای دارد و کثرت خصومت که لجاج کردن در کلام است از جهت استیفاء مطلب
و مقصود خود و آن مثل جدال و مراء مذموم و بد و غائله آن بسیار است ابتداء اکثر شرور و فتن
و مصدر انواع رنج و محن است حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که جبرئیل مرا از چیزی نهی نکرد مگر اینکه مرا
موعظه کرد و آخر کلامش این بود که زنهار احتراز کن از لجاج و ستیزه با مردم که آن حیف

او میرا اظهار و عزت او را تمام میکند و فرمود که دشمن ترین مردم در نزد خدا آن کسی است که لجوج و خصومت کش است
و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که پرهیز کنید از مراء و جدال و خصومت که آنها دلها را
بیمار میکند بر برادران و نفاق میرویاند صفت بیست و چهارم از صفات رذیله سخریه و استهزاء کردن است و آن
عبارتست از بیان کردن گفتار مردم یا کردار ایشان یا خلقت ایشان بقول یا فعل و یا بایماء و اشاره و یا
بکنایه بر وجهی که سبب خندیدن دیگران گردد و باعث این صفت خبیثه یا عداوت است یا تکبر و حقیر شمردن آن
شخص که استهزاء او میشود و بسا باشد که باعث بر آن مجرد قصد خندیدن و نشاط آوردن بعضی
از اهل دنیا باشد از راه طمع در کثافات دنیویه ایشان یا اخذ پاره از فضول اموال حرام آنها و هیچ
شک و شبهه نیست که این عمل شیوه اراذل و اوباش و صفت پست ترین افراد انسان و صاحب
این عمل را از دین و ایمان خبری و از انسانیت و مردی اثری نیست قلندری که جوانمردی و آزادی
از کردار خود برداشته و در پی خود رمیده و آدمیت را انداخته پیشه خود را نباشته نفس رذیل خبیث خود را با
راضی نموده که کلمات دروغ چند بهم ببافد که بواسطه آن مردم بخندند و طبیعت او بدان تسلی دهد
حال که بصورت و دست خود اعمالی چند بجای آورد که بجهت آن مردم چند نشاط رسید پرده حیا و مروت
خود را در برابر مردمان میدرد و عیوب ملتها تا آن و نقص ایشان را تقلید میکند افعال نیکان و
اخیار را مسخره اشقیا و اشرار مینماید و هیچ شبه نیست که چنین شخص بمراحل بسیار از سرمنزل
انسانیت دور و نام آدمیت از ایشان مهجور و در دیده ارباب عقل و دانش بی وقع و خوار و در
نظر عقلا بی قیمت و بی اعتبار و در روز قیامت گرفتار انواع عذاب و مستوجب اصناف عقاب
خواهند بود صفت بیست و پنجم از صفات رذیله مزاح و بذله گوئی و شوخی نمودن است و افراط در
آن مذموم و در شریعت مقدسه منهی عنه است چه باعث سبکی و کمی وقار و موجب سقوط عزت
و حصول خواری میگردد و دل را میمیراند و از آخرت غفلت میآورد و بسا باشد که مورث عداوت
و دشمنی باشد از دل و خجلت ساختن مردمان گردد و بیجا نیست که گفته اند که بسیار بازی کردن کدورت
میکشد و از این جهت است که گفته اند با مردم صاحب شأن شوخی مکن که کینه ترا در دل میگیرند
و با مردم پست نیز شوخی مکن که هیبت تو از نظر ایشان ساقط میگردد و بتو جرأت پیدا
میکنند و سخن زشت میگویند و دیگری گفته که شوخی آبرو را میبرد و هم سخنان را از آدمی جدا میکند
و بعضی گفته اند که هر چیزی تخمی دارد و تخم عداوت و دشمنی شوخی است و از مفاسد شوخی این که
دماغ را بهر نکته غضب میگشاید و آدمی را بخندانیدن میدارد و خنده را ادراک میکند و آبرو و وقار را میبرد و تمام

صفت هفدهم از صفات رذیله خبیثه غیبت کردن است و غیبت عبارت است از ذکر نمودن برادر دینی
خود را بامری و چیزی که او را خوش نیاید از آن امر چنانچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود
آیا میدانید که غیبت چیست عرض کردند خدا و رسول داناترست فرمود آنست که یاد کنی برادر خود را بچیزی که
او را ناخوش آید شخصی عرض کرد اگر آن صفت با او باشد فرمود اگر باشد غیبت است و الا بهتان است
و نام مردی در خدمت آنحضرت مذکور شد شخصی عرض کرد که عاجز است حضرت فرمود غیبت رفیق خود کردی و مرد
اسم زنی خدمت آنحضرت ذکر شد عایشه گفت کوتاه قد است حضرت فرمود غیبت او کردی و زنی که [illegible]
عایشه عرض کرد او دراز بلند است حضرت فرمود بیفکن از دهن خود پس پاره گوشتی از دهن او بیرون افتاد
و روزی یکی از اصحاب بد نگفت فلان شخص بسیار ضعیف است حضرت فرمود گوشت برادر خود را خوردی
و غیبت منحصر بقول نیست بلکه بکتابت و اشاره و غیر اینها نیز متحقق میشود [illegible] اینکه شخص تصریح [illegible]
[illegible] بشود و بعضی اشخاص میباشند که از راه دلسوزی و اظهار محبت غیبت میکنند و اول تعریف شخص میکنند
و بعد اظهار میکند که وضع زمانه پاشیده فلان بیچاره را [illegible] کار در اظهار دلسوزی
میکنند و حال غرض او ذکر معایب شخص است و این مطلب معلوم است که گوش کننده غیبت هم شریک
با غیبت کننده است [illegible] در مقام منع و ردع او برآید چون حقیقت غیبت را اجمالا دانستی بدانکه
این صفت خبیثه اعظم مهلکات و اشد معاصی است و باجماع جمیع امت و صریح کتاب و سنت حرام است
حضرت حق [illegible] ولا یغتب بعضکم بعضا ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا فکرهتموه و از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود [illegible] بدتر است از زنا [illegible] غیبت بدتر است از زنا زیرا که
مرد بگیر زنا کند و توبه میکند خدا توبه او را قبول میفرماید و غیبت کننده را خدا نمی‌آمرزد تا آنکه
آن شخصی که غیبت او را کرده است از او راضی شود [illegible] و در روایت است که هر که غیبت کند مرد مسلمانی را
[illegible] خدا چهل شبانه روز نماز و روزه او را قبول نمیکند مگر اینکه آن شخص که غیبت او شده از او عفو کند
و فرمود هر که غیبت مسلمانی کند [illegible] از روزه او [illegible]
روایت است که [illegible] هر که گناه [illegible] بر او [illegible] در حدیث [illegible]
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که هر که در حق مومنی بگوید امر قبیحی را که خود دیده باشد [illegible]
آن شخص داخل این آیه مبارکه است که ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشة فی الذین آمنوا لهم عذاب الیم [illegible]
[illegible] و بدانکه از برای معالجه غیبت دو طریق میباشد یکی [illegible]
[illegible] معالجه اجمالیه آن [illegible] از اخبار [illegible] در مذمت این صفت خبیثه
[illegible] و ملاحظه [illegible] و [illegible] ملاحظه مفاسد [illegible]
[illegible] معالجه تفصیلیه این است که تامل کند که [illegible] این صفت خبیثه [illegible] از خود رفع کند و
[illegible] مطلب [illegible] که از برای غیبت [illegible] غضب [illegible] هر گاه [illegible] شخص

رده باشد و برود در خشم کردن دیگری و در [illegible] و وسیله غیظ خود را فرو نشاند [illegible]
[illegible] سوم حسد است چنانکه مردم کسی را تعظیم و تکریم کنند یا او را ستایش و ثنا گویند [illegible] حسد [illegible]
[illegible] یا جهت مذمت او [illegible] و اظهار [illegible] محض [illegible] و مطابقه نمودن با او
[illegible] اقوال [illegible] مردم [illegible]
[illegible] در حضور [illegible] مباح [illegible]
[illegible] خود را اظهار [illegible] غیبت [illegible] چنانچه [illegible] معالجه این [illegible]
[illegible] امور [illegible] هفتم اینکه امر قبیح از کسی [illegible]
[illegible] خود [illegible] و علاج این [illegible] ملاحظه [illegible] غیبت [illegible]
[illegible] ملاحظه [illegible] خود رفع [illegible] غیبت [illegible]
[illegible] هشتم اینکه کسی را نسبت [illegible] قبیح [illegible]
[illegible] این [illegible] شخص [illegible]
[illegible] اینکه این عذر رفع قبح [illegible] کند [illegible]
[illegible] غیبت موافقت [illegible] رفیقان [illegible] خود [illegible]
[illegible] غیبت [illegible] ملاحظه [illegible] منع ایشان کند و یا همراهی با ایشان نکند [illegible]
[illegible] خود او [illegible]
[illegible] که [illegible] غیبت کند [illegible] این [illegible] خود را [illegible]
[illegible] رضا و خشنودی الهی [illegible] رضا و خشنود [illegible]
[illegible] شخص [illegible] بزرگ [illegible] خواهد کرد [illegible]
[illegible] خود [illegible] اصلاح خود را [illegible]
یا دشمن خود قرار دهد که سخن او در حق تو مسموع نباشد [illegible] از درجه اعتبار ساقط [illegible] شخص
که خود [illegible] حق [illegible] ضایع [illegible] خداوند [illegible] دشمن تو خواهد شد [illegible] کرده [illegible]
[illegible] که شخص [illegible] نقص [illegible] اظهار [illegible]
عیب و نقص او [illegible] معصیت [illegible] شخص [illegible] خدا [illegible]
[illegible] غضب [illegible] شخص [illegible] معصیت او را [illegible]
[illegible] غیبت [illegible] ترحم و غضب [illegible] از برای خدا [illegible]
[illegible] و بدانکه ضد غیبت [illegible] میباشد و این صفت

خدا محبوب و علما مرغوب و باعث حصول محبت و موجب الفت و دوستی خصوصا هرگاه در غیاب
و اتحاد بیشتر در رفع آن باشد صفت ششم از صفات رذیله خبیثه دروغ گفتن است و آن از جمله گناهان کبیره
بلکه قبیح ترین گناهان است و این صفت بدیست که آدمی را خوار و از نظرها بی وقع و از اعتبار بیندازد
برد و باعث ذلت و خجالت و ملال و سبب ریختن آبرو در نزد خلق خدا و باعث سیاهی
میباشد و آیات در مذمت این صفت بسیار و اخبار در مذمت آن بیشمار میباشد خداوند
انما یفتری الکذب الذین لا یؤمنون یعنی این است جز این نیست که دروغ افترا میزنند کسانی که بخدا ایمان
ندارند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که هرگاه مؤمنی بدون عذر شرعی دروغ بگوید هفتاد هزار فرشته
او را لعنت میکنند و از دل او تعفنی و گندی بلند میشود و میرود تا بعرش میرسد و خدا بتعالی به
دروغ گو هفتاد زنا بر او مینویسد که آسان ترین آن زناها زنا کردن با مادر خود گردد و باز
بزرگوار مروی است که دروغ بدتر از آنکه سخنی دروغ گوید تا حاضران را بخندانند و این برادر ...